Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

27-15
4-1-6

32-6

7-14

22-4

Mohd. Ashraf Peerzada Collection

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اسکند اول — نوزده ادهیای — [illegible]

اسکند دوم — ده ادهیای — [illegible]

اسکند سوم — سی و سه ادهیای

اسکند چهارم — سی و یک ادهیای

اسکند پنجم — بیست و شش ادهیای

اسکند ششم — نوزده ادهیای

اسکند هفتم — پانزده ادهیای

اسکند هشتم — بیست و چهار ادهیای

اسکند نهم — بیست و چهار ادهیای

اسکند دهم — نود ادهیای — [illegible]

اسکند یازدهم — سی و یک ادهیای

اسکند دوازدهم — سیزده ادهیای

[illegible]

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اوم نمو بهگوتے واسدیوی

اوم نمو

اوم شری گنشای نمو نما
اوم نمو بهگوتی واسدیوا

شری مهابهاگوت متضمن بر لیلای شری بهگوان ... ابتدای پوتک مشتمل است
بر دوازده اسکند کنایان زبان وحی بیان بید و پوران بر آن ناطق است
[illegible] که پیش همه عالم آب بود بعد از آن بقدرت آفریدگار از حق باد
پیدا شد از حرکت آب باد بر روی آب حبابها بهم رسید آن حباب
شکل بیضه گرفت از بیضه مظهر کل که اثر از این بگوید ظهور گردید و از
ناف او نیلوفری برآمد از شاخ آن کل موجودی پیدایی گرفت و
چماکوید برهما همه اطراف را پر از آب دیده بخود فرو ماند
که آمده ام برای چه پیدا شده ام درین حیرت بار دیگران
روی ... و ما خودسان توجه و سنولوف در بابان دشت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

چون پاتنهای آن شوالت رسید بار بالا آمد و بعد ازان حیرت آوازی

عبادت کن ازعیب شنید که ترتیب یعنی عبادت کن شری بر جا جسو فی العود لعبادت

منهم مشغول شد بعد ازان بار هم گشته که تا فرینش خلق بر دارد در طریق حکم الهام

نجیب ستار و چهار لک جاندار رسید اکرد و فصل [illegible]

و چهار و لک بحری جاندار حرکت معمور کردند [illegible]

دور شد روز کار لک شکوه نو [illegible] حرکت رسید [illegible] شد بعد از

آن بعده لک [illegible] و هشت هزار لک عمر [illegible]

رعیتان لطاعت و عبادت مشغول می باشند [illegible]

اول در سی بعد [illegible] چهار او بار شد بچه او بار ربی معدوم

ساحین شنجا بود [illegible] بعد از [illegible] پاک رده بود کرم

او بار بچه استحکام زمین که در زلزل جنبش رده بود [illegible]

بچه کشن [illegible] که زمین بود دریا پاک رده بود

انتقال در سیم او بار بچه انتقال [illegible] که دعوی امت [illegible]

پرهلاد پسر [illegible] اگه [illegible] لام [illegible]

[illegible] در سمران [illegible] العجب [illegible]

[illegible] معدار [illegible] سیزده [illegible] حکره [illegible]

عالم گر شدند | کرت | مجلند | بدوم | [illegible] کوبه

[illegible] | پرهلاد | بوحن | ملوجه | [illegible] | با با یر

لک | کیلا | سوح | کرمن | احکام کسوف

خسوف [illegible] اسلا [illegible]

[illegible] در الحوال می باید ظروف [illegible]

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

صواب و دلالت روزگار بر تو روده بخش و عذاب
کم بخش بود و روز و ... شتاب ... بیخ زنبا حوت آورده شد
مصدر بدست آن ماه الله بود و دسیل باران بود و دران ماه ز
... لعنات و لعل ... اسلام ... حیدر ... کرده بود
ولکن و ... ملک ... بار ... بلند ... اسلام
... کار ... هم ... بود
... عالم که ... بود ... هوشد
... حیدر ... ماه ... و ... ماه
مطلع ... بود ... بود در ... ماه
... بود در ... بار ... و
لکر ... مصدر ... الله بود ... آمد
درو ... اعیان ... آنحال ... شد ... راه ... ماه
شد ... نرم ... کال ... حیدر ... لت
ذسالکرد ... شد ... و ... بزرگ
در حال ... و ... احکام کسوف و خسوف ...
... طلوع و ... بود جان
در ... ماه ... ربو رر طلوع صورت ماه
... سح ... ماه ... آن ... هور حوت ... آورده
مصدر بدست آن ... و ... آ و دران حوت
... بار ... کس ... بار ... بر ... کس ... کس ... آن ... و ... کرده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بوده او را با جمیع پادشاهان [illegible] بطور دوستی با صحبت کردند
عمر اهل قوم [illegible] بسیار بود و هم اکثر با اهل [illegible] یعنی عالم گیر شوند
مهر صاحب [illegible] و جدی و حوت و عقرب ارض [illegible]
و سنبله ارض [illegible] دلو [illegible] نیز بسیار
احکام کسوف [illegible] واقع شد [illegible] و [illegible] بود
جان و [illegible] طرف ارض [illegible] [illegible]
عقرب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چهار [illegible] در آخر [illegible]
خواهد شد عمر اهل قوم [illegible] بر [illegible] با [illegible] باشند
هر کس دعا باز باشد دختران [illegible] فرزند آورند زنان بیوه
زنا کنند [illegible] خود [illegible] [illegible] دیگر
[illegible] یعنی عالم گیر شود [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] احکام
کسوف خسوف بسیار خواهد شد [illegible] یعنی [illegible]
رواج خواهد کرد [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] نزدیک دریای شور [illegible] پیدا خواهد شد
[illegible] قامت آدمی [illegible] دسته او خواهد بود
[illegible]

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

قوات و حصه عذاب هر دو حصه چهار چوک نصف مهاجگ تمام شد
هر مهاجگ و یک مهاجگ یک منونتر و یک روز برهما میشود و هفتاد و یک [illegible] ساله
عمر شری برهما است و عمر جانداران درین کلجگ بدین قسم است آدم
یکصد و بیست سال و درخت هزار سال فیل یکصد و سی سال و زاغ و مار
هزار سال و خوک نود و سه سال [illegible] خر بیست و چهار سال و شتر و آهو
بیست سال و کرکس چهار صد سال بوم نه صد سال و باخه صد سال
عنوار شصت سال کشمل [illegible] کرم پنجاه سال [illegible] طوطی [illegible] سال
و میش بیست و چهار سال و شغال شانزده سال گربه بیست سال [illegible] تمام شد
آغاز شری مهابهارت [illegible] این پوتهی را از غایت تعظیم مهاپوران گویند
تمام آن مشتمل است بر بیدانت که علم تصوف باشد و ارشاد الباطن
نجات از تعلقات قید دنیوی بتفصیل اوتارها که ایشان کرده هستند
از اهم اشغال کنند گویند مشتمل بر [illegible] مهابهارت
[illegible] و بیاس [illegible]
سبب ظاهر شدن این پوتهی [illegible] کهتران گفتند که جمعی از مشائخ [illegible]
ناف شری نراین [illegible] برهما چو بوجود آمده تا آفرینش خود دریافت کهنه [illegible]
شری بهگوان سخت متردد بود و درین حال تحیر [illegible] عظمت
از جبروت ذات بحث خود را کیفیت آفرینش در چهار اشلوک [illegible]
فرمودند برهما چو از حیرت بر آمد و بعد چندی آنرا بنا [illegible] گردید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نارد منیشر به بیاس جیو گیتیشر گفت بیاس جیو از بنا الفصل و داده به سکهدیو
پسر خود تعلیم داده سکهدیو آنرا از راه برکت همان نمود و ما که مفصل مذکور
خواهد شد بیاس منیشر تصور شری ناراین جیو کرده مدح و حمد ذات بحت
میگوید که همه اوست اول همه اوست اوسط همه اوست بعد فنای عالم هم
که باقی خواهد ماند هم اوست او بنور خود روشن و نور رسانی است بعد از وی چند
حرفی چند در تعریف پوران شری بهاگوت میرانند که جمعی را که بحیرت
زفعال خود از روشن آتش در سه جنب اول که رزیشتی و درآن منیشر بود و نارد رسیی
محروم مانده بودند ورین کلکجک که نارد رسیی منیشر دارد و آفریده شده اند فقط
بشنیدن شری بهاگوت که شر اعراض نفسانی و روحانی و تاثیر بد ستاره ها
میرهانند از هر و ستو ستوا آتش فرس کسی که زنده زروی ترسیده باشی اس مینکرد از
همانا شری بهاگوت از رست یعنی آب حیات چنانچه دیوتاها در سرگ لوک
ز رت منخورند تمی میرند همچنان ورد نیاهم اگر کسی این را باعتماد بشنود زنده
جاوید می شود از آمد شد عالم خلاص میگردد وقتی که بیاس جیو به سکهدیو
سکهدیو به برکت معرفت یکی از اکولان بیاس منیشر که از زسوب پوراناک
گویند تمام میشنیدی بعد فراغ مجلس گذر او در نیمکهار بن بود اتفاق
ز انجا هنگام بزرگ همین رکهشر شبه بفقیر با و گفتند که تو درس بیاس منیشر
همه پوران ها خوانده شنیده میخواهیم که ورشن مانجوانی و ما از تو شنیده
تحصیل ثواب کنیم سوت پورانک گفت اگر شنوند مقرره پوران پیش سما

بفصل دوم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بیقین بگویم که نبستران آدمی کم عمر است با کم عمری نمی ورزند که شما
حیات ابدی گی برخوردار شود و در شنیدن نور آن مدتی مدید باید که صرف شود
و در صحبت خبری نگو که در آن هم تبلیغی شرح جهان الهی باشد تا از شنیدن
آن صدق و محبت آن جناب مقدس بهم شد سوست نور آن گفت
پس شرحی از مهمات بگویم که در آن تبلیغی شرح جهان الهی است بشنوید که
از مراقبات هر قوم آتش خود غسل نزیه او عمر و الکنار کرد محبت صداقت
شرحی که والله نمی افزاید ز آن ذات مقدس منحصر و اجتماع بدایع افعال
و شرایف قدرت آن جهان الهی است که تبلیغ عبارت از آن تواند بود که
از شنیدن آن از بند تعلقات وجود کرده با بدان مختلفه خلاص می‌شود و
بمقامی می‌رسند که از انگشت [illegible] شد و بدرجه می‌شوند در آن از کمال
پدری گویند بحصول آن همه جاندالان را مظهر خود میدانند در جای عیش و
شادی مراد نامرادی یکسان میباشد اول در بیان او بار ناهمکون مکونش
هوش بشنوید که چون ابداء التحیات زیرا که نکار گویند خواست که جهان را
پیدا کند مظهری بظهور آمد مثل عکس در آئینه در آن مظهر را نور کیسه گویند
در تمام عالم و مافیها ظهور اوست بصفت لوک پاله یعنی آسمان مالک
کمر اوست از ناف او گل نیلوفر برآمد از آن گل برهما پیدا شد از برهما
در تمام موجودات بهم رسند بعد از آن او بار ست کتمازیا ر او بار و
ماهی [illegible] با تربیه بعده رکنی کوپ شد و بود که افعال ظاهر شد او را اسرا گمان

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پیروی کرده اند کسی پیروی او کرده از مذهب ما شخصی بود دیگر اوتار
مچهاوتار صورت ماهی است برای وید جواب کشتن هرناچهه دیت که بوته بید را
در پاتال برده بود او را کشته زمین را باز آورد چون زمین بر آب قایم
نمی ماند بزور خود نگهداشت دیگر اوتار کرم کرم یعنی سنگ پشت که چون
مندراچل پربت را در دریا افکنده بودند که بگردانند دریای عمان
را بشورانند کوه بر آب قایم نمیشد و متنش نشست لاکن کرم اوتار پشت
خود قایم نگهداشت دیگر اوتار موهنی است که چون امرت یعنی آب حیات
از عمان بر آمد از راد دیتیان گرفتند عورتی موهنی یعنی دلفریب ظاهر شده
دیتیان را بحسن خود فریفت و آب حیات از ایشان گرفت به دیوتاها داد
دیگر اوتار که نهر که حکیم است که امراض را دوا میداد که دیگر اوتار باراه دان تر
که در بدن کاشرم عبارت است میکند دیگر اوتار راجه پهرت که زر و خود
را به ... شد زمین که جمیع موجودات و مزروعات و نباتات را
در خود پنهان داشت او را مثل گاو دوشیده بیرون آورد دیگر اوتار نرسنگهه
که برای محافظت پرهلاد هرنکسپ که او را از دست پدر ایمن ساخت
دیگر اوتار وامن است که به سه قدم خود تمام زمین و عالم بالا را
پیموده در عوض قدم سوم بدن بل را پیموده به بندگی گرفت
سلطنت را به دیوتاها داد و دیگر اوتار پرسرام که بیست و یکبار وجود کهتر را
از عالم برداشت دیگر اوتار راجه رامچندر شد که راون را بقتل رسانید

دیگر بودهه اوتار است

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دیگر بوده اوتار است و بیست آنکه دیتان از لشکر کشی پیروزی همت
خود پرسیدند که دیوتاها سلطنت میکنند فکری بکنند که سلطنت بما
مستقل شود پس دیوتا گفت که قوام سلطنت آنها بجگ کردن است
شما هم جگ بکنید پس دیتان هم شروع بجگ کردند و دیوتاها
بشری برین تصیبو التماس نمودند که اگر دیتان جگ خواهند کرد مارا
ایشان مقاومت محال خواهد شد بشری با این صورت برای محافظت
آنها اوتار بوده فرمودند بصورت سوره بر آمد چوری از لیستمان در دست
تا اینجا آمدند دیتان ایشان را دیده تعظیم کردند پرسیدند که در دست شما
چه چیزها است گفتند در جاییکه آدمی نشینند جانوران خورده و ریزه مثل
مورچه وغیره کشته میشوند باین چوری جای از جانداران پاک کرده
باید نشست باز پرسیدند که رخت شما چرکین از بهر چیست بشری اوتار بوده
گفت که از ترس آزار چه جانداران میمیرند دل دیتان از تعلیم گفتار نرم شد
باخود گفتند در این جگ اکثر جانوران کشته خواهند شد پس جگ
کردن ما عیب است موجب عذاب میشود ترک جگ کردند و زور دیوتاها هم
برطرف شد دیوتاها بر آنها غالب آمدند دیگر در آخر کلجگ کلکی اوتار
خواهد شد زین اوتارهای بشری را این صوا اوتار شهر کرسن مهار ربیع نوران
اگرچه اوتارها را شمار نتوان کرد تمام جانداران مظهر ذوالجلال نورکه آمد
اما این اوتار مظهر کل است بعد ازان سونک وغیره رشیسران گفتند که ای

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سوت پوراتک از شنیدن حقیقت اوتارها دلها بسیار خوشنود شده
حالا میخواهیم که شرائف حالات و بدائع احوال آنها بشنویم و بیان نماید که
سبب ظهور اوتارها چه بود و سوم گفت اول از بیاس جیو نقل کنیم هم
او شاستر من است متصف و مولف و موصوف بید و پوران است سبب ظهور او
اینست که چون رشی ها این جیو دیدند که در ست جگ عمر آدمی
یک لک سال و در تریتا جگ ده هزار سال و در دواپر جگ هزار سال بود
هیچکس عمر خود تمام بسر کرده نمی مرد در کلجگ یکصد و بیست سال است ایشان هم
با کرده خواهند مرد در جگهای دیگر مردم عمر خود را صرف بید خواندن و عبادت
میکردند بسبب طول عمر از عهده آن بر می آمدند اهل کلجگ با کمی عمر نمی توانند
متعهد این ریاضات شد بناء بر آن برای رفاه حال آنها اوتار بیاس جیو ظهور
فرموده اند بیاس جیو هر چهار بید را شاخها ساخت یعنی اقسام و صول کرد
تا خواندن و یاد گرفتن آن آسان تر باشد بار معنی بید را در هژده پوران آورد
تا آسان تر باشد بار مهابارته تصنیف که معنی بید و پوران است تماما
شرح وکلمه با آن هم آسان باشد مردم بسبب قصه ها و حکایات
و شنیدن آن کاهل شده میل تمام بهم رسانند **نظم** خوشتر آن
باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران * هر که این قصه خواند
افسانه است * هر که معنی دید خود پروانه است * این مهابارت یک لک
اشلوک است و شنیدن آن ثواب بسیار دارد اما چون بیاس جیو

اینهم را تمام نمود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

انتهی را تمام فرموده مثنوی حافظ او لیکن نیافت سینهٔ او حالی نشد در کارگاه
ضمیر منیرش میگذشت که اگرچه ازین نقل و تصنیف فارغ گشتم اما جانش همدم
که واحد دیگر باید گفت تا آن را فارغ نام نهم و درین فکر اندیشه بود که
یاروی منیر عضو والد شدند میان حسن و را متردد متفکر دیدند موجب تحیر پرسیدند
میان حسن و آنچه در دل میگذشت بیان کردند یاروی منیر گفت که ای رهبر
تو محمد توحید مدایح امور شرعی پارس حسن و کما حق نگفته آنچه که قصد در ضمن قصه و
حکایات است بدانکه آنچه غیر توحید نگویند مشاهده است یعنی حرها در صدور نوران
ازان قسم است که بسبب گمراهی یعنی از کم مهمان میشود مثل آنکه شیرا و گردن
بگوشت شکار جابر است همین حرف سبعی جمعی که رغبت بگوشت خوردن و از بد
دست او بزرگ و گفته ترانه ساخته گوشت خواهند خورد و بر بعضی نخواهند
رفت که مقصود میان حسن و از فرموده گوشت شکار خوردن چه بود اما بسقم
حبر بار اسا و بان یعنی عارفان مرتاض نمی پسندند نوعی که منش را
لک جانوری است پاکیزه خوش که بر کنارهٔ ما به سرود و در بام نشیمید مباد
مروارید دانه ها میخورد بود کنار زبان سرور مرغوب او است زاغ را به اجاره
رات و نجاسات الفت است همانا عابدان زاهدان از استماع لذات معانات
شهرها اللع جمعیت و سرور خاطر حاصل است اهل دنیا را که بر زاغ میان است
دارد لم شنیدن کمانی که لهو و لعب باشد مطبوع بود ازین سبب
تر السکک نشد حالا می باید که بورانی نصف کنی که همه آن مشتمل توحید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شری برین بوده باشد تا محروم شدن آن ثواب و نیکوی آخرتی حاصل
نشاید خاطر ترا اطمینانی بهم رسید من چهار اشلوک از زبان فیض ترجمان
شری برهما جیو شنیده ام آن را می باید که بتفصیل کنی دریافت آمد که کار منحصر
در قالب انسانیست چه جانداران دیگر را جز خوردن و شهوت راندن
کاری نباشد و کسی که بسبب آمرزش خود را نفهمد و بدریافت آمد کار خود
از آنجا شده و از رهاند انسان است در محروم شدن محامد کبریای ایزد و مواهب
از درگاه تحصیل مدارج روح که از امکنت خواهد ترقی نمود گواه آن همه معنی منم
که در جنم سابق کنیزی بودم آن کنیز بخانه برهمنی بود آنجا زاهدان عابدان و زاهد
می آمدند مرا از صحبت ایشان گمان بهم رسید از برکت آن پسر برهما شدم
ای باشست جیو واقع باید که تصور شری نارایین جو کنی و باشنده نو باک شود
و باطن انعکاس انوار ایزدی گردد بحمد الله بشرح محامد کبریای انبیا
نور که پروری پس نارد کهیشر وداع شد و باشست جیو در بدر کانیرم
در شولا هبری یا نهر مشهور است رفته در کوهستان ملک ... واقعه است
بتصور شری نارایین جو مشغول شد بحمد الله بحجود انتشید فرو باید
که من حیز و ضعیف راه یافت که شمه از محامد ذات مقدسش توانم
در تقصیر پرتوی از انوار تسبیح برخاطرش یافت تا برکتش آن جهان
بالیت توفیق یافت لکن اشلوک که از زبان مبشر شنیده بعد محروم
حسن نعمت دلم آن را سری ناگوت نام نهاد به پسر خود لغی کهدو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

فهیم داد سکهدیو آنرا براجه بر تهت گفت چنانچه بدارین خواهد آمد
سکهدیو نجومی راجه بر تهت میگوید که چون در زمین کورچهتر هژده اچهوهنی
بادشاهان کوروان جمع آمده تا هژده روز جنگ درمیان باید تمام
مردم آنجا قتل رسیدند همین راتری دریودهن بکرر خود شکست
دروپدی را که ما در مجلس دریودهن موکنهان آورده تعهد در نودن
گفت بیا بر زانوی من بنشین همانجا بهمسین در آنوقت با خود عهد کرده بود
که زانوی ترا بگرز گران خواهم شکست و دریودهن پا شکسته و مجروح
بهمسین تنها و پنهان در آن میدان افتاده بود در آنحالت اسوتهاما
پسر دروناچارج نزد او آمد گفت من و تو در طفلی دوستی داشتیم
دریوقت که ترا دشمنان بدین روز سیاه نشانده اند و بدین حال رسانیده
اگر خدمتی بجا آرم دریودهن گفت که مرا درگشتن برادران و فرزندان
سرداران لشکر حیف نیست زیرا که مادران پاندوان ملک سلطنت رسیدن
ایشان است اسوتهاما گفت که اگر خواهی و بگوئی امشب بروم پاندوان
را که غافل گشته اند سرهای آنها را پیش تو بیارم هرچند گفته اند
که غافل در شب رفتن برکشتن ایشان بیرون است بخاطر تو چنین کنم
دریودهن گفت که برمن حقی عظیم ثابت کرده پس اسوتهاما
روانه شد باشش از آن سرلشکر حسوا اشر جامی جهال الع به پاندوان فرستند
که امشب شما هر پنج برادر و درخیمه ها باشند درکناره سرسوتی رفته خواب کنند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آنها چنین کرده اند اشوتهاما در شب تاریک بدبیره پاندوان در آمده
سر هر پنج پسران دروپدی را تا که غافل خفته بودند بریده پیش دریودهن
آورده گفت که سر هر پنج پاندوان بریده آورده‌ام دریودهن در وقت
نزع بود از فرط ناامیدی بهیمسین آمده از فرط اسوتهاما را گفت که بهیم
بهیمسین نخواهد بود سر بهیمسین نه اینها قسم است که تو در وقت مرگ
افسرده شود تو سر پسران دروپدی را آورده این بیچاره ها را ناحق کشتی
و نسل ما را منقطع ساختی پس دریودهن هم در حسرت فوتی اندوه لیکن
شده جان تهی داد و در اینجا او نوشته شد که مرگ دروپدی چو شنید
دلگیری خواهد بود اشوتهاما بعد از این واقعه از اینجا گریخت دروپدی را
چون خبر شد زار زار میگریست قسم خورد تا اشوتهاما را
نکشد چیزی نخواهم خورد با ارجن دیو گفت که کشتن اسوتهاما ما
بتو تعلق دارد این قسم باعتبار مروالکی تو خورده‌ام ارجن دیو
کمان گاندیو خود را گرفته بمرتبه سوار شده بکرشن جیو گفت که رته
زود بران . برهم استر یعنی سلاح افسون که برهما جیو با و داده بود آنرا
بسوی ارجن دیو انداخت دلالت آتش سوزان موجه ارجن دیو
شده ارجن دیو از سری کرشن جیو پرسید که این چطور آتشی است که نخان
ما می آید فرمودند که آتش برهم استر اشوتهاما است که در زمین عبد از
تا ارجمند برهم استر رسید . فصل اول در قصه اشوتهاما برهم استر انداخته
کشتن راجه پریکشت الکه ماه ارجن را بدر مع قطب سری کرشن جیو ❁

برهم استر اشو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

سری کرشن جیو بارجن دیو فرمودند که اشوتهاما بر رفع اسپتری که دارد
قادر نیست تو بنداهتن بار آورده اورا مبدا نی بخاطر جمع ببندد رهرگاه
جلوه جی بامشوره طلبیده پس ارجن دیو برهم استر خود را ابد آجیت آن ما هر
سلاح باهم او کهند استمد ارجن دیو اشوتهاما نگهداشت که بارجن دیو بر بسیار
پس ارجن دیو تیغ خود بسوی او طلبید رتهه دوانیدند اشوتهاما را گرفت
جون بست همراه او را جدا اکنند سری کرشن جیو فرمودند که این برهمن اوستاد زاده است
قتل کشتن نیست ارجن دیو بموجب فرموده سری کرشن جیو کشتن او
موقوف داشته دست پای او را بسته بکسان خود حواله نموده پیش دروپدی
آوردند دروپدی بابا گفت ای ارجن تو قسم مارا تمام کردی اما از کشتن این
برهمن پسران من زنده نخواهند شد بگذارید که سزای بدی خود در خود خواهد
یافت موی سر و ریش او را تراشیده خلاص کردند اشوتهاما از تراشیدن
موی سر و ریش عرق کمال خجالت و انفعال شد و در فکر انتقام هلاک و تیکه
سری کرشن جیو کون سلطنت پاندوان قایم کرده خاطر انها متسلی ساخته تفهیم
اشیمدجک کرده قصد دوارکا جی داشتند اشوتهاما را برهم استر خود را انعقد
کشتن پاندوان سر داد آن برهم استر بیخدیشن ساخته بطرف پاندوان آمده
یک شعله او در شکم اوترا زن ابهمن که براجه پریچهت حامله بود در آمد در شکم
اوترا مابا جی سوزستی بهم رسید که تاب تحمل آن نداشت سر برهنه پیش کشتی مابا
آمد کشتی مابا او را با خود همراه گرفته در خدمت سری کرشن جیو رسیده حقیقت او ظاهر نمود

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust
Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شیر سنگه جیو بسوی ورس حکم فرمودند که در شکم او تیرا در آمده محافظت او کمال
خود نمایان وجود یکه مقدر زیر انگشت ما شد و در شکم او در آمده محافظت الهی نمود
بر کنهیت درینحال وقت هشیار شد بعد ازان شرف ورش ...
مشرف شد بعد ازان از کشتی ما رخصت خواسته بعد از کاجی ...
گفت ایها الله که تا حال من و شما برادر زاده بخود همیدانستیم از که
بزرگی شما خبر دانستیم و ربه ولانه بعض صادق دانستیم شما خود اشیر آمده که
فتح و ظفر سران من از فضل و توجه شما میسر شد آنکه شما از روی مهر میکنید محض برای
رفاه خلق و محافظت مخلصان زاهدان است که ایشان خاصه از وقات
خود را صرف محبت بندگی مینمایند والا از روی شما بصورت خوک و ماهی
بر آمدن چه احتیاج که ربیعه حرکات رهنما زند ادبهای هم از اسکندر اول
ور ذکر بردن شیر سنگه جیو راجه چند سنگه را در پیش پیشامه لفتح کردن
او راجه چند سنگه را بر همان لشکر سنگه جیو گفته اند که راجه چند سنگه
منور ازرا اندیشه که من خویشان و برادران و عزیزان خود را کشته ام
بر نیامده است و السلطنت نمیدهد تسلی او کرده برو بند سر سنگه جیو فرموده اند
که راجه گفته من معقول نخواهد شد تهر است که او را نشیم بنامه که در هر کمه جنگ
با الدنی تریار اشاره است از روی اطلاع ما را در برحرم تا او چند سنگه را تسلی بکند
بس راجه چند سنگه را طلب نمودند گفتند ای راجه تو منور ازرا اندیشه بر نیامده همچنان
میکویند برای دفع زبن و بال جنگ امیدی یاد کردن تا هر چند
بشما تسلی کردم خاطر شما از تسکین نمی آید بیایید پیش نشیم بنامه
که ارکان شما و ایام تر ...

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که بزرگ شما دوا ما قدریست آبرو بیم هرچه او بگوید شما قبول خواهید کرد راجه
قبول کرد باتفاق همه پاندوان درجائیکه لشیمه ناهه افتاده بود رسیده اند
برهمنان دست راست پاندوان جانب لشیمه ناهه نشسته اند
سرکردگی جانب پای لشیمه ناهه قرار گرفتند برای اینکه لشیمه ناهه
مجروح است خواهش جشن ورش روی من بلاد اگر سبب دیگر
بشنیدیم اول ابر آن جانب کردیان تصدیعه تمام خواهد بود لشیمه ناهه
گفتند که للجهه تو دسیر دل به سلطنت نمیدهد مگو بیدکه من پاندوان
برهمنان و حولان کشته ام تا حق الازی عذاب پاک بکنم سلطنت
نخواهم کرد لشیمه ناهه چهار طرق دهرم للج دهرم ارته دهرم
کام دهرم موکهه دهرم باشد تماشه تو دسیر گفت چنانچه در
ساستر بیت جهابارت مفصل مذکور است باز گفت که اگر راجه سهاج
از حق ساله عم و اینده نصیحت شده طفل بودند که پدر از سر شما رفت
بعد از آن که [illegible] هوش بهم رسیده بر
کوروان فکر سوختانیدن شما کردند بار بهم ساختن از زهر دادند
باز ملک و مال را بقمار بازی بردند [13] سیزده سال در آن
جنگل با انواع رنج و محنت و تعب بسر بردند اگر بگویند که مردم
نیک بخت و راست باز آزار و اینده بمر حد سما الاحوال اینهمه
آزار رسید دیگر مگوید مردم سبحاع عم و اینده بمر رسد درمیان شما
لاحق و بهم ساسی که سبحاع کمن مرد ماند جا آزار کشیدند دیگر در جایگه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دیگر نام شری کشن بهگوان شد آزار را در آنجا مدخلی نمانده شری کشن جیو
رفیق شما بودند چرا آزار یافتند بدانید که اینهمه منسوب خواهش شری مهاراج الله سبحانه
برکاهی قدرت او آگاهی نداریم در کاری تردد میکنند بردود او زرست می آید
دیگر تمام عمر تردد میگذرانند فایده نمی بینند همه بخواهش شری مهاراج الله دست
یافته او بمقام رسید او صحابی مشوم از اسکندر اول در دیوه نوک
شدن بشیم نامه رفتن شری کشن جیو بدرگاه بشیم پتامه میگویند کستی
دانا و برین کمالی باشد در حالت مرغوب شکر و بات یکسان میماند هم خرج
رضای او دانسته خوشوقت میماند کسی را که از فراق عذاب بسلیم و رضا
بهره نیابد باید که تا ملتی کرم میکنند بعد اینکه بکردن او هیچ فایده نمیشود
کار الله تعالی است بشیم میدید حرفی زور است وانا و کمالی کغنه بود میگویند
ارادت شری مهاراج صاحب بود ایراجه هر تردد آدمی هیچ نمیکشاید الحمد
میشود مثبت شری بهگوان است سخنانی که آزاد شد میگویند نشنوانند
چندکس را که نام مردم کار نابود دانسته با ارادت ابروی دانسته همیشه خوشوقت
میباشند و اوقات خود را در ذکر شری بهگوان جمع صرف مینمایند از انجمله یک
شری مهاراکوب است که پیوسته در کوته نشسته مصور زوالی که بی آب
اشغال قبلاً دیگر نابود است و اینجا خوشوقتی بوده هر جا که دلش میخواهد و
سیر مینماید و این که شارب مشهور در بغل دانسته بسرود لبش می رود
بعد از آن محامد شری بهگوان است متخفف میباشد و دیگر کیلاس است و دیگر
سکهند جیو نسیر سیاس جیو است از شکم مادر برآمده هرگز مخلف دنیا

نانشده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

انجا باشده مجرد دیگر بیاید و دیگر را اجل نیست که چون تفهیم معلوم کرد که بهم آمده
شهری بهگواتی است که من در سلطنت شما باشم خود سلطنت پیشکش کرسیم تمام
کشیده کامجی را چه چند شهر تو درین فکر مانده که من خویشان را کشته ام
اگر گفتی چندر شری بهگوان شهری را این چنین خواست شد هر چه بخواهد خواهد — توکیستی
چون تسلیم بیافته این حروف را تمام کرده بجانب سرکس حسو و بند
کفت ای مهاراج شما کرم کرده آمده روبروی من نشسته اند همین قسم باشند
تا در بند بس ابتهالات حالی تصور شما در خاطر من باشد شما همه عالم اند
بجهه هر کردن تا زبان و فهم ما از ان اوبار گرفته در اصل او بار گرفتن
شما لو ... این است تصور ذات بحث مطلق شما که از صورت چند چون
همه است هر کرتی بهوان بر و برای آن با تصورت بر آمده آید که مردم
عاصی و بسیار این تصورت شما را بتصور در آورده باجی شوید کرم شما و
بر مخصصان خود القدر است که برای خاطر ازحد و تو رفاهیت او
بهلهاله او را اختیار کرد بند در وقت ... آدمی القدر در — ارار
عیان شد میکند که گویا شفقت ... کردم یکباره کی او را کرند در ...
کمال سعادت ... است ه تصور شما در جلد آدمی باشد پس تسلیم ...
این سخن گفته تصور جمال با کمال سرکس حسو در دل آورده بجشم سرهم
پوشید جان بداد پس سرکس حسو زیابد وان رخصت شده بدار کار
رفت چون سوت پورا یک قصه را اینجا رسانید مشتاق شده همرار
رکهشر که سرچه اتها سو تک نام رکهشری بود گفت که حال احکایات

رستگار

سفر لک للهم ۲۰

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ازراجه برهمت تمام کنند سوت تورا گفت که چون سرنگر سنجو خود
مقدار سرانگشت بر ایشی محافظت برهمت در شکم او سر آورده آمده بود
از هر چهار طرف حفظ بود از آتش سوزان مینکرد دیدند برهمت که در آن
ایام دو ماهه در شکم مادر بود رسیده چشم وا نمود میدیدند که شخصی در
غایت ملاحت با چهار دست تاجی بر سر نهاده گدا و چکر
پدم در هر چهار دست گرفته محافظت میکند **ادهیای ازدهم**
الکند الف در تولد راجه برهمت و رسیدن وی در هستناپور
چون برهمن آستر کار کرد بیرون رفت سرنگر سنجو بیرون آمده بود
برهمت در همان زمان تک تولد یافت چون جهاب ماه کمال
شری مهاراج راجت در شکم مادر دیده بود حیران بودند همان و چشم
واکرده متولد شد هر چهار طرف بجرت میدیدند آنکس را که محافظت
او میکرد مبتحث و گفتی مانا زنان دیگر گفتند که طفلی جسیم واکرده برآمد میبتحث
خوفت ازین سبب ملول شدند پس شری سرنگر سنجو او را در آغوش
گرفتند درین ضمن حیرت او برطرف شد چشم بر هم نوشتند بعد از آن
راجه جانسر منجمان را طلبیده از طالع آن پسر پرسید که گفتند که منجمان
راجه کلان و پرزور و نیک نیت و دهرم آگاه خواهد شد و رعایا از و
آسوده خواهند یافت نام شمارا تاره خواهد کرد پس راجه جانسر
بحکم سرنگر سنجو کار سلطنت پرداخت بخوشنودی خاتو و رضامندی
خلایق سلطنت میراند و در تراشت عموی خود را کامداری ما بار وجه

اورا کنیزان

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

او را که پسران ایشان در حد نشو رسیده بودند دلداری میکرد هر روز
از ایشان رخصت و رضا خواسته بدیوان سلطنت میرفت و پدر از
دیهای که شنیده بود آمد از حال گوردان بادوان خبر یافت در کیفیت
در اثنی مسموم کرد که در عهد راجه جد سمر مسکینه راجه او را لبار
باز هم آگاه شده بود تعجب کرد افسوس تمام بخاطر آورد که عجائب
دنیا ... دل به ترک دنیا آمد خاطر
به ... راجه ... که او را به ترک تعلقات
تمام در وقت ... رسید که و پدر او بار
دهرمراج میگویند این قصه بر چه صحیح است گفت مجمل میگویم بشنوید
باید که شام ... را تهمت دزدی بردار کشنده بودند چون
او را پیش دهرمراج بردند از دهرمراج پرسیدند که من از ابتدای
شعور کاری نکرده بودم که مستوجب عقوبت باشم خصوص از دزدی
هر الوده مرا بچه معصیت بردار کشیدند دهرمراج گفت تو در ایام طفلی
ملخی را بنوک خاری کشنده بودی عوض آن ترا بردار کشیدند ماندب
گفت در ایام خوردسالی تمیز و خرد نمیباشد آنچه درین ایام واقع شود
باز پرس ندارد تو مرا عقوبت بیجا فرمودی عوض آن از زبان دهرمراج
خطاب میخواهم که بوره دیشا از شکم گنثری پیدا شوی بنابران دهرمراج
ازان شتاب از شکم کنیز تولد شد و بدر موسوم گشته ادهمای بچم
ادرا کشنده رسیدن ارجن دبوار درارکاجی خبر دادن ارارد

بیج
ماندو رکهشر

ماندو

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دهمان شروع کرد سنجو راجه یودشتر ترک کردن سلطنت بر تخت نشاندن

راجه پریچهت نارد جی میگوید ای راجه جنمشتر در آن وقت که اندر

بریاضت مشغول شده جهان اکه شنیدند آنها حال شان اندوه ناک شدند

خوردنش نارد جیو راجه وداع کرده باسمان رفت راجه یوفا اتی

بخاطر آورده در مقام حیرت و تفکر بود که ارجن از دوارکا آمده در پای

راجه یودشتر افتاد و قصه او لگه سری کرشن جیو او ذکر نمو جهم در وقت هلاکت

مامور فرمودند که زنان بیوه طفلان و بزرگان و اموال و اموه جادوان را

به هستناپور خواهی برد او را انجا روان شده بود که در راه جمع از اهیرها

از قوم کار رسیده دست بغارت کشادند ارجن در آن وقت این معاملها

را معاینه کرد هر چند کمان کاندیو خود تیر انداخت و کار کرده نشد لاعلاج

همه را بغارت داده با خود منکوب عجب حالت است به ترهای این کلان

مثل بهیم پیامه کرن جیدرت بهادران نامدار را بوت ساخته بقوم حالا

که سری کرشن جیو انتروان شدند از عهده این جماعه چرا نمیتوانم بر آمد

زور و قوت من بطفیل سری کرشن جیو بود اگرچه همه اسباب موجود است بطفیل

کاری از من نمیشود خود الیس باندوه تمام به هستناپور رسید

راجه جدهشتر پرسید که ای ارجن دلتنگ شده سری کرشن جیو با پسران مردم

قبیله خود دلتنگ بود و دلتنگی ما با تجربت اند ارجن دلتنگ هیچ جواب

نداد گریه میکرد راجه گفت ای برادر سبب اندوه تو چیست

مگر با برهمنی بی ادبی پیش آمده یا گرسنه بخانه شما آمده طعامش نداده

یا وعده بکسی کرده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

یا وعده نیکی کرده بودی نرسیده یا کسی در پناه آمده محافظت او نکرده
باری با من بگو که چه واقعه شده ارجن بیهابهای بگریست و گفت ای راجه
چه بگویم سری کرستیجو حال با کل خود را از ما نهفتند من بپناه تقویت بدو و ایشان
شروه اچهوکی لشکر از بون بیاختم اما قدر ایشان نمیدانستم و گمان داشتم
که همه پسر من اند اگر میدانستم که ایشان سری بهگوان اند خدمت
ایشان کرده نجات دارین حاصل میکردم من لعلچ دانستم که همه بهابها وراث
راو دحک من کشته ام اما الحال مشخص شده که همه ازمدد باطنی و
ظاهری ایشان بود حالا که با راهبان دوچار شدم با وجود همان کمان میز
نتوانستم از عهده ایشان برآمده ای راجه ارشدن خبر متوجه شدن سری
کرشن بهگوان همچو نبکت جا من همان وقت بر می آید لیکن چون نربانی در
دارک بهیبان بمن گفته فرستادند که در گیتا آنچه بتو تلقین کرده ام بخاطر
داشته از جان خواهی در آمد باری ضبط خود کردم اما ای راجه الحال مزه
زندگانی مطلق نمانده بهتر آنست که وجود خود را بریاضت بگذرانیم راجه
جدهشتر دیگر برادران تا وارسیدند گریه کردند با هم گفتند که الحال ماندن ما
در جهان خوب نیست پس سلطنت به پریچهت دادند هر پنج برادر از رخت و
لباس مجرد شده همه بجانب شمال روان شدند آنچه سری کرستیجو تا ارجن در
در گیتا تعلیم داده بودند بیاد آورده خود را مشغول آن کرده کار رسا شدند
دروپدی نیز با ایشان همراه بود ازانجا خود را بریاضت گذرانیدند چون
پریچهت بر تخت سلطنت نشست گفته در شهر سلطنت راجه جدهشتر

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

عمل دار جوگ بود الحال کلجگ دخل خواهد کرد اما در سلطنت
خود من هرگز کلجگ را دخل نخواهم داد پس برای کلجگ کرسی
بیرون آمد هر جا که میرسید مردم بدهرم و آئین خود قایم شنید
شکسته بجایی آورد که آنجا کلجگ دخل کرده است تا برهمن و کهتر
زیر درختی گاوی را دید که سه پای او را شکسته بود بیکپای چشم ایستاده
بود ماده گاوی هم پهلوی او دید که گریه میکرد و راجه پرکهشت عقب آن
درخت خفته ایستاده سخنان آن نر و ماده گاو را باهم در میان میشنید
نر گاو گفت ای ماده گاو برای چه گریه میکنی تو شاید که سه پای من
شکسته است تو اندوه داری یا از جهت آنکه مردم بسیار عاصی شده راه صواب
بنگ از میان رفته است مردم میخواهند که زر گرفته دختر خود را بکسی بدهند
طفل را با بیر غلطه پرورش میکنند که چون جوان شود با پدر دشمنی
با برهمنان در خواندن بید کاهلی میکنند و مردم شودر بید خواندن دارند
باراجه از رعیت هر دو حصه میگیرد و شنو تقاضا دارد که رعایا پسر و دختر
خود فروخته چیزی دیگر هم بدهند یا بدین سبب گریه میکنم سرگر شتجو
از عالم رفته آید ماده گاو بسخن در آمد که بیشتر گریه من ازین راه است
که سرگر شتجو اینچنین دیابان شده بدنشین دهرم که چهار پای داشته بود حالا
سه پای او دهرم یعنی راستی و کهما یعنی تحمل و دیا یعنی رحم باشند شکسته شد
عاقبت و رفاهیت مردم بدهرم است هرگاه دهرم خلل یافت عاقبت
چه قسم باشد مردم میگویند که گناه یعنی درمات آمد بدکار بما حاصل میشود

عمل سند الکمال دانم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نمیدانستند که گناه و ناشایسته بدترین چیزهاست و میگویند که دل ما همه را خشنود
سازی از روی بدون ادب و دهرم شست هرچه درین سخن بودند که عروی شودر
بر زنهای شودر با کثر بسیار عذابات سخت میداشتند از رتبه فرود آمده
کاو مادر مثل کاو آمده پای کاو شکسته اگر پیش تعصب و تعدی بیرحمی کو رفت
نهیکه بر خبر ماده کاو از آزار میبد در راجه بسیار همت انجالک که دید
این تعدی را نتوانست تحمل کرد تیری با زه بسته با آن شودر غضب آلوده گفت
تو کیستی که بعد از وفات راجها میکردی که راجه پریکشت الیمنم این کاو را
چرا ایذا میرسانی دست والا اثر باته تیر میکشم و با آن کاو گفت راست بگو پای
ترا که شکسته است از نام او شان بده تا او را بسزا رسانم کاو گفت ای راجه
بر تو آفرین باد همین قسم همت خود را مصروف حکمان دار امامت
نام کرا بگویم بجز برای اعمال خود گرفتاریم نام کرا بگویم که تو او را آزاد
خواهی کرد در دنیا بجدیس قسم زبان روا ساختند که اینکس آزار میکند بعضی گویند
که هرچه هست بارادت شری بهگوان است اما قیاس باید کرد که ایذا
مقدس چه زبن آورده که راجه او مصروف آزار کسی باشد ایمعنی
با نجبات مقدس نسبت دلعون کمال بی ادبیست بعضی میگویند که جزای
اعمال اینکس است پس در ازالات اعمال هم اختیار بدست اینکس نیست
میخواهند میشود بعضی میگویند که آزاری البته از دشمن میرسد و الا دوست مجبور
آزار نمیباشد درینصورت همه رسیدن دشمن هم اینکس بوده چه در زمانها در
بوده در آنحالت کسی دشمن نداشت پس دشمن را هم خود بهم رسانیده آزار بدها

یک الهی
۲۷ کرور

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خود خود شده ابراهه این احوال که شنیدی هیچ شخص نمیتوان گرد باعث
آزار که میباشد پس من نام کرا کریم تو پیدا نمایی خود تقصیر من کن راجه نزد
بخود متفکر شده بصفای دل ضمیر دریافت که کاو ازین شود در آزار باشد
معلوم کرد که این شود در کلکک است که باین صورت بر آمده
وارد این کاو برد دهرم است این ماده کاو رس است
گفت که من دانستم تو کلکک بوده پای دهرم را تو شکسته
میخواهی در قلمرو من مباش والا ترا خواهم کشت و شمشیر کشید کلکک
متوجه شده کلکک با خود بترسید گفت که از دست ابراهه دهرم
که همت او همیشه مصروف اعمال خیر است جان بر نمیتوان
خواهیم شد پس به انجاح پیش آمده گفت ابراهه بر سر انصاف و
حرف من بشنو هر کدامی از چهار جوگ تا مدت معهود عمل خود میکنند
درین صورت حالا دایر آخر شد عمل من است تو میگویی در عمل من مباش
پس در کجا باشم راجه گفت اگر بهبود خود میخواهی در اینجا که میگویم
باش در جاییکه شراب میخورده باشند دوم در جاییکه قمار بازی کنند
سیوم در جاییکه جانوران را میکشته باشند چهارم در جاییکه زن فاحشه
باشد پنجم دولت بسیار باشد و خرابی شود اگر غیر ازین هیچ جا در جای
دیگر دخل خواهی کرد ترا خواهم کشت کلکک چون دید که این راجه
بقدرت دهرم و خیر محض زور آورست از گفته او بعذر نتوانست کرد و بخاطر
آورد که هرگاه از دهرم برگردد قابو یابم در دل او دخل خواهم کرد پس فرموده

راجه از قول او

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راجه را قبول کرد خصوصیت [illegible] ترکان و ماده گاو که هر دو بصورت
اسپ بر آمده بودند شهره شد منادی کرد که هیچکس ارتکاب شراب و [illegible] نماید
[illegible] جانوران [illegible] زن فاسقه هر جا که باشد بقتل
[illegible] بلهد و خرابات کنند در آنجا هم کمک را در مملکت [illegible]
[illegible] راجه این حکم ها بر طرف شد همه مردم در دهرم آیین خود
شد بودند راجه هرگز آزار کسی راضی نبود اما در آخر عمر بخاطرش گذشت
که جانوران که در جانه [illegible] ممنوع است لیکن برای راجه کشتن جانوران
که در شکار جائز داشته بودند که در مصوّرت او را علم بر ولایت هم
حاصل میشود روزی بقصد شکار سوار شد جانوران بسیار صید کرد
اسپ دنبال صیدی تاخته بود که از لشکر جدا ماند هر چند اکرم بود تشنگی برو
غلبه کرد از هر طرف تفحص آب کرد نیافت در آن نزدیکی خانه شمک نام
زاهد منظرش در آمد خود را بآنجا رسانید و آن زاهد مذکور را دید گفت ای
عابد من بسیار تشنه ام اگر اندک آبی داری بمن بده چون آن زاهد در مراقبه
مشغول بود خبر از خود هم نداشت اصلا جواب نداد و در توقف کلمک در
دل راجه دخل کرد او را بر سر غضب آورد با خود گفت عجب حالیست این زاهد
بمن جواب نمیدهد تا به آب چه رسد ماری مرده در آنحوالی افتاده بود
آنرا بگوشه کمان برداشته در گردن او انداخت و روان شد این زاهد را
پسری بود دست مستجاب الدعوات و مرتاض سنگین [illegible] نام با طفلان بازی
میکرد طفلی باو آمد گفت راجه پرکهت در گردن پدر تو ماری انداخته رفته است

غضب

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اواز شنیدن این حرف بر سر غضب رفته دعا کرد که امروز روز در نهم جهک ناگ نام
ماری که سردار ماران است راجه را بگزد تا او هلاک شود از آنجا تردید برآمد
پدر را همچنان در مراقبه مار در گردن او دید تا آواز بلند گریه کرد چنانکه به آواز او
شمک را چشم وا شد پرسید چه گریه میکنی گفت چون نه گریم که راجه را
در گردن تو ماری انداخته رفته است من این گستاخی از شر بیحالی خواسته ام
که راجه پنج تکهقه پیش جهک نام مار بیباک رسد اشمک از شنیدن این سخن
بسیار غضب کرد گفت ای نادان چه بد کردی که همچو راجه عادل نیک بخت
را که در سلطنت خود ملک را از من بخشیده داده بود شر تو تشویش او را
در ملک ما در از سر هم است که اگر شوی تنها ما انداخته بود نگهبانی کرده از دیش گوران
رہاند وان همین یک راجه مانده بود ترا دعای بد کردی آمد از
نخانه من ضیافتی داشت چه جای آنکه از من باد تواضع دم الی الله
بعد ازین حکایات گفت که حالا ضرور است که راجه را ازین معنی آگاه سازم
تا فکر آخرت کند پس یکی از مریدان خود که گورنک نام داشت پیش فرستاد
تا راجه را خبر کند راجه بخانه آمد افسوس میخورد که امروز چه بد کردم که آن
برهمن را آزار دادم عبث ماری در گردن او انداختم در همین مرید
شمک رسیده وارد شد بعد از عذرخواهی بسیار مضمون دعا که
داد راجه واقف شد به گورنک نام گفت حالا از تو میخواهم به هر طریق
که توانی چنان کن که این مرد بزرگ از ما راضی شود گورنک پیش پدر انجام
بسیار داده غضب کرد بخاطر آورد که مدت قلیلی در عمر مانده است

فرزندان

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که محبت زن و فرزند نیکو کرداشته باشد از و مشغول شوم و در تهذیب این
دل مسکین من که از محبت دنیا غرق شده مانده هرگز بر سر این نباید
که دست از دنیا بیفشاند حالا که مرگ نزدیک رسیده است شاید که توفیق
ترک بخت نصیب شود ادهیای ششم از اسکنداعف در رفتن راجه
به محبت بکنار کنکاجی بعد ترک تعلقات و وارد شدن اکثر
رکهیشران و سوامی سکهدیو حو در انجاس بخاطر آورد که کنکا پاک کننده
هر عالم است بهتر است که در کنار سری کنکاجی باشم تا دا از دنیای
مشغول شوم باین اراده محبت جنمیجی پسر خود را که بجای او بود از دل بدر کرده
علاقه و دوستی همه کس را گسسته لباس سلطنت بر کند پارچه کرباسی نخهه
ستر عورت بر کمر بسته بجانب سری کنکاجی روان شد زن و فرزند تمام
مردم شهر گریه کنان از عقب او بر آمده اند اما جانب هیچ کس متوجه نشد
به کنار سری کنکاجی رسیده در محلی که درمیان آب کنکاجی بر یک ستون
تعبه کرده بودند که مورچه راهم گذر در انجا نباشد فرشی از کاه کش گسترده
بالای آن نشست و سنکلپ کرد که درین هفت روز آب و طعام بر خود حرام
درین اثنا رکهیشران مرتاض مثل اتر و و بسشت و بیاس نارد و بهواسر
چند رکهیشران دیگر در انجا وارد شدند راجه بر خاسته تعظیم ایشان نموده گفت
در وقت مردن اگر دیدار یک عابد مثل شما میسر شود آن شخص از آمد و شد
دنیا خلاص میشود رهی طالع من که درین وقت مرا دیدار همه شما میسر
التماس آن دارم که حالا که کرم کرده اید هفت روز تا همین جا باشید از بودن شما

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

دل من باز بسبقات و بنوی همین نمواند شد از بودن شما غضب دیگر
پاک پروردگار در میان خواهد بود و شما در آمدن اینجا از دیگر عذر خواهید رفاقت
جا بمن بنود حال لطف کرده بفرمایند که مرا در این معنی رو بچه باید کرد
تا بدان به بر دارم یکی از آنها گفت بهتر این است تا عمل غسل تیرتهه
دیگری گفت جنگ کردن بهتر است و دیگران بر همنان خوب جمع آمده
اند جنگ بکن که از همه مکروهات پاک شوی دیگری گفت بهتر است
آنچه در خزانه داری به برهمنان بخش کنی که بهتر از خیرات امری دیگر
در هیچ دهرم شاستر نوشته اند همین قسم هر کسی چیزی میگفت و هیچ قرار نیافت
که همه می باید کرد راجه گفت ای برهمنان این خبرها که گفته اند همه خوب است
لیکن وقتی راست نماید که اجل فرصت دهد در وقتی که ضعف زور آورده باشد
مدبری بکند که از عهده آن توان بر آید درین گفتگو در تردد بودند ناگاه
سنکهد توجیو بیاس جیو و الف شد تمام مردم سنکهد را تعظیم و احترام کردند
بنشاندند راجه بسنکهد التماس کرد که آمدن شما محض طالع من است احوال
زود فرمایید که مرا چه باید کرد ادهیای هفتم از سنکهد اپدیش در
ترغیب سنکهد توجیو براجه برحمت و رستگاری بعد بشری مهابا
راجه برحمت سنکهد توجیو میگوید ما مردم در صحبت زن و فرزند
گرفتار شده هرگز بخاطر نمی آریم که مگر آخر هم باید کرد مثل آنکه
گوسفندان را قصاب جمع کند هر روز یکی از آنها را میکشد دیگر
گوسفندان هرگز بخاطر نمی آرند که روزی همین قسم نوبت ما هم به بفراغ

خاطر مشغول میچرند

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خاطر آن علف میخورند همین قسم ما مردم مرگ پدر ما و دیگر خویش
و اقربا را دیده عبرت نمیگیریم باز در تعلقات دنیاوی دل میبندیم حالا
شری مهاراج حضرت کرم کرده مرا بیدار ساخته دل از تعلقات بریده ام اجری
نظر باید که در مدت قلیل فایده کثیر ازان ثابت میشود والله اعلم
جری لشان که میگویند که بسیار فایده حاصل میشود مدت نباشد مثل حمل آسمان
ماه کارتک که اگر تمام ماه نکنند فایده همان میشود والله اعلم جری
نشان میدهند که سخن او در العقول مجذوب شد سکدیو جیو گفت که ای راجه که شری
مهاکوت پس تو گویم اگر کسی اراده این باشد که از زادن و مردن و
خلاص شوم برای او بهتر از شنیدن شری مهابا گوت چیزی نیست اگر
کسی در محبت زن و فرزند گرفتار است اگر شنیدن شری مهاکوت [illegible]
نماید البته او را شوق در بندگی شری بهگوان بهم میرسد و از
آمد و شد دنیا خلاص میشود اسکند دوم یعنی باب دوم مشتمل بر [illegible] فصل
یعنی ادهیای در بیان کردن سکدیو جیو حقیقت اوتارهای شری مهاراج
یا بعضی از وصول معرفت آفریدگار تمام شد پرتهم اسکند آغاز اسکند دوم
ادهیای یکم در بیان آنچه از شروع کنهاء مهابا گوت شری سکدیو جیو
نراجه پرهیت جیو فرموده اند سکدیو جیو راجه پرهیت میگوید آنچه پرسیدی
در وقت نزدیک رسیدن چه باید کرد موت شنو هر کرا مرگ آمده باشد
برای او بهتر از شنیدن حکایات مدایح محامد شری بهگوان چیزی نیست
هر که برای نجات خود در فکر باشد باید که دل از محبت زن فرزند و مال را از

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بدانند که اینها همه فانی اند پیش ازان که او را بگذرانند بعد ازان استماع
کتابهای شری بهاگوت پردازد تا دل او از رغبت محبت اینها تهی بود همه
بند امیشود آنچه بشنود هرگز بران انکار نکند و از راه راست نیندازد
تا از گمراه شدن در امان باشد در پی تحقیق نقیضند که راه منزل غلط خواهد کرد
من در پیش تو شری بهاگوت پوران میخوانم با استماع آن بمرتبه مکت خواهی
رسید اگر بگوئی پیش از آمدن تو اینهمه رکهیشران جمع بودند چرا این
حرف نگفتند رغبت شنیدن شری بهاگوت نکردند بشنو که دل آنها
هم جمع نیست گاه بسیر تیرتها گاه در عبادت مقید میشوند من تنها
خود را مشغول بتصور جمال شری کرشن جیو داشته از تعلقات دیگر بیگانه ام دل
خود را بمطالعه شری بهاگوت جیو سپرده باو محامد شری کرشن گرویده ام و
از درد دنیا بسر برم ترا میشود هفت روز باقی است فرصت بسیار است شری
بهاگوت را بشوق اعتماد تمام استماع کن ادهیای ۴ از اسکند

در بیان حکایات مکت شدن راجه کهوانک سکهدیو جیو میگوید

سکهدیو جیو میگوید راجه پریچهت کهوانک نام راجه بود که در دو گهری
مکت شده راجه گفت این حکایت چگونه بود سوامی سکهدیو جیو میگوید
که در زمان سابق کهوانک نام راجه هفت اقلیم بود که در عبادت و قوت
و شجاعت یکتا بینی عبادت چون در آن زمان دیتان بر دیوتاها
بجنگ آمدند بر پیروزی یافت دیوتا گفت که اگر کهوانک را طلبیده امداد
شما با دیتان جنگ بکند فتح ممکن است اندیشیدند و دیوتاها پیش کهو

در انهوی تکت نام راجه کهوانک

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در نهایت شش راجه گهواتک آمدند استمداد کردند راجه محمود آنها سوار شده
چون با ودر دیولوک رسیدند و جهان بنام او وهشت خورده کرد بخشید دیوها
را با خاطر در سلطنت خود قایم شدند جمعیت خاطر در دل دیوها رخصت خواست
اندر گفت که شما کرم کرده کارها را صورت داده اند اما چیزی لطلبند
راجه گفت که اول بگوید که از عمر من چه قدر باقی مانده است تا در خور آن
چیزی طلبم اندر تامل کرده گفت از عمر تو مهلت چهار گهری مانده است
راجه گفت پس در چهار گهری چه میتوان کرد و در و نجات رسند که انجا کرم
بوم است یعنی مزرعه اعمال هست مزروعه آخرت و دنیاست انجا کرم
کاری کنم که ملک شوم اندر یک بیمانی تیز روان با آن راجه داو راجه
بر آن بیمان سوار شده در دو گهری بدنیا رسید و در آن دو گهری که از عمر
باقی مانده بود دل خود را از محبت زن فرزند دیگر علایق گسسته
بیاد شری رام چند مشغول شد چون که انفاس قالب عنصری خود
گذاشت و ملک شد ای راجه بر محبت او در دو گهری ملک شده بود
ترا منور هفت روز دیگر در دنیا هست و دل را از همه جا بکشیده
ترا این جستجو بنموند خواهش چیست که خواهش های متنوعه مند و بند ضبط کن
تصور سروپ شری بهگوان جستجو که محیط تمام عالم است هفت طبق
بالا هفت طبق پایین آن نور که هست هیچ چیزی از موجودات او بیرون
نیست در دل آورده بدان نوری که در آفتاب و مهتاب هست نور اوست
در تمام جانداران بقدرت خود شد لیکن غیر او موجودی نیست بر کرا

پیدا شده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در همه جا می بیند از رو هم ترس دشمن و توقع و ملکی و دولت فارغ میشود
هرکرا بیند مظهر او میداند مطلب شاهد بود از سخن گفتگو لیکه ترس همگی کار
زنان چه برود چون یقین بداند که مار وی او موجود نیست از سر کس
ایمن شود ادهمای سوم از اشهد هم بعضی از احوال وصف از
افارق العباد سوال شاهد بو میگویند اگر کسی بپرسد که در بیابان مشغول
عبادت کند آخر آدمی در همه سالین قوت لا علاج ایشان مشغول
همگان جستجو فرموده اند که من بواسطه زاهدان و گرسنگان خود که از
دیگران قطع کرده بمن می پیوندند ⁂ زمین فرش آسمان است که زاهدان را در
فراغتی خواب کنند ⁂ برای ایشان موجود است همچنین اگر عبا
کنند هیچ ⁂ محتاج آورند ظروفی باشد بهتر از دست ظروف
دیگر هیچ نیست که از ⁂ افتادن و شکستن ایمن است برای پوشیدن
پوست و اشجار نور کفایت میکند لقمه و خرقه هر لحظه اش بد پوشیدن
خلقی گردند تبالی نو و خشک ساله کفاف ⁂ بعمری بود که همه دلقی بسند
صاحب و بافت با خود مقرر دارند که رزاق مطلق هرگز مرا بی رزق
نخواهد گذاشت وقتیکه در شکم مادر بود رزق با و میرسید در آنجا
چگونه گرسنه خواهد ماند بعد از آنکه از شکم مادر بر آمد پیش از بر آمدن
او شیر در پستان مادر موجود بود اگر چوک قیاس کند بعهد
پستان همه گوشت آمد شیر در اینجا محض بقدرت شیر بهار اح بهم رسد
با وجود اینهمه معاینه کمال شعور است که خود او را بسته اندیشه رزق

داشته باشد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

زنده باشد چار یاران که شفقتی فقه بر او خود و می‌شد او در از فقیر
ایشان او عاقل نمیشود و لایق مطلق صحبة از زبان بنده خود غافل خواهد
از ما معرفت نگرفته باید درین حال که بوی قطره مدفون شد هوش نظم و ده
ترتیب کرد که کلفت در باز و لب جز عافیت بر دوش نظم کنون شد
دعا جز بمعت که خواهد کرد و نت اند و فراموش نظم باز بگیرند بو صو مکنو
ابراهیم محبت ❀ و در سینه از دل کس نشنود است که هر از برکت دارد
روی راحت باین است ❀ تن کل را الا کند با این عیب صفای
سینه و دل منور خواهد شد جمال خواهد دید فیضی خواهد رسید که با هیچ
دعوی با آن بهمه رسد محو آن حال شده چیزی دیگر نماند خواهد آمد و
چون باین مرتبه رسید کار او تمام شد دیگر راهی او چیزی نماند که باید
گیرد بدان که چند سرگردانی بسیار در بیابان و چهار رنگ جانب بدن انسان
یافته میشود در یافت سر بهاء الله حو علاج نجات خود را آمد شد بنا
منحصر و محکم در بدن است هر که از درین بدن آزاد آمد و شد خود را مخلص خواهد کرد
شری با آن حیوان خواهد شناخت مثل چون شخصی است که قدر از ترد بسیار
بمرتبه بلندی ترقی نموده بود یک مرتبه را خود از آن تلخ گشت آدمی بر آن
مغرور است که من کاری میکنم نوعی که بالای دنیا دل میدهد که گویا ابد الدهر
خواهد ماند نمیداند که این دریست هر روز که از عمر میگذرد و باز نمی‌آید
این را فهمیده و می بیاد سر نگر شیخو گذر شد ابراهیم سر بهاء الحق جو باید با کن
یاد کرده نه از الفاظ می‌جوشد میشود او را بدرجه ملک میرساند که حاجت در کتاب

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

باری من و تو منتظر باید که چهار قسم مردم بذکر من قیام دارند بعضی من
مشغول میباشند یکی مریض البته یاد میکند دوم حرکت اینها کسی که از زر
دریافت دارد سوم که صاحب مطلب دولت اسباب حصول مطلب مقصودی
مرا یاد کند چهارم کسانی یعنی کسی که مراد دریافته است بکنهٔ معرفت من رسیده
من از همه محظوظم از کسانی بیشتر که او همیشه خود هم مشغول دارد
تواند لیکن که در این هفت روز چگونه باجی میشوم من شری بهاگوت
میگویم باعتقاد می شنونده باش که مکت شوی راجه گفت اماهران
آنچه شما فرموده در وطن قرار گرفت حالا خود را از شری بهاگوت بسته ام
مردن امروز یا هفت روز پیش من یکسان است چون شما بر همه پوران ها
شتر با عبور دارند التماس دارم که اول حقیقت آفرینش حق فرمایند
که آنرا برکی گویند بیان فرمایند که بدایع اعمال شرایف اموری
ه از شری بهاگوت در یکم [illegible] نموده لند ظاهر فرمایند سوامی سکهدیو
میگوید که اینجا شری بهاگوت که شری بهاگوت به بر بهما گفته اند بر بهما به نارد
نارد به بیاس بیاس بمن گفته اند آنرا بتو میگویم آنچه میخواهی میگویی
بشنو همه در آن است چون نارد جیو از بر بهما پرسید روزی دید که بر بهما
در مراقبه اند که آنرا دهیان گویند از بر بهما پرسید که شما میگوئید که هر چه
در هست شری بهاگوت [illegible] میشود خواهد شد مراقبه که میکنید من می فهم
که پیدا کننده جمع مخلوقات شما اند اما از این گفتن مراقبه کردن
شما ظاهر میشود که از شما بزرگ تر کسی دیگر هست که مراقبه او میکنید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

و مشیت او کارها حواله نمودند اهل این نشان بدو شدند بر ما کشف این بارد
بزرگ ترین از همه شری بهگوان شده اند که چندین برهما و برهماند
بجای او تمام ازل تا ابد پیدا شدند من هم بکرم و فضل و توبیت او
اکنون تمام عالم در دو گنبد ازین شاخ کنول بر آمده شرناف تعوی بهگوان جیو
برهما نام [illegible] ازین جا آمدم و تمام پیدا شدم [illegible]
[illegible] رسیده از [illegible] عقل و ادراک شدند
او را شناختم که آفریننده من است و معنی ماهتاب و آفتاب از وست
جمیع ستاره ها منور از وست و تمام روشن اند تمام مخلوقات و موجودات بقدرت
او قایم مخلوق شد بار او و قدرت او بحار آب روی خود را که مایا — به ورات
گویند خلق را از عدم بوجود آورده آن ذات مقدس شری مهاراج بنور جود
نورانی است بنور عنصری آب نیست یعنی لا انتهاست ماهیت او را
کسی نمیداند چون من از شاخ نیلوفری بر آمدم و بمن امر شد که
جهان را پیدا کن از آن مایا که کن سالک بر حق هست پیدا رسید عبارت — در حس
از قوت ملکی و همتی مستعلی من از آن هر قسم کون که لایق قوی باشد
موجودات را آفریدم حواس همه را پیدا کردم این زمین بر روی آب
هم از پنج عنصر که خاک و باد و آتش و هوا باشد اجسام را آفریدم و [illegible]
را پیدا کردم این زمین بر روی آب قایم نمیشد هزار سال در حرکت بود
پس بجانب شری بهگوان جیو عرض کردم که زمین قایم نماند شری
بهگوان جیو اشری از قدرت خود بخشیدند تا زمین بایستاد آنرا که برهما — استر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بدان قایم شد و میراث او بمی بیند که محیط عالم است او مهابی
چهارم رز انگند حرم در کفش بر بیمها حسو لفقل او تار های سر عهد ابالی
بیارد مشرو نشمه محامد قادر مطلق هر انکه آتش درمن نار است
نباتات موی های بدن مسموده بر اطراف
و دریای بهان شلم و زمین پاهای آن بود که آب
چون بیت نظم هر نس بحر و رجهان بلند است لاجرم
جمعه اشیا شد مرد عارف برابر هیچ و کجا او را هم جا و بر جا
هیچ کس مجوز آزار نمیشود او است قبول کننده پذیرنده آنچه که در
میدهند با و میرسد آنچه در شرادها به نیران میدهند نیز با و میرسد
چون تا آفرینش عالم مامور شدم هر جا بت پیدا کردم تا و وسط آفرینش
شد او را منتهای انتهای تیوری تبدیلی نیست و کهنه نمیشود
هر چه توان گفت از ان برون است سخن را در تحقیق وضع حالت او
مجال نیست در نسبت چهار مظهر جلوه کرده که آنرا اوتار گویند
آن اوتارها که بیان عبارت از ان است بحط آورده بیاد
تا سینه صاف شود انوار معرفت در دل جلوه گر آید مفهوم چهار
که ابتدای بهاگوت اند شری بهگوان چو بمن تلقین کرده اند همین است که
از آن در اره اوتار است که چون مرا تا آفرینش حکم شد زمین را
هر جا جهت زمین را به پاتال برده بود التماس کردم که بی وجود
زمین مخلوقات کجا باشد مشنو شری بهگوان چو در بدن خوک جلوه کرده

ابتدای بهمر

بقول ابتدا ...

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بعضی اندر بار رفته اند مهرباها وقتیکه انگشته زمین را بیرون آوردند زمین
بر آب قایم نماند بصورت خود قایم کردند و انکه این زمین مزروعه اعمال است
هر چه عمل بر روی زمین کنند نتیجه میدهد دوم جلبت تو که راجها بجنگ گردون
شدند سیوم که اوتار ریاتری است که راجه چندر اکمان لقب غار
کامل کردند نشان دادند که مجرد از علایق جهان باید شد بیست چهارم شد
گردند هچه در باب بار و هم مذکور خواهد شد چهارم اوتار نرسنگ این است که نام در
جانب شغال بعبادت مشغول باشند تا مردم بر روی ایشان کرده عبادت کنند
پنجم اوتار بارو مسر است که همیشه در کنار معرفت میباشد ششم اوتار مسکند تو که بسیر باشن حسو اند نقیم
اوتار کو پیچه است که تا از شکم مادر بر آمده مجرد میباشند بر هیچ چیز دل نبسته اند
چون دهر و عبادت کرده اند بواسطه نجات او تا گرفته اند و از اصل مدروی
یعنی همکاری مجمع عنایت قر ... که مرکب و اتحاد خلقی باشد هشتم اوتار
راجه بیرهه است که چون زمین نباتات را در خود فرو برده پنهان داشت
ایشان متکلا و دو شیدند نباتات بر روی زمین آوردند کوه ها بر روی
زمین رفته جای را ملک داشت همه کوه ها را یکسو کرده زمین را وسیع کردند
شهرها را آباد کردند نهم مچ یعنی مچه اوتار است که چون راجه ستیاس التماس
داشت که معاینه از شعبده قدرت های کامله او نماید منحوات که بر کلی یعنی
قیامت نماید بصورت ماهی بر آمده او را تماشای نمودند دهم کرمه اوتار
یعنی سنگ پشت ظهور کرده کوه مندراچل را برای شوراندن دریای سمندر
بر آوردن چهارده رتن بالای پشت خود نگاهداشتن یازدهم مری اوتار

کو نایهه
اصل بدر بدر
هی کریو است

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

۱۲ بدن آدمی کردن است دالوه سنت کمار کنان فرمودند دوازدهم
هنس اوتار است آن تفصیل در باب یازدهم خواهد شد سیزدهم ۱۱ ۱۳
که چون هرنکشپ پسر خود را که پرهلاد نام نامی شری بهگوان میکرد در ته
عذاب داشت بصورتی که سر او شیر و بدن آدمی ظهور کرده هرنکشپ
را محافظت کردند چهاردهم هری اوتار است که چون گجندر نام که فیل ۱۴
بآب خوردن رفته بود نام جانوری پای او را گرفت او هم چند روز
میکرد پای خود را شوالت رها کرد در آنوقت شری مهاراج جیو یاد کرده
۱۵ و پناه با وحبت در انجا ظهور کرده و آنها را اخلاص نمودند پانزدهم
وامن اوتار است که بل نام راجه دیت‌ها جگ اشمید کرده میخواست که
راج از دیوتاها بگیرد شری بهگوان بصورت آدم کوتاه قد برآمده
پیش او رفتند سه قدم زمین درخواست نمودند راجه قبول کرد اما
شکر گرو جهت منع نمود که این شخص بفریب از تو سلطنت میگیرد لیکن
که مردم جگ عبادت برای این میکنند که پیش مهاراج شوند هرگاه خود
آمده‌اند و بگیرند چه بهتر بعد ازین راجه بل تکلیف کرد که سه قدم
میدهم قدم فراز کنند و بگیرند ایشان بعد تکلیف هردو پای خود را آنقدر
دراز و پهنا نمود که یک قدم هفت طبق بالا دوم هفت طبق زیر
را احاطه کرد بعد از آن ایشان قدم سیوم خواستند بل گفت من حاجت
سلطنت بجسم خود من برابر یک قدم اعتبار میتوان کرد عوض قدم
سر من بگیرد وامن جیو مهربان شدند بر حسن اعتقاد او آفرین کردند سلطنت

پاتال باو دوند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کپل دیو
مهاتما هنس اوتار

بانان او داده‌اند شانزدهم کپل دیو اوتار است بمادر خود گیان گفته او را
گیان گرویده‌اند هفدهم اوتار هیگریوان برای محافظت دهرم و دروغ ادهرم شده
هژدهم دهنونتر اوتار است واسطه علاج بیماران است که از دریای عمان آمده‌اند
نوزدهم اوتار پرسرام است که سرداران را برطرف کرد بیست یکبار چهتریان را
کشته‌اند بیستم اوتار سری رام است که راون را کشته بیست یکم
اوتار سری کرشن است که بار زمین را سبک مهابهارت برطرف کردند
بیست دوم بیاس اوتار است که بید و پوران را شرح تفصیل داده‌اند بیست و سوم
بوده اوتار است که دنیا را ارجاع کردن بار و اشت بیست چهارم کلکی اوتار

ترجمه

خواهند شد که دفع مردم ادهرمی نموده ترویج دهرم خواهند کرد که سری مهادیو
میگویند هر چهار اوتار موافق عقل خود گفته‌ام این اوقات
اینکس دریافت کیفیت سری مهاراج جیو لواقع نکرده بعد از آنکه بدرجه گیان
رسید میدانند هر چه هست مظهر آن ذات حقیقی است که این اوتارها
مظهر آن است که آنها هنوز بدرجه گیان نرسیده‌اند لیکن برایشان اوتارها
گفته تا آن مرتبه برسند همه جا او را ظاهر ببینند لیکن جیو سری مهادیو جیو
هم اوتار سری ... اند بقدرت و قوت او من آفرینش میکنیم کشن جیو
پرورش مینماید مهادیو میکشد دیگر این تا ... این علم جانداران بما با
سری ... اند در بند تعلقات محبت زن و فرزند مانده‌اند مرکرا
کرم سری ... شامل شود از ما یا خلاص می‌یابد و الا بدون دیا کرم ...
مهاالله صاحب مستحیل از این بندهای تعلقات گران بسیار مشکل است آدمی را

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برای خلاصی از تعلقات علاجی بهتر از عبادت سندارج دانستان یعنی کتهای
اوتارهاست شری نرائن سو چهار اشلوک بحن کمال فرموده اند همه
تفصیلات آن بود نوشته ام ادهیای نهم از اسکند دوم در آفرینش خلق
و مضمون چهار اشلوک شری بهاگوت که برهما جیو گفته
بسوامی گهند بوجیو میگوید که آنچه تفصیل اوتارها فرمودید شنیده ام
بدون لیلای شری بهگوان جیو و اوتارها چیزی نشنوم که از استماع او دل
چنانچه که راجه اکثر نجانه کستی بیاید جانه اوصاف شده رونقی دیگر میرسد
همچنین در دل کس کتهای اوتارهای شری بهگوان جیو وارد شده سینه او از
آلایش و غضب و شهوت مال و طمع پاک میگردد حالا بفرمایید که شری
بهگوان جیو نه آن ذات تجلت مقدس که همه جا برات سروپ ظهور داده وجود
همه مقصود است من میخواهم که به تقریب کتهای شری بهگوان جیو بشنوم قالب را
در همین شغل بگذارم سوامی گهند بوجیو گفت که ای راجه قالب آدمی یافتن
بسیار مشکل است درین قالب اگر آدمی کتهای شری بهگوان جیو بشنود حیف کرده باشد
و شنیدن و گفتن کتهای شری بهگوان جیو بهر چهار زن مناسب و مخصوص است حالا آنچه — بهر چهار ورن
پرسیده جواب آن بشنو چون اندات بیچون بیچگون نرنکار جیو خواست
که عالم را بیافریند خود را خود بیند خود عاشق خود شود مانند شخصی که روی خود را
در آینه بیند عالم را آفریند باز در خود محو میکند مانند که آینه را بر دارند آن
عکس در ذات صاحب عکس محو میشود عارف کتابها از انجا فهمیده اند که او در تمام
جانداران همه در روشنو که چون بر بهار زنان قلک یعنی کل نیو فریادی شری کمالا الله جیو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پیدا شده خواست که بداند از کجا پیدا شده ام و در بات نیست تو الست کرد و مشهور واما الست باد
از آن توان دانست که هر جا هم بنا پای شری بهکوا الجو بسیار آورد دریافت او عاجز است
ماند آن همه رسید با هر جا از عیب چهار اسلوک که اصل شری بهاکوت است
شنیده بدان آگاه باشد خلاصه مضمون چهار اسلوک نیست این است که بسیار از ما پیش از
همه بود هم غیر من کسی نیست آنکه دیده میشود همه منم آنچه بعد فنای عالم باقی
بماند منم آنچه غیر آن منم مانند آنکه چند بود از طلا بار بند بشکنند همه طلا باشد باز
قوت دیدن شنیدن و ادراک چیزها دیگر در جاندران منم و در همه مخلوقات
مختلط مثل آکاش یعنی فلک هم جا محیط است هر چه غیر من دیده میشود از اثر آن است یا باعث
یعنی عدم دریافت مثل اجرا آکاسی را دو پیدا قسمی که عناصر خمسه محیط همه جاندران
اند چون دیده شود همه عناصر جاندران در میان یکدیگر هستند مقسم قسمی هم نیستم
در عالم شادی ام آنهان عالی پیش نیستند اقسم مرا همه جا خیال کنی ماند
مشغول شو که در بند عمل تو چیزها ماند و فارغ چیزها سوامی کهند تو چنین میگوید
که مجمل شری باکوت همین بود که گفتم این ابر نمایه بار و بار و به بیاش گفته است
از بیاس من شنیده ام همین را و بیدر بیمر توز بهتر در کنار جمنا گفته است بیار را
من تو میگویم او بیاس شنیدم از اسکند هم در همه مجامد شری بهکوا الجو
اظهار ریکه بی سر شش جو ایامع سمواد و بیدر جی او می و بیدر عموی دریوذن
در اثنای سیر بکنار جمنا رسید او دهو را دیده با هم ملاقات کردند و بیدر پرسید
که ای اودهو یکساعت از سرگذشت چه گفته انمشتد حال چون ترا تنهایی می‌بینم
بگو شری بهکوا الجو کجا رفت اند اودهو آب در چشم کرد و مدتی هیچ جواب نگفت

تحریر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ای ویدر

بعد از آن لاعلاج بسخن در آمد گفت ای پدر چه میپرسی که شری اهکو اچهواتهر دیانه
شدند یعنی جهان خود را شنیدند از کم طالعی خود او جادوان چه گویم که ایشان در
خانه بند بودند چه چشم کرفتند ما قدر ایشان ندانستیم و نقصان بردیم یکی از جادوان
حالا که دانستیم چه فایده از شر الف حالات ایشان چه گویم شاهر ده هزار
خواستند مطلب ازین کارها آن بود تا مثل مردم عامی این همه امور
عجایب را بیاد آورده باحی ورسکار نشوم چندین دیت در اینجا کشفه بکنند
بحواس خود چون جرا در آن جانیت کوروان پایندوان را بجنک
بیجا دشمن کرو رجادوان را به شتاب بر نقل رسیدند ای ویدر از ان بار
که جهان چهو شریکرشنجیو از ما بقصد نقل بدان که در هر دم راستی از دنیا
دور کردن بار زمین او را کرفته بعد از آن کفتند که مرا نجا بنده مهر بردند
همه بیلادی ایشان بعد والداتشان از که میرسیدند در برج اقسام بمیلادگرد
من هر چند گفتم که مرا همراه خود ببرید نبردند که در بدر کاشرم رفته بتصور مشغول
کشان دادند که در باب یاد کنم مفصل خواهد آمد فرمودند که مرا باقی بدان
عالم را فانی جان را کذاشتن قالب مثل آنست که جامه کهنه را بیندازد و جامه
نو را بپوشد حالا بدر کاشرم میروم آن کنان که شریکرشنجیو بمن فرموده اند
اگر تفصیل خواهی از میترنو رشر که در آنجا حاضر بود از ین خواهد رسید خواهی شنید
پس ارجهو ویدر را وداع کرده بتصور دیان که سر کرشنجیو مشغول بعد از ان
بحکم اساس قالب مرا کذاشته بدر کاشرم و بدر از او دهو جدا شده نهار
در هر جا که از آمد انتظار ملاقات میترنو رشر داشت تا میترنو آمد با هم ملاقات کردند

ادیا نام اسکندم

اوپنکهت هفتم از اتهربن بید در بعضی سوالهای وید از مرتو کبیر گفتن
مرتو جواب آنها پسر تو از وید پرسید چه حال داری وید از که جهان
او در تکلیف است بیفتد بار کفت استدعا کرد که چون شما از زبان سر بر آورده و
کفتن اینها بمن رسیده اند بعضی اشتباهات در خاطر من کرده کرده است رفع
آنها کنید پسر تو کفت هر چیز میخواهی ای پدر بپرس و پدر کفت آدمی که همیشه
برای راحت و تن تست تلاش میکند او را هم پیش آید که بسبب آن میدهد
هم کفت این را بکو میدهد که شرح کیمیا او را چرا کرفتند که تو واسطه من میدانم
نجات و رفاه مردم است که بدین لذات را بیاد آورده ناجی و رستکار شوم
بکو بید که شری های کوناکون چه قسم در سر بهاها بهور که آدمیش خلق کردند و در پیش
هلو رحوده چه پرورش مینماید نهاد تو روشن شده فنا میکنید بفرمایید که آن عمل
کدام است که بدان شر بمهاها خوش شود و شوید حالا بار بتفصیل او را تا و تبلد
شری کوان شو بفرماید پسر تو کفت ای پدر شما از شر بمها لاع جوار خورد
سال محبت خود کرامت فرموده شما ناجی محض اند اما چون استدعا کرده اند
اکرچه میدانید بشما میکویم تا مردم دیکر شنیده ناجی و رستکار شوند حالا بشنوند
در ابتدا نهایت روشن است یعنی لکه نظر کس دیده شود و خواهش آن
که جهانها را پیدا کند خود را در جور ظهور جلوه دهد مثل لکه کسی روی خود در آینه
ببیند پس بدین اراده مظهری از و پیدا آمد که آنرا برهمه کویند که خواستند جدا از آن
مهیت پیدا شد که اصل همه او است از و سه کس بهم رسید ساتک و راجس و
تامس باشند از ساتک برهما و بشنو پیدا آمد از راجس جوا اش از تامس شیع عنصری

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust
Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برهما بعد از این سخن خجسته انجام بند آمد و هر چشمی بد بود با تعلق یافت
چنانکه دیوتاهای باصره آفتاب و دیوتاهی شامه اطراف و دیوتای
لامسه باد و آب و دیوتای شامه اشونی کمار دیوتاهی ذائقه ...
ایشان چون بهم شدند اگرچه با فرمایش عالم مامور بودند اما در بین کار
درماندند سرانجام این امر خطیر از ایشان منتهی نشد پس با نجات
جیو آتما عرض کردند که ای عزیز بهگوان بدون کرم شما هیچ نمیشود پس
بهگوان جیو با آتما بر آنها متوجه شدند و ایشان دیدند بدون ایشان
همه بت مانده مثل مضغه گوشت نام آن گوشت او بور گیهه شد او
بور گیهه مجال ظهور صد و ... شد بهگوت سر گیهه بود با ایشان
آن بور گیهه صاحب چشمها و گوشها یعنی از بی رنگی اسم ... شد از ناف
آن بور گیهه گل نیلوفری برآمد از آن برهما پیدا شد از وی ... او
و از بور گیهه ... از آن ... و یشن و از برهما شود در بهم رسید اسکند ۲ م تمام

تمام شد اسکند ۲ م آغاز اسکند سوم ... فصل اول
در تعصیب اوتارهای سری بهگوان جیو که میر تور ... فصل
اول در ملاقات ... ودر ... و میر تور ... بار و ندر

از میر تور میر شد که او بارهای دیگر را بیان نمایند میر تو میگویند
آن بور گیهه ... در زمانی که تمام اطراف و اطباق را در آب گرفته بود
خود بر ... خواب میکرد و از ناف او گل نیلوفری ظاهر شد
از آن گل برهما بهم رسید بالای آن گل برآمده نشست ...

مبرا کرد ...

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پیدا کرده زین گل بقوت که هر پیشتر زین اندیشه تفکر مرا بحال باز دران
شاخ گل نشو و نما یافت و بالای آن انتهای او و اصلا نیافته با برهمای آمد نمود
نحو حیران بوده ابتدا و انتهای آن گل جستن را ابتدا از در دریا حالت از آن آمد گویند
بحکم آن بیهشی قصد کردن که بشر برهما آن کس هم بکند و از روی هوش عقل کرامت معرفت یافت مرا
از بعد از آن برهما متوجه گردیده شری بهگوان چون نور عقل ظاهر شد در باب وقت
بالای شش پای گوهری چهار دست بر یک علم دیو را گرد چو [illegible] است
از ناف او گل نیلوفری بر آمده من از آن گل پیدا شده ام تا پرسش حق — در خواب
ما مورم همه چیز را از آن ظاهر دیدن پس نظر تمام انداخت خود کامی شد برهما آن
را با فرش ما مور کرده قدرت من بدون کرم شما توجه هیچ نمی‌شود کرم نماید
تا من بدان کار پردازم اما چون نشود من به غرور دران افتم که پیدا کننده
عالم منم آن پوروکه بجانب برهما نگاهی کرد فرمود که چهل ایام اول حق
بمن مشغول دار از شهوت غضب طمع شفقت بیزار باش که این وضع در
نوره در باقیت یعنی کمان پیدا خواهد شد مرا آید کار حقیقی خواهی یافت در آن
در همه جانداران شامل ساری محیط خواهی یافت چنانچه آتش در چوبها موجود
با شعال ظاهر شود تو عالم را پیدا کن برهما در خود قوت آفرینش پیدا
کردن عالم مشغول شد و بتوبا خواهش عناصر چنانکه مذکور شد پیدا کرد
بعد از آن اشجار را آفرید پس از آن انواع بهائم ظهور رسید اکر داو
ختم اسکند سیوم ❀ بعد از آن که برهما از آفرینش بهائم فارغ شد
چندی از آدمیان را آفرید از آن پس مقدار عمر برهما مقرر شده دیگر در برهما

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چهارده مشهور هر مشهوری هفتاد یک چوکری جنگ مقرر باشد
همین روزها ماه و سال عمر برهما محسوب بود همین قسم صد سال عمر برهما
شب آن نیز برابر روز باشد چون روز برهما آخر شود دست در رسید
یعنی همه مخلوقات فانی میشود باز که شب بگذرد و صبح شود برهما
همه را بوجود پیدا میکند چون پنجاه سال از عمر او بگذرد او را نیم بر در روه
میشود چون صد سال عمر برهما تمام شود برهما نیز فانی میشود آنچه گفته شد حقیقت
یک برهماند است یعنی برهماند بقعه آفرینش است همچنین برهماند
در ضمن ذات شری بهگوان مشحون اند اگر خواهد در لمحه چندین هزار برهماند پیدا
کند فانی سازد او بوجوش از آنکه از ایشان یکی نبود از آنکه هیچ نباشد و او با
همیشه حی و قائم است مرگ را بدو راه نیست او در همه وقت بر یک حالست
یعنی تغیری و نقائصی در دروازه نمی یابد میتوان گفت که طفل بود جوان شد
یا جوان بود و پیر شد آنچه درین برهماند است آفریده اوست او نیز
همه را آگاه است این برهماند در راه کوکبان ثبت میکند بار در حیات
مشهور کرم بسیار در آن پیدا شد تشبیه کرده اند چنانکه آن کرم ها
در آن کوکب جمع میباشند چنانکه از آن درش برهماند جمع اند از ماهیت
خود واقف نشدند مگر کسی از مرتبه عارفان بهم رسید حال را بار تعالی
کشید بوبه نسخه آفرینش می گردانند برهما از پیدایش بهائم و طیور و اشجار
چندین کس معدود از آدمیان فارغ شد خواست که این آفرینش را افزاید
پس یک سیدی بنابر آن سنت کار که فرزندان او بود و نه گفت شما فکر

دروراه

در افزایش

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اقرا الشان آفرینش بکنید از من چیزی بخواهید آنها گفتند که ما همه عشاق
هستیم از لذت شهوت و عقبت طمع پامال نشود خواهش همه بر ما غالب شود
ما را از لطف آفرینش معاف دارند که از عبادت باز خواهیم ایستاد برهما
ایشان را داد که همیشه بخانه باشند اما چون در مقدمهٔ آفرینش عذر آوردند
برهما از غضب بیشتر از اثر غضب او از میان هر دو ابروی ایشان بر همو کب مهری سیاه فام
ظاهر شده گریه میکرد برهما گفت برای چه گریه میکنی گفت میخواهم برای من نامی معین کنی
و کاری بفرمایند برهما گفت چون رودن کرده رودن گریه را گویند نام تو رودر باشد
برو در فکر آفرینش شو عالم چون از حکم سیده بعد چندی از خلق که مزاج ایشان آلوده بود
عرصهٔ غضب و طمع پامال شبیه بود پیدا کرد برهما آن خلق خوش نیامده به او گفت تو برو
مشغول عبادت شو باد در تو اثر است که ظاهر شود خلق را ارست کن آفرینی باز برهما
چندی دیگر پیدا کرد نارد وست و انگرا و چندی دیگر که نام آنها مذکور
خواهد شد آفرید از جانب راست خود سهومن نام مردی از جانب چپ ستروپا نام
زنی پیدا کرد آنها باهم وصال دلدار او کلام امر فرمود گفت که خلق شما را آفریده اند
سهومن گفت بتوجه شما خلق بسیار پیدا خواهیم کرد اما تا حال برهما آفریده بالادی
آب کل شو فراهم چون من بسیار پیدا کنیم بسیار شوند برای بودن ایشان جای ضرور
بالای آب که همه اطراف را احاطه دارد نمیتواند بود برهما گفت تو در فکر آفرینش
باش من فکر جا میکنم پس برهما بجانب شری بکوان متوجه شد التماس کرد که اطراف
آب است خلق در کجا باشد بمجرد این خطره از سوراخ جانب راست برهما ایشه برون آمد
و بمجرد افتادن مقدار بند انگشت شد لحظه لحظه کلان می شد تا جوکی شد بعد از تنقل

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اول برهما متحیر شد که جانور این چه بیت که و چون باز نمود آمد تامل کرد
دریافت که چون من برای جای التماس کرده بهم الت ان شری بهگوان سو اند
که باین صورت برآمده اند والا غیر ایشان این قدرت دارد که در یکساعت بهیار اند
پس آن خوک که آنرا ورا دبند از بالای فلک ستلوک حیث خود را در آب انداخت
از آنجا به پاتال رفته معلوم کرد زمین را که هرناکچه دیت برده زمین را بالای دندان
از آنجا بر آورده مانند لنگر کشتی فرو رفته بر دندان بگیرد در راه با هرناکچه
جنگ واقع شد هرناکچه را کشته زمین را بالا آورد برهما دیده خوش شدند
که بسیار کرم کرده اند که زمین را بالا آورده اند حالا زمین را بر روی آب نگاهدارند
بقدرت ورراه اوتار کار خود زمین را بر آب قایم کردند خلقی را ازین هم
ست روپا بهم رسیده بر روی آن شاد گشتند چون میتری این قصه را با سخاوت کرد
ویدر پرسید که شری بهاگوان بواسطه کشتن هرناکچه دیت هر یکی اوتار بر آورد
مگر اینها را دیوتاها نموده اند گشت میتر گفت مقرر چنین است که اینها باین واسطه از دست
شری بهاگوان بقتل رسیدند داستان اینها را بتو میگویم بشنو که این اوتار
چرا در بابان بگویم اند حکایات چنین است که کشب پسر برهما دو زن داشت
دت و ادت نام دیوتاها پسران ادت اند و دیتان پسران دت به
ادت که دیوتا بودند بسلطنت رسیدند پسران دت را که دیتان باشند چون کم
زور بودند از سلطنت محروم داشت ولی دت خدمت کشب رشی بسیار کرده
گفت برای من پسران صاحب زور شوند که پسران ادت را تواند مغلوب ساخت
بسلطنت بنشستند کشب رشی اگرچه نمیخواست که دیوتاها پسران ادت مغلوب شوند

دم تمام نکند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که بر هم اینکار نیست بودند اما از صحبت بسیار ودر شرمنده بود تا که وقت
از حضور ماکت ودر پیش شام بقصد مباشرت پیش گشت پس از تنی رفت و گفت
ای ودر [illegible] آنکه نیست که کسی بغیر از نام شنیده بهکو کهری و بکه مشغول کند
[illegible] وقت بسیار [illegible] آن شام چهار کهری شب همچنین چهار کهری از حرکت
بغیر از نام شنیده [illegible] آن بی تصور [illegible] و دیگر اشغال باید کرد که درین ایام وقت
جهاد و بار [illegible] ها هی [illegible] مشغول بود و کر نام شیر جهار [illegible] جو مباند
اوراد و دعا خیر مکنید ودر [illegible] میکند میکویند که چنین ماش هرکرا حصه با مشغول و
با مری دیکر جز بند سور و [illegible] او هم چنین میکویند اکر نکویی که جهاد تو [illegible] مابین [illegible] اند
به آنکه ایشان صاحب اند لیسب خویش بر لوری منظور بدارند تو چهار کهری و
بیاکت شو ما ازین وقت خاص کذرد ودر وقت را غنیمت دانسته صبر کرد
مبالغه از حد کذرانید کشت از علاج با فراح ادین و درداد مباشرت بر دو از حرکت
بعد از فراغ گفت ای ودر درین وقت اینکار واقع شد تو و [illegible] پسر خواهی
آورد [illegible] اکر خلایق آزار خواهند داد لیکن قسمتی صاحب زور خواهند شد
با قوت خواهند بود کسی را تاب مقاومت به آنها نباشد ودر ازین سخن بسند
بسیار کوفته خاطر شد که این ظهور پسران بد ذات مردم آزار بکار من چه آمد
آمد مطلب من [illegible] پسران [illegible] بهم رسیدن پسران چنین بد ذات کشت
گفت چه توان کرد تا در وقت همین است من سوای همین اقبال اینکار نمیکرد
برای کشتن پسران بد ذات تو شری یار این سوا و تار خواهند کرد اما یک پسر
دیکر تو چنین بر [illegible] بهکت معنی عابد کامل پیدا خواهد شد که مردم صحبت او را در [illegible] کار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

خواهند شد این نقطه در روی که در چشم قرار گرفت اثر آن بر دیوتاهائی
ظاهر شده قوت آنها که همی کرامند همه متحیر وار ورزش برهما رفتند گفتند ما
چرا همه که پیش از آن که این چرخ متولد شوند قوتهای ما کم شده است
بعد از اینکه بر آمد چه خواهند شد برهما گفت حق تعالی در بیابان سکوتهه اند که در تسلیم
دست در آمده اند دیوتاها گفتند که ساکنان سکوتهه از تکلیف رادن برد ل
ایمن اند خاصه در فرقه دست چه را انبها پید اشدند برهما گفت روزی سنت کمار
بقصد دیدن شری سکوا لحنو بر شد اگرچه آنها گاهی منع نمود اما آن زور
اراده شری سکوا لحنو برین جاری شده بود که حق تعالی آنها را منع کرد دید گفتند
اذیت که در محل سکوتهه پایک تا بر شده در آیند سنت کمار گفتند ما همه
می آیم و تعظیم برهمنان آسمان بیش از دیگران میکنند این افعال خارج از شما
است اگرچه در سکوتهه هوا و حس نفسانی را که شهوت و غضب امثال آن
باشد دخلی نیست اما چون شما نسبت شما امانت ولی الله که اند از مهاله
منجواهیم که شما دیت شوند از شنیدن شراپ غرور از سر آنها بدر رفت دیده
در پای سنت کمار افتادند عذر خواهی بسیار کردند استغفار و تقصیرات خود کردند
سنت گفت شراپ ما رد نموده باشد بار دو تسلیم ما در آمده دیت خواهند شد
در اثنا شری سکوا لحنو پایک آزرده که سنت کمار را دریافته از اندرون
بر آمدند در پای سنت کمار افتادند عذر خواهی بسیار کردند سنت کمار
با خود گفت رهی بزرگی و تحمل شری سکوتهه پایک که جمیع رهبران عابدان
بحضور قدم مبارک ایشان ناجی رستگار متوجه ایشان در پای می افتند

چون باشد

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust
Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چون نباشد که ایشان نام خود را برهمن ولقب گذاشته یعنی تعظیم کننده برهمان
ایشان آفریننده عالم اند چه ضرور که بابا اینقدر مهربانی والتفات میفرمایید
جواب این است که با وجود بعض ایشان اقدام کنند برهمنان را معذور و محترم
داشته باشند آنها را رخصت فرمودند ادهیای پنجم از اسکند سوم در ظهور
هرناچه وبت لطلو و ربرین واکرد دیوتاها شری بهگوان حکم فرمودند
که هرچه میشود از مشیت ما بیرون نیست والدست کار غصه را مغلوب ساخته
اند شما را در قالب وبت باید آمد در اینجا ما را خصومت و دشمنی یاد خواهند کرد
با او بار گرفته شما را خواهم کشت بعد از سه جنم باز در بهکوتیه خواهند آمد پس
آن هردو را از بهکوتیه انداختند تا در بهوبوب در شکم وت در آمدند بعد از
چند روز برومی دیوتاها از آنها ابدا خواهند رسید تا نرسنگه مهاراج او تار گرفته
آنها را خواهند کشت دیوتاها آنهان را تواند مغلوب میکوب ساختند
این داستان از برهما شنیده بجاهای خود رفته اند این نقطه در شکم پرورش
مییافت وت افسوس میخورد که حیف پسران من ظالم مردم آزار باشند
کاش متولد نشوند میگویند بقدرت شری بهگوان تا یکصد سال در شکم مادر
ماند بعد از ان متولد شدند تولد آنهان شگونهای بد در بهولوک ظاهر شده
برهما یکی را هرنیاکچه دیگری را هرنکشپ نام کرد چون جوان شدند برهما گفت مادر
شما خواهش سلطنت داشت بروید راج بکنید آنها بر راج برنشستند هرنیاکچه
بقصد تسخیر مملکت برآمده بنابراین هر در زور قوت دیگر برابر اشتهم یک جهه
نیست آگرزی در دست گرفته با لشکر متوجه شده اول در برن لوک که موکل

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اینهان است رفته بر دروازه او ایستاد و نگهبانان او گفت که رفته به هرن دیو
خبر برسانید بگویید اگر قوتی داری بیا جنگ بکن هرن خبر او را شنیده
هراسان خورده بیرون آمد گفت این همان از شما هست اگر خواهید
باشم و الا جای دیگر که رضای شما باشد رفته آباد شوم هرناچه او را
مطیع منقاد خود دانسته گفت اگر جواهر نفیسه داری پیشکش ما کن ترا
پیشکش بسیار گذرانید خود را از شر او نگاه داشت بعد ازان هرناچه از آنجا
در مسکن کبیر دیو تا هم موکل باد جهت است رفت کبیر نیز استقبال
کرده بسیار پیشکش آورده هرناچه او را با طاعت آورده در حکم خود در آورد
و هر و راج هم آمده ملازمت کرد الحاح بسیار نمود هرناچه با خود گفت
که حال در هیچ لوک کسی نمانده که تاب مقاومت داشته باشد من با او
جنگ کرده دل خود را خالی کنم درین اثنا نارد را دید پرسید که ای
نارد تو در عالم تمام میروی کسی را در نظر داری که با من جنگ تواند کرد

جنگ

اوصاف ششم از اسکند سیوم در ملاقات هرناچه دیت با وراه اوتار جنگ کردن ایشان با یکدیگر

بار هرناچه با نارد میگوید که کسی را
برای هرن جنگ من نشان بدهید تا بروم جنگ بکنم و الا ترا
خواهم کشت نارد گفت در مخلوقات کسی را نمی بینم با شما تواند
جنگ کرد مگر شری نراین جیو که با شما جنگ بکند گفت او را در جای
نشان بدهید تا بروم جنگ بکنم در عابدان و زاهدان یعنی برهمنان
رکهشران نشان داده اند بنا بران با این جماعه را آزار بسیار رسانیده ام اما

از ایشان کام نشد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از قوس ظاهر شد با نه کفت ایشان در قالب وراه اوتار ظهور کرده اند
برای آوردن زمین رفته اند اکر توانی برو با ایشان جنک کن هرناکهه با تماع
انجمن بهان کرزی که در دست داشت روان شد وراه جی را دید که زمین را
کرفته کفت وراه جیو زود کجا میروی ایستاده شو با من جنک
کن وراه جیو زمین را بالای آب کذاشته بجنک او مستعد شدند هرناکهه کرز
در دست او کرد او آمد شروع در جنک ایشان کرده وراه جیو برای
عمر کسی که هرناکهه جروان بکویند البته مکابین ساعت توقف کردند
تا عمر او کم شود او با ایشان بد میکفت ادهاهای معظم را کشتند سوم در
کشته شدن هرناکهه دیت از دست وراه اوتار جیو هرناکهه کفت
ای وراه اوتار رسید دانستم که تو بار این هستی حالا به من جنک بقبل میرسانم
پس کرز خود را بوراه جیو حواله کرد وراه جیو کرز او را که رسیده کرز خود را بر
هم بقسم رد و بدل در میان بوده چون روز اندک ماند برهماجی وراه جیو
آمده التماس نمود که از اینکه شما در کشتن او توقف میفرمایید بازی میکنید دیوتاها
میترسند زود این بدبخت را بقتل رسانید پس وراه جیو او را بکرز خود معدوم
ساختند او را کشته به بیکونته رفته اند دیوتاها خوشحال شده بمدح ایشان
رطب اللسان شدند که بتوجه شما این شروع شد حالا بر زمین جنک ها خواهند شد
مهرتوبه ویدر میکوید که بیلا وراه اوتار کفتم حالا اوتار نرسنگهه جیو میکویم بشنو
که فیلی بود کج اندر نام روزی ماده فیل بچه ها آب خوردن رفته بود
کراه نام جانوری دریاهای او را کرفت هرچند فیل زور نمود دست

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پای خود را باید چون فیل دید که هیچ زور پیش نمی‌برد التجا بجناب سری کشن
آورده بعجز تمام گفت که ای شری کشن آخر جو حال است بجز شما پناهی ندارم بحال من
وا رسید بار این جو عجز او را دیده از بیکونته پا برهنه برآمدند گرد جانور
مرکب سواری ایشان است پیش آمده التماس سواری نمود فرمودند که سری
که من میخواهم بمیتولی رفت به سودرشن چکر که حربه ایشان است فرمودند
گراه را القبل رسانید فیل را خلاص کنند سودرشن چکر بموجب حکم آورده
مبر کو [illegible] گوید بیلا این هر دو را کشتم حالا کتهاهای همه آفرینش
که چون وراه جو [illegible] را بالا آوردند به برهما گفتند که عالم را آفرینید برهما
در آفرینش [illegible] اول حق را از نهو کن بیدا ساخت از ان حق یکی گرسنه
چون طعامش هنوز آفریده نشده قصد خوردن برهما نمودند برهما از ان
آفرینش [illegible] نشده سهتومن را بیدا کرد خالصه بالا گذشت از سهتومن
شت روپا زنش ده پسر سه دختر پیدا شد از ان پسران یکی را اوتهان پاد
نام است که پدر دهرو باشد دوم پریابرت که یکبار آمو جتن رود باک
نعش کرد برهما باشد عای سهتومن او را [illegible] کرده سلطنت بر نشاندند
او راجه هفت اقلیم شد از جمله سه دختر یک دختر را که دیهوتی نام
است بپرجاپت کردم [illegible] کرد این زن شوهر ده هزار سال عبادت
نمودند بعد از ده هزار سال سری نراین جو بر ایشان حاضر شدند فرمودند
هر چه مدعای شما باشد بطلبید گفتند میخواهم که چند گاه در تعلق باشم مثل شما
پسری داشته باشم اوتهار هشتم از اسکند سوم در بیان اوتار کپلدیو

اوتهان

دیوهتی

نعش کردن کپلان

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

تعظیم کردن گشتن بکردم دم را شمری تا آن صوبه کردم دیو هوتی — دیو هوتی
سفر باید آنچه در حوالت فرزندی مثل من کردید مثل من [illegible] که بعد عاجی — هم
شما خود در خانه شما ظهور خواهم کرد این را گفته به نکوهیده رفت کردم بد خو — بدیو هوتی
گفت که تو با من عبادت بسیار کرده حالا میخواهم که برای حظ دنیا و بیدا و جها
شنیدم [illegible] پیش دنیا کردم مبالغه کرد تا او قبول نمود پس با او گفت بر
درین تالاب غسل کن تا چون غسل کرد زنی در سن شانزده ساله با کمال جمال
ظاهر شد ده هزار کنیز [illegible] جمال [illegible] ظاهر آمدند خانه های طلا موجود
غسل — آنچه در سرگرد [illegible] دلخواه باشد کردم [illegible] عمل کرده جوانی
شانزده ساله بر آمد [illegible] بسیار حظ دنیا کردند او سر در عیش [illegible] از
[illegible] کردم گفت عیش دنیا بسیار کردم حالا میخواهم که پسری
پیدا شود دیو هوتی ظاهر شد بر همان باشنده خبر کرد
[illegible] کپل [illegible] خواهد شد شما را مژده باد
که تولد ظهور ایشان نام شما در دنیا الی الابد خواهد ماند پس از مدت معهود
کپل دیو جیو ظاهر شدند [illegible] را دید [illegible] که [illegible] طالع ما که شما
بخانه ما او تار گرفته اند حالا میخواهم که به توجه شما عارف یعنی کتابی شده
ابقالت را بگذارم کپل دیو جیو فرمودند که ای کردم ظهور ما [illegible] در همه جا بدارا
دانسته باش الفت [illegible] دل ما کسی ببیند با این اعتقاد چون رسیدی خواه
در خانه باش خواه در بیابان بدانکه با این وجود خود را از زن و فرزند از جمع
مبندار او را از مرگ همه کس بیم است اما وقتی که بمرتبه عرفان یعنی یکسان

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رسید از همه بیمار من بشود بدانکه این وجود را چون که اشتی وا عقبها
هیچ کار نمی آید پس این وجود فانی را قاش الفت و نفی بوانی
فانی تعلق دل نبندد کسی که همیشه باقی پایدار است گردوم این کنایت
بدر تو بهوت گفت که تو هم ناجی و رستگار خود را کن ادهمایی نهم از اسکندر سوم
ملقس کبلد تو هو دلو بهوت فا در وفان لبود گردوم این کنایت شنید
به بیابان رفت بعبادت مشغول شد در انجا سر نگرش جو را در همه اشیا ظاهر
دیدمش شیره در پی سگ که هیچ بکار نیکوی از ان جانب تمت غالب جا گی
گذاشت بار دلو بهوتی به کبلد تو جو گفت که مرا خواهش جسمانی نماند
مرا هم کرم کرده تلقین کنان بکنید تا اکنان پیدا نشی از من دور گردد
اکنان پیدا نشی از عالم ظلمت و تاریکی است چنانچه کسی در تاریکی افتاد
خبران میرود هر جا پش پا خورده بزمین می افتد همچنان هر کس که گرفتار
اکنان است مانند کسی است که در تاریکی هر جا می افتد اما کسی که چراغ
کنان یعنی در یاوست دانش بدست دارد تا ساتی تمام ازین تاریکی میگذرد
در کام کرده میوه خوب شهوتی و غصه و طمع پاشد نمی افتد کبلد تو فرمود
که ای مادر خوب فرمودی بر تشیدی در واقع خلاصی آدمی از بند تعلقات
بدون کنان نیست و دوست مستحق همان است که تلقین و تعلیم کنان بکوید
اگر مادر پدر کنان بگوید هم بشنید ای مادر تو ناجی و رستگار هستی
در ملکت تو شبهه نیست که ده هزار سال عبادت کرده تا من و زخانه
او بار کردم بدانکه کنان بدون کرم و فضل حاصل نمیشود والا هر کس میخواست

بدر تو بهوتی

نهال

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که گیانی میشد این گیان را بشرح و تفصیل با تو خواهم گفت تا هر کس از مردم
کلجگ هم بشنود که کارتهه یعنی ناجی رستگار میشوند کپلد یو جیو منفرمایند که ای مادر
بدان هر که گیانی عارف است مکت است هر که اگیانی یعنی دانش باشد مکت
اما گیانی عارف را با تو میگویم بشنو هر که دل را آوردگار مشغول است و
اورا در همه جانداران ظاهر می بیند کاری که می کند و آنچه میخورد و میپوشد خود را
درمیان نمی بیند همه را منسوب بشر مهاراج جیو میداند در حالت خوشحالی
و اندوه یکسان باشد و بداند که موافق قسمت خوشی و اندوه میرسد باید که
الف خود را در صحبت پهتان ساده‌ها یعنی عارفان و زاهدان رساند که از
صحبت ایشان اورا درجه اتفاق عرفان هم خواهد رسید اما عارفان را
میباید باین صفات موصوف باشند هم درشتی یعنی از بدذات دانسته باشد
مطلق شری پهگوان جیو را در همه جانداران و نباتات و جمادات ظاهر و ساری ببیند و غضب
و آتی در یکحالت بودن و در وقت خوشی و ناخوشی مستقیم کسی را باید گفت
که ساده عارف و گیانی است و مکت شده است ادهیای دهم از اسکند سیوم
چهار قسم و تفصیل شری مهابکونت گیان مکت شدن کپلد یو جیو منفرمایند
هر کرا از بدگفتن و دشنام دادن غوصه و جوش آمد و شهوت طمع بر و غالب
باشد بدانکه او ساده و عارف نیست چون کپلد یو جیو حرف را بانجا رسانید
دیوهوتی گفت که ای مهاراج حال بهکت و عبادت بگوئید که چطور باید کرد
کپلد یو جیو منفرمایند که ای مادر بهکت بر چهار قسم است ساتکی و راجسی و
تامسی بود اما از اله شر مهاراج جیو را توان یافت ساتکی و آن چون آ

بحث د

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

صاف است که در آن تعبیر از همت مدعا نباشد را حسبی همت برای زن و فرزند
و مال و متاع است تا حسبی برای آنست که فلان دشمن من بمیرد اما همت بود
لله هیچ مدعای نخواهد همت را هم آرزو نکند اعیم همت مرغوب مانند است
همت آنرا گویند که بکمال محبت تصور چیزی کنی بی عدم من گفته ام من
مثل کسی شنودن است در کمال لطافت در دل داشته باشد و هیچ زبان نامی نیارد
نزبان جاری داشته باشد هیچ وقتی ما را ضایع نگذارد که تا همت
و راحتی بکند من آرزوی ایشان را هم روا میکنیم محبت ایشان را میکنم
قانع شود اما در حالت بوده همت را همین بخاطر دارم که آیا چیزی بخواهد
با و ما رسانم تا او از من راضی شود من از او در خجالت هستم که چیزی از من بخواهد
باید دانست که او را حقیقت رغبت اشیای خوانند یعنی همیشه خبردار دل در وقف
درین موجودات سیار است تلفانی شدن خود فانی نمیشود چنانکه پرتو
آفتاب است در ظروف آب میتابد و شکستن آن ظروف آفتاب زوال نمی
پذیرد هر دم کسی که عارف است آثار را تقسیم زوال داشته دل با من وجود فانی
نمی بندد ای تا تقسیم کنانم معرفت که گفتیم وقتی بهم رسد که انعکس در هر دم
دائمی خود با ثبات قدم باشد به عارفان صحبت دارد فعالی که نتیجه آن بدو
زبون باشد بکند آنچه در حسب قسمت برسد بر آن قناعت کند زیاده طلبی ننماید
و سکونت در جایی اختیار کند که بهمه وجوه در آن ایمن باشد اگر کنار بر ایشان هم
باشد در آنجا امن نیست در امکان نباشد هر دم آثار را در خود در همه حال بدارا
خاطر بند از کمال محبوبیت و گرسنگی و تشنگی و غم فرحت بر وی یکسان باشد.

مغنم کی اچهون

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اینقسم کسی را جیون مکت گویند و بهوگیت ای کیبد تو این کتاب که شما د
فرمودید بسیار دشوار است دلرا اکها تا کی از تعلق وجود بحت اهل و بنا بمواس
نمیتوان چنانچه کروم پدر شما از روزی که به بیابان رفته است فراموش نمیشود دل ما و
متعلق است راهی نماید که آسان تر باشد کیبد تو جو میفرماید که ای مادر اگر
راه آسان میخواهی بهکت جوک بتو میگویم بشنو اگر کسی تردد دل اش در ماه
شهرهای پراج جیو کنند البته واصل میشود مثل آنکه اگر کسی قصد متهرا یا شهر دیگر کند
و از خانه بر آید اگر روزی یکقدم راهم برود وقتی بمقصود میرسد بر خلاف بمنزل
شخصی که هرگز روانه نشود اگر کسی را در راه مانده که در یافته باشد در آن حالت
از شخصی میپرسد که منزل چقدر دور است اگر باو بگوید که نزدیک است او را
تقویت میشود قصد میکند که هرچند مانده شده ام زود بمنزل خواهم رسید اگر
بگوید دور است همانجای خواهد ماند برین تقریر ترا میگویم بهکت جوک که عبادت از
پرستش پوجا باشد آسان است هر کس نقل می آید مکت میشود پوجا چند قسم است
یکی تامس پوجا است بدعای آنشخص مرگ دشمن باشد یا برای نمودن مردم
پوجا میکند مال در دست گرفته میگرداند که تا مردم از و اعتبار گیرند دیگر
راجسی پوجا است که بنام شری بهکوان از مردم پارچه خوشبوی بگیرد آنرا
خود بکار برد مورت سالگرام لچمی برآن برای حصول جاه و دنیا پوجا
میکنند سالگرام که در خانه دیگری باشد آنرا دوست تر دارد این را راجسی
بهکت خوانند دیگر ساتکی بهکت است که بخواهش مکت پوجا کنند دیگر
نرگن پوجا است که در آن مکت را خواهش نکنند اینطور بهکت چهار مکت است
بجهت جیون

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

و موجهه است کسی که از شری یار این جهو هموکه است یعنی کاهی عبادت یاد شری یار این جهو
نمیکند بعد مردن در دوزخ میرود چندگاه در انجا کلارا سنده در قالب حیوانات
می آید بعد سرگردانی بسیار در بعضی قالب ها باز قالب انسانی می یابد
قائل عبادت و در ماه ها شری یار این جهو ممهلت قایم است و نطفه که در رحم مادر
می آید کره بسته میشود مانند کره شیر و سیار بعد از ان لخته میشود گوشت لحم
شری یار این جهو و دست و پا دیگر اعضا هم شد بعد شش ماه روح در وی دمیده
در ماه هشتم او را کمان هم میرسد ماجرائی چند جنم گذشته یاد می آید
که در فلان جنم چنین و چنان کرده ام در آن وقت بجناب شری یار این جهو
التماس میکند که اینمرتبه بیرون برمی آیم البته بعبادت و طاعت مشغول
خواهم شد فضل و کرم نمایند این کمان از من دور شود در دنیا فعلی
نکنم که باز زادن و مردن بیایم چون ماه نهم ماه ها بهم میرسد باوی که آنرا
پرکوت خوانند زور کرده او را بیرون می آرد همانکه بیرون افتاد
گریه میکند و آن کمان از دل او فراموش میشود خورد سالی نخم گرسنگی
و امثال آن گرفتار است میشود بسبب مادر و پدر هم میرسد در جاجه
خواب و بول و غائط میکند یا کسی نیز از وی افتاده میباشند آزار میکشند
و تشنگی او را میکند بعد از ان از ینحالت برآمده به پنج سالگی رسید مادر و پدر
او را باستاد ادب میفرستند او ستاد او را میزند ادب میکند بعد از ان
بشانزده سالگی رسید بالغ شد آنرا کتهور او ستها میگویند در فکر خوردن
و پوشیدن می افتد چون زن در خانه آورده در فکر قوت او گرفتار میشود

اگر حرفی زانو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

اگر چیزی ندارد همیشه پابند غم و اندوه میباشد در تردد میکند اند اگر در جسم سابق خیر
نکرده باشد از آن تردد نتیجه بهم نیابد شب و روز درین آزار بسر میبرده ادهیای
یازدهم از اسکند سیوم در بیان گیان قالب گذاشتن دیوهوتی و عظمت
و بزرگی گیان او کپیلدیو جیو میفرمایند که بار چون وقت جوانی تجاوز کرده و پیری
رسید قوای سامعه باصره قلیل میشود مردم بهشت خوردن آزار میکشد بعد مردن
در دوزخ میرود ابتلات هر کسی به هیچگاه باو شری از آن میکند اگر ملک شری
بار این جیو کرده باشد خواه غشکام یعنی برای حصول مطلب خواه نشکام یعنی بی مطلب
ملک نشود بعد از این همه گیان کپیلدیو جیو به دیوهوتی گفته اند که ای مادر
این گیان که من بتو گفتم هرکه در کلجگ خواهد شنید ناجی و مکت خواهد شد
دیوهوتی را از شنیدن این گیان بیدانشی که آنرا اگیان گویند دور شد و
کپیلدیو جیو را ایشر دانسته دندوت کرد و گفت که تا حال شما را از راه بدانستی
پسر خود میدانستم حالا به یقین بیدانستم که شما ایشر و نارائن جیو هستید در مقام
رضا و تسلیم خواهیم ماند دیوهوتی را این گیان فهمیده قالب را گذاشت
به بیکنته تشریف برد ٭ سوامی سکهدیو جیو براجه پرکهت میگویند این گیان
سانکهه شاستر که کپیلدیو جیو فرموده اند بتو گفتم خلاصه معنی سانکهه شاستر این است
که آنچه را با حق باید از و دانسته وجود عنصری را فانی انگاشته دل از تخت
وجود بردارد تمام شد اسکند سیوم آغاز اسکند چهارم در صفت
اوتارهای دهرو ادهیای یکم در صفت آفرینش حالا مریو
گذشته گفتهای آفرینش به ویدر میگویند که نام پسر سنهو منو ست و روپا که راجه پریورت

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بود او نتان باد باشد یکدختر را که دیو هوتی زن کردم برجاپت باشد درخانه
کبند تو جیو او بار شد مفصل شنو گفتم اکنون احوال دختر دیگر بشنو که یکدختر را
دچهه برجاپت به وکی را بروچ برجاپت کنخدا کردند و زخانه بروچ ازان دختر
فرزندی تولد شد و بعد از مدتی بزرگ شد که ابتدای هر نسبه پسر را مفصل
منزل کشید میگویند که اتهری هم بدستور شنو من تا فرزندش با مورث بخاطر آورد
که واسطه آفرینش اولاد من خواهد بود میباید که عبادت کنم تا اولاد

ادهیای دوم از اسکند چهارم در بیان نسب ونامه وصف درباد مهادیو
کشته شدن برجاپت از دست مهادیو جیو

حصول اولاد نیک سرشت با زن خود یکصد سال عبادت کرد و ابا نام
بسیار گفت اگر تا اکنون ... بعد از یکصد سال برهما و بشن
او گفت که من عبادت یک دیوتا میکردم شما سه کس چرا آمده من
خود را که میگویم بشن گفت تو نام اکرتا میگرفتی ما سه کس اکرتا ایم که آفرینش و
پرورش و فنای عالم میکنیم از قدرت شری مهاراج صاحب پیدا شده ام او برهمه
ظاهر میشود او را بچشم نمیتوان دید از صورت و جهت فارغ مراتب
مشیت او میشوند ما از جانب او لکار اینکه مذکور شد ما موریم تو مطلب که داری
از ما طلب کن اتهری التماس کرده میخواهم که پسران نیک داشته باشم آنها
که جیس خواهد شد بعد از ان درخانه اتهری سه پسر تولد شد و تا تریه در
و یا ده به توجه بشن بهات به توجه مهادیو به توجه برهما که این دریا با
بلهی صاحب غصه و خشم با رمیز تو میگویند که از دختر دوم از جمله پسر شنو که

رو بهان — اتهری — اتهری — اتهری

دتا تریه به توجه بشن جیو / دروسا به توجه مهادیو جیو / چندرمه به توجه برهما جیو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

به دهیه پرهابت یکی گنجد ابود ندر از دهیه پید دختر بو خود آمد از جمله آنهان یکدختر
سنگی نام داشت به جهادلو کنجد اگر دیدند دوری جهادیو با دیگر برهمنان در مجلس نشسته بودند
دختر او دهیه پرهابت در آن مجلس وارد شده همه تعظیم کردند الا جهادلو که چشم
پوشیده در مراقبه نشسته بود تعظیم او بجا نیاورد دهیه پرهابت در غیرت و خشم
آمده گفت این جهادلو را که مردم ساد یعنی عارف و دانا است گمان میکنند
غلط است ایزا عبث نام جهادلو کرده اند من خود را خطا کرده ام که دختر خود
باین ولیعهد این لایق انکار نبود اما بگفته برهمنان اینکار واقع شد پس جهادلو
نخ باو را شاپ یعنی دعای بد گفتند که در جنگ کشته بخشش او بندها بندی کن
نام مرید جهادلو گفت جهادلو در مراقبه بود این برهمن عبث دو شاپ
بجا داد ماهم برهمنان شاپ میدهیم که اینها بید و پوران خوانده از
آخرت غافل باشند و خواندن وسیله معاش خود سازند و نسخه عبادت را
بدست مردم بفروشند چون بندی کن ایزا گفت بهرک که در آن
مجلس نشسته بود گفت تو همه برهمنان را جدا شاپ دادی من هم یکبار
جهادیو شاپ میدهم که ایشان حاسد برید بمانند گوشهار اسوار گشتند
تا بصورت جهادیو بر آید لیکن از نتیجه که عبادت دیو جا هم میرسید محروم ماندند
نخ دهیه پرهابت بخانه آمده با خود گفت اگر من در مجلس گفته ام بخشش جنگ جهادلو
بدهند شاید اینمعنی پیش برود من در خانه خود جنگ میکنم دیوتاها و آدمیان
را تعلیم جهادلو را در جنگ بیارم بخشش او ندهیم تا اینمعنی موجب اعتبار بطلیم
او شود بعد از آن بخشش جنگ باو ندهند باین اراده جنگ شروع کرده دیوتاها
نخ

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دیوتان و گندربان و کهشتر و غیره بر بیمان با سوار شده آمده‌اند ستی دختر دچهه پرجاپت
در کیلاس پربت پیش مهادیو نشسته بود و دید در هوا از دمامه و غلو بسیار است همه
در جگ پدرش میروند با خود گفت که عجب است که پدر مرا در جگ نطلبیده شاید
از کار کثرت کارها فراموش شده باشد در خانه پدر چه شده است اگر
مجلس باشد بی طلب هم بباید رفت خدمت باید کرد من خود میروم لیکن
مهادیو گفت که در خانه پدرم جگ است و هر جای پدر مرشد همه باشد
اگرچه شما را طلبیده اما شما را از رفتن غیبت برود مرا هم همراه خود ببرید
گفتند ای ستی پدرت بمن خوش نیست با هم کدورت است الحاله اگر کدورت
نمی‌بود بی طلب میرویم حالا اگر بروم او بمن ناسزا گوید خوشت که جراحت
شمشیر هم آید مآل مندمل برود اما جراحت زبان بی علاج است تو هم گردی خطا
خواهی شد ستی گفت مرا لحاظ پدر عار نیست مرا حاجت بود چند با مهادیو
با خود گفت ستی کاهی نخاورکرده این مرتبه مبالغه دارد سخن مرا نشنود
سبب امری است که مقدر شده ظاهر خواهد شد در وان همواکرد ستی
روان شد چندی از گنها یعنی از مریدان مهادیو همراه گرفتند چون ستی در
جگ رسید پدر خود را اما پدرش ولدار هیچ حرمت نکرد ستی در دل خود
بسیار غصه خورد با خود گفت چه بد کردم که بی رضای مهادیو آمدم حالا بهانه
باید کرد که بروم درین اثنا نوبت اهوت رسید برهمنان گفتند از دچهه پرجاپت
که برای اهوت مهادیو چه میگوئی دچهه پرجاپت به مهادیو بد گفت
به برهمنان گفت تا ستی را از عیب مهادیو غصه برخاست به پدر گفت

ای دچهه پرجاپت

زر رود رکین

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ای وجیهه بر حقایق نوشته هر سه جهار آلپه جو از نسبت ایشان حیات اند با کسی و شمس بیدار زند
تو عیب ندیدم برای نسب خود و شمس شده که با تو گویم که بدر منی اما در سینهٔ تو
درین شب شعله روی خود را اکنون دیدم لیکن در این نشسته بجرگ ایشان فال خود
نگر کرده نقش های جهار بو جو کون ایشان دیدند چو آمدند که مجلس را بر هم زنند
جانب بسی شیرهای اقبال عجب را داده آنکه مردی پیدا شود که جنی فقط
جنگ کنند اهو که بیشتر در آتش افتاده است بجهد از اصل آن خیمه مردار آتش
بر فشانده بهر کس کنند که حیره های بهر کس از شر گفت رد کس های جهار بو جو
میخواندند که جنگ را بر هم زنند آنها را برداد در آن ایام کس های جهار بو
از جنگ بدر کردند کس جهار بو نیش جهار بو رسیدند حقیقت را بار گفتند جهار بو
بر سر غضب آمده جا یعنی موی سر ژولیده بر هم تافته از سر خود کنده بر زمین زدند
از آنجا موی بر جای بست و نام جهار بو جو فرمودند برو بر سر جای است از بدن آتش جدا
کن او در مجلس نشسته بود رفته سر همه را کنده در آتش لار است موی های و
ریش بهر کس را بر کند دیوها و رهبران در مجلس نشسته بعضی بعضی را دست و بعضی را
پای شکست از مجلس بیرون ساخت دیوها و رهبران مجروح شده بر بها آمدند
احوال باز نمودند بر بها جو گفت که شما بد کردید که عیب جهار بو جو کردید نشسته باید
از من چه میشود که استغفای تقصیر خود بکنید جهار بو جو را از غصه بر آریم پس بر بها
همه دیوها را همراه گرفته به کیلاس پربت رفته اند که این کیلاس پربت مسکن جهار بو جو
اند سنگ آن جواهرات است ارتفاع چهار صد کوس در آن شصت کوس پیاده جو
جهار گروه آنقدر هجوم اسجار است که از تراکم اوراق در جهان شعاع آفتاب نمیآید

به وزیر بدر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

و از آنجا مهادیو بر درختی بر فرشی که پوست آهو نشسته تفکر بر آن خود کنار معبود
چون برهما را دیدند بر خاستند تعظیم و احترام اش را نمودند برهما با مهادیو
بعضی تعظیم کرده اند برهما مهادیو که در کنار کیلاش ظاهر نموده
بنا به برهمنان و ریکیشران رسانیده برهما نمود خواهی آمده است مهادیو
لعنی مشغول گشته و در میان برهما تعریف مهادیو نموده که برسکی
بی گنه به شما نمود سزای خود رسیده حالا عفو تقصیرات او بکنید دیوتاهای که در آن
جگ حاضر بوده بر سر آنها ایذا رسانیده انها را تسلی بکنید فرمایند که بار دیگر
وصلے ابدا اعضای مجروح شان درست شوند دچه بحال خود باز آمده جگ را تمام
رساند و در آن جگ برود ما هم با شما باشیم سر برهما این چنین التماس کرده بار هم
همه دیوتاها حاضر شوند ادهیای سوم از اشکند چهارم در ظهور شری جگ بود که
و زنده شدن دچه پرجاپت و تولد بارو تی و رجائه همالیه پربت چون برهما چو
این عذر گفت مهادیو گفتند که ما را با هیچکس خصومت نیست از آنکه سنتی جانداند و ما
بر سر خشم آمده بودیم حالا دچه پرجاپت سزای خود رسید نقد بر جاکش حالا
هرچه تقریر ما باید راضی ام پس از آنجا مهادیو و برهما چو دیگر دیوتاها در محل جگ
دچه رفتند اعضای مجروح دیوتاها درست نمود موی سر و ریش
بجای آمده شد مرده دچه رفته کوار افتاده بود برهما گفت این را هم زنده باید کرد
مهادیو گفتند سر دچه پرجاپت در آتش سوخته شد سر از جانور بز بگذارند
همچنان کردند دچه زنده شد مهادیو را دنده وت کرد و گفت قدر بزرگی تو
ندانستم و با شما بی ادبی کردم شما صاحب همه اند نظر بر بزرگی خود کرده مرا باز

سناخشد

زنده گردیدن با حاجت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ننده نکرد پس باجازت جهار نوحسو جنگ را شروع کردند شری بارابن حسو بر
دریجا لو بود ... جنگ سری جکب بود که ظاهر شدند
با ... آمدن ایشان تمام خود مجلس
... گفت در ابتدای جنگ از من نشست به جهار نوحسو نی
... واقع شده جنگ من هم بر هم خورده اما اکنون ... هیو
شما ... جنگ من به ... انجام یافت الله کرم کنند که ... از من
... رای باطل در لطافه من قرار نگیرد بار نهک التماس کرد که ...
جوبا خود را بر ... عابد قرار میکنم لیکن هنوز بر غصه حاکم نشده ام من که
جهار نوحسو به پیش آمده ام ... رسیدم کرم فرمایند که غصه از ما ...
بر ... جهار نوحسو بر زبان توصیف و مدح شری ... شری بارابن حسو
... فرمودند که تو بدی کرده که جهار نوحسو ... پیش آمده بشنو که ...
... جهار نو یکی اند ایشان را یکی بدان و ... آن بود که ایشان ...
نام راون ... کرده باش ... بهم رسید جنگ بود که ...
... رفتند حالا ... تمامی کتهای ... دارد
... غصه خورده ... بخاطر آورده این بار ...
در خدمت جهار نوحسو باشم و در قالب ایشان ...
... متولد شد او را یار ... نام کردند چون ...
پدرش پرسید که ترا ... گفت با جهار نوحسو ... گفت که جهار نوحسو
همه ... دختر مرا ... قبول خواهد کرد یار ... گفت ... جهار نوحسو سردار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شوهری نخواهیم اگر میسر شود بار اتقالب را خواهیم گذاشت بعبادت مشغول
خواهیم شد بعبادت قیام نمود تا روزی بار در ابر و گذر افتاد آرزوی او را
معلوم نمود پیش مهادیو حاضر آمد گفت حقیقت او را باز گفت ادهای حرام
از اسکند چهارم در گفتن مهادیو حکایت پاروتی بانا و حکایت دهرو
دهرو آزرده شدن او از مادر و پدر چون مهادیو از زبان پاروتی شنود
شنید که کسی در خانه همالی چشم بافته با صد وصال من عبادت میکند
ایشان یکی بنده بشد پیش همالی رفته گفتند که دختر خود را بمن دهد همالی قبول کرد
پاروتی را بان کتخدا کردند گنهد تو چه میگوید که ابراه حکایت هر سه دختر
ستهو من شنو گفتم حال حکایت اولاد و ترد دختر سوم که بزوج برهما داده
میگویم بشنو که از وی پسر شد یکی او بان باد یکی هر بت منعز گفته آمده
اولاد هریت در های پنجم مذکور خواهد شد حالا حکایت اولاد داوبان باد
گفته میشود او دو زن داشت یکی را سونیت نام بود دیگر سوروچ دهر کدام پسری
داشتند نام پسران کلان او نیز بود نام پسران خورد دهرو بود در خانه با زن
کلان که پسر او محبت داشت با زن خود پسرش چندان شفقت نبود روزی
در خانه زن کلان نشسته بود او نیز پسر او را در آغوش داشت در آن حال دهرو
پسر خورد در آنجا وارد شد خواست که در آغوش راجه پهلوی برادر بنشیند
راجه نسبت کم التفاتی که بحال مادرش داشت بنا بر خاطر داری زن کلان
او را در آغوش نگرفت سوروچ زن کلان گفت ای دهرو تو عبادت سری مهادیو نکرده
اگر چشم سابق عبادت میکردی از شکم من تولد میشدی و قابل آغوش راجه میشد

در اسکند پنجم

حالا دهرو بعبادت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حالا برو و بعبادت مشغول شو تا طالع تو طلوع کند از شکم من تولد یابی و بهره ورا
ازین سخنان او درخت و شیشه شکست که گفتن بیش یا در آمد مادر رو ویده او را در آغوش
نمود و گفت ای جان مادر ترا که زاده که سخن کرده میکنی چون او را گرفت در کنار گرفته شد
جواب او دات داد بعد از ساعتی گریه ساکن شد آنچه گذشت بود باز آمد مادر گفت
ای پسر تو رو فرح زن کلدن راست گفته است اگر تو در شکم سابق عبادت میکردی
در شکم من بر آمدی حالا هم و رنباه بشری بار این جو برو عبادت کن تا مطلب تو حاصل
شود و جهد کلدن تو بر سها و فکر یاد فرمش مامور شد و در آن کار در ماند پس و بعد ماها
شر مهاراج جو کرده از توجه شری برابر جو را عالم را امید اگر دیده مطلب باز کرم تو
سر مهاراج جو آسان نمود **ادهیاے پنجم از اکهند چهارم در سر آمدن دهرو**
ملاقات بار دوم خود و معین کردن آداب عبادت چون دهرو از بهر
از مادر رشید عزم رفتن در کار رشد در آن ایام سبحانه تعالی بطلب شر مهاراج جو از خانه
بر آمد چون از شهر بیرون آمد با خود اندیشید که من طفل پنجساله خوب و سال بار این جو
از کجا یابم درین فکر اندیشه بود که نارد منی او آمد تا دریابد که این پسر بابک حرف
مادر از خانه بر آمده است ببینم که در تپ یعنی عبادت استحکام و استقلال دارد یا نه
پس گفت ای طفل خوب ... ترا هنوز گمان هم نرسیده که از خانه بر آمده در این
ایام خورد و بازی ترا غوصه نمی باید طفل را اگر کسی بد گوید یا آزرده روی التفات
نمی طلبد طفل کینه زن را لکاه بد الته پیش او میرود نخود فکر که از خانه بر آمد
بیا با تو پیش راجه برم اگر راج یا چیز دیگر خواسته باشی بدر تم که شری بار این جو   بدر یاتم
را میخواهی یافتن شری بار این جو آسان نیست بسیارے جو کنندر ان عابدان و جو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خود را سوخته اند و شری نراین جیو را نیافته اند تپ هرزه میگویی بهر صورت پسر را نخواهم کرد
آنچه میگویم بدرست خواهد کرد دهرو بخاطر آورد که نارد مهتر گفت خاص شری نراین جیو
است همین قدر که من بطلب شری نراین جیو از خانه برآمده ام یا همچو بزرگی ملاقات
دست داده بعد ازان که من بعبادت شری نراین جیو مشغول خواهم شد چه جا که نخواهم
یافت پس به نارد گفت شما که مهتر خاص شری نراین جیو آمده اید و کار ما شد
تا با تجابر شم راهی که آسان باشند بنمایید بس چهتری پسرم هرگز نخواهم گشت بنمایید
نارد چون دید که این پسر در کمال استقلال است صدق و درست و اعتقاد امور
کنان است گفت ای پسر صد رحمت بر تو باد من ترا امتحان میکردم حالا بتو طریق
یافتن شری نراین جیو مینمایم برو در مهترا یکنار شری جمنا جی بنشین که در جمیع
مهترا و جمنا جی از مکو بنه زیاده است و در آنجا بر سر بگر شری جیو همیشه میباشد الحاصل رفته
بالای فرش کش بنشین و در روز بر عکس جمنا جی که کنار آن نور
شود تصور بر بگر شری جیو میکرده باش یا این هست که آنکه الشان سبز و ملیح است
تاج مرصع بر سر دارند و در گوشها گوشواره مرصع است نیح ما الله پوشیده اند و دهان
مبارک ایشان همیشه متبسم است مهر الله حرفی با او گفت که این هیچ اراده
ادعای ششم لاکهمد جایم در مشغول دهر عبادت شری مهاراج آمدن نارد
در شهر دروان باد باز نارد جیو به دهرو میگوید که طعام را ترک کن برآب لبس
قانع باش دهرو از شنیدن و دهان و ستمرن بسیار خوشحال شد به نارد جیو گفت
بسیار مهربانی کردید مرا آسان نمودند من ممنون استم که مسکن شری نراین جیو
شهری یاد می باشد که در آنجا رفته با هم شما خود دهان و یافتن ایشان را در دل خود

با بملقه خوم کو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

همین قسم خواهیم کرد بتوجهه شما تفال ایشان را خواهیم دریافت ازانجا نارد را
دندوت کرد بمهترا روان شد نارد ازانجا پیش راجه اوتان پاد آمد که او
با مادر دهرو گریه میکرد و افسوس میخورد دید که ما با این پسر خورد سال بر غیب علالت
کردیم آن بیچاره کجا رفته باشد و چه میکرده باشد راجه با اهل خانه کلان خود
عتاب میکرد که پسر بر الصحرا سر دادی درین اثنا نارد جیو آمد راجه پرسید
ازکجا تشریف می آرند نارد گفت احوال خود را شرح خود هم دادا ما شما را بسیار
مضطرب میبینم سبب چیست راجه گفت پسر مرا این زن ملعون جان گفت
تا او از خانه بیرون رفت بیاران اندیشه او مرا در اضطراب انداخته است
که حال او چه شده باشد گفت ای راجه حل زحمت مدار که پسر تو در راه تلافی شد
من خبند با او گفتم بر کرد داراضی لشد چون دیدم که بر عبادت متفق است او را
راه دریافت سری بار این جیو نمودم بمهترا فرستادم از سبب او دلگیر مشو
که او بمرتبه خواهد رسید که هیچکس از آبا و اجداد تو نرسیده باشد نارد اینچنین
گفته به برهم لوک رفت دهرو بمهترا رفته بر کنار جمنا نشست تستور که
نارد گفته بود بعبادت مشغول شد در ابتدا بعد سه روز یک کف طعام میخورد
ما یکماه چنین کرد پس از ان بعد از یکهفته چیزی میخورد و در ماه پنجم ترک آب هم
به یادهی که در دهن میرفت قانع بود تا پنجماه بر یک پا ایستاده مثل چوب خشک
در دهیان محو گردید راه منافذ باد را بسته در دهیان مشغول بود از دهیان او
هفتم از اسکند چهارم در ظاهر شدن سری بهگوان جیو بدیدن دهرو و فرمودن
او را بر سراج مهاراج لوهر اکسمان و مقتل چون دهرو هفتم بر نفس کرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بادهای عالم بند شد صوت رنگ شدند و بوها هیچ بیش شری بابا رشی جیو رفته التماس کردند
در لیت لیکن باد صحبت بابا رشی جیو فرمودند که دهر و باد را البته است تا باران
اینحال شده با میر و یم او را درشن میدهیم باد را اخلاص میکنیم شری بابا رشی جیو همان
صورت و شکل دهر و تصور میکردند بر گرد شعور رشده بعد دهر و آمده التماس نمودند
دهر و باد القدر محو تصور بود که چشم وا میکرد شری بابا رشی جیو دهان خود را از دل او
کشیدند با چشم وا کرد دید صورتی را که در دل تصور میکردم پیش دیده حاضر است
پس پیر دهقان یعنی طواف ایشان و دعوت نمود میخواست که زبان
بمدح ایشان بکشاید بار بخاطر آورد که کسی را بر مقام تعریف نمیتواند کرد من
با این نقصان عقل چه طور مدح توانم کرد همین قسم متحیر وار ایستاده در حال شری
بابا رشی جیو میدید بابا رشی جیو دست مبارک بر تنیت او نهادند از برکت آن
نوری در دلش پدید آمد به توصیف ایشان زبان بکشاد گفت ای بابا رشی جیو
هیچکس را یارم شما مدح و ثنا شد وصف نمیتواند کرد شما از وصف مستغنی اند
و آفرینش و فنای عالم از شما میشود منکه از پدر و مادر رخنده مطلبی که در پناه
شما آمده باشم بودم مرا درشن دادند زهی طالع که مطلع و مدعا سعادت
شما میکند دریافت شما هرگز نمیتوان کرد شما خود فضل خود اظهار نمایید
همچنین دهر و وصف بسیار میکرد که شری بابا رشی جیو فرمودند که ای دهر و
چیزی بخواه گفت هرگاه درشن شما بمن میسر گشت دیگر کدام مطلب
باقی ماند که بخواهم محبت شما میخواهم فرمودند که تو برای سلطنت عذاب ما کرده
حالا سلطنت بخشیدم بر رضای ما در ملک خود برو باش هزار سال راج کن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بخود جمع باش که ترا طعنه میزدند پسر ما در کلان لوک شکار خواهد رفت او را در انجا
راجه گشت خواهد مادرش ازین غوصه خواهد خود را سوخت و پدرت ترا بر راج و
نشانده خود برای عبادت به بیابان خواهد رفت بعد از راج که خواهی مرد
در برهمه لوک جای خواهیم داد و در انجا همیشه قایم خواهی بود آفتاب و مهتاب و
تیر دیگر ستارات بر گرد تو طواف خواهند کرد بعد از مهاپرلی مکت خواهیم بخود
ما این چون سخن گفته به برهمه لوک رفتند دهرو لطف و لایت خود روان کند
اما در خاطر افسوس میخورد چه بد کردم که شری نارائن چون من درشن داوند
تاراج قبول کردم این غفلت مرا بر گرداند چون نزدیک شهر خود رسید
بیرون شهر در باغی توقف نمود باغبان انجا پیش راجه خبر رسید راجه اعتماد
نکرد و گفت او لکمان غوصه بر آمده بعجب نوع آمده تا سنه در پش اثنا نارد از
آسمان نزول کرد و گفت ای راجه دهرو از شری بهگوان کامیاب شده آمده
بیاید استقبال او برویم راجه را ایقین شد با استقبال پسر روان شد او تم پسر
زن کلان راجه هم همراه بود همه مردم شهر بدیدن دهرو آمده بقدر راجه با شوکت
شان نقاره و شادی نواران پیش دهرو آمده دهرو کوس پوشیده و نشسته بود
موی سرش خاک آلوده دار و ژولیده گشته چون راجه دید برخاست و در پای
راجه افتاد راجه او را برداشته در آغوش گرفت و التفات بسیار نمود و
بعد از ان دهرو پیش مادر اوتم که با و سخنان درشت گفته بود رفته در پای او افتاد کفش
گفت کفش نی کامیاب گشته بهانه شدم پیش از ان به پای مادر
خود جا داد انجا دهرو را بر فیل سوار کرده بشهر آوردند ملک داده حب ملوکانه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بوشانیدند بعد مدتی در خانه راجه آمد که راجه دهرورت بسپرده خود در بیابان رفته
عبادت کنند وزین باب با وزرا مشورت کرده همه پسند کردند و رضا دادند
پس راجه دهرورت سلطنت داده در بیابان رفته مشغول عبادت شد دهرورت
راج هفت دیپ میکرد همه خلق در عهد او خوش و خورمی بودند او هم
خود محرم داشته مدار سلطنت بر وکلا گذاشت و تیر با قصاص خدمت برآورد هنگر
روزی بشکار رفته بود گذر او در جائی افتاد که کبیر بود محل کبر و شیران بود و بود
کبیر گفتند که در انجا آدمی آمدن مناسب نیست او را ایذا رسانند و کشتند چون
دهرورت بر الفعه این خبر رسید با لشکر خود سوار شده مردم کبیر کرده آنرا همه گویند
جنگ مستعد شدند عدد آنها سیزده الوت بوده هزار است که یک لک و سی هزار
باشد آنها هرکدام غره خود انداخته اند راجه همه را زده است بار از کمان چندان
تراند است که همه مجمه ها زخمی شدند اکثری متضعف کردند چون اینجم بکبیر رسید که
برهما امینی ستهومن که جد دهرورت است گفت شما بروید دهرورت را از جنگ باز دارند
ستهومن از آسمان نزد دهرورت آمد آواز داد دهرورت دید که ستهومن جد من است
از رتهه فرود آمده دید و [illegible] کرد ستهومن گفت ای دهرورت تو [illegible] ستور
عوضه لازم است اگر عوضه داشته باشند بگو که ستهومن شاد [illegible] غلط گوید
که تمام گناهان داخل عوضه است **ادهیای هشتم از اسکند جلد چهارم**
ستهومن گفت ای دهرورت شما انصاف هم نکردند که برادر شما را یک کشته بود
در عوض آن یک لک و سی هزار تیر انداخته اند خوب نکردند دهرورت گفته ستهومن
دست از جنگ باز داشت باز ستهومن به دهرورت گفت که تو دل از چه بدار و

که تقدیر جلی بود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که تعدد چلن بود سنهومن کبیر را طلبیده با دهیر و آشتی کرده داد گیر گفت ای دهیر
چیزی از ما بگیر دهیر گفت از شما همین میخواهم دعا بکنند که بعد ازین غوصه بر من
غالب نشود کبیر این دعا کرد و شهر خود رفت دهیر و سنهومن شهر خود آمدند
بعد از آن دل از اسباب دنیا بر کنده راج به پسر داد و در بدرکاشرم رفته بعبادت
مشغول شد چون وقت رحلت آمد کنهای نیز شر بهار راج جیو یعنی خادمان
بهشت آوردند گفتند که برین بیمان سوار شده به برهمه لوک بیا بیاید دهیر
گفت که شوج مادرم من که از پشیمان او دل من بعبادت شر بهار راج جیو
مایل شد مرشد من است تا او را نبرم نمیروم آنها گفتند که اگنا یعنی امر شر بهار راج جیو
این است که هر دو با در شما در بیمان سوار شده بیایند راجه دهیر و خوشحال گشته
با هر دو با در را بر بیمان ها سوار گردیده در برهمه لوک رفت و از آنجا بار دیگر نزد او
آمد گفت ای دهیر تو کو لوران کام یعنی کامیاب شدی گفت بلی از توجه شما
کامیاب شدم باز گفت که این کرم که شر بهار راج جیو با شما کرده اند
با هیچکس نکرده بعد از رفتن دهیر و الکل نام پسر او مدتی امور راج کرد بخاطر او
هم آمد که راج تا کجا بر هم چیزی نیست دنیا مثل خوابی است میخواهم که مثل پدر
ترک داده بعبادت بپردازم اما از دست مردم ما خلاصی ممکن نیست بهتر آنست
که خود را دیوانه بکنم تا مردم بدانند که لایق راج نیست با این اراده خود را
دیوانه ساخت تا بر مردم مشخص شد که شایسته سلطنت نیست سلطنت را
به پسر نام برادر خورد خود داد بعد الکال از آنجا بر آمد بجنگل رفت
بعبادت پرداخت از آمد و شد دنیا خلاصی یافت مگت گردید

کنهای

میکنم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ادهیای نهم در تولد شدن راجه میگهواهن کشتن برهمنان او در ظلم بار ...
راجه بر تهیه زمین تولد شدن او سنگهدیو براجه بر تخت میفر باید که کنهای
دیگر اولاد و آن زنهان میگویم لیبو در اولاد برو آنک نام راجه شد
او پسر نداشت به برهمنان گفتند فکری بکنید که مرا پسری
تولد شود برهمنان جگ کردند بعد از انجام جگ پرساد براجه
دادند راجه آن پرساد به زنی از زنهای خود داد تا پسر آن اولعه
او را میت نام کردند اما حلقۀ نوزنت رو بود راجه از برهمنان پرسید
که از تنی بابان زنت طلعه زجه راه پیدا شده سبب آن چه شد
برهمنان گفتند که اولاد پدر و مادرش اگر بد طلعت اند نهم
برابر آنها رفته رغبت اگر لیکار میرفت هر چند راجه او را
منع میکرد منع نمی شد پسران همسایه را با خود به بهانه غسل دریا
زنهان در آب پاک میکرد گاه آنها را در بیابان تمنت ولگد
هلاک میساخت مردم از افعال او تنگ آمده پیش راجه سعایت کردند
راجه از شوخی های او لی اولی او اصف نشسته بر جاسته ببیابان رفت
بعبادت مشغول شد هیچکس بر رفتن آگاهی نیافت چون از رفتن او
کارهای ملک معطل شده مردم لاعلاج پسر را بر تخت نشاندند او
بنوعی ضبط کرد که اثری از دزد و حرامی در علم وا او نماند که از
چند گاه بقصد تسخیر ممالک سوار شده در هر ملکی که میرسید راجه
آنجا با سعایت آمده ملازمت میکرد اما این شخص هر دم میگفت

ما که از خود بجا ...

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ہر کہ خیر و عبادت میکند برہمنان ہم از عبادت منع میکردند برہمنان
جمع شدہ پیش او رفتند گفتند کہ ای راجہ ما را از اعمال خیر چرا منع میفرمایند
راجہ گفت کہ در بید و شاستر نوشتہ اند کہ راجہ سروپ نارائن است
و سایۂ اوست و بضرورت شما را اطاعت امر من باید کرد چون و چرا دخلی ندارد
اگر بار دیگر بگویند چنین بگویند بسزا خواہند رسید برہمنان با خود مشورت کردند
کہ این بد عقیدہ عاصی را باید کشت پس برہمنان کشا در دست گرفتہ منتر خواندند تا او
فوت شد باز برہمنان مصلحت کردند کہ فکر راجہ باید کرد کہ ملک بی وجود راجہ
از ضبط نمیماند این مردہ را زندہ کردن خوب نیست از وجود پسری پیدا کنیم پس
برہمنان ران او شورانیدند قسمی کہ باتش آتش شورانند برہم میزدند تا مسکہ بر آمد
از ران او مردی بر آمد کوتاہ قد سیاہ فام بد طلعت گفت ای برہمنان مرا چہ میفرمایند
انہا دیدند کہ این قابل سلطنت نیست گفتند تو برو راجہ بہیلان باش او
برفت و راجہ بہیلان شدہ باز دست راست او را بدرانیدند از ان یک مرد و
زنی پیدا شد آن مرد را کہ خوش شکل بود و زنی روشت بود برتہہ نام کردند و
زن را ارم سندر مسمی ساختند جوے باو دادند دریافتند کہ این مرد بشن اوتار
شری بار این جوست و آن عورت شری لچھمی است او را سلطنت نشاندند
و کبیر را طلبیدند گفتند کہ سنگہاسن یعنی تختی کہ راجہ بعنی بر آن می نشست مایل راجہ
برتہہ نیست تختی مرصع دیگر برای او تیار کنانچہ او تیاری در غایت زیبائی آورد
او را بر آن تخت نشاندند و زن دیوتا چہتری فرستاد و باو یعنی اولوک باد جو
آورد کہ آنرا فطانیش خوانند بہمین قسم ہر یکی از دیوتا با اہتہ تا و دادند باد فرو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

یعنی همان مدح میخواندند چون مدح بسیار کردند راجه گفت ای بادفروشان من معمور
کاری نکردم که قابل مدح باشم در کسی که آن شخص باشند او را اعتماس کنند در مدح جیده ستایش
است براو میکنند هر که از شنیدن همچو مدح خوشحال میشود او کم عقل است هر گاه کاری
بکنم که لایق ستایش باشند مرا خواهید نشود حالا خاموش باشند همه مردم از شنیدن این حرف
بر راجه آفرین کردند باز راجه گفت یعنی بادفروشان آدمی قابل تعریف و مدح نیست
قابل وصف ذات شریعهار اچ خوب است آدمی را از افعال نیک قادر ساخته اند و الا
از آدمی چه میشود اگر برای کسی ۶۰ سال یا ده سال نان بدهد آخر به نیک میآید نیز او
از مدح او نیست همیشه رزق میرساند از زادن و مردن و نیا خلاص میکند بادفروشان گفتند
شما او نیز بار این چون آمد تعریف شما تعریف اوست با به تعریف شما زبان پاک میکنیم
که باین زبان به تعریف های بسیار بیجا گفته ایم در شما کارها خواهید کرد که هیچ راجه نکرده
باشد این برهمن بکمال خوبی نیک بختی و رعیت پروری راج میکرد روزی همه مردم پیش او
آمده التماس کردند که بسبب ظلم بدی راجه بین زمین غلات و درخت و فرو برده بخمیکه
میکاریم بار نمیتواند درختان از بار دادن باز ماندند ما از گرسنگی میمیریم فکری
بکنید که غلات از زمین برآید راجه از شنیدن این حرف بر سر غضب آمده تیر و کمان را
بدست گرفته که زمین را این تیر پاره خواهیم کرد زمین بصورت ماده گاو پیش راجه
آمد با وجود که ماده گاو را کشتن ایمن است راجه از کمال خشم قصد کشتن او نمود
ماده گاو گریخت هر جا که میرفت راجه با تیر و کمان دنبال وی بود ناگه در هیچ جای
پناه نیافت برگشته بالتماس گفت ای راجه میدانی ماده گاو را نمیکشند راجه گفت
از کسی که عالم و را آزار باشد کشتن او جایز است گاو ماده گفت مرا هم باجهو دست

در دنبال برده بود

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در پاتال برده بود شر نکرشس چو و راه او تار کرده مرا بالا آورده بخلوت زمرا جا داده اند
اگر مرا کشید معدوم میبارند مخلوقات را کجا نگاه خواهند داشت راجه گفت من میتوانم که قوت
عبادت خود مخلوقات را بالا ی آب نگاه داشت تا با تو احتیاج نباشد زمین دید که
اینمرد صاحب عبادات و قوت است تن بر نهار در داد گفت ای راجه در واقع تو
صاحب قدرتی و او تار شری ها راین جیو اند هرچه میگوئی میدانی گرد حال که من
لیست بدنی راجه من علامت را در خود نهان کرده ام اکنون اگر میخواهی که همه
نباتات ظاهر شود مرا که بصورت ماده کاو ام بدوش که آنچه در من نهان است ظاهر
شود کوه بر من بسیار است بجا اصاده جای های وسیع برای مزروعات بعیم مردم
مرا هموار کنید و کوه ها را دو بیند بعد از آن راجه حرف او را پسندیده کوه ها را بگوشه ها
کمان بردا شته جانب شمال سپرد چون اکثر جا فلدع یولاد آماد ان ساخت زمین
خوشحال شد گفت حالا مرا بدوشید برهمنان اول زمین را دوشیدند بید آوردند
بعد از راجه او را دوشیده غله برآورد چنانچه که تمام مردم با آن سیر شدند به امر حق
مشغول شدند بعد از آن راجه برهمه برهمنان و کهتران طلبیده سنکلپ صد جگ اسمیده
کردند بدستور که مقرر است اسپ را در هر جگ میکذا شتن در نود و نه جگ تمام کرد
اندر رنجوده اند شد اگر این راجه صد جگ تمام کند راج اندر لوک خواهد گرفت
به پسر خود گفت برو اسپ جگ او را اگر بسیار اند برای گرفتن آن اسپ آمد
چون با اسپ لشکر بسیار بود نتوانست گرفت برگشته پیش اندر آمد حقیقت باز
گفت اندر بخاطر آورد که این اسپ را الفریب توان کرفت پس خود را بصورت
جوکی ساخته انجا رفت اسپ را گرفته متوجه آسمان شد مردم راجه چون قدرت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رفتن آسمان نداشتند پیش راجه آمده ماجرا گفتند راجه برهمنان را گفت که شما
بصفای ضمیر دریابند که اسپ را که برده است گفتند که هر که صد جگ تمام کند
ایندر لوک میباید چون راجه نود و نه جگ تمام کرد ایندر ترسید که جگ صدم
تمام کند راج مرا خواهد گرفت پس پسر خود را سروپ نام داشت فرمود که برو اسپ
را از ایندر راجه بگیر یک برهمن مرتاض همراه وا دانیهان دنبال ایندر میرفتند در
راه دیدند که ایندر اسپ را میبرد پسر راجه برتهه تیر البته بزده جوت که ایندر را بزند
ایندر را اسپ را گذاشته گریخت پسر راجه اسپ را آورد راجه برهمنان را گفت مرا
باید ایندر لوک مطلب نیست خوب نود و نه کردم جگ صدم مکنیم این اهوت را در
آتش بیندازند چون اهوت را در کنند یعنی در مجلسی که آتش می افروزند اندا [illegible]
شری جگ پورکهه پیدا شدند فرمودند که ای راجه جگ صدم تو نیز تمام کن مقبول
افتاد چیزی از ما طلب راجه گفت مرا آرزوی نیست چنین باشد که محبت شما
از دل من نرود فرمودند چنین باشد نخست ایندر را در خاطر ندار گفت مرا با کس
دشمنی نیست ایندر لوک را بمعجوم هم جگ پورکهه به بیکونتهه رفته اند راجه بخوبی
نیکی راج میکرد و در بیمدت کاهی گره شر و برهمن غضب نکرده بعد از ان همه
راجهای روی زمین را وفی لضیافت طلبیده بود حکایت دهم در بیان راجه
بعبادت و رواج ساختن دهرم تمام عالم آمدن کنار [illegible]
راجه برتهه بعد اتمام مجلس سر راجه ها گفت از شما میخواهیم هر کدام در مملکت خود
قدغن نمایند که مردم در پرستش و عبادت شری نارائن جیو مشغول باشند چه
در ملک راجه که دهرم رایج باشد ثواب آن براجه هم میرسد ذکر نام نامی شری

شری مهاراجه جیو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

شر بهاراج جیو بهار برن که برهمن جهتری بیش شود در باشد لازم است بر خلاف عبادت
که برای هر کس جدا است پس بهاراج جیو گفت یعنی اخلاص منظور دارند فقط میخواهند
که از هر که باشد چنانکه میوه پس خورده سبری نام بهیل زنی که بکمال اخلاص میداد خورد
مثل آن جیدی دیگر از راه اخلاص بدرجه اعلی رسیدند در راجهای دیگر دهرم های
دیگر رایج بود لیکن برای من اینست که در عهد من سمرن یعنی ذکر نام شر بهاراج جیو
رواج داشته باشد آن راجها این معنی را بجان قبول کردند همه جا سمرن شر بهاراج جیو
رواج یافت تا این خبر بعالم بالا رسید روزی در مجلس برهما جیو سنت کمار نشسته بودند
که گفتند در بهولوک چنان راجه بهم رسیده که بهگوت دهرم را رواج تمام داده
ما نیز بزیارت او میرویم پس سنت کمار برای دیدن راجه در دنیا آمدند راجه
برخاست و دندوت تعظیم بجا آورد گفت زهی طالع من که بی استدعا و طلب من تشریف
آوردند سنت کمار سنکادک گفتند که از شنیدن کد و جهد شما در دهرم بدیدن شما
آمدیم راجه بسیار از آمدن آنها منت دار شد باز پرسید که ای گیسران کرم
فرموده ارشاد نمایند که آدمی از زادن و مردن چطور خلاص یابد سنکادک گفتند
که کسی که جمال او جاری باشد بگوش مجاهد مداح ایشان شود از زادن و مردن
خلاص میشود راجه گفت پس دعا بکنند که تمام رعایای من بهکت شری بار این جیو
مشغول باشند این کسان که شما بمن گفته اند در عوض آن شما را بدهم اگر چه خود هم
این بر که فرود آورم بشما دندوت کردم گویا که دادم نیاز من بمنزله هم
داد قرضدار شما هستیم سنت کمار سنکادک گفتند ما قرض ادا خشنودیم شما
سلامت باشید باز آنها رخصت شده باسمان رفتند راجه برنبه سلطان راج کرد و او را

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

تیج پسر شد راجه بخاطر آورد که سلطنت مال آخر بکس خواهد گذاشت بهتر است

که او را بگذارد و پس سلطنت را به پسران تقسیم کرده واداده با زن خود به بیابان

بعبادت رفت و در آنجا چون عمر باخر رسید قالب خود را جوگ ابهیاس گذاشت

زن او با دوستی شده همگونه رفتند پس پسران راجه مملکت را بر خود قسمت کرده

گرفتند و راج میکردند در حالتیکه یکی از ایشان ده پسر پرچیتا بهم رسیده پرچیتان نام شدند

که چندکس مانند ایشان عجیب و فایق جدا باشد طبایع عقل ایشان یکی باشد ایشان

ده هزار سال عبادت میکردند در میان آنها مهادیو حضور دیگران بسیار شد

و بدر پیغمبر گفت که تقصیرات مقدماتی که در میان آنها مهادیو شده بفرمایند

پیغمبر گفت که مهادیو نزد آنها آمده گفت که من مهادیوام برای گیان

دادن شما آمده ام آنها خوشحال شدند تعظیم بجا آوردند چند اشلوک بآنها گفت

که هر صبح غسل کرده میخوانده باشند و بیان یعنی تصور شری نارائن حضور کنند که

به نارائن حضور خواهند رسید بشنوید هر که صد جنم در دهرم و رزن و آشرم خود یعنی

چنانکه طریق معاش برهمنی و چهتری و بیش و شودر گفته اند در آن راسخ

باشد و حذف بکند برهما میشود تا صد جنم برهما بوده رودر میشود تا صد جنم

رودر میباشد بعد از آن شری نارائن حضور را روپ جهمر بهوج میدهند هر که

اینقسم بکند او را بار هیچ کون مهامت فارغ میشود تمام شد اسکند چهارم

آغاز اسکند پنجم از مهابهاگوت اول در پرسیدن راجه پرجهت احوال راجه

برهت و حکایات دیگر الحاق بالله باقی راجه پرجهت از سکهدیو جیو

پرسید که شما در باب جهت هم جابن فرمودند که برهت در جهود سالی از

برهت راجه

دیگر ...

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برکت این کسان نارد بسیر خشنده بود بعد ازان گرهست شد یعنی اختیار تعلق کرده
مدتی حکم راند باز ترک سلطنت نمود و در بیابان رفته بعبادت مشغول شد تا تنگ گردید
هر گاه او را گمان مهر شده بود باز چرا اختیار تعلق کرد با اینکه محبت مال و معاش
دوستی زن و فرزند گرفتارست و اینهان را از خود خود را از اینهان میداند
کمان نشده و هنگامیکه کمان شد این علایق از دل او برخاست باز چرا باید
گرفتار اینهان خواهد ساخت این شبهه مرا رفع بکنید سکهدیو گفت ای راجه
خوب پرسیدی اما حقیقت پریهت اینست که او کمانی شد نتیجه افعال
جنم سابق بود که بار او را پابند راج ساخت لیکن او خود را از خلوص دل پابند
تعلقات نساخت با وجود تعلق بی تعلق بماند بعد از مدتی راج را ترک داده
عبادت کرد چون در ابتدا نارد جیو به راجه پریهت گفت که ای فرزند
راج بکن کدخدا شو اولاد بهم رسان پریهت گفت مال و اولاد اینکه با محبت در بند
خود بسته بدوزخ میبرند مرا این نمی باید هر چند سهومن گفت برهما ... راضی نشد
در غضب برهما پیش آمده سهومن و پریهت تعظیم کردند و جا دادند برهما گفت ای تو
که سلطنت و کدخدا شدن قبول بکنید ... امر مهاراج است ... جهان را راج بکنید
اطاعت امر مهاراج باید کرد چنانکه مرا امر است که خلق را آفرینم بر آن قایم
میمانم بدانکه هر کرا که می بینی از امر او بیرون نیست آنچه در مشیت اوست
از قوت بفعل می آید هر کرا امر او گرفته اند فرموده اند میکنند مثل گاوی که رسنی
در بینی او باشد هر جانب که بخواهند بکشند جانداران در حکم او پیدا شده اند
و هنگامیکه بر شهوت و غضب طمع حاکم شد اول حواس را در اختیار خود آورده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

خواه در خانهٔ خود باشد خواه در ویرانه بر دل او یکسان است اگر بر آن جهان حاکم شد
اگر در بیابان رفته است چه حاصل که دشمنان قوی در قتل دایم چون بر تمام
این گفت راجه پریت قبول نمود بر تمام سخن خوشحال شد و از سلطنت بر آمد
و دل به یاد حق مشغول داشته راج بگردانید برهما باد خبر ... شد
از زن در خانه اش دو پسر تولد شدند پسر کلان راجه کیت نام داشت که از ایام
خورد سالی به یاد حق مشغول شد و از آن پسر بود راجه ... که بر رتهه خود که
یک پای داشت سوار شد و سیر عالم بر آمد از گردیدن پای رتهه او که هفت
سیر عالم می کرد هفت سمندر یعنی هفت دریای عمان بهم رسید هفت دیپ
یعنی هفت اقلیم در میان این هفت سمندر است بدین ترتیب اول جمبو دیپ
که در آن یک لک جوجن است هر جوجن چهار کروه گرداگرد این دیپ دریای
شور است دوم پلکهه دیپ است که در آن لقدر دو لک جوجن است گرداگرد
این دیپ دریای شهد است سوم شالمل دیپ است که در آن چهار لک جوجن است
بر گرد این دیپ دریای شراب است چهارم کش دیپ که در آن هشت لک جوجن
بر اطراف او دریای روغن است پنجم کرونچه دیپ است بدو رسا هرده لک
جوجن است دریای شیر گرد آن دایم ششم ساک دیپ است بمقدار سی و دو لک
جوجن است گرد او دریای جغرات است هفتم پوکهر دیپ است شصت و چهار لک
جوجن است و دریای آب زلال است یعنی ... وسعت کارخانهٔ آن
قادر مطلق و عقل صنعت ایشان کجا یکند که صنعتش پی توان برد مقدار
بند گرد دستی هزار جا نما و این موی که آن طاهر عباس ... سکند بوجود

هم دیپ

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بدهمت رتهه — براه برکهت میکوید که راجه بربت آنقسیم سلطنت وسیع راکذاشته وابنهه را معدوم

انکاشته بعبادت شری مهاراج جیو مشغول شد هر که بران خیابت دلی بسیار دارد اورا مراد

برهمت رتهه — جهانی حاصل میشود بعد ازان جهینوبت تام برالکنی اندر نام پسر بربت مقرر شد او هم

سلطنت در مندر اصل بربت عبادت میکرد در بریمه لوک مرفت روزی در مجلس برهما

اچهه رچها — نشسته بود اپسران رقص و سرود میکردند یکی ازان اپچهرها با برالکنی اندر عاشق شد

روزی در مندر اصل بربت بدیدن او آمد او در مراقبه بود نشنیدن صدای پایهای

او چشمش واشد از وی پرسید تو کیستی چرا آمده گفت مرا برهما جیو فرستاده که با تو باشم

ازین اچهه رچها — برالکنی اندر او را بخانه آورد و بعد ازان تا ده هزار سال راج کرد ازین اپچهرا نه پسر حاصل شد

پس ازان اپچهرا بر بریمه لوک رفت برالکنی اندر سلطنت جیو را به نه قسم — اچهه رچها

هر قسمی را به پسری حواله نمود خود در بیابان رفته بعبادت مشغول شد این نه قسم

جیو را نه کهند گویند ازانجمله بهارت کهند مشهور است که پسر آبادانی نام

شهریت در دست یک پسر را نابهه نام بود او نه مت لکه در خانه او شری

نارائن جیو او تار گرفت جلک کرده از میان جلک شری لوکهه جگ ظاهر شد بدر راجه

التماس کرد میخواهیم که مثل شما پسری داشته باشیم فرمودند چنین خواهد شد بعد از چندی

در خانه او رکهب دیو او تار ظاهر شد از تولد او راجه بسیار خوشوقتی کرد چون

رکهب دیو کلان شد راجه دید که اشان بجمیع خوبیها لیاقت سلطنت دارند

رعایا از اشان راضی است راج را بایشان سپرده خود را به بدرکاشرم رفته

بعبادت مشغول شد بهوک ابهایش را وجود عنصری را هلاک ساخت و مکت شد اوهم

ذات هم ادا کنند بجم ده عهد برنه گرفتن او تار رکهب دیو در سلطنت ... بیدار دل

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بچه آهو را واله شدن براو رکهب دیو چونکه کمال خوبی رغبت پروری راجه
میکردند چنانکه ایندر راجه بر راجه او حسد میبردند از این رشک تا یکسال باران نبارید
رکهب دیو بر او فهمید که ایندر خندیده بکوکب خود جان کردیده هرگاه فتح خواستند
باران می بارد رکهب دیو با جیتی نام عورتی کتخدا شدند از ان عورت نود و نه پسر
تولد یافت از آن جمله یک پسر راجه رکهب دیو که از همه برادران کلان بود بهرت نام داشت
دیو بهرت دیگر از راجه جنگ کنان شری ما از این جهان رسال فرمودند آن مفصل در باب
یا نوزدهم مذکور خواهد شد دیگر نود و یک پسر شنوه بر همنان گرفتند یعنی بید خواندن
و عبادت کردند رکهب دیو بهرت و غیره پسران خود تلاش کنان کردند که ای
پسران همه جانداران که می بینند فانی اند غیر آن ذات پاک که باقی باشد در را اینها نبیند
بقدرت قوت او در حرکت اند دل را او ببندند از دیگران بکسلند رغبت نیکان
اختیار کنند که نیک خواهد شد و صحبت بد نگزینند که اثر آن زود تر میکند بعد از آن
رکهب دیو سلطنت راجه بهرت پسر خود داده ترک تعلق کردند سنوه
خرده اختیار کردند چند چیز لقیح خیم باری دوال شدی آن باشد که اهنس اختیار خود
راهمه بکند الو اگر بخوراند بخورد و اگر نخوراند نخواهد نامی علی هذا القیاس بوی خوش
از بدن ایشان تا چهل کروه میرفت و سبکه تمش ایشان فریفته آمدند هر چند
با لمار خود گوشیدند ایشان نگاهی نکردند راجه بر جهت از گهار شوتر رسید
که رکهب دیو چون اوتار شری ما از این جهان بقدر نشد فریفته کتاب خود گفتند
اینها بتر ترک تعلق بسیار ماند مثل خود رسانند نگاه کردن چه مینی والعارفین در حق کسی
راست می آید که خوش آید آور غالب باشد او بضبط بسیار آنها را از جای بار

شلوک کهوت ماند او

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بشکهند تو چو گفت ابراهیم این دل خواهش قوت شهوانی آنقدر زور اند خصوصاً که
صاحب قوت است که در عبادت عابدان خلل می آید آرند لهذا با ایشان هم نکاح
نکردند تا کار بضبط باز داشتن قوت شهوانی برسد در آن وقت که کرهت دیو چون طلقه
خبر اختیار کردند چون در اینجا تکلیف عمل مراعات دهرم هندو شاستر بود اگر مردم
پی بعد عاے ایشان بزده ترک عمل سید نمودند دهرم تراوک که عمل نمیکند از
هندو شاستر منکر بر آمد از آن رواج یافت اما چون بر همه بسر گشت دیو راجه شد حکومت
با عدل میداد منکر رعایا را چون فرزندان پرورش مینمود در خانه او شیخ پسر تولد
یافت بعد از مدتی او نیز راج را به پسران داده برای عبادت نشسته بود که ماده
آهوی حامله برای آب خوردن آمد در آن اثنا به پسران آوازه کرده ماده آهو
از آواز شیر هراسی خورده گریخت در اثنای گریختن بچه از شکم او افتاد ماده آهو
بمرد بهرته بچه را گرفته در صومعه خود آورده پرورش کردن گرفت محبت او روز بروز
با آن بچه می افزود همیشه با خود میخوابند در آغوش گرفته میخوابند هر جا که میرفت
او را بخود میبرد چنین که در دهان شمران او راه یافت روزی آن بچه در جای
آمد و رفت هر چند بهرته او را جست نیافت افسوس میخورد که من او را تنها
چرا گذاشته ام حالا کجا طالع من باشد همه در فکر او گذشته که فرزند من باند چون
نشد بماه خطاب میکرد که بچه مرا تو در بغل گرفته باشد همه در فکر او داد
اجلش در رسید چون در خیال آهو جان داده بود قالب آهو یافت اما شب
ریاضتی و طاعتی که کرده بود حقیقت جنم پیشین در الفت کرما آهو که مردن در
بیمان خیال یاد آورد آهو برباد آن دلبکی خود افسوس میخورد هیچ یکی از هیچ جانب

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خود الفت نمیکرد و با هیچکسی از حیوانات و نباتات آزار نمیداد و گاه گاه از شیر
شیر نمیخورد و ترک اشجار خود بخود افتاده بود با علف خشک قناعت میکرد و با اگاه بدبخت
مهجور زندگانی او بسر آمد بمرد و بعد مردن در خانهٔ برهمنی تولد یافت این برهمن که مرد
بیدی و بید خوان بود او را بهرته نام کرد چون کلان شد حقیقت جنمهای پیشینه
بیادش بود به هیچ چیز و هیچ کس دل نمی بست و اوقات او صرف نشسته در یاد سری کرشنجو
میگذشت پدر هرچند او را تعلیم بید میکرد و ترغیب بید خواندن مینمود دل نمیداد در
شرنکهاراج حیوو محو بود چون تمامه زندگی پدرش بسر رسید در حالت تفرع به پسران
دیگر گفت که من هرچند خواستم که بهرته چیزی بخواند دل بخواندن نداد شما او
بخدا خواهید شد که بخواند ادهیای نهم از اسکند پنجم در حقیقت جربهرته گردانیدن
راجه جربهرته رهتادن او بدست راجه بهلان و گفتن کفتن راجه بزبان راجه
الکهوکون که او را ابله کرده بودند برادران بهرته هرچند تلاش کردند که او
چیزی بخواند دل نداد و شیوهٔ احضار کرد یعنی اختیار خود را همه گذاشت چنانچه
که بالا مذکور شد درین ره هم اگر کسی این شیوه را اختیار کند او را جربهرته خوانند
چون برادران احوال او را اینچنین دیدند دست ازو باز داشتند گاه گاه چیزی خوردنی
پوشیدنی او میکردند آخر برادران دیدند که بکاری نمی آید عیب ما میخورد
او را بر سر زراعت نشاندند که نگاهبانی میکرده باشد او را در انجا نشسته به شغل
داشت اشتغال میبود روزی راجه بهلان در دیوره بهوانی حی نذر کرده بود
که مرا فرزندی شود یک آدم پیش بهوانی قربانی کنم چون تولد او را امد
کسان خود را فرستاد تا کسی را بهم رسانند ایشان کسی را نمیخستند تا بهرته رسیدند

او را فربه دیده بهوانی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اورا فربه دیده برای اینکار مناسب یافتند ریسمانی بگردن انداخته بدیوره بهکوالی
آوردند راجه بهیلان برآنها دیده آفرین احسنت گفت برهمنان آن راجه که
چیزی نخوانده بود بدار عذا کشت برهمن وغیر آن خبر یافتند بهرت را غسل دادند
و هار گل درگردن او انداختند در پیش بهوانی ایستاده کرده شمشیری در دست
راجه بهیلان دادند و گفتند که بزن راجه دست بالا کرده میخواست که شمشیر بزند
در همین بنزدیکی بهوانی چون ظاهر شد همان شمشیر سر آن راجه بهیلان بزد از بهرت
عذر بسیار خواسته رخصت نمود شکدیو چون سر راجه پریچهت میگوید که ای راجه
نفس بدانی که هر که خود را مشغول عبادت و ذکر پرمهاراج چون کرد کیست که او را
تواند آزار داد داستانی دیگر از جد بهرت بشنو که روزی مالیوکت نام راجه برای
تعلیم گیان بر سکهاسن سوار شده پیش کپلدیو میرفت در راه یکی از کهاران
مانده شده کهاران دیگر بهرت در راه دیدند که مردی توانا و قوی هیکل است
اورا گرفته بر سکهاسن کشیدند او تن بان نداد و بخوشی در راه میرفت اما
بجانب زمین دیده ملاحظه جانداران خورد در تره مثل مورچه وغیران
کرده پای فهمیده میگذاشت ازین سبب رفتار او با کهاران موافق
نمی افتاد سکهاسن خوب همراه میرفت راجه جانب بهرت دیده گفت
کهار فربه مینمای منوز بسیار راه نرفته که مانده شده باشی مگر زمین چالی جهو
نداری مردان ازرو داری بهرت خاموش شده هیچ جواب نمیداد
با خود گفت این وجود عنصری را از فعل نیک و بد خوشحالی و غم میرسد
برما و شما ازین هیچ فایده نیست باز راجه پرسید که ای کهار چرا جواب نمیدهی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در آنوقت بهرت خنده کرد و گفت ای راجه تو گفتی که راه بسیار پیموده مانده شده
بشنو آدمی که چندی آمدان مختلفه میگردد چون مانده میشود بفهم خود کاری میکند
از زادن و مردن نماند لهذا همیشه در آزار است گفتی که لاغر میشوی و فربه میشوی
بشنو که پرم آتما که جان روح است یعنی همیشه خبردار بیشمار است نه فربه میشود
نه لاغر این وجود که جز روح است یعنی متحرک و ناپایدار است گاهی فربه میشود گاهی
لاغر گاه صحیح میباشد گاه بیمار هر که وجود فانی تعلق داشته باشد و لیکن
داشته نباشد این چیزها وضع میکند دیگر ای راجه تو گفتی مردن آرزو داری
زیستن و مردن یکی است پیش وقت معهود نمیتواند راجه این سخنان از رو شنید
از تکلم شنیدن فرود آمده دندوت کرد و گفت ای من عفو کن که نشناختم است بگو
که کیستی بهرت گفت ای جو راجه آتما بار روی مختلفه گاهی دیوتا میشود
گاهی آدم در وجود آدم گاهی کند و این نسبت با باد خود است پرم آتما
این مراتب عمده احوال خود قسمی که در جنم های سابق گذشته بود بیان
نمود ادهیای چهارم از اسکند پنجم در همه گیان که صد برتبه براجه اکهوک گفتن
و تفصیل صحبت دیدن و نه گفتن دزمن آماد ایسی باز بهرت میگوید
که ای راجه عقل نادانی آدمی را تماشا کن که هرچند از زن و فرزند اندر میکند
سخنان نا شنیدا میشود و دل کنده نمیشود میگویند که اینها از من اند اگر مخالف میگویند
و بگویند اما بدان که اینکس شش ورد راهزن همیشه با خود دارد که اعمال حسنه
حسن را می برند اند احیه انش را در روی میکنند یعنی نشنیدنی که حالی با خصم دارد و ورد راه با
میان دنبال او میشوند فالو باقیه مال او را میبرند و میروند آن شش وزد عبارت

از اول حواس خمسه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از دل خواهش جمیع است چون خدمت برتهه این تقصیر خوانند راجه اکهو کت با رودت
کرده او را مهر از قالب آدمی قابلی نیست که در انجا مش تماکسان هاتهم رسید
جسم آدمی از دیوتاها بهتر است چرا که از دیوتاها عبادت کنند جسم او تمام میشود
یعنی آن جسم مزروعه اعمال است بدرجه ملکت میرساند بار ان جسم آدمی
را دیدوت میکنم بار راجه برکهت از سکهدیو جیو پرسید که مقدار
افتاب و زمین و آبادانی بگویند سکهدیو جیو میگویند اگرچه بیش ازین گفته ام
اما حالا نا مفصل میگویم بشنو که در زمین هفت دیپ است یعنی هفت اقلیم
زمینه دیپ است ازینجمله هفت دیپ است مقدار آن یک لک خوص است تمام زمین
پنجاه کرور خوص است ازانجمله حصه چهارم در زیر لوکالوک است پرته آمده است
در سه حصه هفت دیپ هفت دریای است راجه پریه ورت صاحب راج این هفت
دیپ و هفت دریا بود آنهمه را به پسران خود تخش کرده هر دیپ را به پسری
حواله نمود نامهای او همه کند این است اول اوترا کند است دوم برن کند
سوم بدارس کند چهارم کرت بالا کند پنجم بربه کند که درمیان است ششم
بربرت که از طلاست میدلک خوص است دو دو اوسپی دو هزار خوص
ششم شاهزاده هزار خوص درین الدورت کهند است ششم ربه کهند مقیم بود کهند
هشتم برمر کهند است نهم برسکه کهند است ادعای نجم از نجم اسکند و جغرافیه
احوال الطباق بالذات سکهدیو جیو میگویند که ساکنان این هر نه کهند
پرستش یکی اوتار شری نارائن جیو میکنند در بعضی جاها پرستش شری نرسنگه
بعضی جاها وراه اوتار علی هذا القیاس همه آنهاان مرح و دیگر شری نارائن جیو میمانید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بار نهد کهند
بعد از ان سوامی سکهند نو مسکو سند که این بهرت کرم بوم است یعنی مزروعه
اعمال برخلاف کهند های دیگر هر که درین بهرت کهند آمده اوقات خود
بلهو لعب برباد دهد ثمرن سری سکوان چو نکهند بش کسی که خود را به تلاش بار
بر کوهی بند بقصد تنجی رسانیده باشد در انجا خود را یکدفعه بیندازد و بهمه تردد
ضایع کرده دست و پا شکستش علاوه پاتین کنج کهند بار سکهند نو ترج
دبت با مرود که کرو چسو دیت در پای آب شور است در انجا درجب جامن
جامن راجنو گویند ها ین هفت دیپ است که هشت از ین گفته است بر گرد
هر دیپ دریاست بعد از ان لوکالوک پربت است که از آنطرف قدرت
رفتن کسی ندارد و هشت کوش که انرا دکیاک گویند در هشت طرف آمده
که زمین بر سر انهاست و بمقدار ینکه جوش کند همین قدر وسعت زمین است
همان قدر وسعت اطباق بالادست که هر که لوک و عمره باشند همی قدر
اطباق زمین بالادی سمیر پربت چار پوری است که عبارت از شهر باشد
اندر پوری برن پوری کبری جم پوری ماه از آفتاب بالادست
بالادی او پروین وار همه بالا مکان دهر است در زیر او کال چکر
میکردند هفت طبق پاتال است که هر همه کنز ستارند و هفت طبق
و پاتین نهر جاهاست که در زیر یکدیگر ساخته باشند و آن طبق پایین
این است اتل بتل عقوبتل رساتل تالاتل مهاتل پاتال سند مهاتل بها اینها ده هزار
حوض است سکهند نو میگوید و بست و والوکی باشند در لوک سوتل راجه بلی
میباشد در زیر آن شش ناگ است که هزار سر دارد در کال روشن بالا

سر او زمین مثل خرد

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سر او زمین مثل خردلی افتاده بعضی بالای او نشر بهگوان جیو سکهه ساجی جو آ
میکند مقام انست بعضی هزار حوض است سکهدیو جیو میگوید که ای راجه آدمی
موافق اعمال نیک و بد بهشت دوزخ میبرد و نتیجه اعمال میابد بهشت دوزخ
طرف دکهن سنجوئی نام پوری است که این دوزخ چهار در انجاست هر که مرد و
در هر مراح او را در خور نتیجه میرساند تمام شد سکهه پنجم ادهیای اول از اسکند

در بیان حقیقت اجامل و دیو در روضیان و کشته شدن شود دت بر پرتوردی از دست اسکند

فصل اول در پرسیدن راجه پرکهت تبهه بدترهای تعلقات و بنا ترتیب
افعالی که بدان ناجی و رستگار خواهد شد راجه پرکهت میگوید که ای سوامی جیو
از شما بعض چهارده لوک یعنی چهارده طبق بالا و پاین و کیفیت بهشت و دوزخ
یافتن آن در خور اعمال دیگر آنچه شرح و ربط فرمودند شنیدم حالا میخواهم
که نطرهای تعلقات و ترتیب افعالی که موجب یافتن درستی باشد مفصل بشنوم

ادهیای دوم از اسکند ششم در جواب راجه پرکهت دیگر حکایات

اجامل نام برهمنی سکهدیو میگوید که در زمین دنیا آمده برای
خلاصی خود از زادن و مردن هر بار علاج بکنند زندگانی خود را برباد داده باشد
بدانکه از عمل نیک عذاب اعمال بد دفع میشود اما بشرطیکه بعد از آن از عمل
بد متنفر رو سفر باشد از عالم لنگه مثنی برای مرض دارو بخورد پرهیز بکند خوردن
یا خوردن دارو برابر میشود بلکه مرض می افزاید مثل او چون فیل است که
غسل میکند باز خاک بر سر می اندازد بدانکه برای دفع جمع عذابها و بد بهاکه
رفتن دوزخ بار می آرد علاجی بهتر از ذکر و عبادت سری مهاراج را نیست

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که گناهان چندین جنم دور کرده ابد بمکت میرساند در بیان داستانی بتو اجامل
میگویم بشنو در شهر قنوج کفامل نام برهمنی بوده در روزی به بیابان رفته بود
در انجا زنی در مستی شراب آمده خود را در آغوش او کشید برهمن نیز
بصحبت او مایل گردیده او را در خانه آورده بر قالب ترک شبوت و آیین
برهمنان کرده و خوردن شراب و گوشت اختیار کرد از ان گذشته بدزدی و
رهزنی افتاد در خانه او ده پسر تولد یافت خوردترین آنها نارائن نام داشت
پدر با این پسر خورد دلبستگی بسیار بود همین قسم هشتاد سال از عمر اجامل با این حال
که مذکور شد بگذشت چون اجلش بهم رسید محصلهای ملک الموت با گرزها
قبض روح آمدند اجامل آنها را دیده سخت بترسید در آنحالت بالک پسر
خورد خود که نارائن نام داشت او را باواز بلند بخواست از گفتن نام نرائن
یک بار پارکهدان یعنی خادمان شری نارائن جیو ظاهر شدند جمدوتان یعنی موکلان
جم را منع کردند گفتند که بگذاریم که شما این مرد را پیش دهرم راج نه برید بار
براس اعمال سزا دادن در خور آنکه یعنی دهرم راج است ما امر او میبریم آدم
را پیش او ببریم او بار خواسته که باید بگذارد این مرد عمر خود را در شراب خوری
رهزنی و دزدی گذرانیده عمل نیکی نکرده شما که خادمان شری نارائن باشند
چه مناسب که بر سر این مرد بیایید آنها گفتند که شما اگرچه خادمان اید اما طریق
و آیین دهرم را نمیدانید نمی فهمید که کدام قابل است و کی نغدت کدام اینست
بلکه گفتند دهرم همان است که در بید مذکور است و بید از نفس ناک
برآمده هرچه حکم بید باشد او دهرم هست و در دهرم راج هر آینه عاصی ناحق بوسند

چون ازهم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چون برهمن عاصی است تا بفرموده او شهر مراج برای گرفتن او آمده ایم ادهیای

سیوم از ششم اسکند حکایت اجامل بیان کردن دهرم راج ماهات[illegible] شری

مهاراج جیو چون خادمان دهرم راج این نقل بگفتند خادمان شری بارایَن جیو

جواب دادند که ظاهر است تا بزرگی نام شری نارایَن جیو پسندیده آمده هر کس

بعمداً یا سهواً نام نارایَن بر زبان آورده باشد خاصه در وقت مردن همه

گناهان همه مرو بند چنین گناهان کبیره مثل قتل برهمن و عیب مرشد و استاد

وغیر آن این برهمن ازین سبب که نام نارایَن جیو بر زبان آورد گو با نام

پسرش باشد از همه گناهان پاک شده سزاوار بیکونته گردید تا نام گرفته بود

شری مهاراج جیو بجانب او نگاهی کردند از عالم اینکه چند کس نشسته باشند و شخص

نام یکی از آنها بگوید و بخواند البته آنکس بجانب او می بیند بزرگی نارایَن جیو

دانسته بگوید یا نادانسته از گناهان پاک میشود مثل آنکه مریضی دوای نافع را دانسته

بخورد یا نادانسته البته اثر میکند و دفع مرض مینماید چنانچه شراره آتشی برای سوختن

انبارهای هیزم کافی است بهمرتبه نام شری مهاراج جیو را گرفتن برای دفع

چندین گناهان جنم ها کفایت میکند چون خادمان شری نارایَن جیو موکلان

دهرم راج را این جواب ها دفع نمودند که اجامل که بر بستر مرگ افتاده بود

از صورت هیبت موکلان دهرم راج هراسیده بود بجانب خادمان شری نارایَن جیو

دیده خوشحال شد بزرگی نام نارایَن جیو شنیده خود را هزاران مرتبه نفرین گفت

همان وقت دل خود را از محبت زن و فرزند کنده بنارایَن جیو مشغول شد

خادمان شری نارایَن جیو او را بر عماری نشانده به بیکونته بردند تکمید بوحو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

میگویند که از راجه پرکهت قدر و مرتبه آن عاصی را که بابا نانک نام مهاراج جیو
بر زبان برده بود شنیدی از مرتبه کس که خود را به نام این جیو سپرده از جمیع
تعلقات بریده باو پیوسته باشد چگونه توان گفت او سبحانه جهان را
از شبنم اشک در بیان حقیقت آفرینش دیوتاها و دیوان و کنّاران
بار دهیه پیران و چهره شاب دلکش نبارد موکلان هم از دهرم راج
پرسیدند که هرگاه بزرگی نام شری نارائن جیو است پس برای دفع گناهان
ریاضتهای سخت که در بید و پوران گفته اند برای چیست دهرم راج
گفت جماعه که بزرگی نام بیکوان جیو نمی دانند اعتقاد ریاضتها برای آنها
است تا آنها را ذوقی و شوقی بعبادت بهم رسد والا بهتر ذکر نام نارائن جیو
عبادتی نیست موکلان گفتند هرگاه چنین است ما چه اعجبت برای کفر
میفرستید دهرم راج گفت که شما را چه میفرستیم که کسی را یاد آید که در جمیع
خود نام شری بیکوان نگرفته باشد که او عاصی ترین خلق است والا کسی که
در نباه نام شری مهاراج آید گناه هم از و بوقوع نمی آید شری مهاراج جیو او را
در افعال نگاه میدارد چون موکلان این مفصل شنیدند بترسیدند
با خود قرار دادند بعد ازین هرگز نزدیک ذاکران نام نارائن جیو نگردند
چون سوامی سکهدیو جیو این داستان را تمام کرد راجه پرکهت سر ایشان
سر فرود آورد و گفت خلقی کرم کردند که بزرگی نام شری بیکوان جیو را
بمن گفتند حالا میخواهم که پیدایش دیوتاها که پیش ازین گفته اند
با تفصیل بگویند سکهدیو جیو گفت که بشنو در خانه منو سر است

از زادهای ستون

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از راجه برجیس ده پسر بوجود آمده و راجه سلطنت را به پسران داده بعبادت
رفت چنانچه بالا مذکور شد ایشان گفتند که ما چرا عبث زندگانی خود را
ضایع میکنیم پس ترک سلطنت کرده بکنار دریای عمان رفته بدیان شری مهادیو
مشغول شدند ده هزار سال در دهیان بودند چون آن ملک را از وجود راجه خالی
ماند بعضی مردم متصرف شدند اکثر ولایت ویران شد در ویرانی اشجار بر
خواست اکثر زمین در زیر درختان نباتات و دیگر پنهان شد و آبادی کم ماند
روزی نارد جیو پیش ایشان آمد گفت ملک پدر شما ویران شده از شنیدن
این حرف با وی در غایت گرمی از بینی آنها بر آمد چنانچه همه درختان سوختن
گرفت ماهتاب با ایشان آمده گفت که نباتات را میسوزند ازین درختان
دختری بر آمده انرا بزنی خود نگهدارید آنها جانب آن دختر دیدند بمجرد دیدن
ایشان آمد دختر راجه بهم رسید پسری دچه نام تولد شد باو امر کردند که آفرینش
خلق بکنند تا ولایت ویران باز آباد شود دچه باشتی سرشت یعنی بمحض
خواهش دل پیدا کرد لیکن آن خلق افزایش نمیافت یعنی از ایشان تولد و تناسل
نمیشد که مردم بنظر آید لهذا دچه در مندر راجه پریت بعبادت مشغول شد
بعد از مدتی شری مهادیو ظهور ظاهر شدند او شان دیده خوشحال شد
دندوت کردند شری مهاراج جیو با بیمود نام دختری باو دادند فرمودند که
ازین موهنی روپ یعنی خلق بفعل جماع بسیار بهم خواهد شد پس دچه
از آن زن ده هزار فرزند پیدا کرد با ایشان گفت که خلق بیافرینند ایشان بکنار
در کنار دریای عمان رفتند در انجا مرغزاری بود نارابن سر نام سر نام انجا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

اجبار کردند انجا نارد باشان ملاقات شد گفت میدانند که آفریننده
تمام عالم کیست مثل او دیگری نیست او در همه جانداران حاضر و محیط است
بقوت او جانداران را حرکت جنبش است دیگران فانی اند او باقی است
از گفته نارد آنها را مرتبه کمال عرفان بهم رسید سینه صاف شد با دل
از تعلقات برکنده بار این جو مشغول شدند دچهه که تا فرستش حق گفته بود دل داده اند
چون مدتی شد که نیامدند دچهه دانست ازین زن ده هزار فرزند دیگر پیدا کرد
آن هم بجایی که برادران ایشان رفته بودند رفتند بذکر سر بهاراج جو مشغول شدند
دچهه با خود گفت عجب حالت پسران را نارد بدراه میکند پس تصور نارد کرد نارد
حاضر شد دچهه گفت ای نارد ترا مردم ساده دل یعنی است کار عارف میگویند اما
تو کمالی ساده نیستی دهرم را نمی فهمند که بر برادم [illegible] زن یعنی قرض بعد از زن
ویتران و رکهه زن پسران من ازین قرض ها هنوز بر نیامده بودند تو آنها را
مجرد ساختی چه گمان برده که رهبت آشرم بودن یعنی در خلوت عبادت بودن
اگر گرهست باشد دهرم [illegible] آنرا جا که گفته اند مراعات کنند پس بهاراج جو
واصل میشود چو تو پسران مرا بدراه کردی از شهر بهاراج جو میخواهیم که ترا باد دهاز
دو گهری اقامت در یک محل میسر نباشد اگر چه نارد هم بر دعا بد دادر بود
اما دچهه را بزرگ پهکت دانسته آن دعا را برتن برداشت در انجا برفت باز
دچهه را ترس نارد که شاید پسران را که بدراه کند از خود شصت دختر پیدا کرد
از انجمله ده دختر بدهرم راج داد سیزده به کشپ رکهی [illegible] ازینها نسل بسیار از دیو ها
آدمی بهایم طیور پیدا گردید و بستر انام بود که ایندر پسر آورد در [illegible]

ادهیای [illegible]

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ادهیای پنجم از ششم اسکند در برهسپت ناجتن اندر بسوروپ دت کشتن او را

بست آمدن جنگ دیتان راه برهسپت از سکهد نوچتو میپرسد که اندر برهسپت

سابق خود را چرا در برو نهای دور کرده بسبر توستر ابر برهسپت ساخت سکهد گو

میگوید که روزی اندر در مجلس خود بعظمت اجروت تمام نشسته بود بسیاری

از دیوتاها و کنیزان کهد هریان در پیش او نشسته بودند در آنوقت برهسپت گرو

دیوتا آمد اندر تعظیم او نکرد برهسپت دیوتا آزرده شده بخانه رفت از رفتن او اندر

بخاطر آورد که من بسیار بد کردم که تعظیم برهسپت خود تمام ننمودم این دولت

سلطنت من از دعا و توجه ایشان است مارا مغرور شدن موجب زوال نعمت است

حالا بهتر است که عذرخواهی بکنم پس از انجا برخواسته بخانه برهسپت دیوتا روان شد

برهسپت دیوتا آمدن اندر الصفای باطن دریافته خود را غایب کرد که آنرا

اندر دیان گویند پنهان کرد اندر چون او را نیافت برخاسته بخانه آمد در این

زمان دیتان آزردگی برهسپت دیوتا دریافته بر دیوتاها سواری کرده اند

جنگ در میان فتح از جانب دیتان شد دیوتاها مغلوب شده گریختند

پیش برهما جو رفتند ماجرا گفتند برهما گفت شما بد کرده اید که برهسپت دیوتا را از

خود ناراضی ساخته اید حالا علاج این است که توستر اجودی مرتاض و عابد است

بسوروپ نام پسری دارد در کمال ریاضت و عبادت او را بجای برهسپت تجویز

کنند اندر بتقلید و تعظیم برهمایش آنها رفت و بسوروپ التماس نمود که برهسپت

ما باش علاج ما بکن که راج ما را دیتان بزور گرفته اند برهما بر سد توستر گفت

از برهسپت شدن فوت و عبادت کم میشود اما چون اندر الحاح و مبالغه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بسیار کرد و گفت که پسر من بر دیوتاها باشد پس لبوروب چون پیروی متیهای
را قبول کرد بزور منترها که فسون باشد بقوت دایر اسوارها که شمشیری و
سپری باشد مخصوص و متضمن مدح و حمد شیو مهاراج باد لوباها از دلوباها راج اندر
از دیتان گرفت اندر با قایم کرد راجه برگهت پرسید که باید که شو نبی و
توجهی لبوروب نوشته اندر هشتم راج بایت مفصل بگویند سکهدیو گفت
که لبوروب با این کوچ که اندر تعلیم داد مضمون آن اینست که عضوی از اعضای
تمامی ازناهای تری باز این چو محافظت میکنند به برکت آنها همه اعضای از همه
اثر ما محفوظ میماند و کوچ بمعنی راه است اندر آن کوچ را خوانده بر همه اعضا
میدرفت و با دیتان جنگ کرده فتحها یافت بسلطنت برنشست و بازروی
اندر لبوروب را گفت میخواهم که توجه شما جلی بکنم لبوروب را قبول نمود و
شروع در جنگ کردند در آن وقت روزی دیتان اینها لبوروب را گفتند که
مادر تو دختر یکی از برادران ماست میخواهیم در جنگ پاک اهوت اینها هم
بدهی لبوروب قبول نمود ادهای سیم از شم انکند در جهکان شدن
نوشته از جل پسر پیدا شدن سر را سور از قسم او جون لبوروب
گفته دیتان قبول نمود در اثنایی که اهوت بنام دیو دلوتا میداد
آهسته بنام دیتان در زیر زبان گفته بنام اینها هم اهوتی داد در آن جنگ
انداخت اما اندر اینمعنی دریافته بر سر خشم آمد ضبط خود نتوانست کرد شمشیر
خود کشید لبوروب سر او بار بکشت نوشتن کرد یعنی بکفارت آن گناه
برداشت گناه قتل برهمن را که گناه کبیره است جا بجا باید مذکور شده ها جا جا

قسمت کرده

قسمت کرده یک حصه زمین داد در جاییکه زمین شوره است از آنکه
عذاب این است یک حصه بدرختان داد که بهم رسید جمع از آن اثر است
ارباب جمع را پاک کرده هایک حصه بزنان داد که قبض آبان از آن است
یک حصه بدریا داد که ظلمت از آن اثر است ظلمت سری که اثر است جمع
آنرا بفارسی جامه غوک گویند بفارسی سوال بکسر سین مهمله اما چون
جز کشته شدن بسوزد است تو ستر ابدرش رسید سخت در خشم شد از
کمال غضب چند موی بر هم زولیده را که لت گویند بفتح لام و بای فوقانی
از سر خود بر زمین زد فی الفور از آنجا شخصی قوی هیکل بربراسور نام پیدا شد شهشی
تو ستر ابا و گفت برو و ایندر را بکش بربراسور در لحظه خود را باید رساند
خواست که او را در دهان فرو برد ایندر همه اسلحه را البرو کار فرمود علاوه
بر همه [illegible] ابر و حواله کرد او همه فرو برد ایندر درمانده از و کر بحث و در پناه برهمه هتیا
شری بار این حق وقت زبان بعلاج بکشاد و پناه خواست شری باری حق
شما برهمه هتیا سست فرمود که برهمه هتیا که تو با آن اقدام نموده برهمن راسته این دست را
بهیچ سلاحی نمیتوان کشت الا اینکه استخوانی از بدن دوسیح رکهیشر بگیرند ازو
سلاحی بسازند که او عبادت بسیار کرده از اثر عبادت شده که از استخوان
بدنش باشد میتوان کار کرد پس ایندر با دیوتاها پیش دوسیح رکهیشر رفت و
بکمال عجز و زاری التماس کرد بگدایی آمده ام و از شما استخوان میخواهم
دوسیح رکهیشر گفت ای ایندر قالب عنصری چقدر عزیز است از خود
قیاس کن اگر اندک آزاری رسد چقدر عاجز میشوی همانقسم از

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

وجود دیگران قیاس کن مردم زراه تشمنر بدروغ جنگ بهم رسانیده در
فریاد حاضر بدن بگو شنید این چطور تکلیفی است که شما میکنی ایندر گفت میم
بفرموده شری نارائن جیو باینجا آمده ام ددهیچ رکهیشر گفت اگرچه این دیو
را نارائن جیو داده است اگر شری نارائن جیو خود هم آمده تکلیف کند قبول
نمیتوان کرد ادهیای هفتم از ششم اسکند بجر ساختن ایندر از استخوان دد
ددهیچ رکهیشر جنگ کردن با آن برتراسور و بر زمین افتادن ایندر را هم
باز ایندر پیش ددهیچ رکهیشر التماس نمود که اگرچه شما راست میگویند اما خود
رکهیشران عارفان برای خیر است اگر بکار کسی بیاید آنها دریغ نمیکنند
مثل درختی اگر شاخ آنرا کسی برد به تن بر میدارد مانع نمیشود چون ایندر
این کلمات بگفت ددهیچ رکهیشر لاعلاج شده گفت این وجود فانی
است اگر روزی باید گذاشت چه از این که بکار کسی بیاید من بجوگ و دهیان
مشغول میشوم ماده گاوی برکاوی را بطلبید که بدن مرا بلیسد تا استخوان
ظاهر شود و بگیرید ایندر ماده گاو را آورده تا وجود او را لیسید چون گوشت
از غایب لیسیدن برفت استخوانها پدید آمد ایندر استخوانها گرفته به بشکرما وشوکرما
که نجار دیوتاها است داد از آن سلاحی ساخت بجر نام و دیوتاها حدت ایندر راز
ایندریان سلاح با برتراسور دیگر دیتان همراهی جنگ کرد تمام دنیا
گرفتند هر چند برتراسور آنها را جنگ میخواست نه ایستاد برتراسور لطف رفته
با ایندر گفت که کشتن و گریختن مردی نیست یک وقتی بود که من دیوتاها
را مغلوب ساخته بودم این وقت است که دیتان همراهی ما میگریزند باز برتراسور

آوازی بلند کرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust.

آوازی مهیب کرد که بر سینهٔ دیوتاها میرسید ایندر گرز را برداشت آخر پرتراسور
همان گرز را بر دست خود گرفت برفیلی که ایندر بر او سوار بود حواله کرد که چون
از قبل زور آن شد مقدار شصت قدم پس تر رفت ایندر که دست خود را با گرز
یعنی با آن جواهرات آلوده بود بر زخم فیل مالیده ماند شد ایندر بار دیگر باز اقوام
آورده روبروی پرتراسور آمد گرز را برداشت آخر پرتراسور ترشول را که سلاح او بود
بر ایندر حواله کرد اما بر زخم گرز پرتراسور بر زمین افتاد با وجود این ایندر را بر ترشول
پرتراسور که بر سرش بر بلس اعتماد باز گرز را بدست نتوانست گرفت ایستاده بود
پرتراسور گفت که ای ایندر مترس مردانه جنگ کن که من بجنگ حاضرم اگر
ترا کشتم فتح کرده راج خواهم گرفت اگر کشته شدم بیکنته خواهم رفت
اینها بدست من تو نیست آنچه در مشیت ایشرها است میشود این جاندار
من نیست بار اندر هر قسم که میخواهد حرکت میدهد ادهیای هشتم از سکند ششم
در کشته شدن پرتراسور و گریختن ایندر از برهمه‌هتیا و ... راجه نهوک بجای ایندر
بادشاه شدن او به سبب ملعون گشتن آن ایندر گفت ای پرتراسور آفرین بر عقل تو
باد بار در میان اینها جنگ بسیار شد چون ایندر بر این کوچ خواهد
سلاح پرتراسور برو کارگر نشد ایندر او را به گرز شد آخر همه دیوتاها خوشحال شدند
الا ایندر که خوشحال نشد راجه پریکشت از سکهدیو پرسید که سبب خوشحال نشدن
ایندر با وجود افتادن همچو دشمنی چه باشد گفت چون پرتراسور از نسل برهمن
تولد شده رسیده بعد ایندر عذاب برهمه‌هتیا فهمیده اندوهگین شد با خود گفت
از این عذاب جهنم خلاص خواهم شد در این فکر برهمه‌هتیا بصورت زنی آمد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چون ایندر بود و ابال فرمان آن زال تحت بکر اندر در آورد فر را اندر خواست
لبر آمد او مدتی از عقب چون شد پنهان رفته در شلوک کول درشت ق بیاب پناهی
هم راج برای کسی گفتند کهشتران ماند خالی راجه خود از لوک دیوه
گفتند رفتند او بیش حواست لوک راجه انجا برای که دادند قرار ساندر ماند
کو ایندر راج مرا ام دنیا عرد من که گفت راجه نهم نشسته اندر سلطنت ترا که
از شمه کدام بر اینها پس داد خواهیم خود عبادتی با قوت گفتند تپ چه
حال کمال در دید الی اندر روزی بهشت راج بر او داد و باو خود عبادت
آمی من اش جرا منیم راجه که کرد پیغام فرستاد کسان شد مایل او بر دلش
دیگر بکنند کاری شوهر رضای از بعد که بگویند راکی در بود رما اندر
گفت دو بار بهست مش بهوک ار ترس الی اندر لهذا التجا اورا بحر
شود ملوث عصیان عظیم ما تا نگهدار عالم این از مرا دانی که قسم
اورا اندر باشم اندر سانیدن بهم در من تا بکن وعده با تو گفت بر
عبا از ترس که فرستاد اندر بعض طلبیده آتش بر بهست حت سا خرسند بوعده
راجه رسید تمام با وعده ایام آوردن تاخیر شکسته شده سپاه شلوک کول در باق
را یک نوصد که گفت بر تعلیم اندر اندر داشت طلب اندر مار
خواهم موافقت با تو من بهای شده سوار برهمن اگر باشی شده رسانده که بکرده
گفت اندر کسیت که برسید راجه باشد محفوظ سواری از که باشد کسی برهمن
بیای من تر دو پا بکذاری برهمن دوش بر خودرا بالکی تو اگر ها سست برهمن
شد سوار داد بالکی زیر در طلبیده کهشتران از جمعی راجه بود خواهیم تو بیش من

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ازبسکه بنابر کامرانی شهوت در رفتن اضطراب داشت آن کهتران
را بیامیزد میگفت که سرب سرب یعنی شتاب روید شوید چون سرب بمعنی
شتاب هم بمعنی مار آمده است کهتران اورا دعای بد کردند که سرب مار شوی
راجه بمجرد گفتن ایشان ماری شده افتاده پیش ایندر در حالیکه پنهان بعور گفت
برون بیا ایندر گفت مرا بر همه ها میتوانی که بیایم برهمنها گفت دل رنجه مدار اگر
این عذاب کنک اشمید از تو رفع خواهیم نمود پس ایندر برون آمد برهمنها
اورا کنک اشمید از آن گناه پاک کرد **داد مهای هم از اسکند ششم در بیان**
راجه برکهت احوال سابقه بیراسور گفتن سکهدیو حقیقت آفرینش بیراسور
راجه برکهت پرسید که ای بواتی سکهدیو چون بیراسور دیت تو گفتی او را در آخر عمر
دانستن این رای چطور آمد که هرچه هست بمشیت شری مهاراج میشود اصل بیراسور
را که این رای نیک او را آنجا بود میگویم بشنو از بن راجه بود ما حب ملک قسیم
سورج سین نام اورا پسری آمد حرکت دادن برای بیراسور بعد از بدر صاحب ملک قسیم
شد اما اورا پسری نمیشد برای بهم رسانیدن پسر با زن ها ~~پاک کرد~~ ان کتحدائی کرد
بمشیت الهی از هیچ کدام پسر نیامد بدین سبب همیشه دلگیر اندوه گین میبود روزی
انگرا نام رکهشیری بخانه او آمد اورا غمگین دید سبب اندوه پرسید راجه احوال
خود بازگفت انگرا گفت در نصیب تو پسری نیست اما اگر بر تخت باشی
پسری برای تو باشد در بهم رسانیدن او ترا هیچ شادی روی نماید هم غم
راجه گفت من آرزو دارم که بکنم نیست روی فرزند ببینم بعد از آن هرچه شود
راضی ام پس انگرا رکهشر برای او هم هوم کرد آهوت در آتش انداخت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

باقی اهوت را براجه داد گفت که یکی از زنهای خود بده که بخورد راجه
اثر ازان کلدن خود داد او را بقدرت شریمهاراج جو همان روز حمل شد
تا بعد نهه ماه پسری زایید راجه بتولد آن پسر جشنی عظیم ترتیب داد شش ارب
ماده گاو خیرات کرد هر کس هرچه خواست کرد باو داد و آن پسر اتفاقی بکار تیز
هم رسید شش روز در محل رانی کلدن پیش فرزند خود بود زنان دیگر چون دیدند
که راجه همیشه بسبب پسر در خانهٔ رانی کلدن میباشد بجانب بالکاهی هم نمکند
حسد بردند روزی فرصت یافته زهری بخوردن آن پسر دادند فوت شده
مادرش بگمان اینکه در خواب است چون بعد از ساعتی بر سرش رفت بیدار کند
او را مرده یافت شور و غوغا آواز بلند کرد راجه خبر شنیده دوید حال او را
بدین منوال دید بخود افتاد چنانچه تا دیری از خود خبر نداشت در آن جا بسیار و
اکبر احید کهتر دیگر در انجا آمدند او را بر داشتند و گفتند ای راجه برای چه اضطراب
میکنی او با تو چه نسبت داشت ترا با وی چه مناسبت نمیدانی که تمام نتیجه فعل
که در جنم سابق کرده آید یکی میشوید چون آن نتیجه تمام شد بدت معهود
با خر رسید بار جدا میشوید اینچنین قابل غم و اندوه نمیشود او بسای دهم
از راکهند ششم در سرود داون مخلوق شدن پرهواسور باز کهتر ان
براجه گفتند که این دنیا چون خوابی است قسمی که اکس در خواب چیزی بیند
چون بیدار شود در می یابد که همه باطل بود با چشم کسان آدمی و انشده
در خواب غفلت خفته است راجه از بسکه محو اندوه بود اینها بر آنکه حجت و
بر رسید شما کیست اند اکبرا گفت این نارد است من قلندی اکبرام

بگرای نوقلندر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که برای تو فکر تولد فرزند کرده بودیم درآنحالت گفته بودم که ترا شادی و غم خواهد بود
حالا دل خود را جمع کن بدان هرچه هست در مشیت شری مهاراج است میشود دل خود
را جمع کن بباو شری مهاگنو آورده خود را گفت کن راجه را گفتن کنان
اینهان اندوه از دل بدر رفت عبادت شری مهاراج جتو آورده کردن گرفت
بعد از فوت شدن کند هرت روزی بر بمان سوار شده با زنان سیر میکرد
ناگاه گذر او بر کیلاس پربت افتاد در انجا مهادیو جتو ماتا پاروتی با هم نشسته بودند
کند هرت اینها را دیده نمسکار کرده روانه شدند اما بقهقه خندیدند که ببیند
مهادیو جتو چه شرم را گذاشته نهاده نشسته اند پاروتی او را دعای بد کرد که دیت و دیو
شوی این راجه برجهت این همان راجه بود که از دعای ماتا پاروتی پیر اسور
تمام شد اسکند ششم آغاز اسکند هفتم و در احوال جی جی دربانان بیکنته و
ظاهر شدن اوتار نرسنگه جتو ظاهر شدن اینر فی مردم اسم گرهست آشرم آشرمی های
دیگر ادبهای اول از اسکند هفتم سوال کردن راجه برجهت از جتو راجه برجهت و
پرسید که شما در باب سیوم گفته اند که جی جی بدعای سنکادک دیت شدند
از ویکنت افتادند چون ویکنت همچو جایی نیست که در انجا نتیجه اعمال
باشد برسد پس ویکنت آنها را نتیجه اعمال چون برسید باز در جامه هرنکشف
دیت برهلاد و مهکت چرا پیدا شدند سکدیو جتو گفت که آفرینش هرنکشف و
هرناچه دیت در باب سیوم گفته شد بار هم میگویم بشنو که چون هردو
از بطن دیت پیدا شدند مادر آنها گفت که از اینده برادر شما کشته است
شما اگر توانید از و انتقام بکشید هرناچه بخاطر آورد بند دیوتاها از یکه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

جکها از زیر زمین میشود و بخش جکها تا بهانها میرسند آسوده با قوت میباشند
بهتر آنست که زمین را بردارم تا جکها نمیشده باشند تا بخش تا نهانها نرسند خود
بجوشید کم زور شوند این اراده زمین را برداشته دریا پاتال برد بعد از ان سر
یاران خود را او را گرفته او را کشته باد را او را از کشتن او تا شغف خورده
هر یکشف پسر دوم خود گفت که یاران خسرو کجا است دیوتاها برادر شما را
کشته است دیوتاها را انکش تا انتقام گرفته باشی ادیهای دوم را اسکند
هشتم در عبادت کردن هر یکشف آتش دلان برهما جواو را هر یکشف بهما در خود
گفت که برادر مرا یاران کشته است من جزای یاران را بکشم اما بهتر آنست
که اول عبادت بکنم از برهما خود دعای خیر بکیرم با همرم این اراده در کوه
مندراچل رفت بعبادت مشغول شد تا که صد سال هر یکشف پای یا
روی بجانب آفتاب داشت حرکت نمیکرد و جائیکه در مدت آن قدر گرد
و خاک برگرد او از اطراف جمع شد که تمام تن او در زیر گل و خاک پنهان
شد بر آن گل گاه سبز روئید ماران در انجا خانه ساختند از کمال عبادت در
چهره او نوری تابان بهم رسید که هر سه لوک در گرفت از شعاع آن
دیوتاها سوختن گرفتند پس همه دیوتاها جمع شده پیش برهما رفتند گفتند که
ازین عبادت هر یکشف چه آزارها که بخواهد رسید شما برو بدارید از عبادت
باز دارند هر چه میخواهد بدهید برهما بر همانها با خود گرفته تردد او آمد گفت
هر چه اراده که داری از من طلب بکن گفت میخواهم که از دیوتاها و دیتان
و آدمیان و حیوان طوری که مرا نتواند کشت نه در شب بمیرم نه در روز

ناخن بکلی از

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نه هیچ سلاحی از آنچه بر زمین کارگر شود نه در زیر آسمان نه بر زمین مردم بر شما با خود ملحقت
اگر چه این دیوتا سر برابر داشتیم دعای کردن مصلحت نیست لیکن حرف او را اجابت
کنیم از عبادت باز نخواهد ایستاد خوب دعا میدهیم بعد از آن بقدرت شر بمهاراج خو
او را خواهیم گشت پس گفت آنچه خواستی دادم برو راحت هفت اقلیم باش و
هرنکشف خوشحال شده پیش باو در آمد حقیقت باز نمود حال همه دیوتاها خواهیم
گشت بر سلطنت هر سه لوک قایم خواهیم شد ادهیای سیوم از اسکند هفتم
در سپردن هرنکشف بر دیوتاها و سر آن نشان پرهلاد پسر خود را با ادیب برای تعلیم کردن به پرهلاد و تعلیم دادن ادیب
چون هرنکشف راج هر سه لوک گرفت دیوتاها پیش برهما حضور رفتند و گفتند که
هرنکشف راجه هر سه لوک گرفته و ریل فعل خرابی های بار آمده چه باید کرد
برهما گفت حال زمانه با دیتان موافق است به شما ها ناموافق شما در غار
های کوه رفته پنهان شوید منتظر وقت باشید که هرگاه زمانه با شما موافقت کرد
او شما را خواهد رسید دیوتاها همچنان کردند در خانه هرنکشف چهار پسر شد
بر طبیعت دیتان پسر خورد پرهلاد داشت طبیعت دیوتاها داشت خدمت برهمنان
میکرد و اعتقاد بسری نارائن حضور داشت نارائن در همه جانداران ساری و محیط
میداشت بر خوردان و ضعیفان رحم مینمود هر چند دیگران او را از عبادت باری میکردند
اما او آن ملتفت نمیشد چون پنجساله شد پدر او با ادیبی داد درس او علم
بخواند ادیب که لسندا مرکا نام داشت او را بدستوری هرنکشف امر کرده بود
تعلیم دیگر نام هرنکشف مکرد اما او بغیر از نام سری نارائن حضور دلش خبری
نمیگفت تا روزی پدر او طلبید در آغوش گرفت گفت ای فرزند آنچه در مدت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از اوستاد یاد گرفته بجوان برهلد گفت من نام رام خوانده ام شری بهگوان
همیشه یاد باید کرد و بصحبت کشتران عابدان باید رسید آنچه خلاصه اقوال علوم
همین است از شنیدن اینچنان هرنکشف در خشم شد گفت ای احمق نمیدانی
نارائن خود و راه او یار کرده هرناهه برادر ما کشته است دشمن است تو نام دشمن مرا
چرا میگیری او را می شناسی هنوز خورد سالی از گفته من بیرون میروی و سنگ کلان
خواهی شد چه حاصل خواهد شد پس به دیتان گفت اگرچه این پسر من است
اما اگر در عضوی از اعضا بیماری بهم رسد آن عضو را باید برید مصلحت میبرید
اینچنین پسری مرده بهتر است دیتان بگفته هرنکشف برهلد را کشتند
او خاموش بعد خشم بوشید دل خود را محو تصور سری نارائن جیو داشت هرچند
دیتان او را به تیر و شمشیر میزدند هیچ زخمی و ضربی بر وکارگر نشد یا او را از کوه
بیابان انداختند و در آتش افکندند چون حفظ ایزدی شامل حال او بود و
بسلامت و عافیت ماند هرنکشف از حال او تعجب کرده با خود گفت
عجب حالست هرچند این را میکشم نمی میرد حالا دشمن افزون دانسته
نارائن بحمایت محافظت او خواهد بود آمد آخر لاعلاج شده اوستاد
او را طلبیده گفت این پسر تنبیه و تادیب بسیار کرده حالا تو هر آنچه
نگویی خواهد خواند برهلد خوشوقت شد با خود گفت همه طفلان مکتب را
تعلیم کنانیدن خواهم کرد اوستاد او را بمکتب آورد با او نشسته بود قانو
که چون اوستاد بر خیزد این طفلان کمان بگویم و وقتیکه اوستاد در خانه
برهلد جانب طفلان دیده بخاطر آورد که هنوز اینها طفل اند قوی شهوانی

عصفی در انش

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

عصے وایشان وضع نکرده در هر وقت که با ایشان گفتن شود ودر ول انبیا ناسخ و محکم
خواهد شد اگر کسی بپرسد که پرهلاد در ار تعلیم اطفال چه لطف بود و بدالی که اینها مقتضای
رحم و عطوفت در حق آنها بود که بصحبت او ناجی شوند پس همه طفلها را خود طلبیده
جمع کرد گفت ای طفلان تا دلهای شما به تعلقات بسته نشده و چشم طمع و شهوت
دیگر بر شما بسته اند تا که ماده شما قابلیت همه اثرها دارد بهتر آنست که خود
مشغول ذکر عبادت شری مهاراج جو شوید که محبت مال و عیال زهری قاتل است
دل آنکس را منقسم کرده بمحبت شری مهاراج جو نمیکند الله هر که عمر خود را لهو و لعب
صرف کند بعد مردن در دوزخ میرود ما را میگوییم که از هیچ وقت خود را بمحبت
شری مهاراج جو آشنا کنید بدانید که این نعمت منحصر در حالت طفلی است یک جز
امثال آن از تو بهره اند استعداد تقاضای وراردان ذکر همه بسیار است
ازین حالت را بدانید و چنین بهتر آن باشد که در لحظه از بیم غرور بیرد و دیگر
دانسته باشید که عبادت دیوتاهای دیگر مثل عبادت شری مهاراج نیست
دیوتاها را مثل عبادت کنید خشنود اند اگر یکذاری آزار میرسانند بر خلاف عبادت
شری مهاراج جو اگر تقصیری واقع شود عنایت ادهیای چهارم از اسکند هفتم
در گفتن پرهلاد که طفلان بکتب میگویند که ش او احوال سابق خود را که این
سخنان را نارد شما در من گفته او ❖ ❖ ❖ ❖ باز پرهلاد میگویند که ای
طفلان بدانید که شری مهاراج جو در همه جا حاضر برای حبس او جای نماند در
همین که دل را با و آورند حاضر میشود اگر گفته مرا معتبر بدانید بگویید که ایشم
طفل است پس بدانید که این گفتن من از پیش خود اختراع نکرده ام مرا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نارد جیو تعلیم داده ‌است قصه آن چنین است که چون برناخنه عموی مرا شری
بهگوان جیو گشتند پدر من برای عبادت رفته ‌ابندر قابو یافته زبان
دنیان را اسیر کرده برلوکوک سردی در راه نارد جیو با و ملاقی شده گفت
اینها را چرا بسته ‌اند اندر گفت و قتیکه دنیان غالب میشود چه آزارها
که بما میرسانند حالا من انتقام میکشیم نارد گفت درین میان زن‌ها
را بگذار که او پر هلاد حامله است پر هلاد از جمله بهگتان مخصوص شری
نارائن جیوست و بند لوتاها خواهد کرد اندر مادر مرا به نارد جیو حواله کرد او
مادم را در خانه برهمنی گذاشت اینهان خبرداری او میکردند گاهی مادر
من از حوادث قالبی که باو رسیده بود گریه میکرد و دو آن برهمنان تسلی او
میدادند گنتان میگفتند من که در شکم بودم میشنیدم یاد میکردم شما این را
استوار و السته باشید نارد با خود میگفت هر چند درین عورت اثر نخواهد شد
اما پسر را که در شکم اوست خواهد شنید یاد خواهد گرفت نارد میگوید که برین
وجود ته‌ها حالت ظاهر میشود طفلی جوانی پیری آن آتما که در وجودست همیشه
بر یک حالت است نه کاهی کم میشود نه کاهی زیاده و او را نه غم است نه شادی
هر که او را اینچنین بداند محبت از وجود قالبی بر دارد همیشه خوشحال و بارام
میباشد ادهیای هفتم از اسکند هفتم از بهاگوت پرهلاد واقف شدن
او شاد بودن او و اینچنین برگشف نکهه میکند از پرهلاد پرهلاد در آن پسران میگوید که این
گنتان را من از زبان نارد جیو در خاطر استوار دارم از اثر آن ایسوج که پدر
من قصد کشتنم کرد نتوانست کشت بدانید که اگر گوشد ما پسران دیدم

ماران جو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نارائن جیو عبادت با قبول کنند تا شکند نارائن جیو را هر کس هر که از دل تو با او دوست
آدمی عبادت میکند همان عزیزتر است نه بیند که چون من لشکر دیده ام چون تو
دریاه شری نارائن جیو آورده ام زور دیدم که راجه هر سه لوک است تو الست رسیده
از شنیدن این سخنان طفلان گفتند که ما تلقین تو کنانت را قبول کردیم آنچه
اوستاد میگوید هرگز قبول نخواهیم کرد همه باطل است در بعضی اوستاد آمده بیند
که همه طفلان براه دیگر افتادند اوستاد گفت ای طفلان شمارا چه حالت است
در چه فکر افتادند ایشان گفتند که هرچه ما را لازم است میکنیم اوستاد دلیات هرنکشف
انها برا تهدید کرد چون باز نیامدند دانست که انها را پرهلاد بد راه
ساخته است اوستاد همه را نزد هرنکشف برد و گفت که پرهلاد همه طفلان
مرا از راه برده است از شنیدن این حرف هرنکشف سخت خشمگین شد گفت ای
پرهلاد ترا هرچند منع کردم که نام نارائن جیو هرگز بر زبان میار ترا اثر نمیشود
گفته مرا [illegible] عالما مرگ تو رسیده است اگرچه تو فرزند منی از من ضرور شد که ترا
البته بقتل رسانم کیست که ترا از من برهاند محافظت کند پرهلاد گفت کسی
که بقوت او همه جانداران قایم اند در همه پاکان پاک تر هرچه میخواهد
میکند برای ما هر جا موجود است از همه صاحب قوتان قوی تر است از همه
پاکان پاک تر هرچه میخواهد میکند برای محافظت من حاضر است ادهیای
ششم از اسکند هفتم جواب گفتن پرهلاد پدر را او ستایش نمودن پدر او را
اوتار نمودن شری نرسنگه جیو اوتار ؞ ؞ ؞ پرهلاد میگوید
ای پدر تو گفتی که من هر سه لوک را در حکم خود دارم تو حواس خود را هم در حکم

Mohd: Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

نکرده دیگر گرا محکم توانی کرد باید که همیشه نارائن را یاد میکنی که از بند تعلقات و

زادن و مردن خلاص شوی هرنکشف را از شنیدن غضب آمد گفت بگو که نارائن

تو کجاست پرهلاد گفت در همه جاست هرنکشف اشاره بستونی کرد گفت

درین ستون هم هست گفت البته هست من می بینم که هرنکشف از بیم و داد

نه دست بجانب ستون بنظر امعان دید گفت من هرگز نمی بینم تو دروغ

دانستم که تو مرگ رسیده است باز بغصه و غضب برخواست که پرهلاد را بکشد

بگفت نگهبان جائی خود را طلب کن در ستون یا که هر جا هست پیدا شود

ترا از من برهاند پرهلاد درین حالت شری مهاراج جیو یاد کرد و بجانب ستون دید

فی الفور از آنجا نرسنکه جیو نمایان شدند هرنکشف ایشان را دیده مشتی بر ستون

زد دو پاره شد نرسنکه جیو بر آمدند بدن از آدمی و سر از شیر در کمال غضب

سهمگین آوازی کردند که برهما و ایندر از آن بترسیدند که آیا آنچه آواز

است هرنکشپ از شجاع چهره او و آواز نهیب ایشان سخت متحیر

شدند با خود گفت عجب صورت است که من گاهی ندیدم برهما نیز دعا

کرده بود که از انسان و وحوش ظهور کسی ترا غلبه نباشد ازینجهة صورت

بهم رسیده نه آدم توانگفت نه وحش و دعا آن بود که نه در شب کشته شوم

نه در روز اینوقت شام نه روز توانگفت نه شب اما آنکه خواسته بودم

نه از آهن برهما کسی مرا بکشد دروغ شد آخر اینصورت هم از آتش

برهماست میدانم که مرا خواهد کشت و بیان همراهی هرنکشپ از ترس

نرسنکه جیو کشیدند هرنکشف که در گرفته با نرسنکه جیو آویز شد نرسنکه جیو

کرد گرفته تا او

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کرز گرفته با او جنگ میکردند او را میگرفتند میکشتند از عالم لگه با کسی باز نمی‌کند
دیوتاها این حالت دیده حیران بودند که شاید هر یک کشته نمیشود برسنگهه چو حیرت
و فکر دیوتاها دیده هر یک کف را بر زمین زدند افکندند شکم او را بناخن پاره کردند
در همه وقت هر یک کف خنده کرد برسنگهه چو پرسیدند که سبب خنده چیست و
هر یک گفت وقتیکه من با ایندر جنگ کردم ایندر بر من گرز انداخته بود گرز
او یک آزاری نرسید حالا بناخن شکم دریده میشود این همه تاثیر زمانه با موافق
که با این عاجزی می‌میرم اما هرچند که برسنگهه چو هر یک کف اکشتند دعقبه الیشان
غرور نمی گذشت دیوتاها پیش برهما رفته گفتند که پس ایشان رفته زبان بمدح
ایشان غرور نسبت برهما تر و تک ایشان رفت که ~~ته~~ التماس نمود که امهاراج چو
شما انت اند یعنی بزرگی شما را انتها نیست قدرت شما را حد نتوان گفت که
انهم ایست این عاصی بدکار کشته شد حالا از غضب فرو آیند مهربان شوند
برسنگهه چو بجانب برهما نگاهی تند کردند برهما ترسیده بپای پس برگشت
بار دیوتاها بمهادیو چو بار گفتند که شما بروید مهادیو رفته همین کلمات گفتند غضب برسنگهه
فرو نمی نشست مهادیو هم برگشته باز ایندر و برن لچهمی کوبر کندرب دو
برود دیگر دیوتاها رفتند مدح کردند اما غضب ایشان کم نشد دیوتاها گفتند
که این اوتار برای محافظت پرهلاد بوده پرهلاد باید گفت که برو
عاجزی نماید پرهلاد گفته دیوتاها رفته دندوت کرد برگرد ایشان بگردید سر
بپای ایشان نهاد برسنگهه چو سر او را برداشتند گفت ای پرهلاد چه میخواهی
پرهلاد گفت امهاراج چو تولد من از قوم دیت شد کار شان خوردن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

کونش و شراب است بعد از من خورد سالم مدح شما چنین خواهیم گفت اگر کرم شما
باشد من نیز بعض ناقص زبان بمدح بکشیدیم پس گفت ایمهاراج چون مهربان غریب
نواز شما که من و دیگر بشر را محافظت کردند مثل خود دیگری طالع نمید
بمیدانم شما آفریدگار تمام عالم اند اگر چه برهمن همان است که از چهار فرقه
در رتبه بالاتر است شدر فرو تر لیکن باعتقاد من برهمن همان است که
عبادت شما کنند و اگر عبادت شما نمیکنند غافل است نیز برهمن نیست و شدر نیست
که شما را یاد میکنند بهتر است شما را او تار میکنند محض برای رجاء نجات عاصیان
یا بلای شما را یاد میکرده باشند و بتان شما کشیده اند گذران با جی رستگار
اینکه مردم شما را اطاعت و عبادت میکنند همه برای نیکی بهبود است و الا
شما را العبادت چه احتیاج که شما همه چیزها تمام اند نقصانی هیچ چه در شما نیست
و چون اسیح فارغ و مستغنی از دیگر منت شما همه در بهم اند اما من در بهم میرس نیستم
چرا که بواسطه من او تار گرفتند من چرا نستم چنانکه همه جانداران از شیر
مر شده بچه او زاد دیده نمیدانند تمیز شد جدا اند که پدر جسم است عین از و انمیم
الحال چون همه از بیت هیهات شما در بهر آشند بصورت خود در اینها
کنند او مبادی معصیم از اسکند مشم مهربانی بر سکه چون بر حال بر جلد و بوجد از هر نفر
بر کشف انما من بر ملد و بر نکو چون بر سکهه چون به بر ملد و منفر ما نند که ای بر ملد چیزی از ما
بخواه بر ملد گفت ایمهاراج چون خط دنیا از هولوک دیوه لوک درست ام
باقی پایدار نیست که باعتقاد لقا بی چیزی توان طلبید پس همین التماس دارم
که لقا بابت شما که مراد رحیم حتم صحبت نیکان و پاکان عارفان میسر باشد

ابرکبر صحبت

از برکت صحبت ایشان دمی یابد شما هاشم و دیگر انهامی دارم که ایمردم را در چاه دنیا

آشفته

رفته اند بلذات فانی و در لقمه و آشفته شده ماند اند یک بکند اگر نظر باید که

ایشان به عوض افعال نیک و بدی که کرده اند در دنیا میشنند و کرم بهوک بکنید

خلاصی ممکن نیست پس نتیجه نیک عبادتی که من کرده ام با ایشان بدهید و ثمره

افعال بد ایشان بمن بکنم که من در دوزخ باشم و ایشان در بهشت بروند

ایمهاراج ایمردم از غفلت یاد الهی بر کمال کرم پرورش شما اعتقاد ندارند

اگر چیزی بهم رسانند میدانند که ما به تردد خود پیدا کرده ایم نمیدانند که رزاق مطلق

مهاراج جیو است اگر از تردد آدمی چیزی میشد مال تمام عالم را در خانه خود

آورد ایمهاراج جیو مردم دنیا همیشه در اندوه آزار میباشند اول از آزار هم برشکیت

که مدام گرسنه است امروز شکم را پر کند فردا گرسنه میشود بار آزار شهوت است

که اگر همیشه با زن یکجا باشد بلکه اگر تمام عالم در حکم او باشند میسر نمیشود بعقیم

در چاه غرور خود را با جبل المتین کرم شما یاوری کنید و او دوست بدان بر سد خلاصی

ممکن نیست اگر نظر باشد که مرا چه ضرور است که بر آرم ایمهاراج جیو نیک لطف شما

که بیچاره از اندوهای مهد خلاصی یابند قصوری در بزرگی شما راه نمی یابد اگر کار نیک

کس بسامان رسد از دریای رحمت چه نقصان رسد چون پرهلاد این کلمات

بلطف بر سنگهه جیو فرمودند که غصه را عفو کردم بر تو مهربانم البته چیزی از من

بخواه پرهلاد گفت ایمهاراج جیو شما میدانید که مرا آرزوی نیست هر که عبادت

کند چیزی بخواهدش مزدور است که اجره در عوض کاری میخواهد من هیچ طمع

بارادهٔ شما راضی نساکرم ادهیای هشتم از هفتم اسکند عطف قبول شودن

بحکم نرسنگهه جیو آمدن برهما و دیگر دیوتاها پیش نرسنگهه جیو برای مدح

بار نرسنگهه جیو فرمودند که ای پرهلاد تو همین طور خلاص میبایی مادر تو خوشنود هم
میخواهیم که بجای پدر بنشینی بالک متوتر که مقصد است جوک است راج بکنی
چه اگر برادران تو راج کنند مردم خواهند گفت که پرهلاد با وجود که بهکت
ماست تو در راج نیافت خاطر جمع دارند که بفضل ما ترا غرور و تکبر و غضب که لازمه
حکومت است نخواهد شد برای پدر در فکر باشی که بدوزخ خواهد رفت
تا نشست پشت جد ترا از دوزخ خلاص کردیم تا به پدرت چه رسد تو بهکت
خاصه ما هی در قبیله که بهکت پیدا شود بست نشست او از دوزخ خلاص میباید
در هر قوم که بهکت نه زمین ناپاک است اگر بهکت ما در آن زمین برود آن زمین
پاک میشود اگرچه پدرت عاصی بود اما باید که بدستور بید و شاستر شراد
او بکنی پرهلاد بگفته نرسنگهه جیو شراد پدر کرد و نرسنگهه جیو او را راج سنگهاسن
نشانیدند تمام دیوتاها باو رسیدند و تشکر کردند مبارکباد گفتند بعد از آن برهما
اندر و برن و دیگر دیوتاها پیش نرسنگهه جیو گفتند که مهاراج جیو شما بسیار خوب
کردند که هرنکشپ را به قتل رسانیدند دعای ما را که گفته بودیم که ترا از قرش
برهما کسی نکشد هیچ حربه بر تو کارگر نشود در روز و شب نمیری هم برقرار داشتند
نرسنگهه جیو برهما گفتند که بعد ازین چنین دعایی بر کس نکنی این را گفته
غایب شدند سکدیو جیو میگویند که ای راجه پرکهت طور نرسنگهه اوتار [illegible] جیو
الله که محافظت مخلصان و عابدان میکند بار راجه پرسید که کس دوم
[illegible] مهاراج [illegible] سکدیو

میگوید که ای راجه

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

میگوید که ابراهمه در کسی که صفات باشد چهار آچار و خوشنود است او دهرم
اغماست اول گنه راست گو باشد دوم نگه درد و غم دیگری در وا نرکند سوم
نگه بقدر وسع امکان خود خیرات بکند طعام را تنها نخورد اول البته به برهمن بدهد
چهارم و لیش مایل بعبادت باشد قسمی که در بید گفته اند هکت شر چهار آچار بکند
شکهد توحو میگوید که ابراهمه بر جهت هکت شر چهار آچار حو به هر چهار برهمن هر چهار ابرم
سزاوار است اگر برهمن در دهرم خود از بید خواندن بسید با کردن هوشیار است
هکت شر چهار آچار حو همین بدارد دهرم او هیچ نیست تقسیم از چهتر و لیش شدر فالاز
همچنین در چهار آشرم که برهمچاری گرهست وان پرست و سناسی باشد اگر جهت
شر چهار آچار حو باشد دهرم او هیچ نیست دهرم برهمن علیحده است ۹ احتیاجی نیم در
از آنکه علیم ورنان دهرم بوجه جدیدی برهما انم شکهد تو طریق دهرم هر چهار برات و تمام تعقل میگو
برهمن کسی را خوانند که وقت تولد زنار دادن کنند اشدن آنچه در بید گفته اند
برای او بعمل آمده باشد میباید که قوت او از گدایی باشد نوکری نکند طریق
گدایی نگهبانست یعنی حکم غله ندارد اگر کسی را از انجا بنده بگیرد آن حکم گوشت دارد و
باید که برهمن همیشه بید میخوانده و نگران علم میکرده باشد بدیگران نیز تعلیم علم بکند و
جگ بکند لیکن بگنانند و علم بخوانند و تعلیم بکند خیرات بگیرد و بدهد طریق چهتری آنست
که خود جگ بکند از دیگری بگنانند و علم بکند خیرات بدهد اما نگیرد و نوکری هم
بکند طریق دهرم ایشان است که مدار بر سوداگری باشد شدر را میباید که نوکری
و خدمت ایشان بکند برهمن را نوکری نگفته اند اگر کسی بگوید که در مهم ناچار جهت
چرا نوکری در بودن باشد اختیار کرده بود آن نادرست قصه او چنین است

اغماست

در آن

بگنانند

و لیش

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که روزی اشتوبهها با پسر دربا چارج در ایام طفلی کسی را دید که شیر میخورد آمده
بجهه به پدر گفت که من هم شیر میخواهم دربا چارج از غایت اخلاص ... اقدس
دستگاه شیر شود که شیر بیارد سنجده را در آب حل کرده با او داد تا او
بخورد دربا چارج بخاطر آورد که لعنت بر زیستن من که پسرش بدینحال باشد پس
پیش دریودن آمده رفاقت او اختیار کرد اما وجهی معین از دریودن
نگرفت دریودن پرورش و دلداری او بسیار میکرد حالا شهد بوطر تو ...
چهار آشرم میگوید اول برهمچاری است هر کرا اراده برهم چارج باشد با مادر
و پدرش نخواهد او دهرم هر چهار آشرم را موافق شاستر و بید تمام کند بعمل آرد
میباید که از هشت سالگی تا بیست ساله برهم چارج در خانه اوستاد باشد خدمت کرده
هر وقت که اوستاد لغو ماند بخواندن مشغول شود یعنی خدمت را بر خواندن
مقدم دارد تا بیست سالگی بدین دستور در خانه اوستاد بگذراند و بید
به پهلوی زنان ننشیند با ایشان سخن نگوید مبادا دل او مایل شود بعد از
بیست سالگی اگر دل او مایل و متعلق باشد کدخدا شود اگر دل او از تعلقات
کننده باشد در خانه اوستاد باشد حالا دهرم بان پرست گفته میشود چون
بپنجاه سالگی برسد با زن خود در بیابان رفته بعبادت مشغول شود در روز
سنیاسی پوشش او میوه اشجار پوست اشجار باشد چون بهفتاد و پنج سالگی رسید سنیاس ششم
دهرم بگیرد و طریق آن اینست که اول زنار را که از ابتدای برهمن ...
مهرهای بید در گردن انداخته بود همه قسم بر آورد بگذارد و هر دهرمی که اختیار
کند همه را ترک دهد و در هیچ شهری و در دهی نباشد اما برای گدائی ...

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

تردد آنکه شیو بیست ولی رنجش بدست آمده بگیرد دو جوک ابناس چنانکه در هند
گفته اند بگیند اوهنهای و نهم از اسکند بهتم در ملاقات پرهلاد با برهمنا و
اودهو بعضی مجذوب جوانشلف برهم در میان گفتن سکهدیو میگوید که ابراجه داستان
یک سنیاسی بتو میگویم بشنو وقتیکه پرهلاد در ملک خود سیر میکرد کسی را امتحان ساخت
که باوجود حرفی از معارف حقایق در میان آید در کناره رسوانام دریای برهمنی را دید
پا برهنه افتاده فهمی که او دهوتیان باشند او هویت عبارت از مجذوبیت است
پرهلاد چون مرد شناس بود از سنگهاسن فرود آمد نزدیک او رفت و گفت ای
آزاده مرد تو صاحب هنری مینمایی هیچ ذخیره برای خود نداری از تردد دلش
فارغی از تهید که وداش که تر القیه است هیچ ذخیره برای خود نداری با من بگو آن
اوده هویت نام او اجگر بود گفت ای پرهلاد آنچه تو می گفتی که از تردد فارغی
بشنو که تردد بسیار کرده ام چون دیدم که پیمانه تردد حرص هرگز پر نمیشود هر چند
زر پیدا کردم حرص و طمع روز بروز ترقی افزود میشود بنابران ترک تردد
که عبث آخر کار را چرا ضایع کنم اگر آخر همین خیال هم حرص تمام شده خواهم
مرد بدو روح خواهیم رفت الحمد که گفتی ذخیره ندارید و از کسی چیزی نمیگیری بشنو
زرداران را بسیار دیدم همیشه با غم الم مبتلا باشند اول از حاکم میترسند که مبادا
بهتمتی گیرد زر بستاند دوم ترس از زوال سوم ترس خویش و اقربا در پی گرفتار
زر او میباشد ازین نسبت زردار را گاهی آرام نیست بفراغ خاطر نبوده اند
بنابران ترک زر کردم از ذخیره گران گذاشتیم بمقتضای روز بروز
تو هرچه که موافق قسمت میمی آید کسی میدهد میخورم نباید بار این چنوا اگر کسی چیزی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بدشنام میدهد مینحورم میگویم هرچه میشود همه اعمال خودست گاه باشد که چیزی نیابد

آنروز محفوظ اسباشیم میدانم که امروز نصیبه نبود پس برهمچاری آن برهمن را وداع کرد

بخانه رفت حالا میگوید توضیح دهرم گرهست بیان برهمچاری تمام علم خوانده

فارغ شود که گرهست اختیار کند میباید که پیش راجه باید بگوید که من از خواندن

علم فارغ گردیده ام میخواهم که سامان متعلق باشم راجه را باید که اول امتحان علم

او بکند بعد از امتحان چیزی هم کفاف او را بدهد باشند او را کتخدا سازد و جز خوراک

پوشاک او را از خزانه خود بدهد چون آن برهمن گرهست شد میباید که هر روز

برای قوت عیال تردد کرده چیزی پیدا نماید اما آنچه هم رسد مخالف دهرم

نباشد ادهیای یازدهم از آنکه میگم در بیان دهرم گرهست یعنی جور داده برانشرم

بار میگوید توضیح میگوید که گرهست لازم است هر روز کم و بیش بقدر وسع امکان خود

خیرات بکند اگر در خانه هیچ نداشته باشند گاه چیزی برای دیگران هم شد

از انجمله چیزی برای جریان گرهست را ضرور است که جز خوراک و پوشاک

برهمچاری و بانپرست سیاسی بکند چه آن هر سه آشرم را از جمع ذخیره گردان

رها است دیگر برگرهست لازم است هر روز شرادهه پتران بکند و هر ماه هر دو

اماوسی و سنکرانت و دادشی و پورن ماه سی و دوالی پات روز تولد خود

البته خیرات بکند در هر جا که باشد آن بد شد همیشه کتهای شری بهاگوت

بشنیده باشند باید که در گرهست که آتما در تمام جانداران یکسان است از جمل

آفتاب است که در ظروف طلا و گلین که آب داشته باشد یکسان می ماند

همچنین آنرا در برهمن چندال و پرید و هاریا گیسو حیث لقمی برهمن و

دغران موجب

وغزال موجب تعرض آنرا میشود تمام شد اسکند هفتم آغاز اسکند هشتم در

جهت دریافت و امن اوتار راجه بهرت آورش راجه بربرت ادهیای اول

سوامی سکند بوچو براجه برکهت میگویند که شری بهکوانجیو از زادن و مردن معره منزه

مبراست دیوتاها بکمدن ست بمضمونش بمتوانکر رسند یا ورا الخشم سر بتوان دید

اما گاهی که یکی از مخلصان بکهتان در آمد آن را مشکلی واقعه شود برای محافظت

آن اوتار شد کتهای آن گفته اند آن گمراه جانور و ماهی که دریای فیل را

گرفته بود از یکه فیل او از دست مبارک شری مهاراج جیو الفاق افتاد که نیوتا شد

پیش این احوال خود طلب حست که من در جنم سابق گندهرب بودم روزی برو تمام

سوار شده با زنان برای سیر تالاب رفتم انجا دیول نام رکهیشر عمل میکرد بارنان فرود

آمدم با دیول استراکیم پای او را کشیده در آب بردم چون او در آب گذاشته برون

آمدم خنده کردم دیول گفت ای گندهرب مکر و قت ماهی تمام شد ادهیای اول آغاز

ادهیای دوم از هشتم اسکند در جه طلب همراه افتاده فیل سوار شد و بیوته در مهمانی

چون من دعایی از زبان او شنیدم پشیمان شدم گفتم ای رکهیشر من خطایی کردم تا

رسیدم اکنون بفرمایند ازین عذاب که خلاص شوم چه خواهم شد گفت چند هزار

سال در وجود ماهی خواهد ماند روزی که اندر یام فیلی از پای خواهی گرفت

شری نارائن جیو برای خلاصی آن فیل خواهند آمد ترا خواهند کشت انو

بار گندهرب خواهد شد الحال از کرم شما آن وجود را از من برفت رضا

تا لوک خود بروم شری مهاراج جیو او را رخصت فرمود به فیل گفتند که تو وجود

گذاشته مکت شو آن فیل گفت ای مهاراج جیو من در جنم سابق اندوه من

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

من راجه بودم اکهست کهیشر درانجا آمده من تعظیم او نکردم اکهست نا خوش شد
گفت ای راجه این در کجا گفته اند که برهمن بیاید تو مثل فیل گشته باشی
و تعظیم نکنی از شر بهاراج چنو نمیخواهم که ترا فیل کند التماس کردم که نیز برای خود
رسیدم اما بفرمایید که کی خلاص شوم گفت وقتیکه گراه نام جانور را
پای ترا خواهد گرفت برای رهائی تو سر بهاراج چنو خواهند آمد بر انگشت
خواهند کرد شکهند تو چنو میگویند هر که کتهای خلاص فیل خواهد شنید در وقت
مشکل یاد خواهد نمود البته بفضل مشکل او آسان خواهد نمود در منونتری گ
هفتاد و یک چوگری جگ میباشد شر بهاراج چنو اوتاری میکنند هری اوتار
که فیل را خلاص کردند منونتر اول بود و اوتار او دن در منونتر پنجم اوتار کورم کرمه
در منونتر ششم اگرچه حقیقت اوتارها پیش ازین گفته شد اما گفت کورم اوتار کرمه
برای شورانیدن دریای عمان بود باز مفصل میگویم بشنو دیوتاها و دیتان
همواره با خود عداوت دارند گاه غلبه از جانب دیوتاها بود و گاه از جانب
دیتان میباشد در ایام غلبه دیوتا راجه اندر بر فیل سوار شده میرفت در راه درباسا
رکهیشر را می آمد اندر را با آن عظمت دید بسیار خوشحال شد از کمال خوشی
عطوف مالای گلی در گردن داشت به یکی از مریدان خود داد که به اندر
بدهد اما چون اندر آن مالا گرفت از غرور در پای انداخت گفت خدمتن
گل خوشبو در دیوه لوک میشوند مرید اسمجی را آمده بدرباسا گفت درباسا سخت
تافته شد گفت ای اندر تو مالای مارا در پا انداختی تو در مال و سلطنت
امانت کرده بود الحرابست یعنی بددعا میکنم که مال سلطنت از تو برود و فی الحال سلطنت
نزا شاپ

درباسا را دکر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دربار را برکرواجید رالقصانی کاهشی درمال و سلطنت معاینه شد هیچ توقع
راجهدار سوا کرد تا دل مرد خدا ماند بدر رواجید رپس برهسپار رفته گفت که از
شاپ درباسا رکهیشر زوال و زوال سلطنت می بینم برهسپا گفت از من چیزی
نمی شنود باید که بشرن بهگوان جیو بروم پس برهسپا و دیوتاها یکبار خیره سمندر رسیدند
زبان بمدح بکشاد و گفت که ای شری بهگوان جیو که دیتان برزور شده اند سلطنت
دولت دیوتاهای از شاپ درباسا رکهیشر در زوال است شما کرم کرده قطعت
بکنید شری بهگوان جیو فرمودند که حال در زمانه با دیتان موافق است دیوتاها را
موافق بهتر است که همه دیوتاها پیش دیتان رفته دوستی بهم سازند باتفاق ایشان
خیره سمندر را بشورانند از انجا چهارده رتن یعنی چهارده چیز جواهر برآمد جوهر لطیف
نفیس را میگویند در آن چیزها امرت یعنی آب حیات هم جواهد برآمد امرت را دیوتاها
خواهیم داد از مرگ ایمن باشند بعد از آن دیتان را نرسد غالب خواهند شد
دیوتاها بموجب فرموده شری نارائن جیو پیش بل که در آن ایام راجه دیتان بود
دیتان باو داشت برفتند راجه بل با خود گفت اند برنج کبیره دیگر دیوتاهایی
همیشه با من دشمنی داشتند در پناه آمدند اینهان هرچه بگویند من خواهم کرد پس گفت
ای دیوتاها خوش آمده اند اند گفت ما و شما پسران کشپ باهم برادریم ما نزد
برهسپا رفته بعدهم برهسپا را پیش شری نارائن جیو برد شری نارائن جیو فرمودند که شما
باتفاق برادران خود که دیتان باشند خیره سمندر را بشورانید منداچل پربت
راهی بکنید رهی آن چون است که بآن جوزات ابریشم رشته تا منکه برآید و
واسک ناگ را هم رسن آن بکنید که برگرد در می پیچیده میکردانید از آن سمندر را

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

امرت خواهد برآمد خواهند خورد و بدان از پری مرگ در امان خواهند بود
یاران ترو تما آمدیم تا شما در بیکار رفیق باشید راجه بل دیگر دیتان گفتند
بهتر آنست ما درین کار رفیق باشیم امرت را بالطریق کرد خواهیم واد پس همه رود
رفیق ترو شدند اول پربت انگوه را جهند و شگفت از زمین بر کندید بر داشتند
چون صد قدم آوردند بیشتر نتوانستند رفت که رسانیدن این کوه تا چهیر سمندر
بسیار دشوار است هر کدام بر قوت خود مغرور بود غرور از سر ایشان بدر رفت
نارائن جیو یاد کردند فی الفور نارائن جیو بر گرد جیو سوار شده حاضر شدند بدست
خود انگوه را برداشته بالای گرد نهادند همه دیوتا و دیتان همراه خود گرفته
یکبار چهیر سمندر رسیدند فرمودند باسک ناگ را بیارید دیوتا و دیتان باسک ناگ را رفته ‌ واسک ناگر
باسک ناگ را گفتند که امرت بری نارائن جیو است که تو بجای ریسمان باشی
باسک ناگ گفت که حالا من نازک است که مرا انگوه می پیچید بمن ضرر خواهد رسید
و بدن من اخراش شده خواهد شد گفتند که امرت بری نارائن جیو است باید
باسک امر اطاعت کرده بیامد سری نارائن جیو فرمودند که ای باسک
دل رنجه مدار که ترا آزاری نخواهد رسید پس باسک را با آن کوه پیچیدند و کوه
را در سمندر انداختند کوه غرق شدن گرفت قایم نمیماند بلکه در ته دریا
غرق میشد که بالای نمیتوان آورد نارائن بصورت کرم یعنی سنگ پشت
گردیده بمقدار یک حوض در آب رفت انگوه را بالای پشت خود گرفت
قایم نگهداشتند تا آن جماعه گفتند میباید که تو اول بجای کیش جیو کنید
تا کار بالانجام رسد و گنهای پیدا شدن کیش جیو چنان است که او از ما

نابالکل بره

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بهم رسیده بود روزی پاروتی ماتا بجانب او بکمال محبت میدید چنانچه ناوکش از
دست او افتاده مهادیو از بیمعنی تر اشتف شمشیری بجانب گنیش جیو انداختند
سر گنیش جیو جدا شده پاروتی جیو گفتند این سر من بود شما چرا او را کشتند حالا
او را باز زنده کنند والا من هم وجود خود را میگذارم مهادیو جیو مهربان شده گفتند
اگر کسی جانب شمال مرده باشد سر او را بیارند چون بتفحص رفتند فیلی مرده یافتند
که روی او بشمال بود سر او را بریده آوردند بر بدن گنیش جیو گذاشتند مهادیو جیو
فرمودند زنده شو بمجرد گفتن گنیش جیو برخاستند مهادیو جیو آسیس داد نمودند
که هر کس پوجای گنیش جیو نموده شروع در کار خواهد نمود البته کار او بانصرام
خواهد رسید پس دیوتاها و دیتان بفرموده شری نارائن جیو پوجای سر
گنیش جیو کردند بفرموده شری نارائن جیو اول دیوتاها سر باسک مار را گرفتند
و دیتان شورش کردند ما چرا دم بگیریم شری مهاراج جیو بدیوتاها فرموده شما دم
بگیرید بنفسهای زهر آلوده از دهن باسک مار بر آمدند دیتان می رفتند
۞۞۞ باز میخواستند که بجای دم بدوند شری نارائن جیو فرمودند هرگاه
قرار داد نمودند از آن مبدل نکنند چون دیوتاها و دیتان مانده شدند
شری نارائن جیو قوتی از خود میدادند اول زهر هلاهل بر آمد چنانچه از
از تندی آن همه ~~دیوتاها~~ جانوران دریائی سوختند دیوتاها و دیتان
عاجز شده بنارائن جیو عرض کردند شری نارائن جیو فرمودند این زهر را
غیر از مهادیو جیو دیگری تحمل کرد پس بمهادیو جیو فرمودند که مهادیو جیو
گفتند که در واقع این زهر را غیر از من دیگری نمیتواند نگاهداشت اما

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چکنم اگر در سینه جای شری نارائن جیو است میترسم که مبادا ایشان را گرمی رسد
بهتر آنست که در حلق خود نگاه میدارم پس مهادیو جیو آن زهر را بطریق کف از دریا
برآمده بود یکجا کرده در دهن انداخت آنچه در وقت یکجا کردن انگشتان
ایشان فرو ریخته تا حال در دنیا است چون مهادیو را آن زهر در دهن خود
بحلق بردند از اثر آن گلوی مهادیو جیو نیلگون شد از آن روز مهادیو جیو را نیلکنته
گفتند که نیل کنته بمعنی گلو باشد باز در دفعه دوم بر هم زدند کام دین نام ماده گاو
برآمد شری مهاراج جیو فرمودند این ماده گاو هر چه بخواهند بهم خواهد رسید هر دو
فریق خواستند آن بگیرند شری مهاراج جیو فرمود این به برهمنان باید داد که
اینها در بیابان بعبادت مشغول میباشند میوهٔ دشتی میخورند ماده گاو پیش
ایشان باشد که عبادت بفراغ خاطر خواهند کرد و بهتر آنست در ابتدای هر کار
البته به برهمن تا آن کار بانجام رسد مبارک باشد پس آن ماده گاو را
برهمنان کردند حالا هر چه برآید یک چیزی دیوتان بگیرند یک بار دیگر
دفعه سوم سرداتام اسپی برآمد در غایت جمال و خوبی دیوتان گفتند که
این اسپ قابل راجه بل است نارائن جیو فرمودند که بگیرید حالا هر چه
خواهد برآمد دیوتاها خواهند گرفت بار در دفعه چهارم که فیلی بود که
چهار دندان داشت شری نارائن جیو آنرا بدیوتاها دادند دیوتان گفتند
که فیل را ما بگیریم اسپ را اندر دیوتاها بدهید شری نارائن جیو فرمودند
آنچه قرار داده شده است از آن نگردید در دفعه پنجم کوستبه نام جوهری
برآمد از شعاع آن تمام عالم روشن است آن جواهر را شری نارائن جیو
گفتند گرفتند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کلکته ورکهه

کفشذ گرفتند در گلوی خود آویختند در دفعه ششم کلپه برکهه نام درختی برآمد
شری ماراین جیو فرمودند که ازین درخت هرچه بخواهند لطلبند خواهند داد
آنرا دیوتان گرفتند اگر کسی بگوید که آن درخت خود در اندر لوک موجود
باشد درست که بعد ازین مقدمه در میان دیتان و دیوتا جنگ شد دیوتا
از دیتان اند در دفعه هفتم لچمی یعنی دولت بصورت زنی برآمد با جمالی در میان
دو فریق از دیدن او بیهوش شدند شعاع چهره از برق تابان تر بود لباس
سرخ در بر داشت و زیور مرصع پوشیده در دست گل نیلوفر داشت در دست
چپ مالای گل نیلوفر هر دو فریق برخاستند که این را ما میگیریم لچمی گفت که
مارا کسی بزور نمیتواند گرفت هرکه را بهمه اوصاف موصوف خواهیم دید
پیش او خواهیم بود پیش من دیوتا و دیت برابر است در کردن هرکه را
مالا بیندازم او صاحب من خواهد بود پس لچمی جی دیتان گفت که رنج
اینهان باید ازینست بهوای نفسانی بسیار مایل اند بار دیگر بجانب رکشسان
دید و گفت که اینهان غصه بسیار دارند باندک خطائی که از کسی واقع شود
شتاب میکنند بار دیگر بجانب گنانیان دید که اینهان کم زور اند گاه
گاهی پیش اینهان می آید در بهر دست بهار راج چو مهر و بند بعد از ان برای
لچمی سنگهاسن طلا آوردند گنگا جمنا نر مدا دند و تیرتها آب های خود را در
ظروف زرین انداخته حاضر ساختند کام دهن ممیح خود را گت لکاف و عجیب
مای بوحده عبادت از بیح چیز که زیاده کاو هم شد شبر جوات و سکه
بوک سر گلن این بیح چیز بسیار پاک است لچمی ماما را آب تیرتها و بیجه او

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

غسل داده چنانکه بیدار شدند پس لچهمی بابا بجانب برهما دید گفت مرا بجانب اندر
راجه ببرند دیوتا ها اکثر دیوتا دید گفت که ایشان هم آرزو هستند ازین زیست بالله
بیزارایم بجانب لومس رکهیشر دیگر رکهیشران دید و گفت که عمر شان بسیار دراز است
چندین برهما در زندگی ایشان می میرند از مدتها کمتر میرسند بعد ازان لچهمی بابا بشهر
رفته شری نارایین جیو را دیده که در کمال خوبی و جمال لی مثال بیهمال است اگرچه همه
اوصاف که دل میخواهد موصوف است اما بی پرواست و هیچ آرزو ندارد و کسی را نمیخواهد
اگر کسی عبادت او میکند از انهم مستغنی است الطاف او مخصوص و منحصر در عبادت
نیست بلکه در عنایت است چنانکه او مهو جیو که تمام عمر در خدمت ایشان ماند
اورا فرمودند که در بدرکاشرم برو عبادت بکن که ملک خواهی شد آن
صیاد که تیر بر پای سرکشن جیو زده بود اورا بیکنهته فرستاده برای انکه در حالت
تیر زدن تصور پای مبارک داشت لیکن گفت اگرچه ایشان ما بین حیات صفت
معصوم اند اما بهتر از ایشان موجودی نیست من در خدمت ایشان میخواهم
هرد پای مبارک ایشان خواهم مالید این گفته مالائی که در دست داشت
در گلوی شری مهاراج جیو انداخت مهاراج جیو فرمود که جای تو در سینه ما خواهد بود
دیوتا ها و دیتان اینمعنی دیده گفتند که لچهمی بابا بسیار خوب کرد نقاره و نفیر
نواختند بار سوراندن دریا مشغول شدند در دفعه نهم مردی خوش برآمد
بر یکدست کوزه امرت و در دست مالا مال و در دست دیگر تکله ها و نام او
داشتند یعنی حکیم هرد فریق گفتند که بواسطه امرت تردد کرده ایم چون
که برآمد فی الفور دیتان کوزه امرت را از دست حکیم داشتند برده بردند

دیوتا ها گفتند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دیوتاها گفتند که نصف حصه‌ها مارست دیتیان گفتند که بعد خوردن ما انچه باقی ماند
بشما خواهیم داد دیوتاها بخدمت شری مهاراج رفته گفتند که دیتیان امرت را
تمام بخود بردند ما ناامید شدیم شری نارائن جیو گفتند که بکیه شماها هرگز نخواهند داد
ما درین فکری درین خصوص میکنیم شما اضطراب نکنید اما این دیتیان امرت
را بردند در میان آنها هر که صاحب زور بود از دیگری کشیده میگرفت
نوبت فرصت بکسی نمیرسید که بخورد در میان خودها درین اثنا شری نارائن جیو
اوتار کرده زنی موهنی در کمال حسن و خوبی که شرح آن نتوان کرد ظاهر
شدند موهنی بحتی فریبنده است تمام دیوتاها شیفته جمال و فریفته روی شدند
او بجانب دیتیان روان شد دیتیان که توجه او را بجانب خود دید بسیار
خوشحال شدند گفتند زهی طالع ما که صاحب جمال بطرف ما متوجه شده
چون در میان ما برای تقسیم امرت منافقه است بهتر آنست که او را
منصف کنیم این کوزه امرت را پیش او بگذاریم تا بدست خود
قسمت کند کوزه امرت پیش او بردند التماس قسمت کردند او از
کلام استغنا بحرف اینها متوجه نشده پیشتر روان شد دیتیان در پای
او افتادند بمبالغه تمام التماس قسمت کردند موهنی بجانب او تبسمی
کرد چنانکه هوش از اینها برفت گفت مرا با شما چه آشنائی است
که بمن تقسیم قسمت میکنید تمام شد دهیاے سوم آغاز دهیای
چهارم از اسکند هشتم چون دیتیان بالحاح و مبالغه گفتند موهنی گفت که
در برآوردن امرت محنت شما و دیوتاها مساوی است اگر راضی باشند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نفعی را شما بدهیم نصفی را با نهان دیتان گفتند که ما برابر ظلم نبودیم که همه برای
خود میخواستیم تا الحال که نفعی ما را ارزانی فرموده تو عذری نیست که شما هر دو فریق
در دریا غسل بکنید باز پیش ما بیایید پاک و پاکیزه بر فرش کشا هر کدام بقطار جدا
جدا بنشینید تا من بشما امرت بدهیم همه آنها همچنان کردند باز موهنی بابا
کوزهٔ امرت را گرفته در میان دیوتاها در آمد تا آنها بیان منخوار شدند و بطرف
دیتان گاه گاهی نگاهی میکرد دیتان بهمان مست شده از خوردن امرت
فراموش کردید کافت برای مستی با آن لباس که در نگاه ساقی است
چون همه دیوتاها امرت داده باخر قطار رسیدند که در آنجا آفتاب مهتاب
نشسته بودند راهو نام دیتی چو که موهنی امرت را بدیوتاها خوراند خود را
درمیان آفتاب ماهتاب کنجانید و امرت خورد آفتاب ماهتاب
شور کردند که این دیت است نزدی (?) ما را این چو مه شود دشمن چکر که حربهٔ الشان
است مر او را سر بدن او از تن که امرت خورده بود مرده نشده
بر حیات از یکی دو شد آفتاب مهتاب گفتند که ای مهاراج چو حالا
این را بگذار بد هر چند میکشند کشته نخواهد شد ملکه بر عضوی که از تن بریده
میشود همچو لعمی (?) خواهد شد شریکی ما را این چو او را امان دادند و دست
از کشتن او باز داشتند گفتند که حالا در میان دیوتاها نشسته
امرت خورده نیست دیتان بگذار دو با سعه ستاره باشد از انبار که
عدد ستارها هفت بود نه شد چنانچه آنها تا الحال نوگره خواهند
آن بدن او را راهو کیت گویند در اصطلاح فارسی راس و ذنب مشهور

چون آفتاب ماهتاب

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چون آفتاب و مهتاب را ه ازالشان بودند ازالوقت او را با ایشان خصومت
و عداوت است که بروز اماوس که کمال روشنی آفتاب و شب پورن ماسی که مهتاب
روشنی ماهتاب است آمده آفتاب و ماهتاب را منگر و کسوف و خسوف عبارت
از گرفتن اوست منخواهد که آفتاب و مهتاب فرو برد شری مهاراج جیو سودرشن چکر
فرمودند که لکاهبانی آفتاب و مهتاب منکرده باشی و بگذارد که او ضرری بانها
نخواهد رسانید چون موهنی از امرت خورانیدن مفروغ شد غایب گشت
شری نارائن جیو بر گرد سوار شده بجانب دیوتاها آمدند و هرگاه دیتان بخود آمدند
گفتند که اینصورت چه شد که تمام امرت دیوتاها خورانیده رفت ما چه بد کردیم
دانایان آنها گفتند که کوزه امرت بدست شما ها آمده بود شما ها آن موهنی مایل شده
برباد دادند آن زن خود شری نارائن جیو بود که بجانب دیوتاها آمده شما را فریب داده
درین اثنا دیتان بغضب برخاستند با دیوتاها برو برو و جنگ برخاستند رو برو شدند
شری نارائن جیو به دیوتاها گفت که شما امرت خورده آید بخاطر جمع جنگ بکنید
سوالی کهید بو جیو فرمود که ای راجه هر جهت محنت هر دو فریق در همه سامان بدل
امرت برابر بود لیکن هر کرا شری مهاراج جیو میخواهد میدهد چنانچه آدمی تردد بسیار
میکند وقتی فایده میکند که لطف ایزدی بر آن تعلق میگیرد آخر میان هر دو
فریق بسیار جنگ شد از جماعه دیتان اکثری کشته شدند راجه بل گریخته
در کوه استاچل که محل غروب آفتاب است رفت و پنهان شد دیوتاها با استقلال تمام
سلطنت خود با ظاهر قایم شدند شکر گهیتر مرشد دیتان بست جمعی را که مرده بود
تعلیمی که سنجیونی گویند یعنی زنده کننده باز زنده ساخت نزد راجه بل رفته تسلی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

ولداری کرد که ای راجه هیچ غم مخور کاهی فتح از ما میشود کاهی از دیوتا تا اینوقت

زمانه رفته است که فتح کرده اید هر گاه بشما موافقت کند شما فتح خواهید کرد

شکر کشتی بر داشتن و استقلال راجه بل آفرین کرد چون سکهند بو اینکلات را

بانجام رسانید راجه بر تحقیت پرسید که آیا موهنی چطور جمالی داشته باشد

که همه دیتان فریفته او شدند سکهند بو جیو گفت که ای راجه بر آن موهنی روز

شری مهادیو صاحب هم فریفته شده بودند تا بدیتان چه رسد آن قصه چنین است

که روزی شری مهادیو جیو هم ماتا پاروتی نزد نارائن جیو آمدند شری مهادیو

گفت که از جمال موهنی روپ که دیتان از راه رفته بودند میخواهیم که ما هم

ببینیم شری نارائن جیو فرمودند که بعد آن موهنی تا قایم ماندن بی اختیار

شدن دشوار است شری مهادیو جیو گفتند که آنهان خواهش خود را لون

نکرده بودند محکوم آرزوهای نفسانی بودند من بر خواهش آرزوها حاکم ام

اصلا فریفته و شیفته نخواهم شد پاروتی نیز میخواهد که موهنی روپ به بیند شری

نارائن جیو فرمودند که ای مهادیو صاحب شما محو جمال مطلق هستید که از صورت و شکل

جهت و کیفیت مقدار و حد منزه مبرا است شده باشید و بدن مظاهر و بکر برای

نیست که بدان مرتبه برسیده باشید دل تا آن ذات بیچون بکردد و از

جای خود در اول منزل در ماند تا شری مهادیو صاحب التجاخ مبالغه از

حد گذرانیدند شری نارائن جیو تبسمی کرده فرمودند که شما هر دو جای رفته بنشینید

که آن موهنی روپ را بشما خواهیم نمود خود غایب شدند شری مهادیو

صاحب با پاروتی ماتا در یکطرفی رفته بنشینده از کمال شوق هر چهار طرف

میدیدند که از کجا

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

میدیدند که ازکجا آن موهنی پیدا شود ماتا پارونی که در حسن و خوبی و یکه بی نظیر
خود بمند الست مشتاق تر بود از غایت اضطراب هر ساعت بر میخاست و بنگاه
نظر را بهر سو میدواند درهمین اثنا که هنگامهٔ شوق و اضطراب که در بازار
اشتیاق و انتظار بکمال گرمی داشتند ناگاه از جانبی در بهایب جمال و خوبی
پیدا شده چهره او چون برق بید و خشید سنگینی یعنی رتبا از رنگولهای خورد
در کمر داشت که شعاع آن بخورشید پهلو میزد و آن موهنی روپ کیدو
کا نیز بان سمکرت کیند هندوستانی هندی زبان کشمیری دان گو باشد
که ریسمان تا ابریشم بحبده از بالا بند و زنده کرد و کان و صنعتی بسازند خلندان
تا آن بازی کیند را موهنی ناگاه بجانب آسمان میبرافت بالا میدید
چون بزمین می آید بجانب زمین نگاه میکرد این دیدن او بالا و
پایین از آیینی دهنی داشت که شرح و بیان آن یارای قلم نیست و در مکان
بالا دیدن او سینه اش مینمود و دل نظاره کنان می ربود ❀ هر لطافت که پنهان
بود پس یکه عجب ❀ همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند آن دلبر
که برآمده بود در آن بیابان بازی رشّاطکنان هر طرف مینگرید شری جهارلو
حبیب را چون نظر او او فتاد بکمرتبه بیطاقت شد و پارونی حی رکداشته
و پوست آهو که پوشیده اند جسته بجانب آن موهنی رفت اما او هرگز
بطرف شری جهارلو حبیب هیچ التفاتی نکرد و دنبال او میرفت تا آنکه
شری جهاد لو حبیب از لقاات اندا حتی نزدیک رسید در هنوب او نگاه و
رفته روی خود را پوشیده شری جهارلو حبیب از لقاات اندا حتی و لیبار افسوس

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

کرده با خود گفت که چه بکردم خود را با او نزدیک رسانیدم هم از دیدن او
روی او محروم شدم بهر حال دنبال او میدوید ماتا پاربتی هم خود را در آنجا
رسانید جمال خود را هزار یک از جمال خاقه جانب خود دید افسوس میخورد و
چون اضطراب مهادیو صاحب از حد زیاده شد از غایت بی استقلالی
دویده موهنی را در بغل گرفت چنانکه مساس طرفین واقع شد آن موهنی
روپ خود را بزودی از آغوش مهادیو صاحب رهانیده روان شد شری
مهادیو جیو را البست از سایق اشتیاق اضطراب در گرفت و عقب او میرفت
هر چند قصد میکرد دست شری مهادیو صاحب باو نمیرسید دویده در بر میگرفت
ناگاه یکمرتبه غایب شد بعد از ساعتی باز ظاهر شد شری مهادیو جیو دویده او را
در بغل گرفت او باز از بغل بدر رفت همچنین چند مرتبه مکرر واقع شد که شری
مهادیو صاحب نزدیک میرسید میخواست که او را بگیرد او غایب میشد ناگاه
دویده دویده شری مهادیو صاحب بسیار ماندهٔ حیران شد موهنی از او جدا شده
استاده کنان استقلال او همه از خاطر بدر رفت چون شری پاربتی جیو دیدند
که شری مهادیو صاحب نهایت عاجز زبون شده است آن موهنی روپ را غایب
فرمودند شری مهادیو صاحب تا دیری انتظار کشیده در پی در جست بگشت
تا پاربتی ماتا دیده که می آید از دیدن او بسیار منفعل شده با خود گفت
که من خود را از شهوت جسمانی نگاه حاکم میدانستم اما هرگز خود را
نتوانستم نگاه داشت استقلال و بزرگی خود را از دست دادم همچنین
برین حالت افسوس میکرد که شری پاربتی جیو ظاهر شدند دست شری مهادیو جیو

گرفته گفتند که

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

گرفته گفتند که ای مهادیو هیچ افسوس مکن که موهنی روپ همین قسم است که هر کس
که ببیند بی اختیار میشود در حسن و محبت طایفه عورات عالم گرفتار است تو خود
از طرف بیرونی بسیاری از دیوتاها و دیتان خود را در پیکار مسره ما باخته اند

تمام شد ادهیای سیوم آغاز ادهیای چهارم از اسکند هشتم

بار شری مهاراج جیو فرموده اند که ای شری مهادیو صاحب ترا هرگز این چیز با دخل
نمیکند چرا که تو همیشه بیاد تصور ما مشغولی و این واقعه برای آن شده که خود را
از ما جدا ساخته خواستی که شمه از ما یعنی قدرت ما تماشا کنی. سوامی شکهدیو
گفت که ای راجه پریکهت در هر منونتری یک اوتار میشود ظالمان از رفع
کرده دهرم را رواج میدهند هر منونتری مقدار یک چوکری جوگ است
تا آن مدت اندر راجه راج میکند آن کهشتران که حرف جوگی میگویند
یعنی در از عمر مدت ایشان یک منونتری است. و در یک روز برهما چهارده
اندر راج میکنند و هفتم صد سال عمر برهما است راجه پریکهت گفت که شما گفته اید
در منونتر هشتم وامنه اوتار شده راج سلطنت را به فریب دهرم از راجه
بل گرفته به دیوتاها بخشیده بعد از آن که راجه بل سلطنت را گذاشت او را
شری مهاراج جیو بسته نگذاشتند و خاطر من این شبهه میگذرد که راجه بل را اینهمه قدرت
و قوت از چه بود این حکایت را مفصل بیان نمایند شکهدیو فرمود چون دیوتاها
غالب شدند لشکر کهشتریش راجه بل که در استاچل پنهان بود و در غیب و در هر
یک پهر از دست او جنگ کنانیده برود دعا کرد که ترا قوتی حاصل شود که
به برد دیوتاها غالب آیی بعد چند گاه که ایام صعوبت دیتان گذشت لشکر کهشتریان با

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

گفت که بروید با دیوتاها جنگ بکنید که فتح از شما خواهد شد دیتان رفته جنگ کردند
اگرچه دیوتاها امرت خورده بودند اما از دیتان گریختند دیتان راج هر سه لوک
گرفتند دیوتاها از برهسپت پروهت خود پرسیدند که سبب هزیمت ما چه بود
برهسپت رکهیشر گفت که فتح ایشان از اثر عبادت و دعای سکر رکهیشر است
چون راجه بل بار سلطنت رسید از سکر رکهیشر پرسید که سببی باشد که راج ما را
دوامی و بقائی باشد سکر گفت اگر تا صد سال متواتر در هر سال جگی بکنی در
میان منافقه و تفرقه واقع نشود بدین سبب راج شما مدام خواهد ماند
اندر راجه هم از یکصد جگ کمتر راج می یابد سلطنت او بر دوام میماند راجه
بل همچنان کرد بعد از صد جگ خوشحال شد چون این خبر جگ راجه بل راجه
اندر شنیده اند و غمگین گردیده گفت مارا حال در راج باقی و دشوار است و راجه اندر
که دیوتاها از دیتان گریخته بودند ادت مادر دیوتاها پیش کشب رکهیشر رفته
زر پرستائی ایندوره خاموش نشست کشب رکهیشر فرمود که ای ادت ترا امروز
بسیار ملول و غمگین می بینم سبب چیست مگر بهمی سایل پیش تو آمده بحصول مدعا
رفته ادت جی گفت که من از تفرقه پسران خود غمگین هستم که دیتان بر
ایشان غالب آمدند از راج افگنده اند تمام شد ادهیای چهارم
آغاز ادهیای پنجم از هشتم اسکند باز ادت جی پیش کشب رکهیشر گفت
فرمود که هرچند دیوتاها و دیتان اولاد من اند که علاجی بکنید که پسران
من باز سلطنت رسند کشب رکهیشر مرا ضعف مردم مشکل است اما ایشان
همیشه اکنافی اند بمند اند که هرچه شر بمهار لوجیو میخواهد میشود من در بیکار

درمانده ام

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در مانده ام برو عبادت شری نارائن جیو بکن ادت جی گفت ای سوامی من بگو
که عبادت شری نارائن جیو چگونه باید کرد کشب رکهیشر گفت که از پهاگن شکل پکهه
دوادشی برت یعنی روزه شروع کن و شیر بخور و بر زمین خواب بکن و نقور
و پرستش شری نارائن جیو میکرده باشی تا یکسال این ورت را باین نوع
بکن شری نارائن جیو بر تو خوشنود خواهد شد چون ادت جی تا یکسال چنان
ورت کرد شری نارائن جیو بصورت چهار بهوج تاج بر سر و زره مرصع در بر
ظاهر شدند او را درشن دادند ادت درشن شری نارائن جیو دیده استتی که
دندوت نمسکار بسیار کرد شری نارائن جیو فرمودند که چه میخواهی ادت جی نمسکار
کرده عرض کرد که میخواهم پسران مرا راجه باشند شری نارائن جیو فرمودند که راجه
بل صد جگ کرده ما را خشنود ساخته است و قوت زور در هم دارد ازو راج
نتوان گرفت اما چون تو خدمت من بسیار کردی بفرزندی درم آیم
راج را ازو خواهیم گرفت باز ادت ماتا عرض نمود که من میخواهم که شما پسر
من شده دیوتاها بکشید تا ایشان بسلطنت برسند مرا بان مبارک فرمودند
که چنین خواهد شد این را فرموده انتردیان شدند در همان روز ادت ماتا
را اثر حمل پدید آمد چهره نورانی مییافت چون مدت حمل سپری شد و
وقت تولد رسید شری برهما و دیگر دیوتاها در انجا آمده شری نارائن جیو را
ستوتی بسیار کردند یعنی ستودند شری نارائن جیو بصورت چتر بهوج ظاهر شدند
بمادر و دیگران حاضران وقت جمال بر کمال خود نمودند همان ساعت شری
وامنه اوتار روپ بظهور آوردند یعنی بصورت آدم کوتاه قد جلوه گر گردیدند چون

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

مادر پدر شری برهما و سوم یعنی خیدره بلوازم برهمه حرفت یعنی قسمیکه پسر از
خانه پدر بقصد خواندن هم برآمد چنانچه بالا مذکور شد اختیار کردند از قسم
کوبین و لیبان در کمر کمندل بدست چهتری از برگ پاک نقش آوردند
گرفته بجانب خانه راجه بل که در پاتال بود روان شدند در محلی که راجه
بل جگ میکردند رسیدند چون ضیای ایشان مثل آفتاب میتافت همه
اهل مجلس بتعظیم برخاستند راجه بل برای ایشان کرسی مرصع آوردند تا
بران بنشستند گفت ای برهمچاری من نود و نه [99] جگ کردم این جگ
صدم درست است و خوش شد که در جگ آخر آمدن چو شما نوری شنی الفاق
افتاد از آنکه پیش ازین آدمی را باین قصر قامت ندیده ام همه حاضران
مجلس بطرف ایشان میدیدند و تعجب میکردند راجه گفت کاهی برهمن کرم
کردی که در جگ من آمدی حالا از طلا و نقره و گاو و غیران هرچه میخواهی بگو که
بتو میدهم اگر از روی قبائل و نقوش دانسته باشی ترا کدخدا کنیم ای برهمچاری
اگرچه در قد کوتاه مینمایی اما میدانیم که بزرگی تو بسیار است هرچه طلب کنی
بتو خواهیم داد تا جان و تن را دریغ نخواهیم کرد چون راجه بل این قسم
سخنان گفت بامن مهاراج فرمودند که ای راجه از زر و نقره تو
اینها چه مطلب تو از اولاد پرهلاد و کهنت هستی وجد او پسر کشپ راکشس
که پسر برهما است مهندا تو مثل شکر کهتر مرشد کامل داری چرا ای تو
معروف حبین دهرم نباشد لیکن مرا خواهش لیار نیست از تو بقدر
قدم خود زمین میخواهم که در آنجا کشته و ه بفراغ خاطر عبادت کنم راجه

دلشستن بحرف

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از شنیدن این حرف مسمی گردیده گفت ای برهمچاری ازینکه من بدل آنچه
قسم خواهش داری چرا القدر میخواهی که خانه بسیار و زراعت کنی مدت العمر
بی نیاز باشی ازین چیزهای بسیار طلب کن و من اوتار فرموده که
هر کس موافق احتیاج خود درخواست میکند برای او بسیار است اگر زیاده از
احتیاج بخواهد در زیر بار می آید از آنجهت که خواسته من بروی قانع ام بدانچه
محتاجم نمیخواهم زیاده برین احتیاج نیست راجه بل چون این شنید گفت تو
دانی پس از آنکه آب صندل برخ برهمن بسته پوجا کرده زمین سه گام گیر
و برای خود که بسید هادی نام داشت فرمود که کوزه آب بیار چون آب آمد
و راجه خواست که سنکلپ کند و سه قدم زمین بدهد شکر که شنید از جا جسته
برخاسته آمد در گوش راجه گفت که این شری باوان است خوست میخواهد
که راج ترا بگیرد تو نباید بدهی تو این را نمیشناسی فریب او مخور تو میگو
که من شرط کرده ام جواب آن این است که هرچه راجه در ملک خود دارد
سه حصه است از آنجمله یکحصه نوکران یک حصه از این عمال است سیوم از راجه
از آنجمله گفته اند که راجه بوسع امکان خود درم آن را یعنی خیرات بکند گفته اند
که همه بدهد این جواب را بگو والا راج از تو خواهد گرفت چون شکر گفته شد
این سخنان گفت راجه بل با چهار گری در فکر ماند بعد تفکر بسیار گفت که
ای برهمن اگر گفته تو بکنم خوب نیست و اگر از عهدی که کردم برگردم از آن
بدتر لیکن بشنو که دروغ گفتن بسیار زبون است خاصه با برهمن برای مال
دنیاوی جهنم دروغ بگویم که سلطنت تنها از من نیست و اگر بگویم که دو حصه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

از فرزندان و نوکران بست از اینها در وقت مردن هیچکس همراهی نمیکنند
برای این سلطنت فانی از آنچه گفته ام نمیتوانم برگشت پدر کلان من که راجه
هرسته لوک که هر یک فلک نام داشت همچنین بر بلند بهکت راجه هرسته لوک
داشت حالت آنها نماند مرا منع مکن از هر کس عمل نیک یادگار میماند
زندگانی دنیا همیشه نیست و تو میگویی که این برهمچاری خود اوتار شری نارائن جیو
است مردم که چنین عبادت میکنند محض برای آنست که شری نارائن جیو
خوشنود شوند هرگاه ایشان اوتار خود فرموده آمده باشند قدم رنجه زمین
بگویند چه بهتر ازین و انچه میگویی که راج گرفته بدیوتاها خواهد داد بس
درین صورت نام نیک من تا ابد خواهد ماند مرا منع مکن چون سکر لسی
دید که حرف مرا قبول نمیکند بر آشفت و دعای بد کرد که سلطنت و حالت
از تو بر دلس راجه بل وامن اوتار فرمودند که سوئت معنی سوئت قبول
آن خواست که کسی کرده باشد بعد ازان وامن اوتار یک پای مبارک
خود را آنقدر دراز فرمودند که هفت طبق بالا را احاطه کرد پای دوم
ازان بالاتر به برهمه لوک رفت شری برهما بتعظیم آن برخاست نمود و آن
پای را شسته آب آنرا بر سر خود ریخت و جمع کرده در کمندل خود
انداخت که آب گنگ ازان است و دیوتان چون اینحالت دیدند
حیران شدند براجه گفتند که دیدی اینمرد چه کرد راجه جواب داد اگر
شری نارائن جیو هرچه بکند بهتر خواهد بود میگوید که چون راجه بمنع سکر
مطلع نشد سکر دران کوزهٔ آب که راجه برای سنکلپ در دست داشت

درآمد راه الحق

درآمد راه رخنه آب بند کرد وامن اوتار جیو بحرکت کاه کنا که در دست داشتند
یک چشم شکر آران کور شد بعد ازان راجه بل دست بسته پیش سری وامن جیو
ایستاده در سرکه لوک ها تمام نواخته شد و لوک پالها کار مراد دیده خوشوقت شدند
سجده وامن جیو قدم مبارک خود را آنقدر فرود که مالیدند که هفت طبق بالا
از کمر هفت طبق زمین پایان از کمر ایشان شد راجه بل و دیتان آنرا دیده
حیرت فرو رفتند و دیتان در دست و پای مبارک ایشان آویختند وامن اوتار
بسوزش حکم فرمودند که دیتان را معدوم سازد همچنان کرد پس سری وامن
اوتار براجه فرمودند که تو سه قدم زمین وعده کرده اینکه پیموده شد زیاده بر آن
قدم نسبت سیوم هم بده تمام شد ادهیای بیجم آغاز ادهیای ششم از اسکند
چون وامن اوتار قدم سیوم از راجه بل خواستند راجه بل سر بپایان کرده
ایستاده بود هیچ نمیتوانست گفت باز وامن جیو فرمودند که ای راجه اگر قدم سیوم
نمیتوانی داد بگو که نمیدهم راجه بل عرض کرد که ای مهاراج اوهی نیستم که از
گفته خود برگردم بگویم که نمیدهم سری وامن جیو فرمودند که در دادن قدم
زمین عاجز آمدی نگر دچی راجه بل راست دراجه بل عرض کرد که مهاراج
که من از عهده خود نمیگردم عوض قدم سیوم وجود من بگیرید اگر بفرمایند که
همه لوک ها و قدم شده باشد وجود محقر چه قسم برابر یکقدم تواند شد به بیند
که در بدن آدمی قدر و رتبه هر عضو برابر نیست چنانچه قسم بینی از دیگر اعضاها
خورد است و قدر آنها بیشتر است وجود مجسم که تمام عالم و سلطنت ما و بود از آنهم
بیشتر تواند بود درین اثنا که بر پهلاد که جد بل بود حاضر شدند سری وامن جیو

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

استانک دندوت ونمسکار کرده التماس و زاری نمودند که ای مهاراج بسیار
فضل وکرم فرمودند که از راجه بک سه قدم زمین خواستگاری فرمودند هر چه
در عالم و آدم است همه از شماست و شما را خواستن از کسی چه احتیاج که مالک
و آفریننده چهارده بهون تو هستی غیر از تو کسی مالک نیست راجه بل هر چه
تو عطا کرده بود پیشکش کرد غیر از وجود که آنهم بقدرت تو آفریده شده است
و او خبری نمانده اوا الحال جان بخشی بفرمایند زن راجه بل نیز برآمده
دندوت کرد و گفت که ای مهاراج راجه بسزای کفش (؟) لگه از راه بیعقلی خود
لاف زده در خدمت شما مبادرت کرد که آنچه بخواهید از شما میدهیم چرا که
همه چیز از شما بود و او راچه لازم بود که بگوید که آنچه از من بخواهید شما میدهیم
که آفریننده و بخشنده و دانائی این برهماند برهماندهای بی انتهائی تو هستی

در تفهیم شری
آغاز ادهیای هفتم از اسکند هشتم

برهما جیو آمده دندوت کرد و گفت که ای مهاراج هر که در پناه شما آید
و پیشکش برگ گلی بصدق دل نماید و او را از بندها خلاص کرده بمکت میرسانی
و راجه بل بصدق دل ملک و مال و جان و تن که آنهم عطا کرده تو بود
پیشکش کرد چگونه او را خلاص نفرمائی و درین کفتگو نارد منی و سنت کمار
و غیره رکهیشران میگفتند که اینهمه بستن راجه محض برای امتحان بهکت
و صدق اخلاص راجه بود چون برهما جیو و پرهلاد بهکت رسیدند و بانی و غیره
رکهیشران در باب التماس از حد گذرانیدند شری و امن جیو بزبان
مبارک فرمودند با راجه بل را امتحان میکردیم غرور انانیت از و دور کردیم

شما بزرگی را

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شما باید کسی را که مار رخود میکنیم ازین جهد چرا و را معفا بنده ام اول انکه روز حضور
شرافت نیست وقت دوم از غرور ملک و مال سوم از کثرت اشغال نیک که
من چنین کردم چهارم غرور علم راجه بل را ملک و مال و شما باید این نیک نامی
تا ابد الدهر خواهد ماند در منوتر اندر اورا راج اندره لوک خواهیم داد
براجه بل زبان مبارک گوهر افشان فرمودند که ای راجه دل خود را رنجه مدار
که ترا سلطنت سوتل لوک که ابر الطباق پاین است بخشیدم و از انجا بافرزندان
و دیبتان باش و داد کامرانی بده من بر دروازهٔ تو بوده محافظت خواهیم کرد
راجه بل بعد تو بای لسیار حمد و ثنای بیشمار و دندوت و نمسکار گفت که ای
وامن جیو من برضای شما راضی ام بر بهلاد دهکت آمده با راجه بل ملاقی شد
بدرگاه سری وامن جیو عرض کرد که زهی طالع راجه بل که این مهای مهاراج
شما که همیشه بر همه مهاراج و دهیان میکنند بدست خود ست وگرنه با دنیا تنزا
که کوشت خورد و شراب نوش و با بدکار نشیم انفیسم سعادت غیر معروف کجا
میسر تواند شد سری وامن جیو فرمودند که ای بر بهلاد سوتل لوک را
براجه بل داده ایم راجه بل بر بهلاد به سری مهاراج جیو دندوت و نمسکار کرده
به سوتل لوک رفتند و باز شکر بر تونت آمده التماس نمود که سری مهاراج
من اگرچه برپای شما بندت و بر همنم اما مرا این دای زبون واقع
گردید که راجه را منع میکردم اما طالع راجه خوب و قوی بود از گفته خود
بر نگشت حالا تقصیر ما معاف فرمایند که من با راجه بل در سوتل لوک
باشم سری مهاراج جیو فرمود که خوب است تو هم برود با ر ترا ای زبون

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نشود سوای کلکی سهدیو جیو منفرد ماند که ابراجه پرچهت آن انباشتی پورکهه که از زادن و
مردن بیرون است بواسطه لگه بهگتان او لیلاهای او را بیاد آورده ناجی و
رستگار میشوند همچنان برای راجه ستوریت مچهه اوتار یعنی ماهی است ظهور
کرده راجه پرچهت گفت حقیقت آن مچهه اوتار بمن بگو بیدیست سهدیو جیو گفت
که یکمرتبه مچهه اوتار در ساعت پرلی شد شنکها سردیت بید را برده است
کارهای خلایق بدون بید جاری نمیشود او پرزور است و همچنان راجه ستوریت
که تا ده هزار سال عبادت کرده بود اکثر اوقات خواهش میکرد که بیدی را
میخواهم که ببینم شری نارایان جیو مدعای برهما و راجه ستوریت در نظر آورده
مچهه اوتار فرمودند ابتدای حقیقت آن چنین است که روزی راجه ستوریت
بدستور مقرر برای غسل دریا رفته بود غسل در هر دو دست آب بجهه ترپن
برگرفت و چون خواست که آن آب ترپن را از دست بیندازد ماهی
بسیار خورد در نظرش آمد گفت ماهی که ای راجه من در پناه تو آمده ام اگر
مرا در دریا اندازی ماهی کلان مرا خواهد خورد راجه حیران مانده با خود
گفت که عجب است ماهی مثل آدم سخن میکند بهتر آنست که محافظت او بکنم
پس ماهی را در کمندل خود انداخت و گفت که خاطر جمع دار که پرورش
اما ماهی در ساعت کلان شد که در کمندل نمیگنجید ماهی گفت
که در کمندل آزار میکشم مرا در جای وسیع تر بگذار در کمندل را شکسته
ماهی بیرون آورد و در سبو انداخت بعد از یک پهر در آنجا هم نبالید و گفت
در اینجا هم نمی گنجم راجه در سبوی کلان تر انداخت در و هم نگنجید پس

راجه مهاکی را

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

جاهی که راکنده از آب پر کرده ماهی در وانداخت از انجا هم بالید از انجا
در تالاب برد تا تالاب هم پر شده راجه از ان تالاب ماهی را دیده بدریا
ماهی را بدریا انداخت فردا رفته دید که دریا هم پر شده است این راجه در
انرا در سمندر انداخت گفت ای ماهی از سمندر در جهان ماهی کلان تر نیست
حالا انجا باش مرا رخصت بده از تقصد تو خلاص کن ماهی در انجا بالیده
تا حدی که جثه او تا ده هزار جوجن رسید براجه گفت عجب مردی فر
بودی که خود را کنائی می پنداشتی که الحال مرا در سمندر که آشیانه میرو
در بحار ماهیان کلان از من تر اند مرا خواهند خورد راجه را در آنحال
بخاطر رسید که این ماهی مظهری از مظاهر شری نارائن جیو است که او تار فرموده
و کرنه گنجایش که ماهی در اندک فرصتی اینقدر بالید پس راجه گفت که ای ماهی
ترا شناختم که او تار ایشور هستی طالع بلند من که درشن تو نصیب من گشت یا فهم ما
گفت که چون تو گفتی من پرورش خواهم کرد بالیدم شمه از قدرتهای الهی
خود بتو نمودم تا تو در پرورش عاجز شوی و غرور از تو برود باید که برآدمی
لازم نیست که در هیچ کار چنین بگوید که من خواهم کرد بلکه بگوید اگر شری نارائن جیو
بخواهد چنین خواهد شد راجه عرض کرد ای شری مهاراج شما او تار ماهی
چرا فرمودند ماهی گفت که ای راجه من از وجود گرفتن زادن مردن
مبرا ام اما بالتماس بهگتان پرستندگان گاهی در جامه ها ظهور نمایم
بیفرمایم چون شری برهما التماس داشت که سنکها سر دیت بید ها را
برده است و دیر نو میخواستی که پرلی را به بینی بنابران برای این هر دو کار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

[illegible] ماهی ظهور کردم پیشتر ازین که اوتار وراه نرسنگهه و بینک کهپ که قوم
قصوری در بزرگی من نیافت ازینکه اوتار سری رام نرسنگهه کرفتم آفرانی
در عظمت و جلال و کبریای من نشد که خود بخود هرچه هستم هستیم چون ترا
آرزوی دیدن بزرگی است بشنو که بعد هفت روز تمام اطراف را
آب خواهد گرفت و دران طوفان کشتی پیدا خواهد شد هفت رکهیه
یعنی هفت رکهیشر بران کشتی نشسته باشند ایشان دست ترا خواهند
گرفت در کشتی خواهند در آورد باری هم خواهد رسید و شما یک سر
کشتی را نشسته باشید آن کشتی در تمام عالم آب خواهد گشت تو تماشای
بزرگی را خواهی دید آن سپت رکهیشر و نوار من کتمان خواهند پرسید و من
بشما خواهم گفت تو بشنوی آن مکت خواهی شد ماهی را این گفته
غایب شد راجه هر روز بکناره دریای کرت مالا آمده می گشت
انتظار روز هفتم میکرد که کی بیاید چون روز هفتم آمد راجه غسل کرده
بنیت ورت بر کناره دریا نشست بعد از لحظه دید که از هر چهار
طرف آب می آمد زمین را فرو میبرد باران باریدن گرفت تا آنکه
راجه هم غرق شد و در فکر افتاد که آن ماهی از پیدا شدن کشتی
بشارت داده بود تا حال کشتی ظاهر نشد بعد ازانی که من غرق
شوم چه فایده درین تمن کشتی پیدا شد از چهار نمایان گردید که سپت رکهیشر
بران کشتی نشسته بودند راجه از دیدن کشتی خوشوقت شد چون
نزدیک رسید سپت رکهیشر دست راجه گرفتند در کشتی آوردند

نشی فروود

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

تسلی فرمودند که ای راجه خاطر خود را جمع دار که غرق نمیشوی راجه [illegible] کرد
که ای گوهستران متن روپ یعنی مچهه اوتار شری نارائن جو کجاست سفینه را که غرق میشد
بود در همان ساعت باش که درین زودی ظاهر میشود چون راجه دعا بیان کرد ماهی
ظاهر شد بعد از آن تیرباری پدید آمد بدستوریکه رسن کشتی را بشاخ ماهی از
دم مار بستند آن ماهی کشتی را در آب میگردانید تا راجه چنانچه میخواست تماشای
بری میکرد و بعده دعوت کرده با آن ماهی التماس کردند که تماشای بر
را نمودند از روئی من شست که مرا از بند تعلقات برهانید آدمی در وقت آمدن
بدنیا اینکار از گرفتاری میکنند بار از راه غفلت گرفتاری پایدار زور زیاده
میشود لهذا در آمدن مخلقه سرگردانی ها میکنند هیچگاه یاد شری نارائن جو که باعث
خلاصی اوست نمیکنند همیشه برای خوبی و رفاهیت تلاش میکنند نمیدانند که اگر
کرم و فضل و شری نارائن جو رفیق باشد کار او بالفرام میرسد او از راه بی العبر
و بی دانشی هر کار را بخود نسبت میکنند و میگویند که من کرده ام خانه و
مال و فرزندان را از خود میدانند و در محبت آنها عمر خود را برباد میدهند
الهمارا کی رفع این بد اندیشی و اکنون بجز فضل و کرم شما ممکن نیست و
ملک و رستگاری و دفع اکنون بغیر از عنایات بینهایات شما نمیشود مچهه اوتار
چون سخنهای معروضه از راجه ست برت شنیدند و براجه تلقین گیان فرمودند
مچهه پوران بران مشتمل است و آن چهارده هزار اشلوک است و آن نسخه
گیان پرسیدند و جواب سوال آنهم در آن پوران داخل است از شنیدن
آن گیان راجه ست برت برهم گیانی شد بعد از آن مچهه اوتار جو فرمودند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که ابراهیم چشم سوتس چون راجه پوشنده باز رواکرده خود را برکنار سمان
دریا نشسته دریافت از آب برکی املا اثری نشانی نبود در کمال قدرت
شری مارابن جو حیران بماند دل خود را در سمرن شری مارابن جو مشغول
ساخته یکت شد بعد ازان چهار اوتار جی سنکها سرد است اکبر خود معدوم ساخته
بیندار آورده ~~شری مارابن جو~~ برهما سپرد و بند سوامی سکهدیو براجه پرکهیت
میفرماید که حقیقت اوتارهای چهار[۴] منونتر یک روز برهما است همچنین
قدر شب او نیست تا چهل روز که باشند صد سال عمر برهما است
شش ماه که بجانب جنوب مایل است شب دیوتاهاست شش ماه
سورج دیوتا یعنی که آفتاب بجانب شمال بر می آید روز دیوتاهاست
پانزده[۱۵] روز که ماهتاب در افزایش میباشد اتراسکه یک خوانند
یکروز پتران یعنی ارواح است پانزده[۱۵] روز دیگر که مهتاب در کاهش میباشد
اتراکرشه گفته میگویند شب پتران است بدین حساب صد سال عمر
پتران است راجه پرکهیت پرسید ای سوامی سکهدیو کتهای اوتارها که
موجب نجات رستگاری جاوید است از زبان مبارک شما شنیدم
چون شما ترکال درشی اید ترکال درشی انکسی را گویند که حقیقت
ماضی حال استقبال بر او مکشوف باشد میخواهم که از زبان شیرین شما
افسانه راجهای سورج بنسی چندره بنسی که گذشته اند مفصل حرف از
آنهان حکایتها دارید بشنوم سکهدیو فرمود که ای راجه خوب پرسیدی
مفصل میگویم بشنو اوتار شری مارابن جیو در سورج بنسی اوتار سرگرش بنواه

در اجداد [illegible]

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

در جیدره همیشی اتفاق افتاده است این گتها مذکور شده میشود با تجیب نجات
رستگاری شوندگان است **افتاد ادهیای هشتم از اسکند هشتم**

سکهدیو جیو فرمودند ای راجه پریچهت پیش ازین گفته شد از دست راست برهما جیو
سنهومن از جانب چپ او سترو پا پیدا شد ازین ها دو پسر بوجود آمده
یکی راجه پریرت دوم راجه اوتان پاد پریرت را نارد جیو در خورد
سالی تلقین گیان معرفت کردند برای عبادت بجنگل فرستادند چون
سنهومن دید که پریرت برهما جیو گفت که شما را آفرینش مامور کردند نارد منتشر لیکن از
من بدراه ساخته است بجنگل فرستاده است آفرینش از چطور خواهد شد برهما جیو
از شنیدن این مقوله در وقتیکه نارد جیو پیش پریرت نشسته تلقین گیان میکرد در وقت
گفت ای پریرت چون لکهمی بوجود آمده سه زن پیدا میباشد دلوه زن و
پتره زن و رکهه زن وقتیکه پیت دیوتا ها جگ میکنند از دلوه زن خلاصی میشود
وقتیکه پیت رکهشران بید بخوانند از رکهشران خلاصی میشود مختصر که از جگ
کردن دیوتا ها از بید خواندن قرض رکهها و از اولاد بهم رسانیدن که اب و طعام
از دست پتران میرسد قرض پتران ادا میشود اگر بعد ازین ادای قرض ها ترک تعلق
کند از درجه بالا در رتبه است فرو نمی افتد بنابران ای پریرت تو هنوز ازین قرض ها
مفروغ نشده ترک و تجرد خوب نیست نارد جیو را این سخن بد آمد گفت با هر که دل
بعبادت میدهد دنیا لحاظت شری بهاگوان جیو سپرد او را هیچ پروای از قرض و
قرض خواهی نیست شری برهما جیو فرمودند که ای نارد این پسر تا آن مرتبه نور که
رسیده رسوخ استحکام ندارد از دیدن خطا و غشی که مردم میکنند گیان او قایم

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نخواهد ماند تا زوجو از این حرف خاموش ماند شری برمها پرست بخانه آورده بسر
راج بنشاند تا ده هزار سال سلطنت راج براند از وی اولاد بسیار بهم رسید بعد از آن
از تار وجوکنان حاصل نمود مجرد ملک زرسکما رجا وید شد همه چهتریان از اولاد او بند
که کتهای آنرا نتوخواهیم گفت از این مجملی از حکایات آثار شان نتونقل کردیم

تمام شد ادهیای سکند هشتم آغاز سکند نهم ادهیای اول

راجه پریجهت پرسید الوامی سکهدیو شما در باب هشتم یعنی سکند هشتم تفصیل و
منونترها گفتید حال حکایات راجها که در هر منونتر راج کردند تر لطف مابید
سکهدیو جو فرمود که چون مهاپرلی شد همه اطراف عالم را آب گرفت فقط
ذات پاک شری نارائن جو باقی ماند سر نو اراده خلقت آب است باز آن
تعلق گرفت که عالم را آفرینش کند از کل نیلوفر که بر ناف مبارک شری
نارائن جو بود شری برمها جو پیدا شد مامور کردند که عالم را آفریند پس برمها جو
منو سرجابت نام پسری پیدا کرد از وی مریچ رکهیشر از مریچ رکهیشر کشف رکهیشر
از کشف رکهیشر سروج دیو یعنی پر اعظم آفتاب جهانتاب از وی سرو دیو سو ست
من در خانه پیدا شد در خانه وی شوموت من فرزندی پیدا نشد وسست رکهیشر
گفت که برای من جگ بکن تا مرا پسری حاصل شود زن راجه وسست
من میخواستم که جمله دختری داشته باشم در روقتیکه وسست رکهیشر اهوت میداد
درخواست رانی بخاطرش رسید در خانه بنوست من دختر تولد شد
او را امالد نام کردند تمام شد ادهیای اول از سکند نهم ادهیای دوم
تا روزی وسست رکهیشر گفت که من از شما درخواست پسر کرده بودم عجب است که دختر شد

بر هیچکس غلط ابد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain, Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

هر جگت غلط بر آمد و لیبت جسو گفت که چون زن تو درخواست دختر کرده بود
مرا همان بیاد آمد راجه متفکر اند و مکین شد و لیبت جو باو تسلی دادند که دل خود
رنجه مدار که من از شر مهاراج درخواست کنم تا همان دختر پسر شود فرمودند همچنین باشد
بعد ازان بفضل گرما نور کهه چی آن دختر پسر شده اثرا سودمن نام کردند در کمال خوب
جمال و قوت بود بر تخت سلطنت نشست روزی بشکار رسوا شده بود در قصبه رتبه در
اینکاس رفت چون در انجا رسید خود را عورت یافت اسپ هم مادیان شد
همه نوکران که همراه بودند تر عورت شدند راجه سخت در حیرت ماند در غم و الم
فرو رفت شد راجه بر تحقیقات از سکهند توجو پرسید که سبب عورت شدن اینها
چه باشد سکهند توجو فرمود در آن بن روزی شر مهادیو ماتا پاروتی برهنه شده
باهم نشاط بازی میکردند در آن وقت رکهیشران آمده زنده وقت کردند شر مهادیو
ماتا پاروتی از آمدن اینها شرمگین شدند گفتند که شما در اینجا بانیوقت
آمدید ما دعای بد میکنیم امروز کسی که از جنس آدمی و جانور اینجا وارد میشود ماده گردد
بدین سبب راجه سودمن عورت شد در ان دشت گردید در انجا بود بنی عطارد
پسر چندرمه دیوتا تپسیا یعنی عبادت میکرد این زن را دیده فریفته شد زن
نیز بحل او فریفته گشت باهم عقد بستند چون سالی برین منی بگذشت روزی
سودمن و بشت رکهیشر دربارهء او بخدمت سراسر سعادت شر مهادیو صاحب
پاروتی ماتا عرض التماس نمودند اگر او مرد شود تشفی کرده شد هرم منخورد
بیمار عرض وشست رکهیشر شر مهادیو جو فرمودند که خوب یکماه مرد باشد
یکماه زن راجه سودمن مرد شده بخانه آمد بعد از مرد شدن او را سه پسر شدند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

تمام شد اوهای حکم افغانها و جهای سیوم از راجگهند ۹ راجه سودمن

ازان یک پسر را ارج رو به داد دیگر تمام سلطنت را به پرورد انام پسر بکه در حالت
ترقی بهم رسیده بود مقرر نمود پس ازان عبادت میکرد از شر بهار ارج حوایست که با و
پسران دیگر عطا فرمانند تا شر بهار ارج او راده پسر بخشید پسر کلدن او را اجهوا بنام
که سوم بهمبی از اولاد ان آن پرورده شده است که در حالت زلی بوجود آمده
از اولاد سودمن ججات نام راجه کلدن شد در خانه اولاد نام دختری بوکلد
در کمال جمال روزی راجه با مردم مجلس بشکار بر آمده بود در جائیکه دیره
کرده بود ران نزدیکی جمن نام کهشری بود ولد نام دختر راجه با دختران دیگر سیر و تماشا
میکرد در یک شیمی توده کلی دید در آن تو دیده سوراخ روشنی بنظر او در آمد
دختر برسم بازی چنانکه رسم اطفال باشد در آن سوراخ انگشت فرو برد
خون ازو جاری شد همه دختران ماندند و بیر شد بخانه آمدند همانوقت همه
مردم اسپ شتر و غیره آنرا آزار غولنج یعنی درد شکم در گرفت راجه از در همه جا
فراتی اندوه بسیار دست داد از مردم پرسید که این چطور جائی است که عشد
جای جمن کهشتر است راجه بر جا و آنمکان میجست تا بانجا رسید
توده کلی داشت خون ازو جاری شده دریافت که او از کمال مراقبه و
ریاضت خبر ندارد که خون از چشم جاری است در دخار کسی جلد بند
در همونت حاضر آمد گفت این خطا نباد انسکی از من واقع شده راجه
جمن کهشتر را میشود تا آواز بلند میرح او میگفت از این شور غوغا مراقبه
جمن کهشتر بر طرف شده بخود آمد راجه التماس کرد که این خطا نباد انسکی

ازو حرفی واقع شده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ازو خبر من واقع شده من این دختر را بشما پیشکش کردم مردم در چارپای من
بدرد شکم گرفتار اند ای کهشر ترا وار تعظیم کرم کنید رحم آورید که صحت یابند چون کهشر
فرمود همچو باشد فی الفور درد شکم هرکس رسید راجه دختر را پیش او گذاشت او
از الجارهنه آمد خبر بخدمت چون کهشر استاده با چهارده سال که کهشر در مراقبه
دختر استاده ماند چون دختر راجه بسیار صاحب جمال بود و بکمر رسیده آمده راجه پیش او آمد
گفت که اینجا برای چه مانده بیا تا ترا بجای اینداراتی بکنهادم همین طور کری آمد
جاهی خیال گفت چون ادب در ما بود بجانب آنهان نگاه نکرد و چون چهارده
سال بگذشت کهشر از مراقبه برخواست که دختر استاده است حالی جرم استخوانی
مانده جانب او دیده بسیار خوشوقت و مهربان شد اشونی کمار حسب الاتفاق در
وارد شدند چون کهشر بایشان گفت که علاج چشم بکنید اشونی کمار علاج کردند
با چشم شد. تمام شد ادهیای سیوم آغاز ادهیای چهارم از اسکند نهم
چون اشونی کمار چشم کهشر را بینا کردند او برآنهان بسیار مهربان شد و گفت
از من چیزی بخواهید آنهان عرض کردند که ما را اینا برلگه طبابت دیوتاها منکم بخورد دان
دیوتاها نمی‌شایند بخش جگب هم همین جهد نمایند بند توجه ممنایند که با هم
بخش جگب یافته باشیم کهشر گفت خاطر جمع داشته باشند که شما بخش جگب میدهیم
اشونی کمار خوشوقت شده رفتند باز کهشر بدختر راجه گفت اگرچه من مرد عابدم
از عیش و لذات دنیاوی فارغم اما خاطر تو که دختر راجه هستی و در پی من محبت
بسیار کرده اسباب عشرت را فراهم می‌آرم پس بقوت عبادت خود محلی از طلا
پیدا کرده و آنچه در اندر لوک موجود بوده همه در آنجا موجود مهیا شد بدختر گفت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بپرده بسن ۱۶ شانزده سالگی دختر بیرون آمد چون غسل کرد بکن غسل تا اللہ بیرون ورش
درغایت حسن و جمال ظاهر شد هزار کنیزک صاحب جمال نیز با او از آن تالاب برآمدند
چمن رکهیشر نیز غسل کرد جوانی شانزده ۱۶ ساله در غایت خوشی برآمد با آن دختر داد
عیش و کامرانی میداد روزی راجه حجابت با زن خود گفت که از اخبار دختر
بیچاره را که با آن رکهیشر سپرد کرده آمدیم اصلا از و خبری نداریم که چه حال میگذراند
بهتر آنست که جنگی شروع بکنیم تا آن بهانه رکهیشر الظلیم با جبر و جرم معلوم شود راجه
خود سوار شده بصومعه رکهیشر رفت تا او را برای جنگ بیارد و در آنجا دید که
اثری و آثاری از آن صومعه نیست و محلهای طلا در آنجا مرتب شد راجه حیران
بماند و درین راجه با کنیزان برای غسل برآمده بود پدر جا خود را دید و پیش
دوید خواست که بغلگیر شود پدر او را منع کرد بخاطر آورد که عالیشان
رکهیشر مرده باشد و این دختر شوهر دیگر کرده دختر گفت که ای پدر مرا همچنان
که از ملاقات منع کردی راجه گفت که نسل و اصل تو مادر و پدر تو عالی بود
مبادا شوهر دیگر خواسته باشی دختر گفت ای پدر چه میگویی اینهمه که می بینی
از آن رکهیشر است که بقدرت و قوت عبادت و تپسیای خود پیدا کرده راجه
خوشحال شده پیش چمن رکهیشر رفت و دید جوانی شانزده ۱۶ ساله در کمال
خوبی لبس و بندوبست کرد بخدمت داماد خود بالتیا د گفت میخواهم که جگی
بکنیم امیدوارم که شما هم تشریف بیارید چمن رکهیشر قبول کرد با همه متعلقان
در خانه راجه که خسر او بود رفت مادر دختر خود را در کمال اطلاف و اعزاز
دید و خوشوقت کرد دید چون چمن رکهیشر شروع جگ کرد همه دیوتاها

در آنجا حاضر شدند

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در انجا حاضر شدند کهنشر گفت بخشن جک را به انسوبی کمار بدهید ایندر راجه
گفت اینهان طبعان دیوتا اند دوست بهر نفس میرسانند بخشن جک با ایشان
ندهم چمن کهنشر گفت که من با ایشان وعده کرده هستم البته خواهم داد ایندر راجه
گفت تو اگرچه کهنشر هستی اما تیر اگر زخواهم زد پس گرز بدو دست گرفت خواست
که چمن کهنشر را بزند بقدرت شری بهگوان دست او بهوا ماند ایندر راجه عاجز
آمده حیران شد دیوتاها گفتند که تو با چمن کهنشر بی ادبی کرده گناه خود را ازو
درخواست عفو کن ایندر راجه استعفای تقصیر خود کرده عاجزی بسیار نمود
تا چمن کهنشر مهربان شد و دست ایندر راجه فرود آمد و بخشن جک با انسوبی کمار
دادند جک بخوبی تمام شد سکهدیو جیو گفت ای راجه برکت عبادت شری
مهاراج همین قسم است هر که خود را در پناه شری مهاراج جیو سپارد برای او
همه چیز میسر و مهیاست هرچه میگوید بجا آید خواهد شد بار در اولاد همان راجه سود
انوت نام راجه شد او را دختری بوجود آمد بسیار صاحب جمال چون بالغ شد
راجه بخاطر آورد که پیدا کننده عالم شری برهما است پیش او بروم بگویم تا از
آفرینش خود صاحب جمالی که بهتر از دنیا باشد نشان دهد تا با او این دختر را
عقد بسته کنم پس دختر را گرفته نزد شری برهما رفت برهما جیو او را تعظیم کرده بجای
مناسب نشاند راجه عرض کرد که از آفرینش خود صاحب جمالی را نشان دهید
تا این دختر را با او پیوند کنم شری برهما فرمود که از نسل راجهای بزرگ کسی نماند
است دختر خود را به بلدیو جیو که پسر سر شد بو راجه که او تا رشته باک است بدهید
راجه همچنان کرد و خود در بیابان رفته بعبادت و تپ مشغول شد بار سکهدیو جیو میگوید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که از اولاد او انبرنگ نام راجه بود که شاپ برهمن با و موثر نشد راجه
پرسید که این عجب است که شاپ برهمن را اثر نباشد آن راجه که پرم بهگت بود
بود چرا برهمن را آرزو کهند تو جو فرمود که قصه او چنین است که او پوجا و عبادت
شری نارایان جو را بکمال صدق و اخلاص میکرد و همیشه در دهیان پوجا میماند و
با کار دل با یار و دوست و زن او هم برشته بشنو دیت برتا بود هر دو راجه و
رانی بکمال اخلاص بهگت شری نارایان جو میکردند الکادشی ورت
هم داشتند چیزی در آن روز نمیخوردند روز دوادشی شفقت کرده ماده گاو و به برهمنان
درم از انها میداد تا وقت دوادشی چنانکه گفته اند از اوپارن یعنی بهوجن خوردن
فارغ میشد روز دوادشی دو گهری بود و دوروا سا رکهیشر برای امتحان و هم
دوادشی بخانه راجه انبرنگ آمد طعام خواست راجه تعظیم بسیار کرد و آداب
بجا آورد و گفت ای رکهیشر طعام موجود است و دریا بشتاب رکهیشر گفت که من
غسل کرده می آیم در انجا رفته بخند تو توقف کرد تا وقت دوادشی بگذرد و چون راجه
از برهمنان پرسید که دریا ساجی بیاید دوادشی میگذرد برهمنان گفتند شما
چرن امرت بگیرید که هم دوادشی اوپارن کرده باشند هم گویا هیچ نخورده اند
راجه همچنان کرد بعد از ساعتی دریا ساجی آمد بند گفتند ای راجه قرار قرار داد
تو همین است که در دوادشی اوپارن کردی امروز دوادشی که شده کردی
راجه گفت که بفرموده برهمنان چرن امرت گرفته ام دریا ساجی در خشم شد
گفت تو مرا طعام دوادشی وعده دادی بی آمدن من اوپارن کردی
در کمال خشم چند موی ژولیده که آن را لت گویند از سر خود بر زمین زد

از انجا صور ساخته

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ازانجا صورتی که انرا کربنا گویند مانند آتش سوزان برآمده بخانه راجه رفتند
چون راجه سرمه بهکت بود شری نارائن جو اراده دربا سارشی دریافته
سوورسن چکر فرمودند که حافظ راجه شود سودرشن چکر پیدا شده آن کربنا
ازشعاع او سوخته بیتاب شده گریخت سودرشن چکر دنبال میکرد تا دور برکرد بگریخت
تا رسید دنبال دربا ساجی گردیدن گرفت که تا او را بسوزد او گریخته در لوک
دیوتا و کبیر او لوتا و دیگر لوک گریخت هیچکس او را نتوانست از سودرشن چکر رهانید
تا در برهمه لوک رفت که شاید شری برهما محافظت کند شری برهما جو گفت
ای درباساجی تو گناه بهکت شری نارائن جو کرده که یک لمحه ما همه را معدوم
نتواند کرد بر جمیع اشیا قادر است من ترا نمیتوانم نگهداشت دربا سا در انجا هم ماتور
پیش شری مهادیو جو آمد ایشان هم جواب دادند چون دید که مرا کسی پناه نمیدهد
دوید به بیکهنت رفت به نارائن جو التجا و زاری کرد که من گناه نسبت به
بهکت شما کرده ام سودرشن چکر مرا میسوزد بیاران در پناه شما آمده ام که مرا
محافظت کنید شری مهاراج جو فرمودند که اگرچه بر سر همه حاکم عالمم اما بر بهکتان و
مخلصات حاکم نیستم که آنها بغیر از پرستش من آرزوی دیگر در دل نیست و
بس میگویند که بمن می شنوند مرا همه جا دانسته خود را می سپرند بدین گفته
آنها را زود بمن نتوانم کرد با این گفته آنها مرا برای خاطر خود مقدم میدارند ای دربا
چون بهکتان نرم دل بر هر کس مهربان اند غصه خشم را در ضبط دارند اگر او
امبر یک راجه بر تو غصه میکرد همان ساعت میسوختی حالا ترا پناه نمیدهم در پناه
همان بهکت من برو والا ترا سودرشن چکر خواهد سوخت دربا ساجی لاعلاج شده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

درجایکه راجه اتیرنک بود آمده دندوت نمسکار کرده دست بسته پیش او ایستاده با راجه
بسودرشن چکر التماس کرد که مهاراج درباسا رکهیه برهمن ایشان امان بدهید
که منت وار من مقبوم تمام شد ادهیای چهارم آغاز ادهیای پنجم از اسکنده نهم
چون راجه اتیرنک التماس کرد سودرشن چکر سرد شده درباسا رکهیه امن یافت
از راه خجالت بجانب راجه نمیتوانست دید راجه گفت ای رکهیشر بهوجن یعنی طعام بخورید
درباسا رکهیشر طعام بخورد گویند که تا یکسال درباسا از ترس سودرشن چکر جابجا
میگشت در همه مدت راجه بجای خود بود افسوس میخورد که بسبب من برهمن
آزار کشیده میگویند که درین تمادی مدت بقدرت قادر لم یزل کاربار
می انبار طعام بهوجن سرد شده راجه بعد ازان برهمنان که از خوردن طعام
فارغ شدند خود طعام خورد درباسا رکهیشر عذرخواهی بسیار کرده که ای راجه
من تا حال بزرگی همچنان شری نارائن جیو نمیدانستم که همگنان از همه
صاحب زور آورند حالا دانستم سوامی گهند گوگفت ای راجه برکت
بعد ازان که راجه اتیرنک سلطنت خود را به پسران داد خود در جنگل رفته
بعبادت و تپسیای شری نارائن جیو مشغول شد مکت و رستگاری جاوید گردید در اولاد
یکی از راجه ها راجه اچهواک بعد روزی به پسر کلان خود گفت که برو شکار بیار تا شرادهم
بیابان رفته شکار بسیار کرد انجا گرسنه شده یک آهو بریان کرده خود بخورد باقی گوشت
برای پدر آورد [illegible] راجه اچهواک بر شراد [illegible] ریشی که برای شراد آمده
[illegible] گفت این گوشت قابل شراد نیست [illegible] این بخور [illegible] پسرت خورده
خورده راجه در خشم شد آن پسر را از ملک خود بیرون کرد در بیابان رفته بعبادت
مشغول شد

Mohd. Ashraf Peerżada Collection, Srinagar

مشغول شد تا راجه اجهواک بیست کنیشر اورا از بهمان آورده سلطنت و راج بشاید ازو
پسران بسیار بوجود آمدند در اولاد دیرکس نام راجه کلان شد وقتی دیتان بر دیوتاها
غالب شدند ایندر راجه از برهما پرسید که ما را چه قسم فتح میسر میشود ستری برهما فرمودند
اگر راجه پورنجس مدد دیوتاها نماید فتح میسر خواهد شد ایندر راجه پیش پورنجس آمده
استمداد خواست پورنجس گفت وقتیکه با دیتان جنگ می دارم مرا آنقدر قوت دیوتای
خواهد شد که اسپ و فیل را تاب سواری من نخواهند آورد اگر گاو شوی مرکب من باشی
همروم ایندر راجه همچنان کرد راجه بر ایندر راجه سوار شده جنگ رفته بر دیتان غالب آمد
در اولاد او راجه جوناس نام راجه کلان شده اورا فرزند نبود در باب بیرز رکهیشران
التماس کرد رکهیشران برای او جگ مقرر نمودند کوزه آبی منتر یعنی افسون دمیده
نگهداشتند قرار دادند که فردا ازین آب زن راجه را غسل خواهیم داد شب در محل راجه
و برهمنان خواب کردند اتفاقا شب همه بخواب رفته راجه را تشنگی غالب شد هرچند آب
خواست عمداران کوزه بدستش نهادند برخواند منتر بر آن واقف نبود همان آب بخورد
صبحی برهمنان خواستند کوزه را خالی دیدند معلوم کردند که راجه آب کوزه خورده است
گفتند ای راجه از قضای کردگار چیزی چاره نیست از شکم تو فرزند بوجود خواهد آمد شکم راجه
مثل زن حامله روز بروز کلان میشد تا آنکه ده ماه گذشت رکهیشران پهلوی راجه
شگافتند فرزند برآوردند تا زخم را هم جمع کردند بعد ستری یا راز حونا جه زنده ماند
اما چون آن پسر گریه کرد شیر خواست ایندر راجه گفت که ماندها یعنی پرورش کننده
او منم پس ایندر راجه انگشت خود را که در آن امرت یعنی آب حیات بود در دهن آن پسر کرد
تا او مکید و سیر شد از آنکه ایندر راجه لفظ ماندها را در حق او گفته بود نام پسر ماندهاتا شد اورا

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust
Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سه پسر پنجاه دختر بوجود آمد از پسران او یکی مچهکند نام بود و آنهمه دختران را به سوبهره رکهیسر
داد راجه پرتهت پرسید که پنجاه دختر یک کس دادن از راه چه بود سکهدیو جی گفت که سوبهره
رکهیسر بر کنار جمنا جی عبادت میکرد روزی ماهی را دید که در آب بچه های خود را بازی میکرد
سوبهره رکهیسر که فرتوت پیر گردیده بود بخاطرش رسید که کرهست آشرم یعنی تعلق چه خوب بوده
چون او را هوس تعلق شد پیش راجه ماندهاتا رفت و گفت که دختر خود بمن بده ماندهاتا
از ترس آن رکهیسر عذر نتوانست کرد گفت که من پنجاه دختر دارم در محل برو هر کرا
خواهی بگیر سوبهره رکهیسر بخاطر آورد که من پیرم دختران راجه جوان خواهند بود مرا
چشم قبول نخواهند نمود پس خود را بقوت جوگ جوانی خوبرو ساخت چنانکه اشنی کمار بدن
او بطاقت دیدند چون در محل رفت هر پنجاه دختر شیفته و فریفته شدند رکهیسر همه را
همراه آورد و بقوت قدرت خود عبادت خانه های عالی مشتمل با باغها و حوضها
بود برای هر کدام محلی معین ساخت زر و اسباب بسیار از غلام و کنیز بزور عبادت
موجود نموده داد عشرت و کامرانی میداد پنجاه هزار فرزند شد فرزندزادها
نیز بهم رسیدند و قبیله او شاخت افزود بعد از مدتی بخاطرش رسید که اینقدر مدت
عیش و کامرانی نمودم هنوز سیر نشدم که عبث ترک عبادت کردم در بندها و
هوس افتادم این آرزوها تمام شدنی نیست پس همه را ترک داده در
بیابان رفته مشغول عبادت شد هر پنجاه دختر با او همراه بودند در جنگل رفتند و
در انجا چون ایشان قالب عنصری را گذاشت همه زنان با او ستی شدند
و خود را سوختند باز سکهدیو جی میگوید از اولاد او پدر راجه کلدنی بود پسری
داشت ستروبا نام روزی بهیک پسر گفت که برای شراد آهوان را بشکار
کرده بیار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

کرده بسیار ست روپ رقه چندان آهو شکار کرده آورد و از الجمله یک آهو را خود خورد
چون راجه خواست که شراد کند پیتران از بالا آواز دادند که این گوشت ها ست روپ خورده
است این گوشت لایق نمانده راجه بر پسر اعتراض کرد و گفت که کجا برو که در میان
چندالان که نجاست میکشیده باشند باش ست روپ بحکم پدر با انجا رفته میکرد ایندر روزی
در میان بیابان لشوامتهر کهشتر را دید ست روپ در خدمت او رفته بالتباد لشوامتهر جی
گفت چه میخواهی گفت میخواهم که از این چندالان برآمده در ایندر لوک بروم بر
ایندر آسن بنشینم لشوامتهر جی تا آبی که در کمندل داشت غسل داده از آن غسل در پانی
کرمه ناشا شد که الحال در دو طرف نهنه جاری ست در آن آب کسی پا نمیگذارد
که قاطع اعمال حسنه است بعد از غسل ست روپ در ایندر لوک فرستادم او
بقوت عبادت لشوامتهر جی با وجود که چندال شده بود در ایندر لوک رفته بر آسن
ایندر نشست ایندر راجه دید که مردی چندال آمده نشسته است و از آسن خود دور ساخت
او در هوا فریاد کرد که ای لشوامتهر جی مرا که ایندر راجه از ایندر لوک پائین انداخت
لشوامتهر سوامی گفت که همانجا باش بگفته کهشتر موصوف در هوا مانده است تا آنکه
او در ولایت مگهه می افتد از نهه آن ولایت را ناپاک گفتند تشید کرده اند لشوامتهر
خواست که بقوت زور عبادت خود ایندر لوک دیگر بسازد او را در انجا نگهدارد الو
دیوتاها در خدمت کهشتر موصوف گفتند که خلاف قاعده خوبیست بنابران
لشوامتهر گذاشتند بعد از آن در همان اولاد باهوت نام راجه شد چون فرزند
نداشت برای بهم رسانیدن فرزند هزاران زن خواست اما بالقدرت ایزدی بار از حمل
از هیچکدام آنها فرزند بوجود نیامده راجه غمگین و اندوهمند میشد تا آنکه روزی نارد منیشر

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بجای او آمد سبب اینکه وی اندر راجه پرسید راجه گفت هزاران زن خواستم
از کسی فرزند تولد نشد همیشه ملول میباشم تمام شد اوصاف پنجم اغاز اوصاف ششم از راجه
چون نارد منتر برانده راجه اطلاع یافت اینها با او داد گفت هر که از زنان خود
بخوراند فرزند از وی بوجود خواهد آمد راجه آن اینها را بزن کلان خود داد که آن روز
نوبت او بود حامله شد راجه از کمال محبت فرزند همیشه در پیش زن کلان میماند
ساعتی جدا نمیشد زنان دیگر باهم گفتند که هنوز فرزند تراده همیشه در پیش زن کلان
میماند هرگاه فرزندی برآید ما را مطلق ترک خواهد داد همه زنان اتفاق کرده زن
کلان را زهر دادند بقدرت شری نارایَن جو زهر با او کارگر نشد با آن زن حملش از آن رسید
درین اثنا دشمنان بر راجه زور آوردند راجه را از ملک بدر کردند راجه با زنان خود
نزدیک صومعه رکهیشر ورجکلی رفته بعبادت مشغول شد تا از جهان رحلت زنان او
ستی یعنی مستعد سوختن شدند کارب رکهیشر زن کلان راجه گفت که تو حامله
خود امشو از تو فرزندی بوجود خواهد آمد که راجه عظیم الشان خواهد شد آن زن
خود را نسوخت نزدیک صومعه کارب رکهیشری بود تا پسر زائید او را سکر نام کردند
او چون بالغ شد لشکرها را فراهم آورده ملک خود گرفت راجه صاحب ستونی
شد شصت زن کرد یک زن او ۶۰۰۰۰ شصت هزار فرزند بوجود آمد از زن دیگر همگی
یک پسر شد اسمان نام کردند راجه سکر خواست که صد جگ اسمید بکند ۹۹ نود و نه
جگ تمام کرد در جگ صدم اسپ جگ را سر داد ۶۰۰۰۰ شصت هزار پسر را همراه داد
اندر راجه بخاطر آورد که اگر جگ صدم هم تمام کند این راجه جای من خواهد
گرفت از زور راجه نمیتوانست که اسپ را بگیرد و جگ برهم کند اسپ را در جایکه

کپل منی رکهیشر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کپل من کشیشر عبادت میکرد و هیچ یکه بحکمش التفات نه کرد چون در عقب کپل من کشیشر
نشست و از انجا گرفت پسران راجه سگر چون دیدند که اسپ جایی نیست تفحص اسپ
در هفت طبق بالا و هفت طبق پایین کردند از هیچ جا نیافتند آخر لا علاج پیش سگر
آمدند گفتند که اسپ در جایی گم شده هرچند جستیم نیافتیم اگر بفرمایید زمین را کاویم
راجه گفت بکاوید آنها زمین را شگافتند گویند که این هفت سمندر از کاوش
ایشان است تا رسیدند که بجاییکه کپل من در مراقبه بود عقب او بسته است ایشان
یکبارگی دویدند شور و غوغا کردند که دزد را یافتیم از غوغای آنها کپل من از مراقبه
بیدار گشت بجانب آنها بنگاه تند و تیز دید بر شصت هزار پسر راجه سگر از آن نگاه تند او
سوختند تمام شد ادهیای هشتم آغاز ادهیای نهم از اسکند نهم ۹
چون این خبر رسید انسمان پسر خورد خود را فرستاده که تا خبر بیارد انسمان در تجسس از قضیه
کپل من کشیشر را از تو یاد خوش آمد بسیار خوشوقت راضی کرد با کپل من راضی شد
گفت که اسپ خود را ببر اما برادران تو که به آتش غضب ما سوختند وقتی مکت خواهند
شد که گنگا جی از آسمان خواهد آمد به آب خود آنها پاک خواهد کرد انسمان اسپ را
پیش راجه آورد راجه صد جگ را تمام کرد بعد از مدتی راجه فوت شد انسمان خداوندگاه
راج کرد بعد از آن راجه دلیپ نام پسر خود را بر راج نشانده خود برای نجات
برادران عزم آوردن گنگا جی در جنگل رفته بعبادت مشغول شد اما مدت مدید
عبادت نمود گنگا جی مهربان نشده راجه انسمان فوت شد بعد از خداوندگاه
راجه دلیپ نام نیز ترک سلطنت کرد و طلب گنگا جی در جنگل رفته عبادت کرد گنگا جی
بنام راجه دلیپ نام هم فوت شد او بهاگرت نام پسری خود داشت همانا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

خود تشنه بود گفتند که بزرگان تو برای آوردن گنگاجی بجنگل رفته عبادت کرده و
بحصول کام مرده اند گفت بهتر آنست که من اول از درگاه شری نارائن جیو خواسته
عبادت و تپسیا کرده گنگاجی را بیارم بعد آن بر راج بنشینم پس در جنگل رفته بصدق و
عقیدت تمام عبادت میکرد و گنگاجی بصورت عورتی ظاهر شد و درشن داد و فرمود
کای بهاگیرته چه میخواهی او بعد ڈنڈوت و نمسکار کرده دست بسته عرض کرد که ای
گنگاجی ماتا بزرگان من بنفرین کپل منی رکهیشر سوخته اند امیدوارم که در بهولوک
بیایی و بر خاک آنهان گذر کنی تا ارواح شما بزرگان من مکت و رستگار شوند گنگاجی
فرمود اگر بیایم زمین تاب جوش من نمیتواند کشید باید مردی که بالای سر خود بگیرد و
دیگر آنکه اگر کسی عاصی و گنهگار در من غسل خواهند کرد و ملاحظه میدارم که اثر عصیان آنهان
بمن خواهد رسید راجه بهاگیرت گفت که من در خدمت شری مهادیو رفته التماس خواهم کرد که
تا شما را بر سر خود بگیرد و از اینکه مردم عابد زاهد بهگت در آب تیرتهه شما غسل خواهند کرد
عصیان گنهگاران را نسانی اثری نخواهد بود گنگاجی راضی شد و راجه بهاگیرت بعبادت
شری مهادیو مشغول ورزید سری مهادیو جیو مهربان شده فرمودند که چه مطلب داری گفت
برای نجات بزرگان نه شری گنگاجی التماس کردم که در بهولوک قدم رنجه نمایند
الحال آرزو دارم که شما از راه فضل و کرم بر سر خود بگیرید شری مهادیو جیو قبول فرمودند
همان آب گنگاجی ریزش کرد بالای سر مبارک گرفتند بهاگیرته گنگاجی را
بجایگه بزرگانش افتاده بودند آورد تا بر آنهان گذشت جاری شد همه دیوتا
شده به سرگ لوک رفتند سوامی سکهند تو تار میفرماید که در آن اولاد و
سدرسن نام راجه کلان شد و اورا سی لشکر رفته بودند در انجار اجهسی بگشت و را

اندراجس

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آن راکهس برادری داشت خواست که انتقام برادر بگیرد چون راجه دنیا ابد ور بود
با او بمدت نتوانست شد خود را برهمنی ساخته پیش راجه آمد گفت که باورچی یعنی
رسوی خویش ترم راجه او را نگهداشت در روزیکه راجه اشت رشی را مهمان خود ساخته
بود انواع طعام از گوشت و شکار پخته بودند که برادر راکهس گوشت آدم را هم در آن
طعام پخته آورد وشست رشیان که بر حقایق زمان ماضی حال مفصل آگاه بودند که
راجه دیدند گفتند که برای من گوشت لحم آوردی مگر راکهس دانسته از شر بهار راخ
میخواهم که شما تا دوازده سال راکهس شوی گوشت آدم میخورده باشی ابگفته برخاسته
رفت چون راجه هم صاحب عبادت بود گفت من دانسته گوشت لحم برای
این رکهشر نیاورده بودم اینمرد عبث شاپ داده من هم برای او شاپ دهم
چون بقصد شاپ آب برداشت دمیتی نام زن او دستش گرفت و گفت که ما این
را با برهمنان برابری نیست که او شاپ داده باشد باز مهربان خواهد شد
تو شاپ مده راجه دست باز داشت در همان روز اگرچه صورت و شکل راجه
بحال بود اما طبیعت او مثل راکهسان شد هر طرف که میرفت لحم میگرفت و میخورد
اما عورت را نمیگرفت روزی برهمن عابد را با همه زنش در جنگلی دید خواست آن برهمن
را بخورد زنش التجاء بسیار کرد که شوهر من از شوهر بلذت دنیاوی کام دل بر
نداشته ام سیر نشده فرزندی هم نرسانیده این را مگذار راجه حرف او را
گوش نکرده برهمن را بخورد زن آستری الی شوهر را جمع کرده خود را با آن سوخته
براجه شاپ داد که تو هرگاه نزد زن بروی بمیری بعد از دوازده سال
که راجه از شاپ رکهشر خلاص شد خواست که نزد زن برود زنش شاپ زن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

برهمن کشته بود منع کرد گذاشت که تزویج کند بعد از آن لست رکیتی آمده دعا
کرد که بدون جماع زن حامله تو پسری شود همچنان شد کهواینک نام راجه شد که
دو کری جو درا که با زهه لکی رشمار نمود چنانچه در بالا ذکر شده چنانچه در اولاد
او راجه خبر نهه شد که در خانه اش پرسرام جیو اوتار گرفت شکهدیو گفت پرسرام جیو اوتار ۸۵
ایراجه نام راجهای سروج بنسی را تو تمام گفتم تمام شد ادهیای هفتم آغاز
ادهیای هشتم در اسکند نهم سوامی شکهدیو گفت که چون پرسرام جیو
اوتار شری نارائن جیو هست یکمرتبه چهتریان را قتل کرده راجه پرچهت پرسید
که اینهمه از چهتریان چه واقع شده بود پرسرام جیو اوتار شری نارائن جیو
آنها را بکشت سوامی شکهدیو فرمودند که راجه سهسره باهو روزی بشکار بر آمده
بود در صومعه جمدگن رکهیشر که پدر پرسرام جیو بود در آمده جمدگن را که کامدین
در خانه داشت تمام لشکر راجه را مهمانی کرد راجه معلوم نمود که اینهمه بسبب کامدین
است به جمدگن جی گفت که این کامدین لایق خانه تو نیست قابل راجه
هاست بزور از و گرفته بشهر خود برد مهقدهٔ اچهولی لشکر راجه همراه خود داشت
جمدگن جی پرسرام جیو را که در آن وقت حاضر نبود یاد کرد شری پرسرام جیو
حاضر شد کای جمدگن جیو گفت که راجه سهسر باهو کامدین بزور علیه
از من برده است شری پرسرام جیو عقب او برفت همه لشکرش نقل ساخته
کامدین را باز آورده روزی رینکا ماتا مادر پرسرام جیو برای آب آوردن
بر کنار گنگا جی رفته بود در آنجا که زنی را دید که با زن در آب بازی میکرد
رینکا ماتا را در تماشای آن درنگ واقع شد باز بخاطرش رسید که جمدگن

رکهیشر مرا انتظار است

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رکهشر برهوم تشت آب انتظار آب داشته باشد زود سبوی آب پر کرد روان شد
جون پیش شوهر رسید جمدگن گفت در باقی بود ... [illegible]
مرد بیگانه بود به پرسرام جو گفت که مادر را بکش پرسرام جو ... [illegible]
عذاب تمام دارد اما اگر نمیکشم پدر مرا سراپ خواهد داد اگر بکشم جمدگن رکهشر باز زنده
خواهد کرد پس مادر را بکشت چهار برادر او بشفاعت مادر آمده بودند آن برادران
را هم بقتل رسانید جمدگن گفت که پرسرام مرا با طاعت امر خشنود
ساختی چیزی از من بخواه پرسرام جو عرض کرد که میخواهم که مادر و برادران من باز
زنده شوند و ندانند که من آنها را کشته ام جمدگن فرمود همچنان شد آن هر پنجکس زنده
درحال شدند گویی چنانکه از خواب بیدار شده برخیزند رهی عبادت باتهه رکهیج
مخلصان و عابدان را که بجناب قیقمان رو آورده اند مرده را زنده کردن در نزد
ایشان کار سهلی است و پسران سهسرارجن همیشه درین فکر بودند که انتقام پدر
بگیرند روزی پرسرام جو در خانه نبود جمدگن را کشتند و انکاه ماتا پرسرام جو گفته
فریاد کرد چون پرسرام جو حاضر شد پدر را کشته دید قرار داد که بعوض خون پدر زمین
را از چهتریان خالی کنم و تخم آنهان را نگذارم پس قاتلان پدر را کشته بیست و یکبار
گرد عالم برآمده در هر جا که چهتری یافت بقتل رسانید تمام شد ادهیای

هشتم آغاز ادهیای نهم از اسکنده ستهم

سوای شکهد بوجو هر ماند که تسو امیر
ریشی خواسته بود که از راج رکهه خود را برهمه رکهه گو ماید او را صد پسر شد در همان
اولاد راجه بهوک بود که ابندر راجه شد او را ده پسر بود سبب ابندر راجه شدن
پیشتر مذکور شد حالا هم باز گفته شود که روزی ابندر راجه اهلیا ماتا نام زن گوتم رکهشر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راجگان دیده فرلقه شد خواست که ثواب بکند اما از ترس شاپ رکهیشر کوتم
نتوانست جرات بکرد نا شمی خود در الصحبت ملایم کرد با بدی و در حینی که در خانه
کوتم رکهیشر بود نصف شب او را گرفته شب بسیار بود و لیکن کوتم رکهیشر از
آواز زاغ گمان برد که شب کم مانده است و صبح نزدیک رسیده بقصد عبادت
مقرری بر حاجت برون آمده تا دست پا را بشوید عبادت بکند ایندر راجه التعلید
کوتم رکهیشر ساخته پیش اهلیا ماتا آمده با او صحبت داشت بعد از آن اهلیا ماتا معلوم کرد
که کوتم جی نیست با وی گفت تو کیستی از اینجا بدر شو چون ایندر راجه بر آمد در بین آنکه کوتم رکهیشر
شب را بسیار یافته بخانه باز گشت آمد ایندر راجه را دید گفت با وجود آنکه تو بسیار
مردم طمع میکنی هزار حیف همچو ای تو ترا شاپ میدهم که از تمام وجود تو آلت
زنی بر آید از اثر شاپ کوتم رکهیشر در تمام وجود ایندر راجه هزار عضو مخصوص زنها
هویدا گردید ایندر راجه از بس شرمنده گی بخانه خود نتوانست رفت پس از حیا ذلت
در شاخ گل سنبو فرقه پنهان شد رکهیشران در عیب او راجه بهولوک را ایندر راجه
ساختند او شاپ بر هیبت رکهیشر مار شد چنانکه سابق ذکر یافت تمام شد
ادهیای نهم از اسکند نهم آغاز ادهیای دهم از اسکند نهم سوامی شکهدیو میگوید که رکهیت دیو
نام راجه بود که ابتدای سلطنت و دولت دنیا را فانی و ناپایدار دانسته تا یک
پسر زن خود در جنگل رفته بسر میبرد وجه معاش خود را محض بر توکل درویشی و غیب حواله
کرد املا تردد میکرد لب بسوال نمیکشاد تا وقتی چنان اتفاق افتاد که چهل و هشت روز
متواتر برای ایشان چیزی از قسم خوردنی بهم نرسید روز چهل و نهم پاره غله از جایی
ناشنیدا نراسته بخشش کرده میخواستند که دفع جوع نمایند در بین اثنا در کمال ضعیفی برهمنی وارد شده

گفت که بسیار گرسنه ام

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

گفت که بسیار گرسنه‌ام زیرا که حصه خود را تمام و داده بود اظهار گرسنگی کرد

تا مادر پسر بخش خود را با او داد خود گرسنه ماندند بعد از آن چند روز دیگر

قدری خوردنی بهم رسانیدند چون خواستند که بخورند مهمانی دیگر وارد شد تمام خورد

از آنجا باقتضای ایام فاقه طاقت‌شان نمانده بود گهبت دیو به پسر و زن خود گفت

که بطور می که بعد از خوردن مهمان ته دیگی مانده باشد بشوید که فی الجمله اثری از طعام

داشته باشد تا بخوریم چنین کردند مستعد آن خوردن شده بودند که کناسی وارد شد

از غایت جوع بیطاقتی افتاد گفت که این خوردنی لایق تمانیست بمن بدهید

بخورم تا جان سر نباید ایشان آن ته دیگی را هم باو دادند خود گرسنه و تشنه ماندند

چون فقر و فاقه و عبادت و ریاضت عبادت توکل و لیکن ایشان باین درجه رسید

که آن کناس صورت اصلی خود که شنکر تشیو برای امتحان آنها بان صورت

متمثل شده بود درشن نمود و فرمود که آفرین بر همت و سخاوت شما باد در میان

هر سه را بدرجه ملکت و رستگاری که دولت سرمدی است واصل ساخت تمام شد

از اولاد

ادهیای دهم آغاز ادهیای یازدهم از اسکند نهم

هر و اج رکهشتر داد پس بهم رسید که سبب پدر بحکم ارتش او وقت بهر که بیماری

دست بهم ساید صحبت منافقت باین نام نامی گشت که دو واد پسر ششم بنابه ممیی و صحبت

دو ماه است او را دو پسر بود یکی پسر ششم بنابه که از کنگاجی بهم رسید دوم از زن

دیگر در میان اولاد دو داس گور بزرگ شماست که گور چندر بنام او مشهور است

وجه نسبت آن بنا بش این است که او مرض جرام داشت روزی او بشکار رفته

بود در هوای گرم بسایه درختی نزول کرد بعد از فرصتی چون از گرمی کاهلی داشت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

و حوضی که در زمین کورکهیتر واقع بود غسل کرد بمجرد غسل آزار او برطرف شد پس
آن حوض حوضهای دیگر را مرمت نموده بنام آن شهر یافت از همان اولاد
دلیپ است که دهلی بنا کرده او است از همان اولاد در روز چند است که پدر شنوپال
راجه چندیری باشد هر بدرت پدر راجه جراسند تیر از همان اولاد است حکایت
راجه جراسند چنین است که پدر او پسر نمیشد او دو زن داشت روزی رکهیسر
او را انبه داد گفت که یکی از زنان خود بخوراند که البته حامله خواهد شد راجه آن
انبه را بزن کلان خود داد چون هر دو زن باهم بسیار اخلاص و موافقت
داشتند آن انبه را نصفه کرده خوردند هر دو حامله شدند بعد از انقضای
مدت حمل از بطن هر یکی نصف جسم آدمی تولد شد سخت حیران شدند
از غایت غصه هر دو را بیرون شهر بردند قضا را جرا نام راکهس برو گذر کرد
آن هر دو نصفه جسم را باهم پیوسته پیوند داد پیش راجه آورد راجه بعد از پسر
شادمانیها کرده دیگر راجه سیلپ را از سهولی دو پسر بهم رسید چنانکه
تجتره ورج چنانکه راجه اکیدکند هرت بخصومت اینکه چرا خود را ایام
من موصوم ساخته در معرکه بکشت تجتره ورج بمرض ضیق النفس در گذشت
چون این هر دو بی اولاد رفتند سیتوکی بیاس رکهیسر را طلبیده گفت
که از زنان هر دو برادر او اولاد بهم رسان پس رکهیسر از هر دو زن هر دو برادر پاندو
دهرتراشت پیدا کرد و از کنیزک وچتره ورج ویدر را بهم رسانید پاندو چون شکاری
رکهیسری که بصورت آهو برآمده با ماده آهو زن خود صحبت میداشت در اثنای صحبت تیر
زده بود اما شنیده بود در کهیسر آهو شاپ باو داده بود که هرگاه تو هم بازن

محمد مکی نمبری

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

صحبت کنی همری پاندوان گونتی بابا بشارت شوهر اند انقید در راجه ارجن دیو
از واوه لوک پال بهیمسین از دهرمراج راجه یودشتر [?] سهدیو همچنین زن
دوم پاندو راجه را از اشنی کمار دو پسر یک شکم تولد شد که نکل و سهدیو
باشد این هر پنج برادر دروپدی ماتا دختر راجه دروپد را خواستند او زن
هر پنج برادر بود از هر یک لک پسر داشت بهیمسین را از هربا نام راجنی
پسری گتوت کچ نام بهم رسید ارجن دیو را از سوبدرا نام خواهر شری کرشن ابهمن
نام پسری شد که از راجه پرکهت پدر بزرگوار شما است بود در شکم مادر خود بود
که اشوتهاما بقصد کشتن تو برهم استر رها کرده بود شری بار این جیو را در شکم
مادر محافظت کردند از راجه چهار پسر دارای [?] تر ایشان راجه جنمی جی است
که راجه عالیشان عالمگیر خواهد شد بقصد انتقام خون تو جاک یاران خواهد
کرد و دهرتراشت را از گندهاری صد پسر بهم رسید که اول آنها راجه دریودهن بود
است و ستونی را در ایام دختری از پراشر رکهیشر که جد بزرگوار من بیاس است
بهم رسید من از بیاس شنیدم بهم رسیدم بیاس شنیدم چهار بید تا ترده پوران تالیف کردان
تعلیم داد جها باکوت [?] اکه خلاصه جمیع بیدها است بمن تعلیم فرمود تو مکوم
مینهم تشنو که بعد از تو بیست پنج تن از فرزندان تو سلطنت راج با استقلال
خواهند کرد آخرین آنهان راجه جک خواهد بود بعد از آن سلطنت از خانواده
شما انتقال خواهد کرد تمام شد ادهیای یازدهم آغاز ادهیای دوازدهم
از اسکند نهم سوامی شکدیو میگوید که حالا حقیقت اولاد راجه جدر امکوم
که تولد شر بکر بشنو در آن خاندان سوا دت نشان آن نسل با کرده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اصل است شنیدن این داستان راستان فرخنده بنیان وخجسته عنوان سطوه
حصول شرف جاویدانیه و وصول هزاران هزار مطالب امید است بگوش هوش
بشنوند که راجه جدجد بزرگترین پسران راجه جمبات است از جمله دو پسر که
میمنت وطن دیوکی ماتا بهم رسیده بودند راجه آورا از سلطنت راج محروم ساخته
او را اولاد بسیار بهم رسید از پسران او یکی راجه مدهه است که نام او همو برای
شرنگر سنجو بسبب مناسبت راجه یاد است دیگر فرزندان او سرستی است هم
شرنگر سنجو بارسنه همان بسبب گویند پسر دوم راجه جمبات که از راجه جد خورد
تر بود نیز فرزندان بسیار بوده از اولاد او کارت ورج بود که هزار بازو داشت
ده هزار پسر او را همه پسران اش شری پرسرام جو بقتل رسانیدند آن پنج پسر که
ازو زنده ماندند بسبب جهنی ماندن آنها بود دیگر از اولاد او راجه
اجامد بود او زنی داشت هر چند سر دوندیش جگر داو را هیچ پسر نرسید روزی او
تشنه بود دختری را دید که از ان بگذشت راجه اجامد با او گفت که ترا که اینجا
آورده است تو دختر کیستی او گفت که من ستیه نوام اجامد گفت که من پسر
ندارم زنی که دارم عقیمه است او مسکلار دکه زن دیگر کنیم تو نه یعنی لنکن جفت باشی
در نفس بخاطر راجه اجامد گذشت که بوجهای و بشنود بواکند پس برین عمل
قیام نمود بشنود یوا ازو مهربان شد دعا کرد که تا ان زن عقیمه حامله شد
پسری آورد در کمال ملک آن دختر را با او عقد بستند ازو سه پسر شده
از انها اولاد بسیار بهم رسید **ادهای سیزدهم از اسکندر نهم**
سوامی سکهد بوجو فرمود که از جاودان یکی او بیک نام داست بید نور راجه

راجه وکره بل

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راجه اوگره سین پدر راجه کشن هنت واسطه باو میرسد از اولاد راجه اونکس است
او دو پسر داشت راجه دلوک راجه و گره سین راجه دلوک نهه پسر داشت که
بزرگترین ایشان راجه کشن بود راجه کنت بهوج برادر راجه لسبد نو فرزندی
نداشت بنابران راجه سورسین پدر لسبدیو راجه دختر خود را که پرتها نام
فرزند او بود داد بمناسبت نام کنت بهوج بکنتی مشهور است یا بدوان از بطن
او بدان کونتی ماتا در ابتدای طفولیت درواسا رکهیشر را بتقدیم حسن
خدمات از خود خوشنود ساخته بود درواسا رکهیشر او را افسونی آموخت
هرگاه بخواند بان افسون هر دیوته را که اراده داشته باشد بطلبد واو در همان
ایام روزی در آفتاب نشسته بود بخاطرش رسید که افسون را بر آفتاب امتحان کند
پس آفتاب را بخواند در ساعت آفتاب عالمتاب نزد او ظاهر شد گفت چ
مرا برای چه طلبیدی او گفت بنابر امتحان مهر سروج دیوتا گفت که آمدن
من هرزه نمیباشد حالا با تو صحبت میدارم تا ترا فرزندی از من حاصل شود
گفت معاذ الله که من دختر باکدخدا و بار نشده باشم فرزند بهم رسانم این رسوایی
را کجا برم گفت که اندیشه مکن که دختری تو بحال خواهد ماند پس سروج دیوتا
باوی صحبت داشته برفت او را در همان وقت پسری در غایت حسن و
جمال از راه گوش متولد شده شعاع آن پسر چون پرتو آفتاب تابان بود
و زرهی در بدن از طلای خالص و گوشواره مرصع لی بها در گوش داشت
کنتی ماتا او را دیده متعجب شده از ترس رسوایی او را در پارچه پیچیده تا کنگا بحر سپرداد
حالا بعد از ان در دشمنی کند شروع او بار تر کرشن بهگوان خواهم کرد که انداشت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

مطلق چون مراد آن خالق مقدس همینها بخواهش ارادت خود که عقل و
ناقص ایشان را در آن محل تصرف نیست برای حکم کردن بار زمین و رواج
دادن دهرم برطرف ساختن بدعت ادهرم از بطن مقدس دیوکی ماتا
ظهور پرنور فرمودند اگر کسی در این باب سوال کند که آن ابر را بار اکه پیدا کننده
هر یک سوکست باراده خود تواند چندین هزار عالم را در طرفة العین موجود و
معدوم ساخت او را چه ضرور که بجهت حکم کردن بار زمین خود بعالم ظهور جلوه گر
شود اگر از نسخه کردار و افعال منزه مبراست و زادن و مردن را بحالات اقدس او
راه نیست او را چه برین داشته که خود را در شکم مادر و صلب پدر در رحم آورد باید دانست
که آن نرنکار در همه اکارها جلوه ظهور او تارها دارد باید بشکل شدن او تار بی
تصرف است مهندا چون مردم در جگ های دیگر به ریاضت ساخته و جگهای عظیم
مثل جگ راجسو جگ اسمید رستگار میشدند در کلجگ بنابر کم عمری و کم توفیقی
کاهلی این اعمال را نمیتوانند کرد بنابر آن نظر بر رفاهیت و رستگاری این کلجگیان
بخواهش ازلی لم یزلی خود او تار بر کمال فرمودند تا مردم این دور کلجگ
باستماع ذکر محامد محاسن ذات معلی و درجات اقدس مقدس مکت رستگار
جاوید و کامیاب مینا و امید شوند تمام شد اسکند ۹ نهم آغاز
دشمن اسکند او تار گرفتن سری مهاراج جیو در خانه لبشدیو راجه
از بطن فیض ساحت دیوکی ماتا تولد فرمودند اسکند توجواد او تار
سری مهاراج جیو تا نهایت براهه برجیت میگویند سوت پورانک
باسوک وغیره کهشیران میگویند که چون راجه پرجیت نهم اسکند از جمله دوازده

١٢ دوازده اسکند

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دوازده اسکند شری مهابهاگوت شنیده سرمایهٔ نجات سرمدی اندوخت از سوامی سکهدیو
پرسید که بزرگترین اهل ریاضت حقایق راجهاهای نامدار سرداران ذو القدر و اقتدار
که اوقات خود را در مرضیات شری نارائن جیو نرگس روپ بسر برده از جهانهای آن
فانی انتقال فرمودند از زبان حقایق بیان شما شنیده ام نیز عجایبهای قدرت
قادر آگاهی یافتیم حالا میخواهیم که کیفیات ولادت شری کرشن جیو و خصوصیات
جاودان که شری کرشن جیو در آن قبیله بودند مطلع شویم میگویم که آیات مستجمع
اوصاف از شواب چون هر امبره مبارست باز میفرمایی که از شکم دیوکی ماتا
تولد یافته پس ایشان چگونه صورت بسته خاطر مرا تسلی و مزید نیز میگویند که بلدیو جیو
از دیوکی ماتا متولد شده روهنی ماتا چرا مادرش میخوانند این راهم تسلی بدهید
مفصل بیان باید فرمودند که مارا از شنیدن بسیار ملالی ملالگاهی روداده بلکه بهره
من حالی باره بهم رسیده است هر لطیفهٔ ملولی که واقع میشود بر من احیائی و معنی عظیم
است اگرچه در وصف کسی که زبان شری برهما و شری مهادیو ناقابل است چه یارا
که آنرا در حصر توان آورد بزرگان من از توجه کرم آن و بال سرو مال بر لشکر
عظیم کوروان فتح یافتند و بسلطنت رسیدند و در وقتیکه اشوتهاما پسر درون آچارج
خواست که نام و نشان پاندوان در جهان نماند بقصد کشتن بر همه استر
بشکم مادر راند سری کرشن جیو مرا در شکم مادر محافظت کردند که حافظ رزاق
آفریدگار عالم اند پس سکهدیو گفت که ای راجه صد رحمت بر عقل و دانش
تو باد که دل تو در استماع محامد و مدایح شری نارائن جیو راغب است این حیله
بختیاران و طالعمندان خوبی اما چند روز است که تو آب و طعام نخورده چگونه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بجا نخواهد بود خود را جمع کرده گوش هوش بمن داری راجه گفت مقبول لدتی
که شما بیان فرمودند مرا حقیقت الحال است از شنیده آن حکایات حیران
سیر شدم که اصلا خواهش آب و طعام نمانده تمام شد ادهیای اول آغاز
ادهیای دوم از اشتمکند چون سوای سکهدیو این را از زبان راجه
پریکهت شنید از شوق و شغل خاطر راجه بسیار محظوظ و خوشوقت شد سجده بدرگاه
شری ناراین جیو بجا آورده روز دوشنبه شروع گتهای شری کرشن جیو نموده
گفت ای راجه زمانی که زمین از جور ظالمان گران گشته بصورت ماده گاو
نزد برهما جیو رفت گفت که من بسیار گران ام در عذابم شری برهما جیو
او را همراه گرفته نزد شری مهادیو صاحب رفت چرا که شری مهادیو جیو کمی آن
وصف قهاری و جباری در وی میسر است میتواند که ظالمان را استیصال کرد و
آسایش از آنکه شری برهما جیو ظاهر کرد شری مهادیو صاحب گفت که ای برهما جیو
واقع اند زمین من و تو نمیتوانم شد بلکه مرا و ترا آفریده من و تو در یاد اوییم
پس هر دو باتفاق دیگر دیوتایان آن ماده گاو را همراه گرفته بکوه سمیر رفته شد
بستایش و نیایش آن او ناشی پورکهه پرداختند آوازی از غیب آمد که شما
خود را جمعداشته باشید مطلب و مدعای شما حاصل خواهد شد بار از شکم دیوکی نام
متولد شده قدرت خود را که کسی پی با آن نمیتواند برد خواهیم نمود اگر چه من
از زادن و مردن فارغم لیکن چون بسدیو راجه دیوکی ماتا در جنم سابق عبادت
بسیار کرده درخواست نموده بودند که بخانهٔ ایشان اوتار گیرم همچنین شد و ظهور جیو دانا
بازی و نشاط مرا آرزو کردند میخواهم که بدعای شان دهم بنابر رفع بلیه زمین اوتار

فرمایم شری برهما

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

فرمایم شری برہما و شری مہادیو دیگر دیوتاہا ازین بشارت شادمان گردیده بجای
خود باز آمدند دران ایام که سلطنت متهرا القوم جادوان تعلق داشت ازان قوم
مرسین راجه بود او دو پسر داشت اندرسین نام و بهومک برسین اندرسین را البری لوده
بسدیو نام بهومک پرسین را فرزندی بود او گره سین نام این او گره سین را پسری
داشت کنس نام که راجه عظیم الشان شد دختری داشت دیوکی ماتا نام و دیوکی
را به بسدیو نام فرد کردند در وقت جهیز کدخدایی راجه چهار صد فیل مست
پانزده هزار اسپ هژده هزار ارابه مرصع دیگر اسباب فراوان نفیس داده رخصت
گردند کنس در کمال زور عظمت و جبروت بود راجه‌های اطراف محکوم و مطیع
فرمان او بودند از محبتی که با همشیره داشت وقت رخصت بران رتهه که بسدیو راجه
و دیوکی ماتا سوار شده بقهرمانی رتهه بان نشسته بجانب بسدیو راجه روان گشت و
در اثنای راه آوازی از آسمان رسید که ای کنس غافل کسی را بجو شنجالی میبری
هشتم فرزندیکه از شکم او تولد خواهد یافت کشنده شما خواهد بود کنس از
شنیدن این آواز سر خود بلرزید عنان رتهه از دستش بیفتاد با خود گفت
هر کس عزیز باشد اما از جان خود عزیز تر نیست بهتر آنست که دختر را بکشم دل
ازین وسوسه فارغ سازم پس دیوکی ماتا از موی سر گرفت و شمشیر علم کرده
خواست که سرش ببرد از دل بسدیو راجه ازین معنی متحیر شده گفت زن را که هیچ گناهی
نه ازو سرزده شود کشتن لازم نیامده چه جای آنکه خواهر تو باشد اما کنس دست بر
نمیداشت پس بسدیو راجه گفت اگر کشتن دختر ازین اندیشه بخاطر آورده
که متولد هشتم کشنده تو خواهد بود من عهد کردم که هر فرزندیکه از دیوکی ماتا بزاید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پس تو حاضر کردانم خواه بکشی و خواه بخشی کنس این معنی را قبول کرده دست از قتل
بار داشت بخانه آمد بسدیو راجه و دیوکی ماتا محبوس ساخته نگهبان شدند بر کماشت که خبردار
باشند تمام شد ادهیای دوم آغاز ادهیای سیوم از دشم سکند سکند بوجهو
گفت که ای راجه بر نجهت در مدت محبوس خانه هشت فرزند از دیوکی ماتا متولد
شدند هفت پسر یک دختر روزیکه پسر اول بوجود آمد بسدیو راجه او را خود
پیش کنس برد کنس از پاس عهده و وفائی قول بسدیو راجه خوشحال شد آن پسر را
بدو بخشید با حاضران مجلس گفت که عجب آواز غیب خطر من از پسر هشتم است
این پسر بیگناه چرا بکشم خود را باین عذاب آلوده کنم همدران اثنا نارد منیشر
دران مجلس وارد شد گفت ای کنس چرا در فکر خود غافل میباشی اگر از
پایان شمار کنی در میانی همه فرزندها هشتم همین است سکند بوجهو میگوید که ای راجه
اینکه متی نارد منیشر حرف بگوید که منعمی قبل باشد بنحت نمیتوان کرد چه تقدیر
چنین بود زبان شان معبر تقدیر است **نظم** بود ضمیر و زبان شان سفینه لوح و قلم
کلام اهل خدا ترجمان تقدیر است ::: پس نارد منیشر این سخن گفته رفت وقت
کنس آن پسر را باز طلبیده بکشت هر چند او که سیتی پدر مادرش و دیگر
کلانتران مانع آمدند قبول نکرد بلکه پدر را برای همین که حمایت دختر و امانه
میکند حبس فرمود بعد ازین بسنر در حبس بسدیو راجه دیوکی ماتا احتیاط نمود
گفت شرط دور اندیشی و احتیاط این است هر فرزندیکه از دیوکی ماتا بر آید
خواهم کشت همین سبب پنج پسر دیگر بکشت هفتم بار که دیوکی ماتا به
بلبهدر جیو حامله شده شری نراین جیو بجوک ماتا که عبارت از قدرت شرینی

شری ماتا بجوک الجوست

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شری بهگوان خواست چنانچه مکرر ذکر یافت امر فرمودند که این حمل را در شکم روهنی نام زن
دوم بسدیو راجه که از ترس کنس در گوکل در خانهٔ نند جهر پنهان شده بود بگذار شری
بهگوان همین قسم بوقوع آمد از این خبر کسی واقف نشده دیوکی ماتا دانست که
حمل من افتاد در شهر برای اسقاط حمل شهرت یافت بعد از آن دیوکی ماتا به سبب سر کشو
حامله شد از اثر آن سعادت جبین او درخشیدن گرفت شعاع در در و دیوار را احاطه
کرد همچنین بشیره تولید بسدیو راجه خورشید و از مضافت درین ایام شری برهما و شری
مهادیو جیو با دیوتاهای دیگر اکثر اوقات در انجا رسیده ثنا و ستایش بسدیو راجه
دیوکی ماتا مینمودند بر طالع آنهان آفرین میکردند میگفتند شرافت در شما که بهر آن در
سه لوک میکردیم الحال بطفیل ایشان خواهیم دید چون کنس در حسانی روی بسدیو
راجه دیوکی ماتا را شنید و دید بیقین دانست که کشنده من همین پسر خواهد بود مصلحت
آنست که دیوکی ماتا را بکشیم باز بخاطرش رسید که زن هیچگونه سزاوار کشتن نیست خصوصا
که حامله باشد همان پسر را خواهیم کشت تمام شد ادهیای سیوم آغاز ادهیای
چهارم از دشمسکند سوامی شکدیو میگویند که ای راجه پرجهت کنس هر جا که بسدیو
در خواب بیدار گشت برخواست دریای خیال کشته خود بود با آنکه در نصف شب
ساعت روهنی که جهان از شور و غوغا آسوده بود آن پور که بدهان بهگوتیه
بانگ از بطن مقدس دیوکی ماتا چراغ الحال شده بعقیب دانستند که اوتار بزرگ
نراین جیو بوضوع پیوسته هر دو دید و دست گرده زبان بمدح ستایش انداخت مقدس
بر کشودند شری مهاراج جیو فرمودند که شما در جنم سابق بعد از عبادت بسیار در وقتیکه
من بر شما ظاهر گردیدم در خواست کرده بودید که مثل من فرزندی داشته باشند چون

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چون مثل من دیگری موجود نیست لهذا التماس شما او بار گرفته شما را با آرزوی خود
واصل کردم بعد از این شما از زادن مردن خلاصی یافته مکث نمایند پس از ساعتی آن
پوگره بدبهان لبدبوراه و دیوکی مانا را بغفلت مبدل ساخت تا او را طفل زاده خود
میدانستند همان آوازی از غیب بگوش لبدبوراه رسید که در همین ساعت از
جسودا ماتا زن نند مهر در گوکل دختری تولد شده است پسر را در آنجا برده بگذارد
دختر را گرفته باینجا بیا لبدبوراه بر حسب بشارت آواز غیب پسر را بر هر دو دست
برداشته روانه شد بقدرت شری بار این حضور زنجیر پای لبدبوراه و قفل دروازه
کشوده یافت دربانان و پاسبانان بخواب غفلت رفتند چون لبدبوراه
در آب جمنا جی در آمد جمنا جی برای پابوس مبارک طغیانی کرده می‌شد
لبدبوراه چون از همچی آگاهی نداشت از غرق شدن ترسیده پسر را بالا می‌کرد
تا آواز غیبی شد که اندیشه مکن جمنا جی برای قدمبوس جوشیده می‌شد پا
پسر را بآب برسان که قدمبوس کرده جمنا جی پایاب خواهد شد لبدبوراه
همچنان کرد جمنا جی پایاب شد لبدبوراه به گوکل بخانه نند مهر حضور رسید
پسر را در آغوش جسودا ماتا که بخواب رفته بود گذاشت دختر را از پیش او بجای خود
آمد باز زنجیر در پا و قفل ها را بسته یافت و از آواز گریه آن دختر پاسبانان
بیدار گشته خبر بکنس رسانیدند کنس بمجرد شنیدن خبر مضطربانه که از دستانو پاک رود
خبر نداشت دوبیده آمد دیوکی ماتا دختر را بهر دو دست برداشته بکمال عجز و الحاح
گفت که ای برادر من موافق عهده قولی که با تو کرده بودم همه فرزندان
را بتو دادم که آنها را کشتی اکنون این دختر را ببدار و منع خطره تصور نیست

اگر این را بمن بخشی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اگر این را بمن بخشی احسان است کنس چون این ابرو شنده بغضب تمام دختر را کشیده
میخواست که بر سنگ زند دختر از دست او رها شده بهوا رفت با حمایل گلهای زیور گوناگون
و برق دیوتایان بنظر کنس در آمد باواز بلند گفت که ایکه خود را عبث به عذاب قتل من آلوده
ساختی بدانکه کشنده تو پیدا شده است عنقریب ترا بخانه مرگ خواهد فرستاد و کنس
ازین ندا در ورطه غم فرو رفته از کرده پشیمان شد بسدیو راجه و دیوکی ماتا گفت که
تقدیر چنین بود که من بی سعادت بگناه قتل پسران شما آلوده شدم شما را برضای
شری بهگوان حواله کرده خاطر خود را تسلی دهید بدانید که در دنیا این جانداران
مثل خسی که در سیلاب با خس و خار دیگر میشوند بعد از ساعتی بموجب حرارت هم جدا میگردند
بدینگونه عذرخواهی معذرت و دلدهی کرده بسدیو راجه و دیوکی ماتا را از قید خلاص نموده تمام
ادهیای چهارم آغاز ادهیای پنجم از دسم سکند بامدادان که آفتاب از مشرق
طلوع نموده کنس وزرای خود را طلبیده داشته ماجرا از العقیمی که از زبان دختر شنیده بود
ظاهر کرد و تدبیر خواست آنها گفتند چون معلوم مشخص نیست که آن شخص را در کجا وجود
گرفته صلاح آنست که درین ایام پسران زاینده باشند همه را باید کشت تا او هم کشته
شود اگر با وجود این هم کشته نشود در آزار برهمنان گو نشیان باید کوشید که او حمایت
ایشان البته خود را ظاهر خواهد ساخت در آنوقت کار او ساخته شود کنس این مشورت
پسندیده مردم معتبر را بهر طرف تعین نمود که هر جا که طفل زاینده باشد بکشند اما وقتیکه
جشودا ماتا بیدار شده پنداشت که پسر زاینده است آرزوی پسر بکمال داشت شادی عظیم
کردند شکرانه فرزند بوالدار و جواهر بسیار گاوان بیشمار خیرات نمودند خویشان عزیزان
خود را طلبیده ضیافتها کردند چون رنگ آن پسر بسبز رنگ گل کنان مایل بود نام او

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شد که کنس چنو موسوم ساخته شده بهر متهرا که بعد چند گاه بمتهرا آمد بنابر اخلاصی که با بسدیو
داشت در مدت حبس ملاقات دست نداده بود نزد بسدیو آمده رقعه پرسش احوال کرد
بسدیو آمده گفت تو شنیده باشی که کنس بی‌رحم چه ستمها که بکرد و از کشتن فرزندان و
در حبس ماندن چقدر غمها که بکشیده‌ام امافی الجمله شنولد پسر تو که در معنی پسر من است آخر شنید
شده‌ام چون شنیده‌ام که الحال کنس بی‌رحم به کشتن طفلان حکم کرده است باید که زود ۹۲
بخانه بروی از محافظت پسر خود پسر من که روهنی ماتا زاییده است تا مقدور غافل نباشی
نهرها جدا اندانی که پسر من در آنجا امید است دیگر همه اختیار بتقدیر است شده بعد از آنجا
رخصت شده همان روز به گوکل آمد تمام شد ادهیای پنجم آغاز ادهیای ششم
اردو شنیمکند چون کنس کسان خود را برای قتل اطفال بهر طرف فرستاد پوتنا نام راخسی
که پستان خود را بزهر آلوده ساخته دایه وار بر آمده اکثر اطفال نواحی متهرا به بهانه شیر دادن
میکشت روزی در خانهٔ نند مهر در آمد جسودا امانا روهنی ماتا از دیدن حسن جمال ریوز بنا
فریفتهٔ او فریفته شده از درون خانه منع نکردند تا پوتنا خود را بگهواره سری کشنجو
رسانید سری کشنجو را مادرانه در کنار گرفت پستان در دهن ایشان گذاشت سری
کشنجو پستان او را در دهن گرفته آنچنان مکیدند که خون جاری شد معه نفس بدر آمد
راخسی بصورت اصلی خود بر آمده جان داد تن او بعرض و طولی که بود شش کروه
را احاطه نمود از افتادن او زمین و آسمان بشورش آمد چنانکه از شش پر باشد
از دست اندر را که زمین و آسمان شور افتاده بود مردم گمان بردند مگر فرود
افتاد آسمان بر زمین تا آن گوکل اعضای او را به تیغ تبر از هم جدا ساخته سوختند
دودی که از آن آتش بر آمده دماغ مردم را معطر ساخت این از آن سبب بود
که فی او را در بن نوالنجو بانند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که قتل او از دست سری کرشن جیو باشد تمام شد ادهیای ششم آغاز
ادهیای هفتم از دشم سکند وقتی که پوتنا افتاد زنان زنان در حیش آمده
خورد و بزرگ را حیرت در گرفت در سوفت جسودا ماتا دویده آمده تا خبر از حال
سری کرشن جیو گرفته ببیند که سری کرشن جیو بر سینه آن مرده بازی میکند زود برداشت
سر و روی او بوسیده تنگ در آغوش گرفت بر سلامت حال شکر گفته دیوتاها
را نام گرفته نگهبان میساخت در پای بزرگان خود می افتاد تمام زنان گوکل
بر سلامت حال ایشان شادمانی بجا آوردند نند مهر جسودا ماتا گهوار سری کرشن جیو
زیر ارابه کلانی که در صحن خانه ایشان بود گذاشتند سری کرشن جیو را خواب در آورده
بکاری رفتند چون سری کرشن جیو بیدار شدند بعادت اطفال که در وقت
گرسنگی دست پا میزنند گریه میکنند که بر دن گرفتند از زدن دست پای ایشان
ارابه افتاد شکست چون نند مهر جسودا ماتا از شکستن ارابه خبردار شدند
دویده آمده شکرانه سلامتی پسر شادمانی کردند متعجب گردیدند که آیا بلای
از آسمان نزول کرده ارابه را شکست اطفال دیگر که در آنجا حاضر بودند باور
بگویند هر چند نند مهر گفتند که ما میدیدیم که پسر شما بپای خود این ارابه را انداخته
نند مهر جو باور نداشت و متعجب گشته پای که از گل نرم تر است ارابه را چه قسم تواند
شکست بار دیگر شکرانه سلامتی خیرات بسیار کردند که روزی مر با رت راچهی
باشاره کنس در گوکل آمده بحسب حیات باد شد آورد که در تمام گوکل زور باد بست
شب تاریک گردید بعد از آن گردبادی شد سری کرشن جیو را برداشته بر آسمان
برد و از غایت سدن سری کرشن جیو جسودا ماتا نند مهر از حالت نزع پدید آمد گردید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شد که جان بدهند تمام زن و مرد گوکل را جانی دست داده که بشرح راست نباید
بعد از ساعتی آن را جستی ناگاه بیقبا و از افتادن او غریو از خلق برآمد شری کرشنجیو
را دیدند که بر سینه او بازی میکند نند مهر جسودا دویده پسر را در کنار گرفت و گفت بسدیو
را همین خبر داده بود که درین ایام بلاهای عظیم خواهد رسید هنوز همان اطوار پیش آید
باری بشکرانه سلامتی پسر بجا آوردند روزی شری کرشنجیو در کنار جسودا ماما از کمال شفقت
مهمانی در هر ساعت بوسه بر روی پسر میداد خاطر خود را خورسند میساخت پسر خنده کرده
دهن وا نمود جسودا ماما تمام عالم را در دهن او از زمین و آسمان آفتاب مهتاب
کوهها و هامون و دریا و دشت غیر آن معاینه کرد متحیر شده او بهمه نمود که شاید عجب را
چیزی رو داده باشد باین پسر که هر جا برای بازی میکرد دهایه کسی در آمد که
چنین خبرها او می بینم از آن روز شری کرشنجیو پیش عابدان زاهدان میبرد تعویذها در گردن
می بست افسون میدمیدند ناخن شیر موی خرس بسیار جمع ساخته در گردن می انداخت

تمام شد ادهیای هفتم آغاز ادهیای هشتم اندوشتیمکند سکهدیو جیو
میگوید که ای راجه پریکهت وقتیکه روهنی مادر بلبهدر بود راجه اورا
از ترس کنس در گوکل بخانه نند مهر فرستاد پسر که ازو متولد شده بعد ظاهر
روزی گرگ پروهت خود را طلبیده گفت که روهنی پسر آورده است تا حال از
ترس کنس نام ننهاده ام میخواهم که به گوکل رفته طالع ناخته او را دیده بنام موسوم سازی
گرگ پروهت بحسب استدعای بسدیو راجه در گوکل رفت و نند مهر از آمدن
او شادمانی نموده بتمام تعظیم بخانه خود برد سبب آمدن پرسید گرگ پروهت گفت
مرا بسدیو راجه برای تسمیه پسر خود فرستاده است نند مهر گفت بسیار خوب شد نام هر دو

مقرر باید فرمود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

مقرر باید فرمود پس گرگ پروهت زایچه طالع پسر روهنی ماتا دیده نام او را نهاده
گفت ازینکه بقوت زور او دیگری نخواهد بود مردم او را بل خواهند
گفت بعد ازان زایچه سری کرشن جیو را دیده گفت نند مهر را اگر بگویم من سرکشی را است خواهم
گفت نند مهر گفت فرمودن بزرگان خوری می بار می آرد نه رنج اندوه گرگ گفت
این پسر تو نیست پسر بسدیو است که دیوکی ماتا است چون از احکام نجوم ظاهر شده بود که
حمل هشتم دیوکی ماتا البته پسر باشد دیوکی ماتا دختر آورد در تعجب بودم که آیا احکام
نجوم غلط افتاده یا من سهو میکنم الحال از ملاحظه زایچه سری کرشن جی این پسر معلوم شد که پسر بسدیو جی
است آمده خبر از تو بود این پسر در حقیقت آفریدگار عالم است که بخواهش خود درین بدن
ظهور کرده برقعه بر روی مبارک خود انگنده من کدام نام او را بگویم که همه نامها نام او
است این نام تو گنج هر طلسمی ؛ فایع بر تو هر کس با سمی ؛ بتولد این پسر نام تو ابد الآباد در
دنیا خواهد ماند گرگ پروهت این همه را گفته برخاست هر دو پسر بجای خود در نشست روز روز
چنانچه بعادت اطفال باشد دم گوساله بدست گرفته بازی میکردند مینگریستند از بسکه
در حسن و جمال نظیر نداشتند محبت ایشان در دل زنان گوکل که گوپیان باشند زیاده گرد
چنانکه بدون دیدن ایشان آرام نداشتند بهر بهانه در خانه نند مهر میرفتند سری کرشن جیو را
با جمعی از کودکان هم سال که با ایشان رفیق و همراه بودند بیجا بالخانه گوپیان رفته از شیر
جغرات مسکه هرچه می یافتند میخوردند بر زمین میریختند هر چند گوپیان منع میکردند باز نمی
آمدند بلکه بمنع بیشتر میکردند اگر ظرف جغرات تا شیر بجای بلند که دست نمیرسید می بستند
کرشن جیو بر پشت طفلان سوار شده فرود می آوردند اگر با وجود آنهم دست نمیرسید
به مرلی خود زیر آن ظرف سوراخ کرده آنچه میریخت هر دو دست هم آورده میخوردند

منجور دندبرفیقان خود میداوند احیاناً اگر کوکی صاحب آنخانه در آنوقت وارد میشد
از دور ایشانرا در آنکار دیده شروع بدشنام میکرد وچون نزدیک می آمد از مشاهده
روی مبارک شرمنده میگشت گاهی کوبان جمع شده پیش جسو داما بامیرفتند گله های
ایشان ظاهر میکردند شریکر شیچو بکمال غریبی پیش مادر میشنید که اصلا گمان نمیشد که از
ایشان اینکار واقع شده باشد بمادر میگفت که من اصلا بخانه کسی نمیروم بلکه آنهان
بزور مرا بخانه میبرند یکی جامه مرا میکرد و یکی طاقیه از سر میکشید یکی سنگ میزند میگویند رقص
بکن گاه در خانه خالی رفته شیر امثال آن میخوردند ناگاه کوپی صاحبخانه وارد میشد
میگفت میکی جواب میداد که بغلط آمدم گمان بردم که خانه من است اگر میپرسید که چرا
دست در جرات انداخته میگفت مورچه ها افتاده بود برمی آوردم اگر احیاناً در
عین خوردن که هنوز حلق برفته باشد می آمد میگفت که کساحه میلیسی او را باشاره نزد
نزد مطلبید چون نزدیک شد شیر که در دهن جمع داشت غرغره بر روی می آمد او حشم
برهم میمالید بحو و می آمد گریخته بخانه میرفت روزی چند کوبیان پیش جسو داما با
بفریاد می آمدند میرفتند اگر بظاهر از نقصان خود فریاد میکردند لیکن فی الحقیقت
رفتن هر بار محض برای دیدن جمال او بود میخواستند که شیر و جرات هنته در خانه
موجود باشد تا شریکر شیچو باین بهانه بخانه ما بیاید اگر احیاناً شیر یا جرات از خانه
گمی آمد تاسف میکردند خرید می آوردند روزی بلند همسو جمعی از گوالان آمده
جسو داما را گفتند که شریکر شیچو گل خورده است جسو داما را طیش غوصه آمده گفت
ای پسر مرا چرا بدنام بساری مردم خواهند گفت مگر این پسر برای خوردن چیزی
نمییابند که گل میخورده شریکر شیچو گفت که اینها دروغ میگویند آنها عبث مرا بدنام میسازند

من تمام گل را خورده ام

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

من هرگز گل نخورده ام پس جسودا ماتا بیکدست خود هر دو دست سری کشن جیو گرفته بدست
دیگر دهن ایشان وا کرده که تمام عالم را قسمیکه یکمرتبه هم در انجا بیشتر دیده بودند باز بود تعجب
که من دوباره این عجوبه را در دهن پسر بینم این پسر خود از جنس آدم نیست بی شک
آفریدگار مطلق است زبان حمد و ثنایش را بکشاد اما چون هنوز کارها در میان بود سری
کشن جیو دانش جسودا ماتا را بغفلت مبدل ساخت تمام شد ادهیای هشتم آغاز
ادهیای نهم از دشمسکند روزی جسودا ماتا مسکه از ماتش برون می آورد سری کشن جیو
در کنار او بودند عکس روی خویش در جواهری که مادر پوشیده بود دیده خنده شاط
میکردند گاه دست مادر گرفته از حرکات بر هم زدن باز میداشتند درین اثنا دیگ شیری
که بر آتش گذاشته بود در جوش آمد شیر بر زمین افتادن گرفت جسودا ماتا سری کشن جیو
را از کنار بگذاشته متوجه شیر میشدند سری کشن جیو بخاطر آورد که مادر شیر را از من عزیزتر
دانسته است پس تمام حرکات را بر زمین ریختند چون جسودا ماتا باز آمد حرکات ریخته را
دید بر سر غصه آمد خواست که سری کشن جیو را ادب کند سری کشن جیو گریختند جسودا ماتا از
دنبال کرده هر چند عقب ایشان میدوید لیکن سری کشن جیو میسر نشدند که جوبان و گوالدن تعقب
دیگر بودند این شوخ را همه ها برای گرفتن ایشان دنبال کردند اما بدست هیچکس نمی آمدند و
جسودا ماتا بسیار مانده شد سری کشن جیو بر حال مادر رحم آورده ایستاده شد جسودا ماتا گرفته آمدند و
هاونی را که در آن شالی ها میکوبند آورد و ریسمانی را هم طلبید تا ایشان را بدان هاون و
ببندد ریسمان کفایت نکرد دیگر ریسمان طلبیدند آنهم کفایت نمیکرد چون عاجز آمدند و
سری کشن جیو بار رحم کرد حیا که یک رسن کفایت کرد ایشان را با آن هاون بستند و
آن هاون را با هر دو درختان که در صحن خانه شده مهر واقع بود قایم کردند آن هر دو درخت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پیران کبیر بودند بدعای بدنارد منبر درخت شده بیقرار تمام شد ادهیای نهم
آغاز ادهیای دهم ارد شمکند راجه بر کهت پرسید که ایسوامی شکهد بو
حقیقت درختان مذکور بگو بگوید که جسم آنهانرا نارد منیسر دعای بد کرده
شکهد بو گفت که اینها هر دو پسر کبیر نام داشتند در کیلاس پربت بکمال عیش کامرانی
بسر میبردند روزی نارد منیسر در انجا واقع شده آنهان بغرور دولت جوانی مستی
شراب از آمدن نارد منیسر حیا نکردند بهمان حالتی که بودند برهنه ماندند امارنان بیرون
نارد حسو محجوب شده بگوشه رفتند نارد منیسر از دل برنجیده گفت شما از مستی
شراب نابینا کور شده ماندند از شری نارایان جیو میخواهیم که درخت شوید شما قدر این
نعمت نمیدانید چرا که قدر صحت کسی داند که بمرض گرفتار آید اما از تاثیر دیدن من بعد از
مدتی بشرف درشن سری کرشن جیو مشرف شده بار وجود دلو با با خواهید یافت بمجرد
نفس نارد منیسر آن هر دو برادر بقالب درخت در آمدند که کیلاز ارجن مشهور است
در خانه نند مهر دو بودند چون جسودا ماتا شری کرشن جیو را بان درختان بسته و شبکه مردم
برکنار شدند شری کرشن زور کردند تا هر دو درخت برافتاده از افتادن آن غلغله و شور
بسیار واقع شده از آن درختان دو صورت دلو با با برآمد در پای مبارک سری کرشن جیو
افتادند حمد و ثنایش بجا آوردند متوجه آسمان شدند تمام شد ادهیای دهم
آغاز ادهیای یازدهم ارد شمکند شکهد بو میگوید که ای راجه پر کهت چون
نند مهر جسودا ماتا از افتادن درختان آگاهی شدند شکر سلامتی پسر خود خیرات
بسیار کردند حیرت در افتادند که افتادن چنین درختان بچه موجب باشد بعضی
اطفال که در آن وقت در انجا بودند افتادن درختان برآمدن دو صورت از میان آنهان

میانه کرده فقیر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

معاینه کرده بودند هرچند ایشان همه را مفصل میگفتند اما هیچکس باور نمیکرد و شدند هر از سری کرشن جیو
پرسیدند که ای جان پدر و مادر تو هم خبری گفتند بعد از آن تمام گوکل جمع شده باهم
گفتند که اینجا هر روز بلاهای تازه نازل میشود بودن اینجا مصلحت نیست جای دیگر
سکونت اختیار باید گرفت شده هر گفت بندرابن جای خوشی است کوه گوردهن
متصل آن است در آنجا مواشی هم مردم به آرام خواهند ماند ما هم بفراغت خواهیم ماند
همانجا باید رفت پس هر همه اسباب خود را بر عرابه ها بار کرده به بندرابن رسیدند در آنجا
حصاری از عرابه ها ساختند بماندند در آن وقت سری کرشن جیو پنج ساله بود با گوالان
همسال گوساله ها را بچرا بیرون میبردند تا آنها انواع بازی و نشاط میکردند با سری بلدیو
باشاره کنس بصورت ماده گاوی در آنجا آمد سری کرشن جیو دانستند که این گاو
نیست دیت است پس دویده دست شاخ او و آویخته بدست دیگری پای او را
گرفته چنان بر زمین زدند که بیجان شده روزی دیگر بکاسر دیت خود را بصورت
بوتیمار یعنی لکلکه ظاهر ساخته بر لب جمنا جی منتظر نشست که هرگاه سری کرشن جیو بیاید ماهی
وار فرو بریم گوالان او را دیده به سری کرشن جیو گفتند سری کرشن جیو نزدیک او رفت
او آن ترا به منقار خود گرفته بحلق فرو برد اما بقدرت سری نارائن جیو درون او
سوختن گرفت نتوانست نگهداشت باز بیرون انداخت باز قصد کرد که بگیرد درین
بار سری کرشن جیو نول او را بدو دست گرفته دو پاره ساختند همه مردم دانستند
که چندین بلاها در پی سری کرشن جیو میکردند اما سری نارائن جیو حافظ او است و
اول از بوتیمار بلاهای دیگر رهائی بخشنده تمام شد ادهیای یازدهم
آغاز ادهیای دوازدهم در کشتن اگهاسر شکهدیو سوامی میگوید ای راجه پرکهیت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شرنگرس حسو با گوالدان بچرانیدن گوساله‌ها در کوه گوردن پربت دشت شد این
میرفت و بباری نشاط مشغول میبود روزی الهاسرت باشاره کنس بقصد انعام
خون باباد ت بقاسرت برادران خود در بدر این آمد خود را بصورت اژدهای
ساخته بر سر راه نشست بطوری که یک لب پائین او بر زمین بود و لب بالا بر هوا در هوا
آوازی میبد مثل کوهی کلان میبود سرنگر شیحو میبد هر حسو با دیگر گوالدان در انجا
رسیدند هرچند شرنگر شیحو به گوالدان منع کردند همه گوالدان دهن آن مار را او
کوهی پنداشته بیمحابا بدهن در آمدند چون شرنگرس حسو اینحال دیدند فرمودند
که حیف باشد که این ماران مار لقمه وار فرو بردمی بمادر اینها چه خواهم گفت
ناچار خود را از پس گوالدان بدهن او در آمدند در آنوقت دیوتاها بیداد درا
دیوان راهها در هوا بودند افسوس میخوردند و سنداران کنس خوشوقت بودند
اما چون شرنگر شیجو در دهن او رفته و جود خود را چنان بهن دراز ساختند که لب بالا
پائین او بیجان وا ماند بهم نیامد که جان او برون رفت دیوتاها کوس شادی
نواختند گل از هوا باریدند از بدن آن مار جان مثل شعله آتشی در هوا رفته بود
باز از هوا آمده در دهان شرنگر شیجو داخل شده شرنگر شیجو با گوالدان از انجا
بحضرت سلامت باز آمدند و جثه آن مار در آنمکان خشک شده افتاده بود
مثل کوهی مینمود اطفال گاهی بر بالای او بر آمده گاهی اندرون او در آمده بازی میکردند
اما چون او در حالت مردن بتصور طلب شرنگر شیحو بود مکت شد چنانچه
مقرر است در وقت مردن آن ذات مقدس را در دهان او منظور داشته باشند
مکت میشود تمام شد ادهیای دوازدهم آغاز ادهیای سیزدهم از دشمکند ۱۰

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سری کرشن جیو در مقدمهٔ آن مار با گوالان متفکر میبودند که خورشت جهت آنها مهیا می
بندی واقع شد بود حالا بالای آن برآمده بعد فراغت بازی شما خواهیم نمود
اگر احیاناً گوسالهای ما در چریدن دور خواهند رفت برین بلندی برآمده
خواهیم دید نشان خواهیم یافت سوامی سری کرشن جیو میگویند اینجا جهت شما از
بسیاری سعادتمندی گوالان گوسالهای در سالها شرح نمیتوان کرد
شب روزهای سری کرشن جیو میبودند بندگی گرامی ایشان متفخر مباهی می
گشتند در نشست برخاست ماس آنها نمایدن شرف ایشان واقع میشد
همیشه یکجا میماندند در وقت حدت نمود آفتاب در سایهٔ درختان میوه‌دار
می‌نشستند هر خوردنی که از مادر خویش همراه می‌آوردند یکجا کرده میخوردند از ظهور
این امورات سری کرشن جیو ثابت بر طایفهٔ گوالان حسد میبردند با خودها
میگفتند ما سرگردان حیران کرشمهٔ اویم گوالان هر ساعت بخشیدن کرشمها
بالطاف او محظوظ میشوند تا وقتیکه سری کرشن جیو همه بهم رسیدند روزیکه سری کرشن جیو
با گوالان در زیر درختی نشسته خورش میخوردند ناگاه گوسالها بر در چون گوسالها
از نظر غایب شدند گوالان گفتند که گوسالها بنظر نمی‌آیند دور رفته باشند
اگر فرمایند کسی رفته خبر بیارد سری کرشن جیو گفته شما همه در اینجا باشید من خود
رفته می‌آرم ایشان را همچنان در خوردن گذاشته خود بجای رفته تشریف بردند
چون گوسالها را نیافتند معلوم کردند که برهما جیو برده است باز گشته آمده دیدند
گوالان هم برده است پس بقدرت خود گوسالها گوالان همه را بتقسیم
بشباهت سر نو آفریده بجایها بردند برهما جیو آنها را در برهم لوک برده با خود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

میگفت مادر آنهمان گریه کرده میباشند سرکرشیجو سخت حالتی خواهد بود اما چون
یک سال کامل گذشت برهما چسو آنها را با خود گرفته در برج آورد تا دریابد که در
عقب آنهمان که من برده بودم چه حالتها واقع باشد بعد از آن چه بیند که آنجا
همانقسم گوالان و گوسالها موجود اند حیران شده گاه در میان آنهمان نظر میکرد
گاه در میان اینهمان که خود برده بود می آمد اصلا تفاوت و تمایز محسوس نمیشد
گاه همه گوالان بصورت سرکرشیجو میدید گاه در پیش گوالان دیدو تا تا و
دست بسته با دب ملاحظه میکرد و که در ستایش و نیایش اند رقص و سرود در میان
است با خود گفت که آخر در عالم سراسیمگی و در عقل من بهم رسیده با حواس
مختل گشته که عجایبات می بینم حالا الغرض الفت مادران با گوالان گوسالهایی
آفریده سرکرشیجو زیاده از آنچه بابهای اصلی بود چنانکه روزی گوسالها با این
کوه گوردن بودند ماده گاوان بر بالای کوه گوردن میچریدند ماده گاوان این
بچه ها را دیده از بالای کوه دویدند در ان کوه بیند برهما چسو که روز آمدن برهماجیو
برون گوسالها گوالان حاضر شوند از کمال الفت گاوان دانست که این بچه ها
آزمایشهای سرکرشیجو آفریده شده اند چون برهما چسو بعد از تجربه و تفکر بسیار و
سراسیمگی و پریشانی بیشمار که سزای گستاخی او بود بهوش آمد بجوکه گستاخی از جوانب
بر خیزد بهر دو دست چشم خود مالیده هر چهار روی خود را بر خاک پای مبارک
سرکرشیجو گذاشت بعجز و التجاج تمام میگفت **نظم** وجود تو از کنه حضرت
بیکبار :: کنند تیک ادراک را سنگسار :: خرد تا بود و در نیابد ترا ::
که تاب خرد بر نتابد ترا :: هر چند سرکرشیجو سر او را بر میداشتند او از سر

سر از پای که در

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نیمساری که در خدمت شیرکر شحنو دخل کرده بود سر را بالا نمیکرد و آب از
دیده میریخت فی الحقیقت گرد پای شیرکر شحنو با آب چشم می شست و
سر کر شحنو عجز او را و دیده آب چشمش با شستن الطاف خود پاک میکرد و بسیار
مهربانی فرمودند **ادعیهای چهاردهم ارد شمکند** بر همان حسنو
بانواع تضرع زاری ملتجی عفو تقصیرات خود شده میگفت که ای ذات تو از
چون جهان منزه مبرا هر چه دیده میشود آفریده تست اول او وسط آخر همه تو
همه فانی اند ذات تحت تو باقی من سرگردان وادی واهمات را چه مجال
که بکنه کار تو پی توانم برد بر بید الشی خود حیرانم که با عدم دریافت دانش و
جمال در امتحان قدرت کامله تو افتادم چندان همچو خود دیگر دلبو را نادر هیچ
هر کوال دست بسته با غنم بر حال من بخشا و ترحم کن از اضطراب من در گذر
چنانچه طفل همچندان در کنار پدر انواع بی ادبی میکند گاه با بر و دوش و سینه
او میکند و گاه دست بر ریش او میزند پدر را از راه شفقت او رنجیده نمیشود
بلکه او ابی او را خوش نمی آید مهربانی زیاده میکند همچنین من همچندان گستاخی
کرده ام امید عفو دارم اما نکه حواس را محکوم ریون ساخته اند چراغ بیجوئی
تو که باریک خاطر آنها منور کرده است آنها را اغراض الصور جمال تا کمال
تو که محض جهت رفاهیت عاصیان بعالم کون فساد جری است ظاهر شده و
وسیله نجات بنست پس اهل تعلق را باید که بکلی همت خود را محو محبت و
مشغول جمال تو داشته غافل نشوند با لحظه دیده دل ایشان گشاده گردد و
در چون بیچون که این هر دو وصف تست که بی تواند برد اما آنچه کرشمه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کرم تو صورت میگیرد همیشه از راه صداقت کمال اخلاص امیدوار کرم تو باید بود
ای انت یعنی لانهایت دای ابناشی یعنی لایزال هرجا به دارای که در هند این
است بزرگی طالع او را میتوان گفت آدمیان عبادت میکنند تا دیوتا شوند و
دیوتاها آرزو دارند که هم نشینی با شما یکی خوابیدن با بدن مبارک شما تماس
گردن هر روز و شب جمال مبارک شما دیدن کلمات از زبان شما شنیدن میسر شود
هرگز برای آنها این دولت دست بهم نمیدهد حال لله این نعمت برای
اهل هند این میسر است با سانی است پس اگر عمرها بگذرد از بزرگی طالع ساکنان هند این
شرح نمیتوان داد برهماجیو چون بهمین قسم ستایش بسیار کرد گوسالهای
آورده شرکرشنجیو بعد از لحظه دیدند از نظرها غایب شدند و گذشتن مدت یکسال
پیش از لحظه در خیال برهماجیو نمود آن گوالان که در زیر درخت چیزی میخوردند
در آنحالت شرکرشنجیو در آنجا آمدند گوالان گفتند که ای شرکرشنجیو زود بیایند
که با انتظار شما چیزی نخورده ایم پس شرکرشنجیو برهماجیو را رخصت داده بخود
در گوالان نشسته توشه که باقی مانده بود باتفاق آنها نوش جان فرمودند
چون روز آخر شد بخانه خود متوجه شدند در اثنای راه که مرلی می نواختند
قطع نظر از جانداران دنیا و دیوتاها از آواز آن مست و بیهوش شدند
و وقتیکه در شهر رسیدند صدای آن مرلی را گوپیان از خانه ها بدر آمدند و
بر در خانه ایستاده سر راه شرکرشنجیو میدیدند آتش اشتیاق را بآب زلال درشن فیض
درشن ایشان منطفی میکنند هرکس که مقدمات نشاط بازی ایام خوردسالی
شرکرشنجیو را که گلدن سال هر دو عالم اند بیاد آورد کاران کرده دل خود

باین مشغول سازد.

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بآن مشغول سازد و هنگام غم و اندوه برامون خاطرش نگردد راجه پرچهت پرسید
که الیوامی سکهدیو جیو این همه محبت گوپیان با سری کرشن جیو از چه بود سکهدیو جیو
گفت ای راجه وردیا از مال و فرزند میکند از سری کرشن جیو جان عالم اند بنابران
به گوپیان چه که همه عزیز بودند محبت آنها در دلها اثر عظیم داشت ادهیای
یازدهم از دشم سکند سکهدیو جیو میگویند که ای راجه پرچهت سری
کرشن جیو تا اینجا لکی نشاط بازی که کرده اند تمام بتو گفتم احوال آنچه از
ایشان بظهور آمده میگویم بشنو روزی سری کرشن جیو و بلبهدر جیو و گوالان و گاو
وغیره گوالان در دشتی بازی کنان رسیدند در آنجا تالابی در کمال طراوت
و صفا بنظر ایشان در آمد که گلهای نیلوفر در میان آن بود زنبوران سیاه
بر آن گلها هجوم داشتند بالحان دلکش جوی دلها را اختیار و شیدا میساختند در درختان
میوه دار سبز بطرف آن تالاب بر آمده بود سری کرشن جیو از ملاحظه
انگمگان خوشوقت شده گاوان و گوسالها در اطراف آن بچرا دادند و
تماشای تالاب مینمودند بلبهدر جیو گفت که می بینی این درختان چاند از
اندازه هوش و عقل حالی مستند چراکه گل و بار خود را مانند سربازان پیش بلبهدر جیو برای
مهمانان بدست گرفته ایستاده اند این زنبوران بجا رفان صاحب کمال
می نمایند که بوجد و استغراق سماع مشغول اند بدین داستان بلبهدر دیگر ظهور
مباهات میکند ای راجه این کهن آفریدگار صنعت عالم چه بار که بر روی کار آورده
که عقل کسی بکنه کار او نمیتواند رسید گاه ماله گاوان منتشر آواره شده را بنام
هر یک خوانده جمع ساخت گاه مالکی از گوالان میگفت که من در گرد دست زده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ارش شما میکند هم میتوانی گرفت کاه چندی را فیل اسپ منسوب کرده
بر آنها سواری میکرد منفر مود کند چون فیل اسپ آواز میکرده باشند کاه
خود نزدیک کاوان رفته مثل شیر میغرید و آنها را میترسانید آنها از ترس بین
برمی جستند اینهمی باعث نشاط خورسندی خاطر طفلان میشد
همچنین انواع بازیهای طفلانه درمیان می آمد روزی کوالدن گفتند که
شنیده ام که در بال بن اثمار امید بسیار است اما دیهک نام راکس جنس بصورت
خری در انجامی باشد از ترس او کسی نمیتواند رفت دل بخوردن میوه
میکشد مگر متوجه شما خورده شود سریکرشن حسو بخاطر آورد که این کوالدن
را میل میوه خوردن افتاده فرمود که برویم پس دران بن رفتند بعد رسیدن
دران بن کوالدن دست بشاخهای میوه کرده بکام دل خوردن گرفتند
از شور غوغای آن دهک دیت که در خواب بود بر خاست متوجه آنهان
شد زمین را بسم خود از پس غصه غضب میکند به بلبهدر حسو نزدیک رسیده
بهر دو دست بر سر ایشان زدن بار رفته خواست که حمله دیگر نماید بلبهدر حسو
بهر دو دست او را از دو شانه بیکدست خود گرفته بهوا بر داشتند گرد سر گردانیده
بر زمین زدند چنانکه جان او بر آمد بعد از آن چند دیتان نهبند بلبهدر حسو
سریکرشن حسو بقتل رسانیدند کوالدن بفراغ خاطر بخوردن میوه کما ینبغی
سیر خورسند شده کام دل برگرفتند بعد آخر شدن روز بخانه معاودت
نمودند روزی سریکرشن حسو با کوالدن برلب جمنا جی گشته بودند کوالدن
بقصد غسل در آب در آمدند کوالدن همین که آب را در دهن بردند

بالمه مهوش کسره افتادند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

همه بیهوش شده افتاده اند شیر گرش حسو متعجب شده که آنها را چه بلا پیش آمده
من بمادران اینها چه خواهیم گفت بعد ازان معلوم کردند که درینجا کالی مار نام
سکونت دارد و از اثر زهر او آب زهرمات شده است فی الفور بنظر شفقت بجانب گوپالان
دیدند برخاستند گفتند که ما کجا رفته بودیم هر کدام چشمهای خود را مالیده بیاری
مشغول شدند تمام شد ادهیای پانزدهم ۱۵ آغاز ادهیای شانزدهم ۱۶
اراده شیر کشند بعد ازان شیر گرش حسو بخاطر آوردند که بودن این مار درینجا
خوب نیست مردم مواشی را همیشه درین راه گذر است از نظر زهرآلود او اشجار
میسوزد تا به جانداران چه رسد آن مار را ازینجا در باید ساخت پس روز دیگر
بعد همه حسو همراه نداشت شیر گرش حسو با گاوان ماده گاوان لب دریای جمنا
رفته بودند بر بالای درخت قدم که بر لب آب واقع بود برآمدند و دستک میزدند
از صدای دستک کالی مار که در آن حصه بود سر بالا کرد متعجب شد که از اثر
زهر من جاندار اصلا گذر نمیتواند کرد این کیست که درینجا آمده بود مرا از خواب
خوش برداشته سر گرش حسو او را دیده از درخت به آب در آمدند بهر دو
دست آب بر هم میزدند شور بسیار افتاد که موجب افروزی خشم آن مار شود
بمشاهده این حال دیوتاها در هوا تماشا میکردند آن مار که هزار سر داشت بر تمام
بدن شیر گرش حسو پیچیده بهر دهن میگزید گوالان از دیدن این حال بیهوش
افتاده او بلا میکردند دست بهم میزدند لیکن کسی را یارای پیش رفتن نبود
در برج سکونتهای بدنمایان شد بنده مهر حسو داماتا دیگر اهل بند این را
ازین مردم باکهالی در گرفتند که امروز شیر بهارا خ حفظ بکنید بحر بگذرانید

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust
Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

واقف نمی‌شوند اگر کسان ما برسند راضی ایم اما ذات مبارک شیرگیر حسو
محفوظ باشد شهر گفت که امروز سید مهر حسو همراه شیرگیر حسو به نهایت
که ما هم برویم چرا ایشان بکریم پس همه اهل شهر از مرد و زن خورد و بزرگ
روان شدند چون بکوالدن رسیدند شیرگیر حسو ندیدند بیتاب شده
پرسیدند شیرگیر حسو کجاست کوالدن از اشکه دیده دل متوجه به شیرگیر حسو
داشتند از دیگران بیخبر بودند هرگز جوابی ندادند مثل نقش دیوار بی حر
بی حرکت ماندند چون نظر مردم به شیرگیر حسو افتاده همگنان از مشاهده
آن حال خصوص سید مهر حسو اما ما بیهوش گشتند چنانکه گویی قالب تهی کردند
اما سید مهر حسو که از حقیقت کار آگاه بود با ایشان گفت هرگز غمگین نشوید
شیرگیر حسو از همه آفات محفوظ است پیش ازین دیده اند که از تو تا
برباورت و دیگر جهان مردم آزار خونخوار خصیم سلامت مانده اند
حالا هیچ غم نیست از گفتن سید مهر حسو همه را تسلی شده چون شیرگیر حسو
دیده آمد که بسبب من همه مردم در تشویش غم گرفتار اند فی الفور سر مار را
گرفته او را از بدن مبارک خود دور ساختند پای بر سر او نهاده بر سر مار
رقص کردن گرفتند مار هر چند زور کرده زهر خود را کار فرمود فایده نشد
غرور تکبر از سر او بدر رفت دانست که کار با حریف زبردست افتاده
زن آن مار بچه های خود را در کنار گرفته پیش شیرگیر حسو آمد التماس
میکرد که ای نور دیده ها بچهای شما چه نسبت تا دیب طالبان ظهور کرده آید
هر کسیکه شرف قدمبوس شما مشرف گشت خواه بصدق ارادت خواه

بعناد جحود

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بعناد و خصومت از بند تعلقات بحجاب رفت تا ملک شد چنانکه خوردن آب حیات عمداً
یا سهواً یک حکم دارد این شوهر من اندر سرشتن زشت خوبی خود شمار النجاحت
دبی ادبی کرده بسزای خود رسیده غرور و تکبر از سر او بدر رفته حالا شرف پابوس
شما حاصل کرده تا حی رستگار شده اکنون امیدوارم که جان بخشی او فرمایند
در ضمن جان بخشی او جان بخشی من هم هست من زن فرمانبردار او کم و
رضای خود را صرف رضای او میدانم حکم شما هم همین است که زن پتی برتا
آنست که اگر شوهر او معیوب و بد شکل مریض دایم المرض باشد او را
بجای شری نارائن جیو شناسد خدمت او را عبادت انگارد کار بدآمد امروز
اعتقاد من بشوهر زیاده از سابق شده است که طفیل او دیدار مبارک شما بمن
روزی گردیده نام او بدین سبب انشاء الله باقی خواهد ماند در طلب سعادت پابوس
گرامی شری برهما و غیره دیوتا تا سرگردان اند رهی بخت طالع این کالی نار
که چنین دولت با آسانی بی تلاش با و میسر حاصل شد سری کرشن جیو را
بر تقصیر و لابه آن زن رحم آمده از سر تقصیر کالی نار گذشته جان بخشی او
فرمودند گفتند که بودن او باینجا مناسب نیست در دریای شور رفته بماند خاطر
جمع دارد که من بر او خشنودم نام او نابود کردن خواهد ماند دیوتا
مردم بخوبی یاد خواهند کرد هر کس که این قصه را خواهد شنید از آسیب مار محفوظ
خواهد ماند کالی نار دندوت کرده با زن خود بچگان از آنجا برآمده بدریای
شور رفت آن آب از اثر زهر قابل شده بود برکت پای مبارک سری کرشن جیو
بسیار شیرین گوارا گشت ادهیای شانزدهم از دشم سکند (۱۶)

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راجه بر جهت پرسید که الیوای سکهد گو کالی مار در انجا چطور آمده بود

سکهد گو گفت ماران گرد جی که غذای او ماران اند عهد کرده بودند که هر روز یک مار

یک مار بنوبت طعمهٔ او میداده باشند تا ماران دیگر متعرض نشود گرد برین معنی راضی

شده بر وعده وفا نمود روزی نوبت کالی مار رسید او بغرور قوت و زور

تن نداده گفت اگر گرد جنگ بر من غالب آید در خوردن من مختار است

من امیدوارم که برو غالب آیم سزای تعدی او بدهم بعد اطلاع خود بر تعدی او

او آمد از طور او دریافت که بزور و جز زهر خود مغرور است پس هر دو جنگ در آمدند

آخر الامر کالی مار عاجز آمد از پیش او گریخته خود را درین مکان رسانیده

زن و بچه ها همراه داشت نظر بر آنکه در انجا صومعه سوتهه رکهیشر بود نوبت عابد

مرتاض و بزرگ است در حمایت او گرد از من دست نخواهد رسید اگر بی اختیار

گرد و گرد نیز بدنبال او آمد خواست که کالی مار را گرد طعمهٔ خود سازد سوتهه رکهیشر

ازین معنی آگاه شده گفت ای گرد ممکن نیست که در بودن ما زبردستی بر زیر

دستی ستم تعدی خواهد نمود اگر حرمت خود میخواهی دست ازین بار و آسته

بسلامت برو گرد از غضب رکهیشر ترسیده از سر کالی مار گذشت کالی مار

بفراغت خاطر در انجا بسر میبرد تا حضرت شری کرشن جیو بار در دریای شور

برفت شری کرشن جیو از آب بر آمده ترسان لرزان چنانکه عادت

اطفال باشد دویده در آغوش مادر خزیدند از دیدن حالت فرزند از چشم

جیو آماما آب جاری شد سری کرشن جیو از شفقت کمال مادری تنگ در بر

گرفته هر ساعت قربان میشد بلاهای آنها را بر خود میگرفت تمام گوپیان

فرمان ازکش

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

قربان ترس میکشید لیکن تبدهر حسو بر اینحال خنده میکردند تنده مهر را خنده لبالب
ناخوش می آمد که تبدهر حسو از قبیله تبد نور احمد است از قبیلهٔ ما نیست که در اینحال
غم گریه خنده مینماید بیدهر حسو گفت خنده از بهر آنست که چون شرنگرس حسو
در جمباجی در آمده هزار مار سر را پایمال و عاجز کردند ترسید اکنون که در
آغوش مادر است ترسان و لرزان است ای تنده مهر سرنگر ستحور از هیچکس و
هم ترس نیست بلکه ترساینده جمیع بلاهاست بهر حال چون روز آخر شده
بود مردم بخانه های خود نتوانستند آمد شب در همانجا خواب کردند ناگاه
نیم شبی آتش از چهار طرف آن دشت را در گرفت و مردم شجاع و شعله
آن بیدار گشت چون راه نجات بهر طرف بند بند بحسرت و اندوه در ماندند
بجناب شری نارائن حسو مناجات کردند که شرنگرش حسو بماند گویا همه ما
ز آتش بسوزد چون شرنگرش حسو اضطراب مردم را دیدند تمام آتش بدهان
مبارک فرو بردند و هیچکس از این معنی خبر نیافت مردم دانستند که خود بخود سرد
شده بامداده از انجا روان شده به بندرابن آمدند ادعمای شردهم از دشمکند
در هوای تموز شرنگرش حسو با گوالان زیر سایه درختان
سایه وار که از بس تراکم و انبوه اغصان شعاع آفتاب را در ان دخلی نبود
بآرام و عیش نشسته داد نشاط بازی میدادند گاه گوالان مثل چرخ گلگلی
میکردند و گاهی دست بر دست زده میدویدند و دولت و سعادت دنبال شان
میرفت و گاهی بازی چشم بستن که اطفال چشم یکی را بسته و دیگران در کنج و گوشه
مخفی میشوند و هر گاه طفلی که چشم را بسته بودند بجست یکی را میگرد او را بجای

خود می‌نشاندند و بعضی او که در قفس احوال می‌باشند هر طفلی که قالبوتی در به طفلی
که جسم اطفال لباس ندمه او دست ربانیده منکر بر دگاهی لبس بز و افسام ساز
نواختن مشغول مسرور می‌شدند گاه چون طاوس زنبور سیاه روباه غوک
شغال آواز می‌کردند خود را چو رسند ساختند در عین آن حالت برلهب نام
دیت فرستاده کنس در آنجا وارد شده خود را بصورت طفلی ساخته در طفلان
داخل گشت غرض سری کرشن جیو از آمدن او سهکس آگاه شد و ایشان
از بنیمی بلبهدر جیو خبر دادند باری دیگر شروع کرده قرار دادند که هر که بار
برد بر حریف خود سوار شود او بصورت اصلی خود برآمده بلبهدر جیو را
بر هوا برد و بلبهدر جیو خود را چنان گرانبار ساخت که برلهب از بردن او
ایشان عاجز آمد و چند مشتی بر او حواله کردند تا آن دیت مثل کوهی بر زمین
افتاد و طفلان به تماشای او خوشوقت شدند بر بلبهدر جیو آفرین کردند

آغاز ادهیای نوزدهم در دشمکند روز دیگر سری کرشن جیو
با گوالدن در جنگل رفته ماده گاوان را چرانیدن سپرد داوند خود ببازی
مشغول شدند چون دیر شد ماده گاوان در جنگل منتشر شدند سری
کرشن جیو بالای درخت برآمده ماده گاوان را بنام هر یک خواند
جمع نمودند هنگام شام معاودت کرده می‌آمدند در راه دیدند که تمام
جنگل را آتش در گرفته است و بسوی ایشان می‌آید همه گوالدن خرد
عقلش سراسیمه شدند و بی‌خبر سری کرشن جیو و بلبهدر جیو پیدا شده
فریاد کردند که شما را هر بلا محافظت نمودند ناظر ما بان شده آمد حالا هم از این آتش

مکهنر ابد مجلس ماده گاوان

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نگهدارید همچنین ماده گاوان هم بزیر رسیده در عقب سری کرشن جیو شدند سری جیو پناه بردند
ایشان را حالت آنها را دیده به گوالان فرمودند که چشمهای خود را بپوشید
چون چشم پوشیدند بار بعد از ساعتی وا کرده دیدند که از آتش نشانی نمی نمود
چون نزدیک بندراین رسیدند سری کرشن جیو مرلی خود را نواخت چون آواز
مرلی بگوش گوپیان رسید همه از خانه ها برآمده سر راه گرفتند آنها نخود قرار
داد کرده بودند که تا جمال سری کرشن جیو نه بینند چیزی نخورند لهذا روزه انتظار
اشتیاق خود را بزلال وصال شربت وصال ایشان افطار نمودند از پیران خودها
پرسیدند امروز چرا در آمدن دیر یا واقع شد امروز از بلاهای عظیم خلاصی
یافته ایم آنچه از پیدا شدن آتش در غایب شدن بتوجه سری کرشن جیو مفصل
نقل کردند جسودا ماتا را سمجهی اشنیده شکرانه بجا آورده **آغاز ادهیای**
بیستم از دشم سکند چون ایام تموز در گذشت هوای برسکال در رسید
عالم از گرد خاک پاک شد زمین بجامه سبز ملبوس گشت قوس قزح چون کمان
ابروی خوبان وانمائی میکرد برق چون آتش رخساره ماه رویان خانمان
عاشقان میسوخت ابرها دربارا رها هر سو مانند فلان مست جواهر کش
میکردند آسمان چون گریبان زر بخش در افشانی مینمود طاوسان چون برهمنان
بیدخوان غلغله در جهان انداخته بودند غوکان مانند بادفروشان شعر گوئی شوری
در جهان افکنده ماه انجم زیر ابر نهان چون رخساره معشوقان در زیر برقعه
نهفته نهال اشجار بسبزی شادابی بمثال پیشانی عابدان بنور عبادت
تابان غریدن ابر و وزیدن باد جستن برق و باد از حالت وجد و سماع

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

صوفیان میداد خوشش سحاب با هم گرمی اتحاد در آن خاطر می آورد گاوان
بیک آواز گوالدن دویده می آمدند از بس فرحت و سیر چشمی سبز شکلی
بصد صدا از جا می جستند در هنگام علاین عشرت انتظام شر نگرش جستجو
با گوالان بسبز صحرا در آمده داد عیش و نشاط میدادند باواز مرلی آنسا
از جریان و طیر را از طیران مسد آشتند گوپیان از استماع آن سماع فریفته شده
از خانه برمی آمدند بدیدار دلفریب شر نگرش جو از هوش میرفتند باز
باواز بانسری شر نگرش جو آهوان بیهوش می آمدند: چشمت کشید دست
دهد جان: مرگ آید و درمیان بگنجد: گوپیان باهم میگفتند که جمال و
خوبی شر نگرش چه رو انگیز که تاج مرصع بر سرش چه زیباست بیان
بر زعفرانی مانند طلای روشن است بر کمر چه زیبایش دارد این مالا در گلو چه
دلربا افتاده قشقه بر پیشانی مبارک چقدر موزون خوشنماست ابروی
کمانکش چه دلفریبی دارد چشم غمزه افگنش چه ناوک های دلدوزی
در دلی میزند آن مرلی بر لب لعلش چه خوش مینماید صدای جان افزای
او مرده گان حیات تازه می بخشد اشجار آن سرزمین میوه بر تن بر خود
فخر میکردند که ما چه طالعمندایم که مرلی در پیش ما هم رسیده صدای بانسری
را زبان دیوتا ها شنیده بر بیمان ها سوار شده در هوا می آمدند بشوق
تمام شنیدند از بسکه شنیدن صدای مرلی بیهوش میشدند آن گلهای
آهوان از کمر واشده بر زمین می افتاد ماده گاوان را آن صدا را شنیده
در عین چریدن باز می ماندند گوساله ها اگر شیر میخوردند از مکیدن شیر باز می

ایستاد اند امون

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ایستاده اند آهوان و دیگر وحوش صحرایی بی اختیار بصدای مرلی خود را
پروانه وار بر شمع مهر دند و بوتانا و چهران که هشتران عزار هوش مهر فتند ادهیای
بیست و یکم از دشمکند روزی در آن ایام سری کرشن جیو بانسری
را مینواخت چنانکه گوپیان از صدای آن دست از کار باز مانده شیفته آن
آواز شدند با خود میگفتند زهی طالع جانداران این جنگل که هر روز نغمه
بمشاهده و بدار سری کرشن جیو مشرف میشوند خهی سعادت و نیکبختی اشجار این
سرزمین که در سایهٔ آن آرام استراحت میفرمایند زهی بخت جمنای مانا
که از آن آب آشبز انوش میفرمایند انواع بازی و نشاط در آن آب
میکنند از همه بانسری قوی طالع است که همیشه بالب مبارک واصل میشود
همچنین گاوان بسیار سعادتمند اند که جهان آفریننده آنهان را میچراند
ما هم طامعیم که محبت سری کرشن جیو در ما اثر کرده از کمال صدق و اخلاص
اگرچه مند آستند و بدانش کامل می باشند که این سری نارائن الک نورکهه
است اما بار مایای سری نارائن جیو آنها را غافل میساخت سکهدیو جیو
میگوید که ای راجه پرکهت که بکنهه قدرت او کسی را مجال نیست که پی
تواند برد یا حرفی تواند گفت مگر آنکه آن واجب الوجود دلی مهاذا
مبارک خود را بشناسد معرفت خود کرامت فرماید تا بسی مرل
آیدمن تا بشود ... بدیرا یافت الله تبو ادهیای بیست و
دوم از دشمکند سوامی سکهدیو جیو میگوید که ای راجه پرکهت
در متهرا از رسم قدیم بود که در سالی یکبار مردم برای غسل جمنای رفته

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پرستش کاتیایی نام دیوی میکردند چنانکه میخواستند امروز ورت یعنی روزه میداشتند
روزی گوپیان بعادت معهود با نخار رفته بودند غسل و پرستش دیوی سر سجده برده
درخواست مینمودند که وصال شری کرشن جیو نصیب ما بان باشد شری کرشن جیو که
بر سرایر ضمایر آگاه بودند دنبال آنها رفته در وقتیکه آنها ببازی و نشاط مشغول
شدند پارچه آنها گرفته بالای درخت بزم که بر کنار آن آب بود بر آمده نشستند
و چون گوپیان بعد فراغ غسل از آب بر آمده آن رختهای خود را نیافتند از خجالت
باز در آب رفتند چون شری کرشن جیو بنظر ایشان در آمدند دانستند که رخت ما ها
ایشان برده اند هر کدام بعجز والحاح در آمده رخت خود درخواست کرده اند
گفتند که ما کنیزان ذات شما شویم لایق بزرگی شما نیست که ما در آب برهنه سرما میخوریم
شما رحم نمی نمایید بر حد گذشتیم از مخلصان ترحم لطف ضرورست اگر بدشاهها بگوییم
زور ما بشما نمیرسد لیکن بر حال ما نظر کرده مهربان شوند چون شری کرشن جیو دیدند
که بسیار الحاح بعجز میکنند سردی میخورند فرمودند که هر کدام شما از آب برهنه بر آمده
پیش ما بیاید رخت خود بگیرد گفتند که شما اینقدر خصومت و عناد چرا است
که اینهمه عار در حق ما می پسندید میخواهید که ما را برهنه عریان ببینید شما را
مناسب نیست رخت را بما بدهید که پوشیده بخدمت شما بیاییم شری کرشن جیو
قبول نکرده فرمودند که بلی این ببینید هم آنچه گفته ام باید کرد و الا رخت اصلا
نخواهید یافت چون آنها دیدند که شری کرشن جیو از گفته خود نمیگردند ناچار آنها
ایشان برهنه به عبد بهتر ما تمام عالم لاچار دستهای خود را پیش کرده
بر آمدند با وجود آنهم شری کرشن جیو منظور نکردند فرمودند که شما ها مثور از خجالت.

برنامه ابز

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برنیامده اند هرگرا حجاب باقیمانده بما واصل نمیشود دستها از پس و پیش برده آنچه
پیش می باید آنها نهان بود مبالغه باز در آب رفتند آخر دیدند که ایشان غیر از
برهنه شدن مادست بر نمیدارند مارا انجا به خود باید رفت پس همه برهنه تقسیمگه
مرضی مبارک بود برهنه شده آمدند پارچه های خود را گرفتند راجه پرکهت پرسید
که الوای سکهدیو اگر خداوند عالم که پرده پوشی و ستاری خاصه ایشان است
جسم روا داشت که زنان بیگانه برهنه بینند سکهدیو گفت که ابراهم حضرت کی
زن برهنه در آب رفتن جایز نیست اگر برود آن زمان پاک شود که کفارت آن
بدهد کفارت همین است که چنانچه در آب برهنه رفته باشد همانطور برهنه برآید
پس شری کرشن جیو هم بحکم شدند کار فرمودند آنها نهان را از این گناه پاک کردند
اگرچه سرما خوردند خجالت کشیدند لیکن دل شان خوش بود که عشق شری کرشن دیو
بهر برای وصال شری کرشن جیو مینمودند که بمراد رسیدند شری کرشن جیو وقت
رخصت فرمودند که حالا روز کم مانده است بخانه بروید چون دل شما همیشه بما
مشغول است دایما بما واصل هستند شری کرشن جیو از آن درخت فرود آمده
در زیر اشجار سایه دار نشستند با شری ارجن سودامای و دیگر یاران خود وصف آن
درختان میکنند که در جمله نباتات درختان خصوص اشجار بار ور بجهت صفت
سرافراز ممتاز اند که مردم را سایه بار خود راحت میرسانند سخی ترین سخاوت
اند که هیچ خواهنده از اینها بی بهره نمیرود بلکه مردم با وجود با ایشان آرام آسایش دست
بشگوفه غنچه و شاخ ایشان دراز میکنند ایشان نمیرنجند بهمان خلق نیستی می
آید و در وقت بارداری تواضع شان بیشتر از حالت بی بری که شری کرشن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دشوار نباشد بزبان حال میگویند که از ما چه خدمتی لایق آید حلق شان پادشاه
و گدا یکسانست برای خدمت سادهان و بزرگان بیک پا ایستاده میباشند
و مانند مرتاضان عابدان بتحمل سرما و گرما و باد و باران میکنند اودهاهای
بیست و سوم ۲۳ از رد شمکند روزی شرنگرتس جیو با گوالدن همسال و گاوان
و گوساله ها در جنگل رقبه سرخوش باری نشاط بودند گوالدن التماس کردند که ما
گرسنه ایم شرنگرتس جیو فرمودند که درین نزدیکی برهمنان جگ میکنند شما بروید
از زبان ما بگوید برهمنان بنگارا آرام رسانید برای ما خوردنی طلبید آنهان رفته
پیام رسانیدند برهمنان چون از حال رزاق مطلق بیخبر بودند گفتند که ما جگ
بنیت دیوتاها کرده ایم پیشتر از همه بگوالان نمیتوان داد گوالدن خالی گشته آمدند
آنچه جواب سوال با برهمنان درمیان آمده بود بخدمت شرنگرتس جیو ظاهر نمودند
شرنگرتس جیو تبسم نموده بنیده هر حسو فرمودند که آنهان از ماهیت ما خبر ندارند
و نمیدانند که صاحب جگ کیست آنهمه برای حیث اما نهر آلست همچنین در
بیخبری غفلت باشند باز شرنگرتس جیو به گوالان فرمودند که زنان برهمنان
از شوهران هشیارتراند بما اخلاص و اعتقاد درست دارند ایشان تشنه و شما پیش
آنهان بروید طعام طلب کنید گوالان بموجب حکم رفته گفتند گاوی مادران
شرنگرتس جیو برای طعام پیش شما فرستاده چه منتظر باشید آنهان که همیشه در یاد
شرنگرتس جیو بودند طالع گوپیان را میستودند که همیشه در وصل شرنگرتس جیو
میباشند و آرزومندی مینمودند که کی دیدار مبارک شرنگرتس جیو کامیاب خواهیم
شد بمجرد شنیدن یاد فرمائی آن کامبخش جهان و جهانیان بلطف و شفقت و

کمال پیش آمده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کمال پیش آمده گفتند که زهی طالع ما شری کرشن جیو از ما خبری خواسته باشند فی
الحال فراوان انواع اقسام شیرینی ترش و شیرین خوراکها حواله گوالان کردند
بعضی از انها ان واشیره برخود برداشته همراه شدند که بدیدار شری کرشن جیو مشرف
شوند بعضی از ترس شوهران نتوانستند آمد لیکن جان و دل آنهاها در خدمت شریف
ایشان بود بخدمت شری کرشن جیو رسیدند [illegible] لشرف و دیدار مشرف گشتند
ارشاد فرمودند که شما را زود نزد شوهران باید رسید که زن حکم نصف بدن
شوهر دارد جگ پنجوران جا نیز نسبت دلوها تا قبول نمیکنند آنها گفتند که سی
شوهرها آج کشیده چهار چیز درم آزاده کام موکهه شما اند ما بمحبت شما ترک پدر و مادر
برادر و شوهر پسر گفته درینجا آمدیم ما را از دولت وصل خود محروم نباید فرمود
شری کرشن جیو فرمودند هرچند شما طی مراتب مختار نموده بمقام اصلی حقیقی
پیوسته اند اما بر اهل دنیا مراعات احکام بید و شاستر لازم است در بید
گفته اند که زن شوهر را بجای شری نارائن جیو داند یعنی حکم او را حکم سری
مهاراج شناسد تقسیم زن راست برتا گویند مرتبه پتی برتا از برهم گیانی و
جوگی هم زیاده است چهار چیز که خلق از من میجویند زن پتی برتا از حد مست شوهر
می یابد مکت میشود از ینجهت بهتر آنست که شما نزد شوهران خود بروید و
رضای مادر رضای شوهران خواهند بر همین زنان سر بسجده آورده بمقام
خود آمدند اگرچه در اول شوهران از رفتن زنان بد برده بودند اما وقتیکه
زنان را دیدند که پیشانی آنها نور عاطفت شری کرشن جیو تابان و
درخشان گشته بمرتبه دانش رسیده اند آنها می شنوند که زهی طالع شما

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بشرف قدمبوس شری کرشن جیو مشرف گشتند بسعادت قدمبوس شری
کرشن جیو مشرف قدمبوس شری گنش جیو مشرف شدند بسعادت قدمبوس
مقدس شری برهما جیو وغیره دیوتاها در آرزوی خاکپایش سرگردان اند
حاصل نمودند ما که عمر خود را صرف تحصیل علوم کرده بودیم این ذات [illegible]
نشد و نتوانستیم طعام برای شری کرشن جیو فرستادند دانستیم که جگ برای
ای شری کرشن جیو خطا پوش عذر نیوش از سر تقصیر ما درگذر و آیینه دل ما را
که زنگ آلوده پلیدی است قابلیت مشاهده جمال باکمال ندارد به مقتضای
عنایت الطاف مجلا ساز که دانا تر باشی چون این تقصیم عجز و زاری
کردند عفو تقصیرات آنها شده طعامیکه زنان برهمنان آورده بودند
با گوالان نوش جان کرده تمام روز بعشرت و شادمانی گذرانیده با هنگام
بخانه آمدند ادهیای بیست و چهارم از دشم سکند در برج برسم
مقرری بود که گوپ گوپیان هر سال به نیت اندر راجه جگ میکردند
درین سال هم چون بدستور معهود به همه لوازم جگ پرداختند شری کرشن جیو
در انجا آمدند به ادب در پیش بزرگان ایستاده گفتند که ای بزرگان
این جگ به نیت کیست برای چیست اگر بمن هم نشان دهید از مهربانی دور
نخواهد بود زیرا که بر بزرگان لازم است که از رسوم اطوار خانه خود به خوردان
و طفلان یاد میدهند که آنچه در خوردی یاد میگیرند سند میشود گفت ای فرزند دلبند
این همه سامانی که جمع شده به نیت اندر راجه در جگ صرف خواهد شد
اندر راجه باران دلخواه خواهد بارید از باران جمله نباتات از زمین سر خواهد کشند

گردد و مویشی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

مردم مواشی آرام خواهند یافت شر نگرش جو فرمودند که در تمام عالم جنگ میکرده
باشند در جاییکه جنگ ایندر راجه میشود انجا باران نمی بارید تا مردم لاجواب
شده خاموش ماندند شر نگرش جو گفتند که آدمی گرفتار غفلت مانده هرگز
بر راه تحقیقی نمی پویند مطلب حاجت را از درگاه کسی که ایندر راجه همه
محتاج کرم وی اند میجویند نمی فهمد که شادی غم راحت محنت همه در رضای
او باین کس میرسد از دست ایندر راجه و غیر او چه میتواند بر آمد نظم بیار دما
تا نگوئی بیار * زبان نا آورد تا نگوئی بیار ؛ ایندر راجه بر حسب حال خود
باین درجه رسیده آنچه سر نوشت است تغیری تبدیلی در آن راه نمی یابد
واما آدمی از بیطاقتی ولی استقلالی خود هر سو میدود بر در این وان میرود
ای پدر اگر بگفته من که طفل راست گویم عمل نفرمایید بهتر آنست که آنچه نیت
ایندر راجه فراهم آورده اند به برهمنان و مستحقان ماده گاوان بخورانید الغرض
دانید که امثال باران از سالهای گذشته بیشتر خواهد بارید از شنیدن این
کلمات جمعی که از عقل و شعور بهره داشتند گفتند که شر نگرش جو معقول میگویند
و فریقی که گرفتار غفلت و بد التی بودند گفتند که مقدمات بزرگان از
طفلان نادان چه میدانند آخر الامر آن مقلوب القلوب در دل همه شان
انداخت تا بعد روز دیوالی که آنرا انرکوت گویند اقسام طعام پارچه و اشیا
که نیت ایندر راجه جمع ساخته بودند یکجا کرده شاخهای دوم سم گاوان را
با نواع رنگها ملون و منقش ساخته به کوه گوردهن رفتند سه بار گرد کوه گردیده
یعنی پرد کهنا کرده طعام را به برهمنان و ماده گاوان خورانیدند با هم خوردند شر نگرش جو

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بدست مبارک خود لقمه نوش جان فرمودند که از خوردن ایشان شیری و
مهادیو جیو و برهما جیو بشن جیو جمله دیوتا سیر شدند و اثر سیری آنهان تمام
عالم رسید چنانکه به بیخ درخت آب میدهند همه اعضای درخت بمو سرسبز شد
ادهیای پنجم و ششم از دهرمکند در آن سال که بنیت ایندر راجه
مردم جگ نکردند ایندر راجه چون بر کنهه کیفیت شری کرشن جیو آگاهی اطلاع
نداشت گفت که مردم برج بگفته شری کرشن جیو پسر نند مهر بر عکس سلوک کرده اند
مرا بخاطر نیاوردند ضرور است که سزای عمل باید داد زور خود با آنهان نمود
بمو کلان باران ها گفت که بارانی که برای زور مهاپرلی نگاه داشته شده
همه زور در برج بیارند تا همه مردم و مواشی انجا غرق آب فنا شوند هیچ
جانداری بسلامت نماند بمجرد گفتن ایندر راجه باران طوفانی باریدن گرفت
برق ژاله و باد تند علاوه آن بود مردم از باریدن چنین بارش هراس خوردند
خود را در پناه شری کرشن جیو افگندند شری کرشن جیو بجانب ایشان تبسم کرده
فرمودند که می بینی ایندر راجه خشم بر سر قهر آمده است این قهر بمردم دیگر نیست
محض با ماست که ایشان بگفته من از اطاعت او باز ماندند حالا امروز نشده
که غرور ایندر راجه باید شکست پس بمادر و پدر همه گوپان و گوپیان امر فرمودند
که تمام اسباب و مواشی خود را نزدیک بکوه گوردهن بکشید و تماشا بکنید که
هرچه میشود آنها همه چون با اسباب و اموال در انجا جمع شدند شری کرشن جیو
انکوه را بر سر انگشت دست چپ برداشته بالستادند تا هفت روز که ایندر مقیم هنگامه
بارش و برق ژاله در میان بوده کوه گوردهن بر سر انگشت مثل گلی که بچه ها

بکای بازی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برای بازی در دست نگاه داشته دارند و شنیده‌اند از کمال شفقت و مهربانی تا هر ساعت
از کوپ گوپان می‌پرسیدند که ای بزرگان گوپان چه حال دارید و چگونه آمده‌اند
بذوق باشند هیچ تشویش بخاطر نیارند همه در جواب می‌گفتند که از یمن توجه شما
بسیار بآرام عیش تماشای ابر و باران می‌بینیم چون روز هشتم شد اندر راجه
کسان خود را فرستاد که از برج خبر بیارند که کسی زنده نمانده چون خبرگیران
اندر راجه آمدند چه بینند که مردم همه بعیش و نشاط مشغول اند اصلا ایذای و آسیبی
بکسی نرسیده به اندر راجه خبر دادند اندر راجه دانست که شری کرشن جیو قادر توانا
اند من از نادانی خود نشناختم از کرده خود پشیمان شده بار آبها را برداشت
شری کرشن جیو بعد رفع باران آنکوه را بجای خود قایم کرده بفخر و سعادت بمقام
خود تشریف فرمودند **ادهیای بیست و ششم از دشم سکند** ۲۶ چون
همه مردم بفخر و عافیت و سلامت بال و مواشی بخوشحالی تمام بازگشتند از وقوع
اینکار سخت متعجب شدند گله‌بتران شان گفتن گرفتند که برداشتن چنین
کوه عظیم مانند گلی که فیل مست بردارد کار بشریت نیست لیکن شامه و رتبت و
شبهه سری کرشن جیو آفریدگار عالم است که در سن یک ساله کی هیچو پوتنا را
که یک فرسنگ را احاطه کرده بود در مکیدن پستان هلاک ساخت عرابه گلان را
بزور پای خود بشکست ترنابرت دیت را بر زمین زد درختان کلان را
که صد دار جن باشند از بیخ برکندند بکاسر با باسر دیتان را چه یاری گشت و
دهینک و برلهت دیت را بهلاک رسانیده اهل برج را از شعله افروزی و
آتش جهان سوز می‌قطعت نموده کالی ما را در جمنا جی بدر کرده ای بنده ما مهر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کدام کار ها دست بسته او بیان باید کرد آنچه او کرده میکند کار آدمی خاکی طمع
نیست تو این حکمت بود که پسر خود را بیده جنو و امید الٰهی اما باید انکه این کودکه
از زادن و مردن میر است حیات و ممات هر سه عالم در دست قدرت اوست
شده هر پسر بیل ضرب المثل گفت بی ای برادران در وقت نام نهادن او
کرک پروهست همین گفته بود که این پسر او بار شری بار این حسوب است بس این
رنگ سفید و زرد و سیاه در عالم ظهور کرده بود حالا تا رنگ سیاه ظاهر شده
پسر و سید بود راضه است از همه او را لبسد بود هم خواهند گفت غم و اندوه کوب و
نوالدان بر طرف خواهد کرد هر که او را خواهد دید کارهای او را خواهد شنید
دل خود را باز خواهد داد رستگار خواهد شد بیش ازین که کارهای دشوار
شیر نکرس حسو طفلان هم کاهلی پیش شده هر نقل کردند او باور بکند و اکنون
دانست که همه راست درست بوده است ادهای مست مقیم از
از دشمکند انید رراضه ازین حرکت گستاخی خود پشیمان شده بادم
دار با خود گفت که من شیر نکرس حسو را از جمله مخلوقات میدانستم
چه بد کردم که مصدر چنین جسارت و بی ادبی شدم حالا بروم عذر تقصیر
بخواهم چون شیر نکرس حسو با ماده گاو آن محبت بسیار دارند انیدرراضه
پیش کامدین رفت و او را برای شفاعت خود همراه گرفته آمده در پای
شیر نکرس حسو افتاد هر چند شیر نکرس حسو سر او را بر میداشتند و سر بهیند از کمال
خجالت و شرمساری سرنگون بوده عجز و زاری نموده کامی نرخن تانهم ازمن
ترا هزاران هزار سجدات است تصور جمال ترا که باعث صفای آئینه دلهاست
و ستایش ترا که

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ستایش ترا که چندین زبان مخلوقات در ادای آن قاصر است قدرت ترا که
کسی لب آن نمیتواند بر دارم من سجده تعظیم است من از ابتدا ستایش ترا نساختم و بساز
طفلی که عکس خود را در آینه میدارم نادانی برای گرفتن آن دست دراز کند و
تواند گرفت همچنین کسی که قصد ادراک کنهٔ ماهیت تو کند مانند طفل نادان
است زیرا که تو از ادراک تو عقل و دانش برونی و محکولی مجال بیش خود و
در آن که چون و چرا را مجال نیست و از بهر سبک کردن بار زمین و دفع ظالمان
و نفی غفلت مخلصان هم ستدالله کدیار فرموده که بفضل و کرم تو بر دیوتاها
سر افرازم قدرت ترا نساختم تا دیگران چه رسد عصیان من که قابل سزای
عظیم بود اما بنازم بر کرمت که جرم مرا عفو کردی فی الحقیقت این جرم من زلهٔ
طاعت شده که بطفیل آن دولت پابوس ترا دریافتم رهی زیرکی تو که هر که
با تو گستاخی کند او را سرافراز گردانی و اگر کسی با دیوتاها عاید آن رهبر اوست و
بر سر انعام می آید لیکن این کرامت غیر از شما کرا توفیق نیست که در عوض و
گناه رحمت کند چون ایندر راجه اینهمه الحاح و زاری نمود سری کرشن جیو و
از گناه او گذشتند فرمودند که ای ایندر راجه رسم و عادت جانداران است
که باندک دستگاه خود را فراموش میکنند از تو وقوع این همچنین بدیع نیست
آگاه کردن اهل غفلت را در حقیقت در عنایت کرم است در حق او
اکنون بجای خود برود بعد از این در کارگاه قدرت لا ابالی دم مزن
ایندر راجه ابرادن نام قبل او زبان به ستایش کشادند و دیوتاها که همراه
ایندر راجه آمده بودند اقسام گلها بر سر سری کرشن جیو افشاندند کامدین و دیگر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ماده گاوان را از بس شادی شیر از پستان شان بر زمین میریخت اشجار
گل و بار آوردند دریاها بجوش آمدند اینده‌ر راجه رخصت یافته که آمده بود و دیوتاها
بجای خویش رفت **ادهیای پنجاه و هشتم از دهرمکند**
روز الکادشی شنده مهر روزه داشت بروز دوادشی پیش از طلوع
آفتاب سروج دیوتا بعد رفتن اینده‌ر راجه برای غسل بجمناجی رفته بود و غسکه در آب
درآمد کسان برن که موکل آبها است او را کشیده در زیر آب بردند چون
برآمدن شنده مهر دیر شد مردم که بجستجو بهر طرف برآمدند نیافتند پیدا نشد هر
ور و دیوتاها مانا جود آمانا هم تفحص کرده آمدند شری کرشن چون جود آمانا گفتند که
بگویی من هم بروم پدر را بجویم چون آمانا شکوه داشته گفت بهتر باشد
پس شری کرشن چون عالم الاسرار دریافتند که شنده مهر را زیر آب برویده
ایشان بر پاتال تشریف بردند برن و دیگر دیوتاهای آنجا مقدم شری کرشن چو
را گرامی مغتنم دانسته سر بسجده آوردند بسیار ستایش کردند شنده مهر که در آنجا
بود ایشان را شناخت و بزرگی و عظمت ایشان را معاینه کرد که دیوتاها
سر در پای ایشان گذاشتند برن گفت که ای شری مهاراج از موکلان
من گناه عظیم بوقوع آمده که شنده مهر را نادانسته در اینجا آوردند اما چون
بطفیل الفقیر آنهان دیدار گرامی شما میسر شده جای منت است بقدر حاجت
میخواهم که این موکلان کم کرده خرد نادم اند از لطف خویش عفو تقصیر باید
فرمود و شری کرشن چون دست شنده مهر را گرفته برخاستند و بخانه رسیدند از پاتال بر زمین
باله مکند این واقعه را در عالم خواب و خیال نمود تمام مردم از آمدن شنده مهر
شادیها کردند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

شادیها کردند و شکهدیو گفت در مقامیکه خوف زادن و مردن نیست از کرامات
شری کرشن جیو میتوان رسید ادهیای بیست و نهم ۲۹ از دشم سکند در
هوای معتدل شبی که بخوبی زیبای خلاصهٔ لیالی ایام بود نسیم عنبرین زبده دماغ
جهان جهانیان معطر ساخت شری کرشن جیو نواختن بانسری ضبط شوق
شغل در فرمهٔ شور و غصب در زمین زمان افکنده بودند چون آواز بگوش گوپیها
رسیده همه را مدهوش بیقرار ساخت چنانکه هر که شنید میدوید طرف شری از
دستش بار می ماند افتاد هر که مسکه میکشید دستش بار می ماند هر که سرمه در چشم
میکرد مرتبه دادن چشم دوم سهو شد هر که در خواب بود یکبار جسته بر آمد
هر که پیش شوهر در عشوه بود او را مکروه طبع کرده روانشد علی هذا القیاس هر همه
بی اختیار شده روانشدند کسانی را که پدر و مادر بگذاشتند مانع شدند دل
جان آنهاییش از همه پا پا انداز چرن کمل شده بودند راه بر نخست بر سید
که الیوا می شکهدیو جیو گوپیان خود شری کرشن جیو را آفریدگار نمی دانستند محض
بر جمال ظاهر خوبیهای با مراتب و صدای دلربایی بانسری که سخت عشق انگیز و
دل آویز بود فریفته بودند چنانکه بدار نجات پیوسته باشند شکهدیو جیو گفت
ای راجه از گوپیان چه میگویی که بهر حال شری کرشن جیو را صاحب جمال و دلربا دانسته
دل بکر و محبت ایشان داده بودند از احوال شیشوپال نمیگویی چرا نمیگویی که با ایشان
چقدر با شر اکفه بود او را بمقام نجات فرستادند همچنین پوتنا و دیگر راجهان
و دیتان که باشاره کنس بقصد انتقام ایشان آمده بودند همه را ناجی رستگار
کردند اصل حقیقت است که دل خود را مشغول بتصور جمال ایشان داشته باشند

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust
Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خواه باخلاص خواه بتعرض خصوص کسی را که در هنگام مرگ در تصور حضور شوهر باشد
رستگار مطلق میشود ما شنید لیکن آنجناب را دانسته بما داشته اند بجز حکم عمر جاوید دارد
که ایشان را باخلاص عناد کاری و سری نیست همین حضور دل می باید چون
گوپیان در آنجا رسیدند شری کرشن جیو پرسیدند که شما را چرا شب در این ماه
چگونه از خانه بر آمدید نمیدانید که زنان را در شب ها از خانه بر آمدن بجا نیست
اگر شب ماه طرب انگیز و فرحت انگیز میبود بایستی با شوهران خود محظوظ
میبودید اگر شوق دیدن من آمدید من هم کسی را که بمن اخلاص داشته
باشد دوست دارم بهتر آنست که زود بخانه های خود برگردید با شوهران خود
صحبت دارید که زنان را خوشنودی شوهران بهترین عبادت است اگر چند
شوهر زشت و معیوب و علیل باشد زن را لازم است که او را بجای حق تعالی
داند اگر توجهی از وکله کدار بوده باشد هرگز روی نیکی نه بیند پس واجب است
که در این وقت بجای مقام برسید در این باشید چون گوپیان این قسم
کلمات خلاف رای خود از زبان گوبند شنیدند در اندوه و تحیر رفته
سر فرو بردند رنگ روی شان که از کمال شوق گلگون بود زعفرانی شد
و اشک حسرت از چشم هر یک جاری گشت چنانکه کحل البصر آب دیده بر ابروه
بر رخساره خط مشکین ظاهر کردید یکی از آنها که در فن سخن چالاک طبع بود
بحرف در آمده گفت کای شری مهاراج حضرت منظر ما هم لکلیف ترغیب خدمت
شوهران برای کسی است که اهل شعور و هوش باشد ما را آواز بانسری شما
از عقل و هوش بیگانه ساخته خوشنودی شوهران صورت بندد شنیده بودیم

که هر کسی که مخلص و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

هر کس که مخلص و دوستدار شما باشد تمام او را دوست میدارند حالا معلوم شد
که این حرف غلط بود که ما را از خدمت خود میرانید و دل بدل راه غلط است
این سخنی ساخته اند شما فرمودند که طالب من از دوستی دیگر این تا دل بر ندارد
مقبول نمیگردد این معنی را در یافتیم که گفتار شما نشتر گفته اید از این جهت با همه مضمون
آن عمل کرده دوستی غیر را از خاطر بدر کردیم اگر خلاف عادت خود که شما را
میخواهیم شما را نمیخواهند دل و جان ما که بتصرف خود در آورده باز ده بر کار
اگر از کسی رشوت میگیرند کار او هم با تمام میگذارند تو که دل ما را رشوت
گرفته محبت خود بجا داده از برای آن نیت کار ما را با تمام گذاشته از پیش
خود میرانی از همه گسسته بتو پیوسته ایم نه روی رفتن نه یارای دیدن داریم
آتش اشتیاق ما را با آب وصال منطفی ساز و هر چند تو بمقتضای بحت دل
خرامیگیری اما چون جمال تو همیشه در دل ما مقیم ساکن است کجا خواهی
رفت سری کرشن چو این حرفها از زبان گوپیان شنیدند اشتیاق شد که
محبت و صداقت ایشان اصلی از ما هر است هر کدام را در آغوش عاطفت
گرفته دست عنایت خود را در گردن ایشان حمایل ساختند گاه میرقصیدند
گاه ایشان را امر رقص شدند سوزش سینهٔ مشتاقان را بزلال وصال اطفا
بخشیدند چنان شد که هر طرف ایشان میکشیدند سری کرشن هم دنبال میکردند
چون خاصه فرقه زنان است که در عالم شیفتگی طرف تا بی غرور استغنا بکار
میفرمایند خود را گم میکنند در نوقت که سری کرشن خود را که ایشان مبتلا مشتاق
خود دیدند تو غرور در آمدند آن دانای نهان و آشکارا از این معنی آگاه گشته ناگاه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از میان ایشان بدر رفت از نظر ناپدید غایب شد تمام شد ادهای
پنجاه و نهم آغاز ادهای شصتم از دو شمس گفتند وقتیکه شهرنگرس چو
در عین نشاط و انبساط از میان آنها بدر رفتند غایب گشتند
آنها همچو که از قطار خود جدا افتاد حیران سراسیمه میگردد و تفحص ایشان
میکردند که کدام گلشن ما یکی رفت باشد دیوانگان از هر کس ایشان مراد
می پرسیدند حتی که از پس بیهوشی بیقراری از درخت قدم دانسته امی
از گلهای چمن مثالی و عرآن استفسار داشتند که از سر سبزی شگفته روی
شما معلوم میشود که از شهرنگرس چو خبر داشته باشند از راه خنده پراح
بهانه ان نمی دهید ای تلسی تو همیشه در پای مبارک شهرنگرس چو میباشی
جدا نمیشوی از تو مخفی نیستند لطف کرده نشان ان بده پنهان مدار
زود بگو تا شورش سینه خود بزلال وصال فرونشانیم وای ریحان تو هم
خبرداری خبر داشته باشی تو هم مثل دیگران خجل مباش و نشان ان بشفقت
بهابالی ده که شهرنگرس چو در حق تو زیاده است و وقتیکه مرا چه دست ترا
به پایان برده بود ایشان ترا از انجا آورده اند از راه گل ترا خواسته بود و
ترا در زیر قدم آورده تو لیاقت طالع عند واقع شده خبر ایشان از تو
پوشیده نیست چگونه پنهان باشد قدم ایشان بالای تو خواهد بود و
قربانت شویم خبر ایشان با ما بگو وای تالتی بر لوی جان افزای تو
زنبوران سیاه از راه دور جمع میشود بر حال زار ما بنگر و از ان ماه فرا
زنبوری که مزاعی بکرد و چنین حالت بیطاقتی و بیهوشی که گویا ان بر ایشان

فاطر در سیمه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خاطر سراسیمه دل میکردند نقش پای مبارک شیر نرگس حسو بطریکی از ایشان و
افتاده او همه را طلبیده یکجا کرده گفت بدم که اول گل و سنگه و چکر که نشان مبارک
مخصوص آن است درین نقش پدیدارست هر همه بر آن نقش بوسه زده سراغ
پی آن گرفته روان شدند بر زمین که نشان کف پای تو بوده سالها سجده صاحب
نظران خواهد بود چون قدمی چند فراتر رفتند نشان پای زنی را معاینه کردند
ازین جهت بیشتر در اندوه حسد در افتادند که ای وای زنی همراه اوست که از ما دزدیده
همراه او بکرد اما زهی طالع آن زن که ما باین حالت گرفتاریم و او مخلد بالطبع و
بمراد دل کامیابست آیا کدام طاعت عبادت کرده باشد که بچنین دولت
بی منازعه مخالفت بهره مند شده هر چند کمال عبادت آنرا گفته اند که بدار
نجات برساند لیکن مرتبه عبادت آن زن ازان هم بالاتر است که از لعل
نوشین آن کامبخش جانبان کام میگیرد چون قدمی چند بیشتر رفتند نشان
پای آن زن پدید نشد نقش پای شیر نرگس حسو نمودار بود با خود گفتند که شاید از اینجا
شیر نرگس حسو از راه مهربانی او را بر دوش گرفته خود بر داشته میبرده باشد چون از اینجا
الف را ربودن ان قدم پدیدار نشد بیشتر گرفتاری حیرانی تو هم کردید که کجا
نظم روند ناگاه در آنحالت زنی خویش منظر در آمد دانستند این همان زن خواهد بود
ازو پرسیدند که از شیر نرگس حسو چه خبر داری آه دردمند هجران زده گفت و
از من چه میپرسی از هجران خود چه مرا هم گذاشته رفت شنیدند تو سبو گفت که از رحمه
بی جهت نسبت کمال اشتیاق آن زن این است که او چون لطف عنایت شیر نرگس حسو
بجال خود بدرجه کمال دریافت او نیز بر خود غلط شده تکلیف کرد که مانده شده ام

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

پیاده را نمیتوان رفت ایشان دریافتند که این شیر لغزو و از استغنا افتاده قدر این
نعمت و دولت نشناخته فرمودند بیا بر دوش من سوار شو دیگر تبه از نظر او غایب رفت
آن کوولی حیران و سراسیمه مانده بر عقل خود زار زار بگریه و حسرت و پشیمانی بسیار کشیده
و میگفت مصرع من پیش بکه نالم که همه از ماست که بر ماست: پس او کوپیان رفیق شده
شریک غم و درد آنها شده اما هر چند میجستند اثری از شیرنگس حسو نمیافتند
یکی از آنمیان بفراست ممتاز بود گفت این تردد و تلاش شما عبث است
زیرا که به تردد و تلاش باو نمیتوان رسید مگر او رحم کرده پیش شما برسد بهتر آنست
که یکی با هم نشسته ذکر نام نامی و تصور جمال گرامی او بکنیم نظم گر وصال یار نبود باختیار
یار شو: جانه در روش راشمی به از تهاتنیست: در هجر لعل ع باید شد رحم کرده دیدار
نماید هر همه رای او را پسندیده در جاییکه شیرنگس حسو از ایشان جدا شده بود
یکجا نشستند کار دیگر از منافقت که از شیرنگس حسو بوقوع آمده بود
مشغول گردیدند چنانچه یکی شیرنگس حسو شد یکی پوتنا القیمیکه پستان پوتنا
را بزور مکیدند او برو افتاده بود همچنان مدهوش شده افتاد یکی ماتا جسود
شده بر هم زدن جغرات کشیدن مسکه مشغول شد و شیرنگس حسو دست او را گرفته
از جغرات باز داشت ظروف جغرات و مسکه را ازگون کرده بر زمین ریخت جسودا ماتا
او را با هاون بست یکی با شیر یکی لقا شیر یکی چند بار چه بالا باهم گذاشته صورت
درختان کوردن پرب حسب شیرنگس حسو آنرا از انگشت برداشت دیگر از آنجا گلت
از فرط شوق اگر برگ شاخ درختی بحرکت بادی جنبید صدای گوش آنها
میرسید آواز پای شیرنگس حسو تصور کرده القامی جستند از شادی رقص میکردند

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

گرم مهمانی که چه شبها تو را شب یاد میکردم ؛ بسنیدی از جا مجنبم فریاد میکردم ؛ قریب
خولش میدادم که اینک یار می آید ؛ بهر آواز پایی خاطر خود شاد میکردم ؛
درین لهو و لعب مشغول بوده خبر از خود نداشتند که ما کجاییم در چه کاریم آغاز
ادهای نسبی و نکیم اد سمکنند درچنین حالت اضطراب و اضطرار و بیهوشی
و بیخبری که فی الجمله بهوش و اقامت می آمدند لی اختیار فریاد بلند میکردند که
ای غمگسار نظم زرفت تو چه گوییم چه رفت بر سر ما ؛ ز غیبت تو چه گوییم که
چون بود احوال ؛ بر آرزوی تو سالی بقیمت روزی ؛ در انتظار تو روزی
بقامت صد سال ؛ ما که ابلائیم یعنی کم توییم طاقت تاب هجران تو نداریم
املا یعنی تو چو بیاو بیم کم زور کم طاقت ترا مردم گوپی یا تهه اند یعنی صاحب
تو پیان پس شرم نام خود می ماند که وابسته با بشی والا بعد ازین خود را بام
مسمی مباز ظاهرا اول تو مانند رنگ تو سیاه است که لی رحمی شعار خود ساخته
که از حال زار ما خبر نداری ما را در درد هجران خود انداخته خود دوست آساکش
شده از پای برهنه گردیدن تو خارهای آنده که در جگر با همی خلد زود بیا تا
پاهای ترا بپستان خود بمالیم چون تو همیشه از بلاهای عظیم حفظ و حمایت ما کرده
حالا چه شده که ازین بلای مفارقت خود رهائی نمیبخشی ما هیچ تقصیری در دست
نکرده ایم تو هر چند شد خوارت مکه ما را در دیده خوردی بد نبردیم پس اینهمه
بیرحمی و لی التفاتی در حق مایان چراست اگر بدین سبب بخاطر بد نبردی که
برضای شوهران بیش تو آمدیم درین امر معذوریم زیرا که از آواز بانسری
تو کیر و کنده است و دلو با تا از جا میروند خود را ضبط نمیتوانند کرد چه باشیم اگر تو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اگر بگوئی که آتش فراق تو بوصال شوهران فرو خواهد شد اگر همین را
صورت بسته دیدت چرا شوهران را گذاشته پیش تو می آمدیم زود مانند گشام
خود جلوه فرما که طاوسان وار همه تن چشم گشته در انتظار تو هستیم آغاز و
ادبهای سی و دوم از دو سمکند چون انتظار شر گذشت و النجاح زاری
گوپیان از حد گذشت در دل آنهان در باطن شر گذشت چو اثر کرد عشق اگر
از سر صدق است رسد خود معشوق • پس بر عاشق دلخواه خویش قرار نیافته در میان
آنهان پیدا شد چنانچه هیچکس در نیافت که از کدام سو در رسیده آمدن نشاط
خوشدلی که در آنوقت به گوپیان دست داد که شرح نمیتوان آورد • چه گویم
۷۵ شرح آنحالت که چون بود • زحد گفتگوی ما برون بود • شاید که کسی از
معشوقی و مطلوبی جدا شده پس از انتظار ها بوصال رسیده باشد میتواند دریافت
بدیدن لقای مبارک هر همه بر جاستند مطلوب خود را تنگ در بر گرفتند و
هر یک بطرزی علیحده بکام دل برخوردند مشتاق خود را بوصال بجهت اشتمال
مالامال نشاط خورمی ساختند چنانکه یکی از ان گل نیلوفری که در دست مبارک
بود کشیده گرفت و یکی بهر دو دست آن مالا دست در دست های خود گرفته
میگفت که ای بیدرد در مدت کجا بودی و ما را در این همه اندوه مهاجرت چرا ابدا حصه
بودی یکی چون باری بدرخت صندل می پیچید در آغوش گرفت حرارت
اشتیاق و شورش هجران را بمساس صندلین بدن خنک میساخت و یکی
در حضور جمال او حیران شده چون نقش دیوار شده بود و یکی از حسرت
لب لعلش لبهای خود را میگزید و یکی در شرم فرو رفته در دیده بگوشه نگاه

چشم میدید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چشم میدوید یکی از پس حیرت چشم بچشم دوخته مژه بمژه نمی پیوست و یکی بر کتف و دست
او گذاشته تماشای رخساره دلفریبش میکرد علی هذا القیاس بر همه حاله وا بر کردن
آن ماه برآمده از آن شب که زنده لیالی ایام بود نسیم عشق انگیز و دلاویز
از هر سو دریده رایحه گلهای نیلوفری بدماغ رسیده انواع فرحت افزود گویا سخن
پارچهای خود را آن رنگ سبز خماخی که بهم از فرش مخمل بود فرش گرده آن
راحت جان را از آن لشنیدند کام دل خواستند آن کامبخش جهانیان
همه را بمراد دل و آرزوی خاطر رسید در وقت کامیابی و کامرانی را روز را با را
ربود آن کولی اولین که بیک گوشه خاموش ایستاده بود با شهر نگریست جستجو
گفت که ای پرکار دغل باز این کوتیان ساده دل که از رنگ آمیزی فریب
تو آگاه نیستند بازی میخورند هرچند بمیخواستیم که با تو حرف زنیم اما حکیم که طلعت و
زیبائی تو بی اختیار بر سر حرف می آرد بازی بگو که این بنظر ایران را امرا
گذاشته چرا رفته بودی که هرچند جستیم و نیافتیم الحال خود بخود که از کجا پیدا شدی
که گویا نرفته بودی بشنو در عالم چهار قسم محبت است یکی آنکه هر دو با هم دوستی دارند
دوم آنکه از یکطرف اخلاص است و از طرف ثانی نیست سوم آنکه هرچند کسی
با شخصی بدی میکند آن شخص از نیکی پیش آید چهارم آنکه عوض نیکی نتیجه بدی
میکند تو بگو از این چهار قسم کدام طور داری شهر نگریست جو فرمود دیدی خوب
کردی حقیقت مردم از من پرسیدی بدانکه طریق مردم سه نوع است
اول خرخاری که آن چنان است که خر آن همدیگر را میخارند آن محبت اهل
دنیاست که اصلی و قوامی ندارد دوم آنست که بی عوض و منتی با دوست و دشمن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

وخوش درشت احسان کند مثل ابر که بر خار و گلزار یکسان ببارد و آن خلق
الهی است که بر همه کائنات مهربان است روزی میرساند سیوم آنکه حق دیگری را
نمیشناسد عوض نیکی بدی میکند درینحالت گوپیان مگر تو شخص آخرین بوده
که محبت دیگران منظور نمیداری شری کرشن فرمودند که من ازین هر سه شفیق و قائم
ویک نام من بشوامبر است یعنی پرورش کننده و خبر گیرنده و یکلحظه از احوال
غافل نیستم و عالمیان از خبرداری من خبر ندارند شما از من عیب مگذارید مارا
در محبت خود ها صادق دانسته اید ای گوپیان من با همه شما میگویم که محبت شما ازان
قبیل باید که مثل محبت صاحب مال باشد که همیشه آنرا در یاد خاطر خود میدارد کسی
را بر آن آگاه نمیکند جدا شدن ما از شما محض برای افزودن محبت خاطر شما
بود چنانکه آفتاب را در موسم زمستان که کم نمایان میشود بسیار عزیز میدارند
شما از خانه بر آمدن و ترک حیا شرم مناسب نبود من ازینکار محظوظ نیستم
بعد ازین ترک حیا منظور نباید داشت زیرا که ما در عالم تعلق باید بود و ترک عادات
ظاهری نباید کرد هر چند بر خود شاق هم باشد رسم ها از دست نباید داد
این محبت و الفت شما که با من است بی اختیار شوهران و فرزندان و خویش
خود را گذاشته پیش من آمدید مرا معلوم است و اینکه شما کلمات محبت بسبب
نسبت بمن میگفتید من نزدیک بودم همه را می شنیدم آفرین باد بر
رسوخ و اخلاص شما خاطر خود را جمع دارید که همیشه بکام دل خواهید رسید
آغاز ادهیای سی و سیوم ۳۳ از دشم سکند چون سری کرشن جیو این کلمات
فرمودند و تسلی دل گوپیان کردند که شما بمراد خود خواهید رسید همه با نشاط شدند

از کمال خورسندی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از کمال خوشدلی برخاستند دست شری کرشن جو گرفته همه برقص درآمدند
شری کرشن جو با آنهان را باین ترتیب محظوظ بودند راجه پریچهت پرسید که
ای سوامی شکهدیو دست کسی را که شری کرشن جو گرفته بودند مساس او
به بدن مبارک واقع میشد چون محض سعادت برای او بود حالت دیگران
چه بوده باشد سوامی گفت که ای راجه آن شری کرشن جو قادر توانا که در
کارهای او محال چون و چرا نیست بقدرت خود در حلقهٔ گوپیان در میان
هر گوپی صورت خود را نمودار ساخته دستهای خود بدستهای آنهان به آن
آویخته مرقص خیالکه هر یک میدانست که شری کرشن جو بپهلوی من اند و
با من مرقص بدین بهیج کام بخشی میکردند در آن هنگام دیوتاها و اپسرها و
اندر راجه کندهرب کنر دشری برمها و شری مهادیو صاحب پاروتی ماتا و
رکهیشران و منیشران که در شغل ریاضت بودند بنابر تفرج هنگامه راس
منڈل درانجا آمده بودند گلها نثار میکردند گوش ساری مینواختند در
رقص آنچه از لوازم این امر است یعنی از حرکت یا دبار خمیدن قامت و
کرشمه و غمزه اشاره ابرو پیچ و تاب کردن خم کرده تا پا رسانیدن و دیگر
هرچه از فایق اقامی بود شرح آن نمیتوان داد بعض آوردند قطره های
عرق رخسار گوپیان جلبش کاکلهای پریشان ایشان چنان مینمود که
گویا بار بچه بالقصد خوردن شبنم رسیده بودند القصه فراوان داد عیش و
عشرت میدادند عرق رخسار گوپیان را از دست مبارک پاک میساختند
هر که را در قصیدن ماندگی بهم رسیده می نشست باوجود آن در اصول

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رقص خطا نمیکرد و گاه یکی دست بگردن و سر بدوش ایشان کرده شبیه می ایستاد
میگفت که مانده شده ام بعضی در آنحالت محویت حمایل گلهای معطر از گردن
می افتاد خبر نداشتند گاه یکی حمایل شرنگرتس جو مبهوت شد گاه یکی مانده شده
در حالت که از بس ماندگی بطاقتی نزدیک بر افتادن میرسید سر خود را
بسینه شرنگرتس جو میرسانیده میگفت که در پناه تو آمده ام قدم نخواهی و
برداشت گاه یکی از دست شرنگرتس جو میگرفت و دست ایشان را بسینه
خود می نهاد و میگفت که ببین سینه من میجهد چون در سینه جای نیست
میترسم که مبادا بتو آزار میرسد گاه یکی رقصیده رقصیده بروی شرنگرتس جو
میدوید و تبسم کرده میگفت زینهار گاهی مرا گاهی از خود جدا نخواهی کرد
سوامی شکهدیو جو میگوید که ای راجه از طالع فرخنده گوپیان چه باید گفت
بطفیل ایشان شش پشت آنهاست سه از جانب پدر و سه از جانب مادر
بدار خلاصی بودند هزاران هزار رحمت بر اخلاص و اعتقاد ایشان
است از بسکه بهنگام رقصیدن گلهای بسیار از گوپیان جدا شده
بر زمین افتاده بودند زنبوران سیاه بسیار بسیار بر آن گلها جمع شده
همانا آن زنبوران زاهدان و عابدان بودند که برای مشاهده آنجا
اجتماع داشتند از آواز زنگوله های کمر و خلخال پای گوپیان طاقت
پرواز نداشتند مردمک دیده گوپیان گویا زنبوران سیاه بودند که
بر بوی گل رخسار شرنگرتس جو مست و مدهوش میگشتند سوامی شکهدیو
جو میفرماید که ای راجه سرکهت بحیلی نشاط و انبساط آن ترتیب راج
راس بازی میکرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راآس بازی میکردش لگه کودکی را عکس خود را در آئینه بیند بازی کند یا رجه
گوپیان که رقص جدا میشد برابر است کردن سربار بجال نمی آمد آن شری کرشن جیو اشاره
میکردند بموجب میداست که بمتوان گفت از هم آغوش گوپیان صندل و زعفران
بر بیخی مال میشد طرفه رسنی ذات شری کرشن جیو میسر بودند من خود صندل و زعفران
نمالیده ام این صندل و زعفران شماست که بمن رسیده مرا سر یک شما حصه اگرچه
در آن جا رقصیدن همه گوپیان بهر طرف می افتادند اما صورتهای متعدد
شری کرشن جیو عرق از چهره شان پاک ساخته هر یک را بسوی خود میکشیدند
بمتوان گفت که شری کرشن جیو با گوپیان نشاط داشتند بلکه خود با خود نشاط در
بازی سرگرم بودند دوئی و جدائی را گنجائی نبود در آن شب ماه که باد سرد و
خوشبوی میوزید شوق شعف افزای مشتاقان بوده شری کرشن جیو بکمال خوشی و
سرور خاطر بمقتضای رست بازی درست گوئی راست بازی مینمودند گوپیان
را الهام دل میرسانیدند راجه پریکهت گفت که ای سوامی شکدیو کاریکه محکم بند
که کفار مبارک شری نارائن است ممنوع باشد شری کرشن جیو چگونه ارتکاب انکار
میکردند بالکه برای مراعات مراسم ظاهری خود نفسد فرموده باشند بار بری کرشن
آن بمیان آمده چه وجه تصور توان کرد سوامی گفت که ای راجه گفتم که ایشان
گوپیان جدا نبودند هر صورت شری کرشن جیو پهلوی هر گوپی بود و پیاس کسی
بکنه کار او نمیرسد کسی چه داند که درین کار چه حکمت بود کارهای شری کرشن جیو
را انگشت آوردن موجب عصیان برابر است که آن ذات مقدس از عیبت
١٩٠
بری است اینها رشک مبارک این سخن از مهیائی که بیسم ناسی سوم باشد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

انرا پیچ آدهیای گویند هرکه بدل و جان متوجه شده بشنود از گناهان پاک میشود
ادیکه در شنیدن آن بد مارا نجات میرسد و کارهای شری کرشن جیو سنگ و شبهه
نباید آورد و بصدق اعتقاد باید شنید و در شنیدن فرق هاست بطور اضافه میشود
باارادت و اخلاص بشنود مرا عجب می آید که همچو تو خردمندی بدین واهمه گرفتار میشود
هرگز چنین سخن بخاطر میار و بار اینحرف نگوئی که در کارهای شری کرشن جیو گرانجا اصلا
دم زدن باشد آغاز ادهیای سی و چهارم از دشم سکند روزی شده هر
دیگر گوپیان از خورد و بزرگ بجهت پرستش بگاه دیوی بر لب آب جمنا جی
رفتند دیوتاها هم در آنجا بودند تمام روز طواف و پرستش با دیوی کردند
چون شب شد همانجا خوابیدند آنچنان بخواب رفتند از جماعت ایشان هم بیدار
نمانند در نیم شب ماری آمده برپای نند مهر بپیچید چون ایشان بیدار شدند
خود را گرفتار چنگ اجل دیدند و در آنوقت عاجز بناه جناب شری کرشن جیو
علاجی نیافت به آواز بلند شری کرشن جیو را بخواند از آواز او همه گوپیان
بیدار شدند و چوبهای نیم سوخته که از طعام بختن باقیمانده بود مار را میزدند
اما مار را جدا نشد آخرالامر شری کرشن جیو را بیدار کردند ایشان بکمال چالاکی آب
آلوده چنانچه عادت اطفال باشد چشم بر هم مالان بر جا شد و بر حضور
واقع مطلع شده نزدیک پدر آمدند پای مبارک خود را بر آن مار گذاشتند
فی الحال مار نند مهر را گذاشته بصورت جوانی خوشروئی دلفریب ظاهر شد و
سر برپای شری کرشن جیو را گذاشته زبان به ثنای ایشان گشودند نند مهر و
دیگر همه از آن مار متحیر شدند احوال خود را چنین نقل کرد که من در

طایفه بیدیادهران

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

طایفه باشد مهران سودرس نام داشتم بکمال جمال در ابنای خویش ممتاز بودم
روزی گذر من بر صومعهٔ اکبر نام زاهدی افتاد بغرور جمال جوانی با آن زاهد استهزا
کردم او را آزردم او مرا دعای بد کرد و گفت تو مار خواهی شد چنانکه بدعای
بد او مار شدم تا حال در آن قالب بودم اکنون بیمن قدمبوس شما بحال آمدم و
باز بحالت اصلی خود آمدم فی الحقیقت دعای بد آن عابد دعای خیر در حق
من بود که مرا بدولت پابوس و سعادت دیدار شما مستفید و مباهی ساخت از عهده
ادای شکر احسان او نمیتوانم بر آمد خاکپای را که نثری بر سر مهاجسو و غیره دیوتاها و
دیگر زاهدان و عابدان با آرزو میخواهند به هیچ من عاصی میسر گشت چگونه شرح شکر
این عنایات را ادا توانم کرد و پس آن بدبا در تعدیسات و ستایش سجده بجای آورده
رخصت شده آن بقیه شب گوبیان بیدار بود و کارهای عجیب و غریب را از
شری کرشن چو یاد آورده میگفتند لیکن کسی خالی بیچون است بعد ظهور صبح که
همه منزل خود آمدند شب دیگر شری کرشن چو باتفاق بلدیو هم جسو تمام گوالان
و گوبیان در اطراف شهر بسیر و تماشا میکردند و از زر دلفریب بانسری و
هوش از همه می ربودند گوبیان دنبال سری کرشن چو میرفتند چنانکه سایه در پس
آفتاب میگردد ناگاه سنکه چور نام دیوی که از دوستداران کنس بود
پیدا شد تمام گوپ و گوبیان را در کمندی فریب آورده روان گشت چون از آواز
بانسری آنها بیهوش بودند ندانستند که کجا میرویم در قید گشتیم اما چون دورتر
رفتند آواز صدا منقطع شد همه بهوش آمده خود را گرفتار بلا دیده ماهی سری کرشن
فریاد بر آوردند از فریاد آنها آن مظهر العجایب دوید آمد گفت غم مخور و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اینک رسیده ام پس سنگ تر از باد و برق رسیده آن مفسد را یک
مشت ملک ساختند در سرا و جواهر بی بها در کمال نفاست و لطافت
ظاهر شد آنرا به عیدها خود دادند از آنجا خوشحالی و فارغبالی بمقام عیش العام
خویش معاودت فرمودند آغاز ادهمای سی و پنجم ۳۵ از دوشمکند
رغدی شیر نگرش خود تمام روز در اطراف شهر این با کوالان داد عیش
ن طمیدادند بانسری را بانواع آهنگ انداز سرود میخواختند هر که او را
میشنید بیهوش میگشت در آنحالت شیری بر همه وا بند را حه جیجران کندهر بانان
همه دیوتاها بصدای جانفزای بانسری از جا بخود آمده در مجلس جمع شده فهمد
هوش از سر آنها بریده بود گویا از بسبب موانع نمیتوانستند زود راه
بانجا رسند از جدائی بیقرار بودند نه یارای ماندن داشتند نه پای رفتن و
یکی از آنمیان که بفرط دانائی و امتیاز داشت گفت ای همه بطاقتی اضطراب
چه فایده دارد باید که یکبار گرد از رفتار او خوشدل شویم تا ان شغف و
از دستبرد هجران و فراق ایمن باشیم هر همه این رای را پسندیدند و بیاد کردن
شیر نگرش خود مشغول گشتند یکی گفت ای عزیزان بانسری راهه فرخنده
طالع است که همیشه با لب نوشین شیر نگرش جمع مصاحبت است و دست عنایتک لال
بالادست جا و مقام اوست این است که سرامد همه ما است همه جانداران
دل ها بو داده چرا چنین نباشد کسی را که شیر نگرش خود دستگیری فرماید اورا
باکی مانند نشود آنها آدمیان چه توان گفت که دیوتاها از صدای بانسری بجنبی
او فریفته میشوند آرزو دارند که کاشکی ما در فرقه آدمیان میبودیم که همیشه

که بهمراه شهای جدائی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که همه با صفای صدای بانسری مشرف شده‌ایم همچنین زنان دیوتاها اگرچه همراه
شوهران می‌باشند لیکن دل و جان ایشان مشغول آن صدا است یکی می‌گفت عجب
حالتی است در آواز بانسری که هرچند کسی غمگین می‌باشد بمجرد شنیدن آن آواز
خورسند می‌شود دیگری گفت ز آدمیان و دیوتاها که بهره از عقل و شعور دارند چه
گفتن است چرا که پرندگان و حیوانات می‌گویند که ماده گاوان در علف چریدن
گاه آواز بانسری را شنیده از بس حیرانی دهن‌شان باز می‌ماند و آهوان که از
نزدیکی آدمی رمیده بهر سنگها می‌روند دویده می‌آیند آن بانسری می‌شنفت و
میانجی بچه گاو قاصد هوشیار است که هرگاه شیر گرسنه خورش می‌خواهد کسی از خود الطلبد
بانسری می‌نوازد او را اینجا انشد از جانداران هم حرف نمی‌توان کرد که آب
شری جمناجی از شنیدن آن هم از اسرار مستی مدهوش صدا از حیرانی باز
می‌ماند در بحر موج برپای او می‌جهد شاخهای اشجار که با هم پیوسته آمد آن هم
از اثر آن مستی و مدهوشی همان آواز است و الا هوشیاری رنگینی همی بجد
گلهای نیلوفر هم مست از همان صدا است و هر لحظه سر می‌جنبانند و ماهیان می‌لرزند
و سارس و سرخاب که در شور و فریاد اند از همان اثر است و ابر هم از جمله عاشقان
اوست که دایمان اشکبار است یکی گفت که من میدانستم که شیر گرسنه خشنود از نای
طفلانه کامل اند اما الحال از نواختن بانسری معلوم شد که در سرود هم نظر
ندارند یکی گفت شری برهما و اندر راجه دیوتاهای مرتاض که همیشه در مراقبه
مستغرق می‌باشند بانسری چنان از جای درآمد که گویا از خواب برخاستند
در این گفتگو یکی پارهٔ خود را خوش ساخت گفت پارهٔ من چه شد دیگری او

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

طعنه زد گفت عجب دعوی محب محبوب میکنی که ترا منور تلاش پارچه
باد است عاشق را اگر جانش برود میباید که خرید شده باشد یکی گفت
پس در فراق شرنگرکش جیو جان بر نمی آید دیگری گفت جان با امید
وصال شغل و خیال میماند نظم مرا امید وصال تو زنده میدارد * و گرنه هجر تو ام
جانب عدم میبرد * یکی گفت که اکنون جهانیان در دشت بندرابن
بر نشیب گوالدان گذاشته میگردیده باشند ماده گاوان بصدای بانسری
فراهم می آورده باشند یکی میگفت که شرنگرکش جیو را خلاصی دهنده نجات
بخشنده میگویند از چه راه است حال لگه اورا آواز بانسری عالمی را بجبر
شگفتگی در پای اندازد و طاقت پیش رفتن نمیگذارد همچنین تمام روز را
در حرف و حکایات شرنگرکشن جیو میگذرانیدند چون شام شد بر سر راه آمده
می نشستند تا هنگام شام که شرنگرکشن جیو بنده هر جیو گوالدان تاج بر طاوس
بر سر گذاشته گوشواره تابناک در گوش و بانسری در دست لکوتی جلال
حالی که نظاره رخساره اش هوش از دیده گان می ربود بخانه می آمدند
دکوبیان بشوق رفته آتش هجران را آب مواصلت مطلق میساختند از
کمال اخلاص و محبت گرد و غبار از بدن مبارک شرنگرکشن جیو افشانده
بخانه می آمدند ادهیای سی و ششم ادر و شتم کید روزی لکاسر
نام که از هواداران کنس بود بصورت گاوی در بندرابن آمد با کوه
مانند ماند کوه چشمها سرخ شاخهای سر بلند دم بر سر آورده هر زمان
کف از دهان میریخت و زمین را سم میکند آدمیان بشدت می ترسیدند

که از صدای آن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که از صدای جان فرسای او چمن زبان می افتاد از دیدن او خورد و بزرگ
که در زرخ بودند هراس خورده و از بلای عظیم دلشه شر نگرشجو را فریاد
بر آوردند شر نگرشجو اضطراب آنهان دیده تسلی دادند که غم مخورید خود لطف
او روان دند گفتند که ای مفسد حقیقت نز الصورت گاو شده میگردی و
بگو میدانم بهایم شده طفلان نادان چرا مرسانی پیش من بیا تا فکر تو کنم
گاو شاد شده با خود گفت غرض من بهلاک همین بوجو شد که خود
بخود پیش من می آید پس تیز شده شاخهای خود را بزمین تیز چنانکه علامت
بهایم باشد که در وقت خشم زمین و زبان را شاخها بر دارد شرنگرشجو
هر دو شاخ او را بزور گرفته پس نماندند او بر زور خود آن زالس میبرد
همچنان چندبار مکرر رفع شد که گاهی ایشان را پس مراندند گاهی او ایشانرا
آخر مودی در کرکها عاجز بی دم شده بر زمین افتاد در آنوقت شرنگرشجو
گردن او را گرفته بفشردند خون از دهن و بینی او بر آمده بول او جاری
شد جان داد در آنحالت دیوتاها گل باریدند همه مردم برح زبان لسنبارک
شر نگرشجو کشادند چون اخبار کشته شدن دیتان از دست شرنگرشجو
نند هر جسو مکرر شنیع کشن مرسید نار در کهتر هم پیش کشن آمد و گفت
که ای نادان هیچ میدانی که اینهمه دیتان را جهت آن زهر دست راجهو جاگ
برگاشر که در کمال قوت بود کشته شده است بیقین بدان که آن دختر را
که بر سنگ زده بودی آن دختر جسودا ماتا زاییده بود و لسبدیو راهم شرنگرشجو
پسر خود را عوض دختر در خانه نند مهر جسو کذاشته دختر را اینجا آورده نندهر جسو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بر پسر بسدیو راجه است که از روهنی ماتا تولد یافته روهنی ماتا بسدیو راجه
که از خوف تو در گوکل نگاه داشته بود من هنگام زاییدن اول بار
دیوکی ماتا بتو گفته بودم که در کار خود غافل مباش اما در این وقت حیرت
که مقدر مبدل نمیشود کنس از شنیدن این حرفات بسیار ترسیده و در فکر
شد بسدیو راجه دیوکی ماتا را پیش از این از قید خلاص ساخته بود باز طلبیده
در حبس نگاه داشت بخاطر آورد که اینها را بجرم اینکه پسر را پنهان کرده و
بقتل رساند نارد منی گفت حالا از کشتن اینها چه فایده اگر توانی
آن پسر را که کشنده تو هست بکش کنس التماس نمود کنس بگفته نارد منی از سر
قتل اینها درگذشت چون نارد منی برفت کنس کیشی نام دیتی سردار
دیوان را طلبیده بالتفات و مهربانی تمام گفت ای کیشی وقت امداد و
معاونت است بدون سعی تو مهم بکفایت نمیرسد باید که به بندرابن رو و
هر قسمیکه دانی و توانی آن پسر شیر نگر کشن خو نام را بکش کیشی متعهد این کار
شده رخصت گردید بعد رخصت کیشی جانور و سنک و غلیب پهلوانان
نامی خود را طلبیده گفت که بنده هر جسو شیر نگر کشن جسو پسران بسدیو راجه
را بهانه خواهم طلبید باید که شما اینها را بی توقف هلاک خواهید کرد
در مجرای اینخدمت رعایت و انعام بسیار خواهم داد و بکیان سرداران
خود فرمود که برای نشستن من مکانی بلند مرتفع بسازید که هر کسی
درانجا نشسته در رسید برای چیدن ماعداران که بپهلوی من خواهند
نشست نیز جایی مرتب خواهید کرد در پیش دروازه پیش محل نشستگاه

بدمابان فیل ... بر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ندمایان صاحب تدبیر و دلیران شمشیر و شجاعان سخت بازو و مردان جنگ آزموده
کاردیده با احتیاط و هوشیاری بر پا نمایند و در پیش دروازهٔ تمام من جای فیل مست و
که کلدنبر نام دارد سردار فیلان من است بمردم کشتی مشهور ایستاده کنند تا یک جمعه
بهیمسین ارجن سوشر کرشن ستمور ا پایمال سازند و در پیش دروازهٔ شهر تمام که دروازه در ابتدا است
کمان شرنبهاد و نو صاحب که یکمان زور است بجد نو جا نگه دارند شهرت دهند که امروز
در خانه راه جنگ بو جای شرنبهاد و نو صاحب است آنرا دشمنان جنگ کویند جون آن طفلان
در آنجا برسید جوانان دلیر و شجاع در آنجا حاضر باشند و مانع آیند که بدون کشیدن آن
کمان درون شوان رفت آنها بغرور که دارند البته دست بکشیدن کمان خواهند کرد
آن بهادران زیر دست هر طرف دن را القرب جنانکه بکنید بعد از آن کرشن لطف اهل و
مجلس خویش دید که کسی را تجویز کرده برای آوردن شری کرشن جیو بهیم بعد هر جیو بفرستد
اکر بور جادوان را دوستدار خر اندلس مشناسم میدانم که در تدبیر و شجاعت و
بهتر از تو کسی نیست و میدانی که من از شری کرشن جیو و پسران بسدیو راجه جقدر رانده است
ناکام بنابران میخواهم که درین کار رفیق و شفیق بوده به بند راین برو و آن هر دو
پسر را بهر روشی که دانی و توانی انجا بیاری اگرچه بحسب الهام و هم گفته نارد جیو
معلوم است که پسر بهیشم و بوکی ماتا کشنده من است اما بر هر جانداران واجب است
که تا مقدور در دفع بلا کوشش نماید و غافل نباشد بیشتر هرچه شدنی است خواهد شد
بعد هر جیو شری کرشن جیو بند هر جیو و است بند و کوالان دیگر را همراه گرفته بسیاری
ز اشعار الحرف و حکایت تملق و تکلف لفریبی بگوید که در متهرا دشمن جنگ شود
تماشای خوبی خواهد بود البته باید جنان نشود که آنها بوجهی رنجیده شوند در آمدن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

توقف بعد زور زند بلکه دل نهاد شده زود همراه همراه تو بباید من علاج کشتر
هر دو پسر راجه بهیمک که کرده ام مطلع شده باشی غالباً در اول دروازه که دنیا ملک را
کد اشمه شد از دست بهادران کشته شوند اگر احیاناً سلامت مانند کلد سرنام
فیل مست من آنها را پایمال خواهد ساخت و اگر از آنجا هم بگذرند از دست جاندور
دسنک پهلوانان من که فیلان مست تاب مقاومت ایشان ندارند و جان
بر لشوند بعد از قتل شان لبدبو راجه دلبوکی ما را هیچ فتنه ابد خواهم گشت و
او گره سین پدر خود را که جای آنهاست بر لقب رسانم تمام جادوان را
ملک ساخته نسل آنها را در جهان معدوم کنم بعد کشتن آنهمه بفراغ خاطر سلطنت
وراج میکنیم و باتفاق جراسند که خسرو مرتبی دوستداران منست و باناسر
دیگر که یاران من اند داد عیش و نشاط خواهیم داد باید که بزودی بروی
ورنه خود سواری ما را در سواری خود بری تا آن پسر را بادیگر نامردها بیهانه
دهنک جلک کشتی پهلوانان بیاری من دیگر نامداران هر دیار را نیز با این بهانه
خواهیم طلبید چون کنس این کلمات را تمام کرد اکرور مرزه داری باده
گوئی او را شنیده گفت ای راجه اگر تدبیری تهر مکنی حرفی بگویم گفت بگو تر از
من نیمی نیست اکرور گفت که میدانی انبدر راجه با وجود یکه همچو تحر سلاحی دارد
را اوتی که اجل در زندان کرده بود لا علاج از علاج مرگ عاجز آمده آید هر که
بوجود آمده است او را روزی باید مرد لیکن عادت جابداران است که سقم
مرگ بیای دست و سر بستد تو هم همان قسم دست و پای میزنی من خود بحکم تو
میروم آنچه فرموده بجا می آرم اما عداوت با آن پسران سزاوار نمی باید دیگر اکرور

راهی شد [illegible]

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رخصت شده بمنزل خود آمد کنس با هزاران اندوه از مجلس برخاسته در محل خود
رفت **آغاز ادهیای ۱۲ دوازدهم از دشم اسکند** کشتن کشن دیت که از طرف
کنس بهلاک ساختن بلبهدر رام و سری کرشن جیو مامور شده بود خود را
بصورت اژدهای برآورده روانه شد برای کار آقای خود خوشوقت می‌رفت
بکمال شوخی و تندی قدم می‌نهاد نه منتهی زمره مردم آب شد مانند چشمی برنهایت
سرخی و سهمگین و دندانهای مهیب دمی دراز دهن را بسیم خود میکشند تمام
مردم بندرابن از دیدن او ترسیده او بسوی سری کرشن جیو دویده اما چون
سری کرشن جیو او را دیده اند کتک طلبیده و آن موذی پایشان نزدیک رسیده
هر دو دست خود را بالا برده بر سر کرشن جیو زده ایشان هر دو دست ایرا
گرفته برافشند چنانکه بمقدار صد کمان پس تر رفته افتاد بیخود شد بعد از ساعتی
بخود آمد باز دوید دهن را واکرده بر سر سری کرشن جیو دست خود را حمله آورد
قصد کرد که ایشان را بدهن خود فرو برد سری کرشن جیو را دست خود را بدهان او
انداختند او هر چند زور میکرد دندانهای تیز خود را میفشرد هیچ موثری نمی‌آمد
سری کرشن جیو دست خود را چندان عرض و طول ساخته بودند که لبهای او
بهم نمی‌آمد و نفس در گلو بسته شد عاجز شده بر زمین افتاد از نهایت بسته شد
او برآمد و شکم او خره شده بر قنبید جانش برآمد در ینحالت دیوتا از آسمان
گلها نثار کردند جهانیان بحمد و ستایش زبان گشودند در آنوقت نارد بیشتر در آنجا
وارد شده بستایش ایشان رطب اللسان شده گفت کای سری مهاراج این دیت
کنسی دیت از همه دیتان زور آور و زبر دست تر بود خوب شد که معدوم گشت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ای جکت آتما جامی پرم برهم الیرای جوتی سروپ ای بهکوان الکهه کوره

ای برهمن ترا کار جاندور سنگ و سملک و سلب پهلوانان کنس باوند

پسر برکاش و ناتا بسر که هم ستداران کنس اند همه در نظر من مرده مینماید از من ترا

سجده باد ای بدربال ای کرتامی پسر مرده ستد بس تو باز خواهی آورد از من

ترا سجده باد ای جکت ناتهه جکجون ای بادهو مکند ایناشی ای نورکهه جرا سد

و دبد بکسر شوپال را تو خواهی کشت هر دو ده اچهونی لشکر پاندوان و کوروان

در مهابارتهه تو قتل خواهی آورد از من ترا سجده باد ای کلبان کشو کرد بار

پاندوان را سرافراز دارن تو خواهی کرد و شهر دوارکا را در آب آباد ان

خواهی نمود مسکه ترا همچنین شناخته ام از من ترا سجده باد که من در پناه توام

بنام تو مشغولم پس نارد بسیار بار سجده کرد از شیر مهاراج رخصت خواسته بجای

خود رفت و شیر کرشن بعد از ان ببازی لن ط مشغول شدند بازی چشم

پوشیدن چنانچه بالا مذکور شد شروع کردند در آنحالت بهوماسر دیت

در انجا بصورت طفلی بیامد و در طفلان ببازی شریک شد هیچکس از و آگاه

نکردند در وقت پنهان شدن گوالان را برده در غار کوه پنهان ساخت و سنگی و

کلان بر در آن غار گذاشت چون اکثر طفلان غایب شدند کم ماندند

سری کرشن جیو حقیقت آن مفسد آگاه شده گلوی او را فشرده هلاک ساختند

گوالان را از جاییکه او پنهان ساخته بود بیرون آوردند و لیو باناو

بدیاوران در آنوقت شادی کردند هنگام شام بدستور معهود سری کرشن جیو

با گوالان بخانه آمدند آغاز دهیای سی و هشتم از دشم سکند اکرور

برخصت کنس ببندابن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

برجهت کشن سنبد رابن روانه شد اما بدل خود خوشنود و شادان میرفت
که دیدار مبارک شری کشن جیو بمن میسر خواهد شد و الا من کردار عقب تعقبات
دنیا را دیدار اینه دولت کجا شری نارابن جیو اماتشی بورکهه حاصل میشد الا بهمه
از فضل و کرم اوست که بشرف دیدار مبارک از عصیان پاک خواهیم گردید
و بشرف پای بوس او که عابدان آرزو دارند مشرف خواهیم شد و کشن در حقیقت
کمال نیکی و احسان با من کرده که مرا باینخدمت نامزد کرده طالع گوپ و گوپیان
چقدر قبولیت که خاکپای کسی را که شری برمهاد مهیش جیو سنکادک و نارد و شیر
مارکنده ی آرزو دارند همیشه بدولت دیدار آن داور بهمال سر در آنوقت
شادکام شد امروز بمن شکونهای نیک نمودار شده آهوان از دست و
راست من بطرف چپ آمده بیقین میدانم که سعادت قدمبوس آن شری
کشن جیو حاصل خواهیم ساخت ای دل او ادکورکهه اماتشی است اگر شبهه باشد
که او جز العالم وجود آمده زنهار در کارهای او شک میار از برای رفاه و
دستداران خود بهر رفع بار زمین جنم کرده است بیکنهه قدرت او نتوان رشد
آورشده نیک بد داشته نهان و آشکار اوست ستوگن رجوگن تموگن
را در و آره نیست او از همه منزه و مبراست سندرابن را کم از بیکنهه نتوان گفت
و گوپ و گوپیان و گوالان را کم از شری برمهاد شری مهیش جیو نتوان
دانست و اینکه آن خالق بیچون بجهت تنبیه و تادیب ظالمان بوجود آمده از روی
جهانبانی نیست بلکه از کمال کرم و مرحمت است چون مرگ عاصیان از دست آن
است بدار النجات واصل خواهد شد احوال دشنه راون و کنس [illegible]

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حال ایمنی است چون بدانند ایشان و دشمنان را در روز و شب خواب بیداری
و خیال ایشان در پیش دل و دیده حاضر میباشد زود ناجی و رستگار میشوند من چه
طالع فرخنده دارم روی را که خوبان و بزرگان مایل او اند خواهیم دید و
اول سر خود را در پیش گوالدن که شب و روز شرف ملازمت ایشان
ناگهان میسر است سجده خواهیم برد بعد آن در پای خالق بیچون خواهیم افتاد
و آن دستگیر ا ربا افتادگان دست میمنت سرشت خود که فرو رفتگان ورطه
غفلت و نادانی را بساحل نجات میرساند بر سر من خواهد گذاشت مرا سرافراز
عالم خواهد ساخت اما میترسم که مبادا فرستاده کنس قصور کند من خود کمینه غلام
ایشانم لیکن ایشان مالک الفلوت اند چون بر عقیدت باطن من آگاه
اند این گمان برون حکمات البته و قبیله سر بپای ایشان میگذارم بدست العقاب
خواهند برداشت و جان و دل در قدم ایشان است من هم ذات ایشان ام بمناسبت اسم
بعضی از قوم جادوان اگرچه آدمی را از زنجیر تعلقات سخت دشوار است
لیکن وقتیکه بشرف ملازمت ایشان مشرف شوم امیدوارم که ناجی و رستگاری
خواهیم یافت سرافراز جهان بر من حسد خواهند برد در زمانی که ایشان دست مرا
گرفته بمنزل خود خواهند برد و منزلت من بالذی مقارل همه نیکان پاکان
خواهد بود اگر در تقسیم حرکات با خود بکرار بندکار میکرد بپای شوق شتابان میرفت
تا قریب شام به بندرابن رسید آفتاب سخنان شیرین اگرور میشنید غروب
میکرد بالجمله به بندرابن آمده آفتاب غروب شد در آن وقت سری کرشن جیو
بدوشیدن ماده گاوی بدور رفته بودند اگرور در صحن خانهٔ نند مهر آمده استاد

نشان پای مبارک

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نشان پای مبارک شیر کشتن حسو را که گدا و کمی و جگر دستگهیه لعل مخصوص
آن است بنشاخت خاک انجا را توتیای چشم ساخت سر بسجده برد نظم در زمین
که نشان کف پای تو بود تا قیامت قبله صاحب نظران خواهد بود در انجا
از فرط شوق اشک شادی از چشم او جاری گشت گویا کوبیان اخلاص
صادق او را دیده شرمسار شدند و غرور اخلاص که در سر داشتند و کسی از خود
در محبت صادق نمیدانستند بدر رفت اما بر طالع خود نازش داشتند میگفتند
که خاکپای کسی را که در کحل الجواهر بصر خود ساخته تا همیشه بشرف ملازمت
آن مشرف ایم بعد از ساعتی شیر کشتن حسو عیدهر حسو با روی شگفته چنان
و لباس زرد و کبود در بر حمایل گلها در گلو بدان محل تشریف بردند الکرور
ایشان را دیده دویده سر خود را بر پای شیر کشتن حسو و گاه در پای عیدهر حسو
می نهاد اشک شادی در چشم او روان بود گویا پاهای ایشان را آب دیده
خود می شست چنانچه رسم است پای بزرگان را بعد آمدن میشویند و
میگفت ای شیر بهاراج منم الکرور جادوان کمینه شما بنده خاک درگاه ایشان
او را بزرگ قبیله خود دانسته نمیگذاشتند که سر پای بر شده دو دست بر میداشتند
اما آن بادیه پیمای شوق و ره گرای منزل ذوق را از جرعه زمزم محبت و محویت
آنقدر مدهوشی رو بداده بود که از خود خبر نداشت بعد از آن او را بکمال عزت و
احترام بخانه بردند بجای مناسب نشانده خود بخدمت ایستاده پای او را
بدست خود شستند هر چند او در وقت پای شستن از خجالت و انفعال بخود
فرو میرفت و ماها را انجانب خود میکشید ایشان نمیگذاشتند و میگفتند و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

که ای عمو ما خوردان توایم تو بزرگ مایی خدمت تو سعادت ماست بعد از
آن که از تصدیع راه طعامهای لذیذ خوشگوار کشیده شد چون اکرور از
تناول طعام فارغ گشت دل فراغ خاطر نشست نند مهر جسو و آسایند جسو آمدند
حقیقت متهرا از وی میپرسیدند که بگو حکومت کنس بر چه قسم است و نند
دیوکی باما راحت اگرچه معلوم ست تا چنانچه کنس ابواب راحت بر روی مردم
مسدود ست چون پرسیدن مهمان از هرگونه حرف در میان آوردن و او را
بجود مشغول داشتن بر میزبانان لازم است ای اکرور لهذا از تو میپرسم در جائیکه
قصاب حاکم باشد حال مردم آنجاکه بیچاره مثل گوسفندان در قید او باشند
هردم صورت مرگ را در آئینه حال می دیده باشند پرسیدنی نمیخواهد
آن ظالم بیرحم هرگاه پیش پسر معصوم خواهر خود را بکمال بی انصافی کشته باشد
او را قصاب نمیتوان گفت بلکه قصاب بر او صد شرف دارد حالات
مردم رعیت بیشتر معلوم ست آغاز ادهیای بست و نهم از دشم سکند ۲۹
در روانه شدن اکرور همراه شری کرشن جیو و بیقراری گوپیان در
فراق ایشان بعد از آن نند مهر جسو آسایند جو بجای خود رفتند
شری کرشن جیو التفات و دلگیری اکرور خوشدل ساختند چنانکه اکرور
در راه آنچه با خود گفته آمد زیاده از آن مهربانی فرمودند هرگاه این قصه
اکرور بدل و جان بشنود گویا دیدار شری کرشن جیو دیده باشد بعده از اکرور
پرسیدند که برای دیدن طفلان چرا اینهمه بی تابانه دویدی و تشریف
پای ما کدام است ما خوردان توایم و گنهگار ساختی باری بفرما که زندگانی مردم

متهرا که طرق

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

متهرا آنچه طریق بسر میبرد شنیده ایم که کنس و بسدیو راجه دیوکی ماتا را باز در قید
کرده است بر بمتهرا آزار میدهد عجب است که با وجود کشتن شش پسر دیوکی ماتا و دختر
کردن اینهمه مال منو را بد وضعی درست انعامی سپری گشته اکنون بکو آمدن تو چه سبب
واقع شد اکرور بتعظیم تواضع ایستاده عرض کرد که اینهمه احوال حقیقت کنس لعین همه
که بسمع مبارک رسیده باشد صورت حال اینست که چون کنس از دست شما
کشته شد نارد حسب خواهش کنس آمده گفت اجل تو از دست سری کرشن جیو و بلدیو است
ایشان پسر نند مهر جیو داماد استند بل پسر بسدیو راجه دیوکی ماتا اند از آن وقت
کنس صریح در فکر بد شما شده مرا فرستاده است که شما بمتهرا برم سری کرشن جیو لطف
بیند اهر حسب نگاه کرده تبسم فرمودند نند مهر گفت باباجی اکرور بزرگ یادوان است
برای بردن ما بمتهرا آمده رفتن با ایشان بمتهرا است شما هم با گوپ گوالان
روغن و خیرات ته تحفه بر گرفته روان شوید چون نند مهر حسب فرموده سری کرشن جیو مکرر
فرموده بود از کعبه ایشان بردن رفت رفتن انجا را قبول کرد یکی از کار
برداران خود گفت که همه گوپان خبر کنند تا فردا روغن و خیرات فراهم آورده
مهیا شوید که بمتهرا روانه شویم که راجه کنس دهنک جگ دارد همه را طلبیده است
چون اینخبر را گوپیان شنیدند سری کرشن جیو بمتهرا میروند همه از ترس هجر و فراق
قالب تهی کردند در جا همه با ماتم افتاد با هم میگفتند که کدام شخص بدنهاد آمده است که
دوری سری کرشن جیو را گذشتم ساق میدانیم حالا از ما جدا گشته خواهد رفت
چگونه زنده خواهیم ماند این اکرور کم عقل راجه برین داشته بود که اینجا آمده قاتل ما
شد فی الحقیقت سری کرشن جیو دل از ما برداشته است والا او را چه ضرور که میرود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

اگر نمرد و کنس چه میتواند کرد کاش فردا امر ناملایم واقع که باعث توقف
این کرد یکی از آن دست بر سینه خود میزد و میگفت حیف دلدار من از من
جدا خواهد شد یکی میگفت بدیدن یکبار او مرا سر در شادی هر سه عالم میسر میگشت
اکنون بی روی پرنور او چگونه خواهیم زیست یکی میگفت بیک شکر خنده او
دامن دامن گل مراد میچیدم الحال دامن بخار فراق چاک خواهیم کرد یکی
میگفت بیک نگاه جانفزای او دل و جان من آرام مییافت بعد ازین احوال
من چه خواهد شد بعد از آن زن و مرد بندر از خورد و بزرگ و جابجا که اگروز
نشسته بود استعداد سواری داشتند جمع شده رفتند و آب از دیده میریختند و گریان
میگفتند که در عهد کنس ظالم با نرس بمردم کمان ابالش خلاصت گویان میگفتند
ای اگروز آنکه کنس ستمکار بما کرده البته سزای آن از شر بیمار آرج خواهد یافت
تو با ما سخت دشمنی بوده که آرام جان ما را گرفته میبری اگر جان ما را میگرفتی
بهتر بود چون اگروز حرف سخت را میگو شد از محبت بامت اگروز گداخته اند
یکی میگفت که سری بر بیمار آفریده است از حال ما خبر ندارد چشمان ما که زنبوران
سیاه بر گل جمال سری کرشن جیو تماشا بودند اکنون چگونه خواهند دید یکی شکایت
و بیداد را از اگروز سری بر بیماجیو است اما هر چند از انهمه شکسته دل خود را
بمحبت او بسته بودیم لیکن او را اصلا در حق ما ضعیفان بیچاره رحم نمی آید دیار را
گذاشته میرود نمیدانیم که بقصد ماچه جنت از ما چرا میگریزد یکی میگفت غمگین مباش اگر
سری کرشن جیو بسر شده مهر خود را اما تا مر الخواهند گذاشت دیگری میگفت که آری بر
حرف شما اعتقاد کرده باید نشست یکی میگفت که زبان متهم از روز شب وصال

سری کرشن جیو

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شرنگرتس حسو از شربتهای آه میخواستند اکنون دعای شان مستجاب شد افسوس که
میخواندند اثر کفت یکی میکفت شرنگرتس حسو را کسی نه طلبیده است دل او برای
دیدن زنان مهرا آرزو دارد بیچاره بهانه در پیش آورده است یکی میگفت که چشمهای
جادوانه سحر کار شرنگرتس حسو زنهای مهرا را دیوانه خواهد شد یکی میگفت که با ما چه
وفائی کرده با زنان مهرا خواهد کرد نظم منت خوبان را وفائی خوب میدانیم ما چو
میدانیم ما اندازه ناهی یار را یکی میگفت بخت مردم هند را این برگشته است طالع
اهل مهرا یاوری نموده یکی میگفت اگرور چه ظالم است کواه انگشتی است که نواله زنده شده
را از دهن کدنشته میبرد یعنی شرنگرتس حسو را از ما میکشد اینچه تمیز و هوشیاری است که ما بیماران
از آب جدا کرده در ریگ نقصان می اندازد اما بر ظاهر است که از بیکار برای او بیچه نیک
نخواهد ماند یکی میکفت تقصیر اگرور چیست روزهای بد ما او را در اینجا آورده یکی میکفت چه
بیعقل نادانی کوپیان را تماشا کنید که اینقدر به اگرور نمیگویند که شرنگرتس حسو را چرا
میبرد یکی میکفت اگرور از درد ما چه خبر است یکی میکفت شرنگرتس حسو زبان و
اینها را با فسونکری بند کرده است والا نمی گفتند البته می شنیدند نظم عشق حقیقی است
بیچاره نجاری بکند این دم بار است بیاری بکن :: بعد از اینحالت شرنگرتس حسو بر تهه سوار
شده برفت در آنوقت کوپیان گفتند که می بینی شرنگرتس حسو هیچ خبر از حال ما در
خاطر نیاورده بر تهه سوار شده است اما رحمت بر پهلوان که تا حال از تهه آمده و از آن روی
نکرده یکی میکفت بشنید که ما از حیا و ناموس گذاشته ایم و چنگه تهه روان نشود دست
زده نگاه خواهیم داشت نخواهیم گذاشت که روان گردد یکی میکفت راست میگوید
هر گاه دل و جان ما با ایشان باشند چگونه زود رفتن توان داد ما دیوانه شده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

دیوانه را با مصلحت و شرم چه کار ما را کار خود باید کرد که بی مشکبو باعث آرام و

آسایش اینجا شیر نرگس حسنو بود الحال از آنجا که مهر و دار هر طرف فتنه خواهد برخاست

بی مشکبو ای فرزندان است مایان که شیر نرگس خود را بیجان طرز آتش

منزل ما را ببرد بیاد تو خواهد بود او گفت ولی که اداهای او را فراموش کند

دل بخواه بی مشکبو ای وای که من تاب جدائی یکساعت نداشتم حالا

چون بسر خواهیم برد بی مشکبو وقت شام که شیر نرگس حسنو با موهای ژولیده

و گرد آلوده مشک افشان بخانه می آمد چه ربائی می نمود با آواز مرلی منوهر مدهوش

میشد تا انتظار دیدار او بر سر راه می نشستیم بمشاهدهٔ روی ربائی ملیح او شاد

جمله جهان را در خود می یافتیم بی مشکبو ما که خو کردهٔ زلال وصال او بودیم بکدام آب

سیر خواهیم شد تمام خوبان انجمن حرجات درد آلود را از زبان مشکر شنیدند و

شرم را یکسو گذاشته بارهای بادصبای گوبنده و بی مکیدند کار میکردند ابر در در

جگر سوختگان از شجار هم سنگ خاراموش بود که مثل زدید انگرور از اینه حال

شان گارنس حال خود را فراموش کرده بطرف آنها نگران بود آخر

تاب دیدن و شنیدن آنها نیاورده رتهه را روان کرد شیر نرگس گو نیا بار

تسلی نموده فرمودند که شما با خاطر جمع آسته بنشینید قاصد برابر تردد شما خواهیم فرستاد

راچه بر جهت برسید که البوامی شکهد بوجنو انگرور اینهمه اضطراب و اضطرار

خوبان دیده عجب است که دلداری شان نمود سوامی گفت در آن وقت انگرور

همین قدر گفت که شیر نرگس حسنو بار بوصال میمنت اتصال خود شما را خرم

خورسند خواهد ساخت بعد از متوجه شدن ما دامیکه رتهه در نظر خوبان بود

بکانت الهم نگاه

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بجانب رتبه نگاه دیده دل داشته غرفه بهمره همی بپیوستند چون رتبه از نظر ایشان و
ناپدید گشت همه بیخود شده بر زمین افتادند بعد دیری فی الجمله از آن حالت بهوش
آمده گریان و نالان بخانه آمدند شب و روز گرفتار غم مفارقت بودند زندگانی
را آه و ناله میگذرانیدند چون اگروزر رتبه را روان کرد در راه با خود مکفت که من
نه کار چه کار راستی و درستی درش کردیم بالله میدانم که قصد هلاک این مرد
معصوم کنش بد اندیش در دل دارد آنها را اگر رفته هرم برای رضاجوئی آن
ظالم متعهد انجام خدمت حیران عاقبت شده ام مثل من گنهگار تبه کردار در عالم
نخواهد بود شیرنگس حسو که سایر خماس مخبر و آگاه بودند دریافتند اگروزر با وجود
دانشی که دارد مارا همین طفل معصوم بس میداند اندیشه هلاک ما او را گرفته است
بهتر آنست بر حقیقت لاو با بی خود آگاه ساخته از گرداب اندیشه ها دالی
برآرم پس وقتیکه بکنار حمام حاجی رسیدند اگروزر رتبه را زیر درختی بگذاشته خود را
غسل حمام حاجی درآمد چون غوطه زد شیرنگس حسو در انجا دید بحرمت رفته سر برون
آورد و ایشان برابر رتبه زیر درخت سوار دیده بار خود غوطه زد باز ایشان را در انجا
دید که بر آتش نشسته اند که بدن او بنهایت سفیدی و روشنی است هزار سر دارد
بر هر سر او تاج مرصع است پارچه نیلگون در بر دارد شیرنگس حسو ما با حاجی و
مرصع درکمال روشنی جلوه دارند دهان شان در تبسم است دستغه رساله
بوسه من که آن جوهر لیست لعنش درکردن ایشان القدر روشن او در حسنده
که صد هزار آفتاب گویا یکمرتبه طلوع کرده پارچه زرد زعفرانی سبز بدن اندام
بهر کف یا بر سینه ایشان با جلی از طلا که نشان لکهمی است نمایان بهجی مالای

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

میمنه ایشان رسیده صندل بر سینه مالیده در چهار بازوی ایشان در کمال
خوبی و مرغولی زنار در گردن از بس بمقیدی بریدن سر تمام جهان ربا
افتاده بود که گویی آن گنگ از کوه سیاه بزیر می آید و شکمها جگر و گلاو
در هر چهار دست ایشان است و چندر کها یعنی حمایل زنگوله وار در کمر ربائی شان
زیباست کمر چون کمر پلنگ بس باریک و سه خط زیبا بر شکم بسیار
خوشنماست و ناف چون گرداب دریا جبلی دلکش هر دو ران هر دو ساق
بسیار زیبا و دلاویز و پاشنه پای بشر که چون گل نیلوفر در کمال نرمی است
و ناخنهای چون ماهتاب درخشان است و خود بنوجاد انگشتها یعنی گل چل
بجر که سلاحی است گل یعنی گل نیلوفر این پنج نشان پای مبارک و سرهای دو
ماهتاب و شیری بر بها حو و سه گوهر چهار سنگادک و نارد مینبر و سر پهلاد
وسند دلر و رودمل و مهت لس و رسایی مجسم و داش و بیداسی مجسم مرگ
جسم رمت و چهار بیت یعنی خلاصه در باب یازدهم مذکور خواهند شد و بهر گ
و بهر و بهرگ گوهر تیابس و چهل قسم باد و امیدر راحم و دیو بانان و بهم ناهیه
هشت فیل و کیل هفت اقلیم هفت سمندر نه ستاره سیاره دیگر همه
اختران و ماهتاب دوازده آفتاب باهل دکهل که گوهران اند و از
دبرن دیو تاها که موکل آب است و هشت جنس باران و بدها و مرام حرم و دوم
و همه جانداران و کام چهار قسم ابر و هفت ملک نوری سدتان سیران
و کند بان و آنما و غیره سدها و آن درجات است در باب یازدهم مذکور خواهند
گنگا و غیره دریاها و سرستی و ارید هونی زن لنبت گوهر و جهنم ان جهان را

دکش دحن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

کسی دختران دیوتاها که آنرا دیوکنیان گویند همه بحسب بعضی روزهای مبارک
متبرک و جسم کلب پرور و کام دین ازدواج همه در پیش شرنگرسی حسو ایستاده اند
از کمال عظمت و جبروت ایشان مجال جنبش بهم زدن ندارند چون نقش دیوار
بی حس و حرکت در قیام اند درینوقت شرنگرسی حسو بجانب ایشان بگوشهٔ
چشم التفات و بدیدار نگاه توجه ایشان رسیده بنوازش انعام سازهای
شادی در آمدند بعضی قطاس در دست گرفته مگس میرانند بعضی عود بخور مشغول شدند
بعضی گل می افشانند بعضی گل دندوت میکردند بعضی پیشکش میکردند رسیدند و
درانوقت شرنگرسی حسو امرلی را نواختند از صدای آن همه بیهوش شدند
چون مرلی را گذاشتند همه بهوش آمده زبان بمدح و ستایش ایشان گشادند
اگر و ر آنهمه دیده یکبحث بورطهٔ حیرت فرو شدند هر دو دست بهم آورده مکرر
دندوت کرد و وصف ایشان بر زبان راندند آغاز ادهیای چهلم از
ارد شمکند اگر و ر میگوید ای ناتهه برنجن یعنی صاحب از علایق دنیوی و
فارغ مرا از من ترا سجده است بکنهه قدرت تو هیچکس پی نبرده راجه بر کنت
برسید الیوامی شکهد توجوهر گاه کسی بکنهه ماهیت او نمیتواند رسید پس واصل
کرا میگویند مدارج حاصل چیست سوامی گفت ای راجه بکنهه ماهیت او
رسیدن محال و دشوار است اما او چون همه جا هست هر چه هست از او
بلکه همه اوست برهم گیانی ها همه عارفان پرتو تجلی او محو شده بمدارج خاص
میرسند اما نکه پرستش دیوتاها میکنند نیز پرستش اوست چرا که هیچ چیز غیر او
موجود نیست اگر و ر میگوید ای اچهی یعنی لایزال ای اکوچر یعنی ترا نتوان یافت

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

ای سنت سنت‌ها و لکی لگه همه دیوتاها دریا ذکر تو هستند ای نرکن یعنی از

صفات ظاهری مبرا و ای نرمل یعنی صاف دهش ای پورن برهمن یعنی تمام

لکی راجت یعنی الهیه را در توراه هست ای انند یعنی دخل در و ممکن هست

و نباشد ای لگه ببد بعقس لست و لکی لگه ستوگن و رجوگن و تموگن که زیست حیوانات

بدان است عکس تجلی لست لکی لگه ذات تو از ادراک حواس دور است

بر تو تو همه جا است دکم دکاسی در توراه نمیاید بعد ازان اگر ورو برا

سروپ بیان میکنند میگوید که آتش دهان تست زمین پای تست آفتاب و ماهتاب

هر دو چشم تو و آسمان ناف تست ده سمت گوش تو دریاهای دریای سمندر

شکم تو تموگن یعنی قوت غضب تو مهادیو است نباتات موهای تو کوه‌ها

استخوان تو دشت و زخشم زدن تو هست کپال باروی لیت ازمن

ترا سجده باد تمام عالم در ذات تست از تو بیرون می آید تویی که مچهه اوتار

کرده بید آوردی کرمه اوتار کرده مدهست در کشتی اوتار کشف کرده

دریاها را بشوراندی چارده رتن برآوردی و راه اوتار کرده بهر باچهه در را

کشتی زمین را آوردی نرسنهه اوتار کرده هرنکشف را کشته قطب پرهلاد

بهکت کردی و امن اوتار کرده زمین را نمودی سری گنگاجی آب

پاشوئیه لست که هر عالم را پاک میسازد تویی که پرسرام شده زمین را

از چهتریان خالی کردی تو تبکه شری راجندر جیو شده راون را قتل ساختی

و بشن را بجای اوت نندی عبدهر جیو انرو ده بر دوپکن تویی ازمن را

سجده باد راجه پرکهنت پرسید که هنوز انروده بر دوپکن پیدا شده بودند

اکرو دهابی

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اگروه ناههای آنها را چشم داشت سوامی گفت ای راجه افو هو اگروه مخلصان
شریکش حسو بودند دانش دریافت حقیقت ماضی و استقبال تا نهانی روز
گشته بود این دانش برای مخلصان خاص میسر است چنانچه سابق مذکور گشته
که کارهائی که در آینده خواهند کرد نارد بیشتر بیان کرده بود بار میگوید
که تو بوده اوتار کرده دیتان را از جنگ کردن باز داشتی و در جگ آنکلجگ
کرکی اوتار خواهی کرد و دهرم را رواج خواهی داد بقدرت خود کسی
نمیتواند رسید هر که پرستش عبادت تو کند از بند تعلقات رهائی میابد
تو هستی که آدمیان را در بند غضب و شهوت گرفتار ساخته تماشا میکنی لیکن از
لسکی ها خود را خلاص میکنند بتو در آویزند بدار نجات میروند و ترا مردم با
طرزها پرستش میکنند چنانچه بعضی ترا الکک می پرستند بعضی بتصور ظاهری و
بعضی دهیان ترا در دل میکنند و بعضی بکیان جگ مشغولی دارند بعضی
درپایان بعبادت و تپ قیام مینمایند بعضی در تعلق بوده ترا می بینند و
بعضی بذکر نام تو که با مت مشغولند بعضی باستماع کتهائی تو ترا الف مسافت و امور
از تو بظهور پیوسته اشتغال دارند بعضی ترا همیشه دندوت یعنی نمسکار میکنند و
حفظ بذکر عبادت تو مواظبت دارند نام مبیح تو باهی دیگر نمیگیرند و دنیا را
خوابی عین خیال میدانند معبود همه این دانستی اینهمه کردارها و گفتارها
از تو برست و شمار کارهای ترا کسی نمیتواند کرد من هیچمدان در باره تو ام
امیدوارم که پیدائشی گروهی را از من بر داری مرا اعلام خود دانسته گاه
از جلوه خود جدا نسازی و دانشی بخش که ترا بدانم ترا ببینم ترا گویم و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ترا شنوم و با تو باشم و تو شنوم آغاز ادهمیای خجل دیگم ازدستم کند

رسیدن شری کرشن جیو و اکرور در متهرا بیرون شهر ماندن ایشان

اکرور آنچه فهمیا مکیفت یک نگاه شری کرشن جیو هرچه نمایان بودند از سر دامان
بعضی متواری از چشم شدند اکرور متعجب و متحیر مانده از آب بیرون آمد و
شری کرشن جیو بلدیو جیو را همچنان بالای رتهه در زیر درخت دیده ترسان و
لرزان در خدمت ایشان رفت شری کرشن جیو فرمودند که عموای امروز چه حالت است
که حیران مینمایی چون در آب در آمدی هر بار سر بیرون کرده لطف ما چرا
نمیدیدی اکرور گفت ای ناتهه برحق دانای نهان و آشکار تویی من چه
گویم همه بر تو ظاهر است آنچه دیده ام زبان مراچه یارا که شرح هم باکنه
تست که عالم را مدهوش ساخته دانایی و نادانی در کنهه قدرت تو حیرانند
شری کرشن جیو متبسم شده فرمودند که بیایید راه باید رفت اکرور سر در پای
ایشان گذاشته بر رتهه سوار شده میراندند تا وقت شام نزدیک متهرا
نزول فرمودند در راه هر کس که پیش می آمد افسوس میخورد که حیف این
طفلان خورد سال فردا گرفتار غضب کنس ظالم خواهند شد اکرور نزدیک
شهر در گوشه رفت رتهه را ایستاده کرده دست بسته التماس نمود که امیدوارم
امشب کاشانه این غلام تشریف فرموده سرافراز دنیا و آخرت سازید در خانه
کسی که قدم شما بفید همه پیران او بسرگ لوک میروند آن پای که
بمیمنت آن بل داتو راج پاتال لوک یافته مرا آن قدم مبارک
مشرف و منور میشود پای را که گنگا جی آب پاشویه لطف بهاگرته راجه

اثر ابرای بجا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آنرا برای نجات آبای خود بعبادت بسیار آورده شری مهادیو جیو آنرا در
موهای سر خود نگهداشت از من سجده یاد میخواهم که آن پا را بشویم و آ
آنرا بر سر خود نگهدارم پاک شوم شری کرشن جیو فرمودند که امشب همین جا
خواهیم بود فردا کنس را کشته بجای تو خواهیم آمد اکرور رخصت شده بشری کرشن
رفت حقیقت آوردن شری کرشن جیو عید مهر جیو فرود آمدن ایشان در سواد
متهرا کماهو ظاهر کرد و شری کرشن جیو با نند مهر جیو دیگر گوپیان در باغی که متصل شهر
بود آمدند آغاز ادهیای چهل و دوم از دشم سکند در رسیدن شری کرشن جیو
از گادر رخصت گرفته پوشیدن و از جواد صندل شکستن کمان نهاد توجیو
چون صبح سعادت بدمید بدولت و سعادت متوجه شهر گردیدند شهر متهرا
در کمال زیب و زینت بود چنانچه قلعه از نور مصفا داشت تختههای دروازه
از طلای خالص بود و بهر دری مسلسل جالرهای مروارید آویخته بودند در غرفهها
دریچهها الماس و لعل و انواع جواهر دیگر بکار رفته بود گرد قلعه خندقی عمیق
کنده که همیشه از آب لبالب میبود بر طاق رواق طاوس و طوطی و کبوتر و
دیگر جانوران خوش الحان با آواز دلکش خود غلغله در زمین و زمان افکنده
بودند تمام کوچه بازارها از خس و خاشاک گرد و خاک مصفا بود خانههای مردم
همه از طلا کاری ترتیب یافته بود گلاب و صندل سوده در کوچهها می
افشاندند دیوارها چون آیینه بالش صفائی داشت در اطراف شهر باغهای
دلاویز مثمر باقسام میوه مالامال گل و ریاحین بود هوای آن در هر جا
باغچه بود در هیچ شهری کنس حکمرانی میکرد چون مردم شهر متهرا کارهای

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کارهای عجیب و غریب شری کرشن جیو شنیده بودند از آمدن ایشان غلغلهٔ
شادی در شهر افتاد همه مردم خصوصاً زنان متهرا از خانها برآمده بعضی سر راه و بعضی
بر لب بامها برآمده تماشا میکردند گل بر ایشان می افشاندند هر که میشنید بهانه
از خانه بر می آمد و اگر کسی در آنوقت طفلی در بر داشت او را گذاشته بی اختیار میدوید
کسی که سرمه در چشم میکرد میل در چشم گرفته سراسیمه بر آمد یکی هار گل در گردن میبست
نمیدانست از غایت اضطراب آن را سر گذاشته یکی زیوری پوشید و بکمال شوق
و خوشدلی به تماشا می آمدند سری کرشن جیو به تبسم شیرین دلهای همه را بالجود میکندند
بعد از آن برهمنان شهر پیش آمده دعا کردند و قشقه بر پیشانی نورانی ایشان کشیدند
در آنوقت گاذری که پارچهای رنگین شسته پیش کنس میبرد به نظر ایشان در آمد
شری کرشن جیو فرمودند این پارچهارا بما بده که بپوشیم آن احمق عامی گفت که
این طفلان مغرور مگر راجه کنس را ندیده‌اند و نشنیده‌اند از تسلط و جبروت او خبر ندارند
که چنین خیال خام هوس ناتمام در خاطر دارند فی الواقع روستائیان را از آداب
شاهان خبر نمی باشد اگر خیریت خود میخواهند ازین سودا در گذرند شری کرشن جیو
از بیهودگی او رنجیده انگشت بر سر آوردند سرش جدا شد و آن پارچها را
گرفته میخواستند که بپوشند لیکن به تجاهل زده طریق پوشیدن نیافتند سوامی
سکهدیو جیو گفت ای راجه اگر ترا درینجا شبهه افتد که عقل و دانش و ادراک جمیع
دانایان از دست او را عقل کل میدانند اینچه معنی داشت که او طرز پوشیدن
نمیدانست بدانکه بکنه ماهیت او کسی نمیتواند رسید چون ترا درینجا دخلی
نیست از خوردن و پوشیدن و غیره مبرا است مگر پرستندگان و عابدان او را
بهمونش بدانرا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

میپوشانید آنرا از کمال کرم قبول میفرمایند اینجا آن کاذر بطبع خود پارچه‌ها
نمدرانیده بود بنابران از پوسیدن آن خود را ناواقف قرار داده میخواستند
که آنرا از مخلصان کسی پوشاند چنانچه دران اثنا نانک نام جولاهه حاضر شد
التماس کرد که ای مهاراج اگر حکم شود من بپوشانم فرمودند بهتر است پس آن سجاده
دارین دیکلجف ازلی از کمال شیوهٔ عقیدت و اخلاص ارادت بعنوانی که
بایستی شری کرشن جیو بعد هر جیو دیگر گوالدات پوشانیده دست بسته تمام ادب
بایستاد شری کرشن جیو فرمودند که آفرین باد ترا ابدا از مردن بدنی مثل من میسر
خواهد شد همیشه در یاد ما خواهی بود گاهی افلاس و فلاکت در تو نخواهد آمد
و مریض نخواهی شد هر که در نسل تو خواهد بود مشغول ما خواهد بود و نکبت نخواهد
رفت بعد ازان شری کرشن جیو فرمودند اینمرد خوب خدمت ما بجا آورده ما ازو
محجوب ماندیم که در خور خدمت او هیچ ندادیم راجه پرکشت میگوید السوامی ما وجود
اینهمه عنایات کثیر در بدل خدمت بسیار حقیر است محجوب ماندن ایشان
چه باشد سوای سکهید بوجیو گفت شری کرشن جیو در خاطر آوردند که اینمرد بهمه مقام
پوشانیدن پارچها دل خود را از هر طرف جمع کرده بمن آورده بود و خواهش
را نیز در من آورده باندک حرفی که من گفتم اطاعت حرف من نمود در خور
اینکارها هر چه دادم کم است ای راجه در جلدوی خدمت پوشانیدن پارچها
اینمرد باین درجه رسید که تا بیکه همیشه را پوشاک را پوشانید درجات آن هار
نمی تواند شرح داد بعد ازان شری کرشن جیو بخانه سودامانام مالی تشریف بردند
او باستقبال برآمده سر در پای ایشان افکنده آنچه پارچه و غیره در خانه داشت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

فرش گسترده هر دو دست پای ایشان را بشست آن آب پاشویه را بر سر خود افشاندند و
در تمام اطراف جاها بریخت و هارهای گل آورده در گلوی ایشان انداخت و با خبر بکه
داشت بتمام اخلاص پیش کشیدند و شیر نگرش حسو شاول فرمودند او با ادب التماس کرد
زبان بمدح ایشان برگشود و گفت بمن خدمتی دیگر بفرمایند سر نگرش حسو فرمودند
که ما بر تو مهربان شدیم چیزی از ما بخواه گفت میخواهم محبت شما همیشه در دل ما باشد
و صحبت عارفان میسر شود همه جا شما را به بینم فرمودند چنین باشد تو همیشه صاحب
مال و صحیح المزاج باشی و تمام قبیله تو مالدار باشند و همه عابد و مخلص ما باشند و مال
ایشان بیجا صرف نشود این را فرموده برخاستند در بازار آمدند اهل بازار
آنچه از اقمشه و امتعه و جواهر آلات داشتند پیش آوردند در آن حالت کلکو بزاز نام
پیره زنی کوژ پشت که هر روز صندل سائیده برای گیتش می برد نظر شیر نگرش حسو
در آمد پرسیدند تو کیستی چه کاره او گفت از خدمتگاران گیتش ام هر روز صندل
سائیده می برم و او را کار من مطلوب است خبر احوال من میگیرد فرمودند که امروز
این صندل را بمالید بر سینه من بمالد گفت چه سعادتی به از این کی بکار شما
بیاید پس بکمال شوق و اخلاص صندل را بر سینه ایشان مالیده و ایشان محظوظ
شده پای خود را بر پای او گذاشته دست مبارک زیر زنخدان او کرده سر او را
برداشتند تا کوژ پشتی او رفت زنی در کمال حسن خوش اندامی و خوبروئی
جوانی ظاهر شد و دست در دامن ایشان زده گفت حالا که مرا چنین
سرافراز فرمودند در بهشت زیبا جلوه دادید کجا میروید بخانه من بیایید هم گفته
فرمودند که خاطر جمع داشته باش ما را مشهور کارهای بسیار در پیش است بعد فراغ

لکام دو خوجه منعم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

۴۲

بخانهٔ تو خواهیم آمد پس سری کشن جیو پیشتر متوجه شدند برسیدند که راجه کمانرا
در کجا گذاشته است دهنک جگ کجاست مردم نشان ندادند ایشان میرفتند تا بآنجا
رسیدند آن کمانرا کشیده شکستند در آنوقت جمعی را که کنس در آنجا گذاشته بود
فراهم آمده همه اطراف ایشانرا گرفتند چندی خبر بکنس دادند و کشن شدند و خلقی
اندیشه مند شده که کار بار بر دست افتاد از دست او جان نخواهیم رسید داد آن
بهادران که کنس خبرداری تمام گذاشته بودند هر کدام لاف شجاعت میزد و بر خود
میزدند باواز بلند فریاد کردند که این طفل بی ادب را بگیرید و بزنید و بگذارید
که بدر رود اما هیچکس را یارای آن نبود که دست تواند دراز کرد همه کشن در
حیرت بودند که این طفل خورد سال چنین کمان پر زور راجه را چسم شکستند و این
آدم نیست بلکه دیوتا است چون شام در رسید سری کشن جیو بجاییکه گوالان و
نشسته بود معاودت فرمودند شب را در رفاقت آنها گذرانیدند اما
کنس اندوه که بکمال در خواب رفت خوابهای پریشان دید چنانکه تن خود را
بی سر و ماه را دو پاره سایهٔ خود را سوراخ سوراخ پرتو آفتاب بر روی زن
خود را با مرده ها در آغوش خر سوار و حل بر بدن مالیده و با برهنه سر برآشفته
دید و از سبب آن واقعه بیدار گشته باز خوابش نیامد صبح بار عام داد و با خود کلان و
بزرگان افسرده کی طبیعت اندوه غم هنگامه کشتی که قرار داده بود فرمان داد
که همه پهلوانان نامی پر زور که سردار آنها چانور و مشتک و سلب بودند از طرف
حسب الامر فراهم آمدند باواز دهل لافهای مبنی غلغله در زمین و زمان انداختند
کنس بر جای مرتفع بر سریر مکلف نشست و آن پهلوانان را قدغن کرد که امروز

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آن طفل را البته هلاک سازند ادهیای چهل سیوم از دسم سکند موجب
شدن سری کرشن جیو و بلبهدر جیو بدربار کنس متوجه شدن با فیل و کشتی چانور و
مستک و غیره • چون پهلوانان ظفرنشان آفتاب از معرکه گروحی سر برزد
بفتح و فیروزی استخلاص یافته در عرصه گردون بکمال تابش و روشنی جلوه گر شد
سری کرشن جیو و بلبهدر جیو متوجه دربار کنس شدند با بلبهدر جیو فرمودند که من با چانور
کشتی خواهم کرد مستک در خور شماست شما او را مغلوب خواهید ساخت چون بر دروازه
کنس رسیدند دیدند که فیل مست عربده افکن که کلدسر نام دارد بر دروازه ایستاده
سری کرشن جیو موهای مبارک خود را فراهم آورده بستند پارچه زعفرانی که بر دوش داشتند
بر کمر بستند به فیلبان امر فرمودند که فیل را یکطرف کن و راه را بگذار فیلبان گفت
ای طفل نادان چرا بهلاک خود میکوشی میدانم از کشتن دیتان غرور
بهم رسانیده الحال در پیش این فیل که زور هزار فیل دارد و هیچکس را تاب حمله
او نیست باو قایم نخواهی ماند کنس این فیل را برای همچو روزی نگهداشته بود اکنون
کار ترا تمام میسازد بشنیدن این حرفها را گفته فیل بجانب ایشان راند آن کوه سیاه
چون ابر جوشان و خروشان روان شد سری کرشن جیو را بخرطوم پیچیدن از خرطوم
او جدا شده گاه از زیر و گاه از ته دندان او میگذشتند گاه در پیش و گاه
در عقب او می درآمدند و گاه فیل را از دم میگرفتند و میکشیدند خیلی میدوید فیل هر چند
میدوید حمله میکرد خرطوم را بکار میفرمود قابو نمییافت آخر عاجز شد آنزمان سری
کرشن جیو بر دهن او طپانچه زدند او بر زمین افتاد هر دو دندانهای او را کندند
و بهمان دندان ضربی بر پیشانی او زدند تا جان او بدر رفت و یک دندان را
بدست بلبهدر جیو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بدست کسیکه دهر حسو دادند بضرب همان دندانها بهادران نامی کس نرجاک ملک
انداخشند آخر روز هم مردم شهر برای تماشای هنگامه آمده بودند در وقت جنگ خنده
میکردند گاه بحیرت فرو میرفتند چون فیل کشته شد همه میگفتند که کس ظالم برای
کشتن این طفل بیگناه فیل را گذاشته بود خوب شد که این طفل سلامت ماند
اینکه کس ظالم خیال فیل این پسر بخاطر آورد باطل است غالبا از دست او کشته شود
قطره های خون فیل مست که بر دامن سرکرس حسو افتاده بود جلی رقبای
داشت که گویا بر پهلوانی آن گرمهاست رنگ سرخ در برسات بر می آید
در فارسی ابر اعر و سنگ میگویند بر زمین پهن شده است آن عرق روی ایشان
مانند قطره های شبنم که بر گل باشد زیبایی داشت بعد از ان آهسته آهسته خرامان
خرامان در جاییکه هنگامه گشته بود تشریف بردند در ان جمع هر کسی ایشان را
موافق ظن عقیدت خود شناخت چنانکه خود را در شری کرشن بارجن دو
فرموده اند که مراد حق کسی گمان برد با ما به او همان قسم خود را ظاهر مینمایم و
نهاد در انجا پهلوانان ایشان را در کمال زور و قوت دانسته بر خود لرزیدند و
سخت ترسیدند مردم آنها را بهترین مخلوقات میدانستند بدیدار ایشان
خوشوقت میشدند زنان ایشان را بچو شیر و شبهرین حلق دیدند گویان او را دیدند
که یکی از جسمان همچون ما انند راجهای دیگر که دوستداران کسی بودند دشمن
دانسته از خود بر زور دیده ترسیدند که کس مرگ خود دیده هراس بسیار خورد و
بادوان که حافظ و نگهبان ما از همه آفات و بلیات ایشان اند مردم ناخود
میگفتند که این طفل همان کس است که در خورد سالی پوتنا را هلاک ساخته است و هم در

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کلد نیرا از پا افکنده کوه کوردن را انکشت خود برداشت و غرور اندر راجه
بدر کرد اکهاسرو و دهیک و برهت و کشتی دست را انگشت و کالی مار از
دریای جمناجی بدر کرد و در گوکل و بیدا بن چندین کارهای عجیب و غریب ازو
بوقوع آمده که عقل در ان حیران است امروز فیل را بپاره به یکشب یعنی
که اینها ترا طفل پنداشته بود افسوس میکردند که کنس سخت ظالم و بیرحم است
طفلان خورد سال نازک اندام با چنین پهلوانان زبردست که هر موی بدن
شان خار دست کشی میفرماید صریح قصد کشتن اینها دارد بیایید از مجلس بدر
رویم تا چنین بی ادبیها دیده نشود باری چانور و مسک خود را نزدیک کرشن و بلدیو
قصد و صاحب ما را چه کرشن میدیدن کشتی نوکران را بر جای و تنبیه باید
تو شنید یاران طلبیده است تا هم دست برون مثال آریم کشتن را چه رسید ساحه
التماس وافر بکریم و شنیده ایم که در جنگل با گوالدن اکثر کرفته زرش این فن
کرده امروز وقت زور آزمایی است شر نکرس خنوکه اگرچه شمار ازجای
صاحب خود مطلوب است من هم مستعدم اما انصاف برای هر کس در کار است
کنس شما هم ظالم شما ظالم تر چه من طفل خورد سال و شما جوانان پهلوانان و
کشتی با همچو خودی جائز میباشد چانور گفت ای پسر اگرچه در دیدن خورد
مینمایی لیکن کارهای غریب از تو بظهور آمده بالفعل قدرت مست را دارند
فرصت کنه فی الواقعه ما را با تو کشتی کردن هیچ پسندیده نیست اما چون
نوکریم مجبوریم ادهیای چهل و چهارم ارد شمکند در کشته شدن چانور
مسک و کنس ملاقات وسدیو راجه دلیوکی ماتا آغاز ادهیا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شیر سنگه حسو با جاندور بند بهر حسو مهسنگ بکشتی در آمدند شیر سنگه حسو خود را از
الماس ساخته انواع فنون کشتی را بعمل میآوردند دست با دست و سر با سر و سینه با سینه
و زنخ با زنخ و پا با پا مقابل داشته سرگرم معرکه بودند هرچند جاندور حمله می آورد و بند
کشتی بکار میبرد و میخواست بوجهی غالب آید میسرش نمی آمد با خود میگفت که من
در مدت با اکثر پهلوانان زبردست کشتی گرفته ام بیک بند یک زور آنها را
هلاک کرده ام اما حیرانم که این پسر چقدر زبردست صاحب زور است که هیچ بند
من پیشرفت نمی شود اگر او بکشتی میبرد من از جا میروم و در ینحالت حاضران و
مجلس گرگس نفرین میکردند که حیف طفل خورد سال را با پهلوانان زبردست
کشتی فرموده بعضی از آنجا برخاسته رفتند که این قسم ظلمی را نمیتوان دید و گفتند
در جاییکه ظلم واقع میشده باشد اگر ممکن باشد منع باید کرد و الا در آنجا نباید نشست
این کس البته بسزای خود میرسد ابراهیم اگرچه جاندور مسنگ بر ماهیت شیر سنگه حسو
واقف نبود لیکن در جنم گذشته عبادت بسیار کرده بود که روی سینه و دست
و پای شان به بازو و سینه مبارک ایشان رسیده بود این درجه دلیری بر بهادر حسو
شیر بهادر حسو میسر نیست القصه جاندور هرچند بدش عکر در سر سنگه حسو بود
نمیافت ایشان هر حمله او را رد میکردند از قابوی او بدر میجستند از کثرت و جد
عرق بر بدن پدید آمده بود آخر کار جاندور مشتی بر سینه ایشان زد اگرچه تمام
زور خود را بکار فرموده بود لیکن بر بدن مبارک ایشان آسیبی نرسید
بعد از آن هر دو دست او را محکم گرفته گرد سر گردانیده بر زمین زده هلاک ساختند
طفلی که هرچه را انگشت همان بعد مهر حسو سنگه را تمام کردند مرغ روح این هرچه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که بدست مبارک شان از قفس محبس بریده باشند نجات حاصل گردیدند از
کشته شدن آنها زمین و زمان بخزیدند غلغله عظیم در جهان افتاد و غیر از کنس
همه مردم خوشوقت شدند در آن هنگام با بلبدهر جیو و گوالدان رقصیدن
گرفتند در اینکه مبادا گوالکان هراس خورده باشند و تسلی آنها فرمودند بعد از آن
سلک کنس پهلوانان دیگر آمدند کار هر یک بمشت ساختند در آنوقت
شری برهما جیو شری مهادیو جیو دیگر دیوتاها در هوا بر آمده گل بر سر ایشان
باریدند بمدح ثنا پرداختند و میگفتند زهی طالع آن سرزمین که پای مبارک
در آنجا میرسد و خهی طالع گوپ و گوالدان که با ایشان گاو چرانیده اند از
مرلی شنیده خود را محظوظ و از بن سعادتمند ساخته اند شب و روز با ایشان یکجا
بوده اند زهی طالع گوپیان که محبت ایشان را در دل و جان آورده اند
هر جانداری که در برج بید پیدا شده است و هم عنصر ایشان مشرف است بر دیوتاها
شرف دارند کنس اگرچه ظالم است لیکن او را نباید گفت که بطفیل او
دیدار ایشان بما میسر شده و الّا این دولت بود شنیده میشود که گوپیان
اگرچه بظاهر در کار و بار خانه مشغول اند لیکن دل و جان آنها در قدم ایشان است
در بودن ایشان بهانه در خانه نند مهر جیو می آمدند ایشان را میدیدند بعد از آن
شری کشن جیو و بلبدهر جیو تکلیف کردند که امروز راجه کنس اگرسین و
بسدیو راجه و دیوکی ماما که در قید بودند چون آمدن ایشان معلوم
شنیدند بمقتضای پدری مادری دست دعا بدرگاه شری مهاراج داشتند سلامت همت
ایشان را ملامت مینمودند اما چون کنس دید که پهلوانان نامی هلاک شدند
بجنگ ایشان شد و گفت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سخت بجوش شد گفت ایشان بروید همه کوه کوالدن را ببندید و سد آن اجد
دلو کی مانا او کره کسن بقتل رسانند این طفلان را از ینجا بدر کنند انتقسیم هزره
میگفت و سرکرکس حسو برجسته در جائیکه کسن نشسته بود رسانید تیغ و سپر در دست
گرفته روبرو شدند و حمله بر ایشان می آوردند بپیش نمی آمدند درینوقت سرکرکس حسو
سینه خود را که چون آفتاب تابان بود روبرو کردند او تاب دیدن آن نور
نیاورده چشم هم پوشید در آنحالت سرکرکس حسو لگد زده تاج او را بر سر انداخته
او را از سر موی بگرفتند بر زمین میکشیدند تا هلاک شد چون او را در خواب بیداری
و نشستن برخاستن خوردن و پوشیدن خیال سرکرکس حسو در پیش دیده حاضر میبود
از ینجهه بدار نجات رسید از زادن و مردن خلاص شد زهی طالع و درجه کسی که
بصدق ارادت در باد شاه باشد و کس هشت برادر داشت بمحبت برادری
همه جمع شده قصد انتقام کردند عقب ایشان دویدند سرکرکس حسو آنها را
دیده مل و موسل یعنی چوره کلبه که بدان زراعت کنند موسل نام چوبیست که بآن
شالی کوبند این هر دو براق خاصه ایشانست گرفته بر آنها حمله کردند و
همه را هلاک ساختند زنداران زنان کس برادران او انجا آمده موی سر
کشاده با نواع نوحه و شیون میکردند و نعشهای شوهران را در آغوش
گرفته آه و ناله مینمودند زنان کس میگفتند که ای راجه تو با آن عظمت و جبروت
درینحال افتاده آن فیلان گران بار و اسپان باد رفتار و مال اسباب خود را
گذاشته میروی بر حال زار ما نمی بینی از جدائی تو بر حال ما چه خواهد گذشت و
در جهان مثل خود نمیدانستی حالا چه شد که در خاک و خون افتاده روا داشتها

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

رنگین تو که سر بفلک برده است که خواهد شکست و سدیو که بر آن می نشینی
الحال زیر پای که خواهد بود غمخواری مردم متهرا که خواهد کرد سریکرشن حسو برای
آنها رحم آورده بزبان کنس فرمودند که آنچه مقدر است مبدل نمیشود دل خود
تسکین کن بعد از آن سریکرشن حسو فرمودند که تا همه را تسو حشند بعد بسوی جلش آنها
سریکرشن حسو بندهر حسو در بندی خانه بشن و سدیو را که دیوکی ما را رفتند و
زنجیر از پای ایشان بکشادند سر و بر پای ایشان نهادند هرچند ایشان ترا سر بر دور را
برمشتند سر بالا نمیکردند و میگفتند ما چه بد فرزند بوده ایم که بسبب ما مادر و
پدر انواع آزارها کشیدند لازم آن بود که شما از حد مکاری میدیدند و
تماشای خوردسالی ما میکردند بمشاهده آن محظوظ میشدند حالا که نصیب نشد مهر
د بود اما باشد پسر که از مادر و پدر در آزار میباشند جای او در جهنم است
اگر عمری برهم پائیم خدمت شما میکرده باشیم هنوز از عهده ادای حقوق
شما نتوان برآمد حالا از تقصیرات ما درگذرید اما لطف مهربانی کنید و بسدیو و اجر
و دیوکی ما ما را در آن وقت دل ایشان کامل روزی شد دانستند که ایشان آمده اند
هر عالم اند کارهایکه از ایشان بوقوع آمده است مقدور بشر نیست دارد و
زبان بمدح ستایش ایشان کشادند چون سریکرشن حسو را هنوز کارهای بسیار
در پیش داشت بجو استند که از پرده برآیند غفلت بر ایشان کماشتند تا بر جا
هر دو را در آغوش کرفتند بگریه شادی بگریستند بر شانی ایشان بوسه ها زدند
هر که این داستان را بصدق ارادت بشنود روز بد در پیش او نیاید ادمی

چهل و هشتم در ذکر ملازمت اد کره سین پدر کنس و سلطنت و
بخشیدن او

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رسیدن او ... دادن ... فرستادن بجا آمدن در اجلاس

بعد از آن اوکره سین پدر کس بفراوان عجز و نیاز کلیدهای خزاین پیش پس رسید
درپیش سربکرش جسو آمد و گذاشت که این کلیدها یکی از خزانهای خود خواه آن
شود سربکرش جسو فرمودند که سلطنت بر تو مبارک باشد باید که بخاطر جمع بر تخت
حکومت بنشینی ما را به همه وجوه مددگار و حامی خود بدانی و همه راجهای روی زمین
مطیع منقاد و خراج گذار تو خواهند بود هر کدام که از قوم جادوان به ترس
کنس جلدی وطن اختیار کرده بجاها رفته اند همه بدلاسا و دلدهی طلبیده آباد
کنی که از رعایا بدستور قدیم درپیش باج بخواهی ایشان را بنوازش تمام به لطف
تن ندید یاد والی که از ترس کنس بر حاشیه رفته بودند همه آمده آباد شدند مطالب به همه
بتوجه ایشان سر انجام یافت بعد ازآن ... دولوکی ما تا را از قید غم خلاص شده
کامیاب طرح جهای گردیدند بعد از آن سربکرش جسو در پیش نند مهر جسو آمده
در پای او افتادند او سر ایشان را بر داشته به بر آورد و بوسه داد سربکرش جسو بوالدت
نشسته گفتند که من از عهده حقوق شما نمیتوانم بر آمد پدر و مادر مراد رحالت
عسرت دیده حالی بخانه شما برده بودم شما زیاده از پدر و مادر دلدهی کردند
من هر چند گستاخیها نمودم برداشت کردید باوجودیکه مثل کنس دشمنی داشتیم
از و نترسیدید رگ و ریشه من تا آستان شما پرورش یافته است من
مکه جورات شیر شما خورده ام حالا چون شهد رایت خالی است شما را بخانه
رفتن لازم تسلی مادر من جسودا اما که در مفارقت من گرفته خاطر خواهد بود
نمائید دلداری همه گوپیان پیر خواهند نمود اگرچه بحسب ظاهر جدا شده ام لیکن همیشه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

ازشما جدا گردم اهم بود مرا در یاد حضور خواهند کرد انشب پس لقدوس حس لقبه بر
فراوان درپیش نشده مهر خسرو بعنوان پیشکش کرده اشتند اما بنده مهر از استماع
اینخبر فیها بیهوش شد هرگز او را طاقت حرف زدن نماند گریه در گلوی او
گره گردید آخر الدهر لاعلاج گریان و نالان بخانه آمد حالت درد اد حسودا
از فراق بر نرگس خوجوسان گردند مفید قلم در بیت **نظم** تا بشرح آن حکایت
نامه را سازم روان * صد زبان آتش تابد مرا چون آفتاب * بنین و
انتقال بوحدان این حال واگذشته بمطلب میپردازد لبدیو راجه بعد از
رفتن شد مهر برهمنان خویش و اقربه را جمع نموده مجلس عالی ترتیب
داد و گفت پسران من در خانه کوالدان پرورش یافته اند راه و رسم جهانبان
یاد گرفته اند و رنار کاتری نمیدانند این رسوم کجا آورده جهیری ها باید ساخت ۴۷
پس گرگ بیرون هنیست کاتری ربار بان ان تعلیم داد بآب تیرهای برز
غل کنانید آنروز برهمنان بسیار درخانه لبدیو راجه بهوجن خوردند و
گاوان بسیار که شاخهای آنها را در طلا و سم ها در نقره گرفته خیرات
شد بعد از ان لبدیو راجه خواست که تا ایشان را در دنیاگری و جمع
فنون کامل کنند بنابران برهمنی پنیدت دانا را اندیشه میکردند ایشان را
بدو سپارد شنیدند که در اوینی یعنی اوجاین ستدیپن نام برهمنی فاضل و
کامل فنون است بر نرگس خسرو و لبد مهر خسرو انجا بردا ایشان در خدمت
استاد رسیده اوستاد را از خدمت خود خشنود ساختند در مدت
شصت و چهار روز شصت و چهار علم آموختند چنانچه اوستادان ... و

حیران ماندند

حیران ماندند گفت که مردم عوام را یک علمی در عمر و سالی نمیتوانند تمام کرد
این هر دو پسر از جنس انسان نیستند ای راجه بر جهت در کنهٔ ماهیت و عجایب او کسی
نمیتواند رسید که چهار بید بعض تعهای اوست و آفریننده همه عالم اوست و دانش تمام
دلونانا از دوست و علمها را از استاد یاد میکردند باری بعد فراغ علم و جمیع حرفه
باستاد گفتند که با نبوچه خود داری شما از تعلیم علم فارغ شدیم از ما تو دچها گیرید
یعنی هدیه لغو باید تا علم بر ما سعید و مبارک باشد ستندین گفت از زن خود
بپرسم هر چه او میگوید طلب بکنیم پس نزد زوجهٔ خود رفت گفت این هر دو پسر از جنس بشر
نیستند درس من علم خواندند هر چه دچها طلبیده شود از اینها آسان میسر است
زن گفت اگر چنین است که میدانی پسر مرا سمندر غرق کرده است و من در فراق
او همیشه در اضطرار و اضطراب میباشم اگر توانند پسر من بمراد دهند از این رو
گورد چها حد میتی باشد ستندین آمده یعنی لشر و کرشن جیو بیدار گفت ایشان
قبول فرمودند و از انجا بکنار دریای شور آمدند سمندر بعد تشریف گرامی ایشان
بصورت آدمی برآمده یعنی آبدار در نفس برشم پیشکش آورد زبان بمدح و ستایش
برگشود گفت لکی آفریننده هر سه عالم ای پروردگار بر حق از من ترا سجده و تعظیم
است لکی لگه گنگا جی آب پاشوبه دست کی هر سه عالم را پاک میکند لکی لگه بر
دروازهٔ راجه بل از کمال و کرم بنده پرور میباشی لکی لگه بر سینهٔ شیشناگ
خواب میکنی گرد جی در سواری تست لکی لگه صاحب علوم فانی لکی لگه
کنندهٔ باز سیفی لکی لگه شیشناگ هر روز بهزاران زبان ذکر نام نامی تو میکند
با اینهمه آن نمیرسد بیدها کنهٔ ماهیت ترا نمیابند و کتابها و گیتها آن نهایت

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

قدرت تو نمی‌رسد از من ترا سجده است من که باشم مدح ترا توانم گفت رهی
طالع مرا که دیدار مبارک تو میسر آمد حالا بفرمایند که سبب قدوم رنجه چیست فرمودند
که پسر استاد من سندیپن در تو غرق شده است آن را زود بیار که او استاد ما
طلبیده است سمندر گفت از شما هیچ پنهان و پوشیده نمی‌تواند بود پسر در من نیست
اما شنکهاسر دیت نام پرزور در من می‌باشد اگر او برده باشد من خبر ندارم سری کرشن
این را شنیده بر جستند و در سمندر در آمدند اما آن پسر را در آنجا نیافتند آن دیت
را کشته پانچ جن نام شنکه یعنی مهره سفید از شکم او برآوردند بیرون آمدند از آنجا
بر دهرم راج آمدند شنکه را بنواختند صدای او چون بگوش دوزخیان رسید
همه از دوزخ برآمده به بهشت رفتند دهرم راج آن آواز شنیده بیرون آمده
باادب تمام سر بسجده برد التماس نمود که سبب قدوم رنجه فرمودن چیست بکمال
خضوع و الحاح ایشان را اندرون برد و بر سنگهاسن نشاند خود باادب بالستاد
پای ایشان را بشست و آب آن را بر سر خود داده است و صندل و عطریات دیگر
بر ایشان بمالید برگ تلسی دیگر گلها پوجا کرد و قشقه بر پیشانی مبارک ایشان کشید
قماشهای نفیس پیشکش آورد و خوشبوی بر سینه ایشان از ارگجه بمالید و بالای
مروارید در گردن ایشان انداخت و تحی مالا که از سر تا پا میرسد تر بر آن افروز
بخورات سوخت و ما را طعمه آورد تناول فرمودند پس دست ایشان را بشست و
پس برگ تنبول آورد پس آئینه آورد پس چهتر آورد و طعی قطاس آورد و بادب ایستاد
گرفته مگس می‌راند بعد از آن سه بار بگرد ایشان بگردید و دست بسته باادب الستاد
از کمال شادی اشک از چشم او جاری می‌خواست که زبان بمدح کشاید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

لیکن گر بشادمانی او را نمیکند اسب آخر بعد دیری خود را بحال آورده گفت
البشر مهاراج از من ترا سجده است لکی لگه عین راحتی که غم را در و مجال نیست
ای لگه گل نیلوفر همیشه در شگفتی است لکی لگه مقام تو از همه بالاتر است لکی لگه
گل نیلوفر از ناف تو بر آمده است لکی لگه لچهمی یعنی دولت در خدمتگاری است
لکی لگه نوازش غریبان شیوهٔ تست لکی لگه همه اندوه را دفع میکنی لکی لگه
بسیاری از عاصیان مثل من ناجی رستگار ساختی لکی لگه بکنهه ماهیت تو
کسی نرسیده لکی [illegible] حبیب همه جهانیان و ای پرورش کنندهٔ همه عالم لکی لگه
ترا نهایت نیست لگه قدیمی بخواهش خود که چون چرا را در آن راه نیست الصورت
[illegible] بر آمده از من ترا سجده است مرا چه قدرت که مدح ترا توانم گفت بدرشن
خود سرافراز ساخته اکنون نظر ما که سبب قدم رنجه فرمودن چیست سری کرشن جیو
فرمودند که پسر استاد مرا باز باید داد اگر بگویی مرده باز زنده بشود هرگاه به تو
پوری آمده است باز همیگرد لگه این ضابطه قرار داده ماست هرچه میخواهیم میکنیم
ترا اطاعت امر باید کرد دهرم راج فرموده ایشان نزا برسر و چشم جا داده
آن پسر را بیاورد و دست بهم آورده میخواست که زبان بمدح بکشاید دست
او همچنان مانده سری کرشن جیو عنایت شد پیش استاد آمده پسر دید استاد
آن کارشده حمد و ثنای ایشان بزبان راند ایشان فرمودند که شما در حق
من بسیار کرم کردید از ما حاجتی نشد چیز دیگر هم نفرمایید که بجا آریم استاد
گفت کسی را مثل شما شاگردان نباشند و او دیگر کدام آرزوست من عرض
آن توجهی که شما کرده آید پسر رفته مرا آوردید غیر از دعا گو چه بجا توانم آورد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از شر یمها آه منیخواهم که شمار از علم نتیجه باشد و نیکنامی شما در دنیا ابد الاباد
نماید پس سند بن دست خود را بر سر ایشان گذاشت ایشان از وی رخصت شده
بمتهرا آمدند اهل متهرا به تشریف گرامی شادیها کردند آغاز ادهیای
چهل و ششم ۴۶ از دشمسکند فرستادن اودهو بجهت تسلی کنان گوپیان
در فراق آنها بیقرار بودند رسیدن شده مهر جود اما کفش حال روز
از دشمسکند شری کرشن جیو بخاطر آوردند که گوپیان دم از محبت ما میزنند
کسی را لطف پیشم با آنها تسلیم کنان بدهد به پیغام محبت شان غالب می آید
باکنان ساتران چون صبحی اودهو آمد دست خود را بالای دست او گذاشته
بانواع التفات و مهربانی فرمودند که تو بمرتبه کمال کنان رسیده ترا به برج بروم
باید رفت به گوپیان بگفت که برم آنها در همه جا یکسان است حاضر و ناظر است
و همه جا ظهور پرتو اوست در صورت ما از پس خود دانسته جدا نشیند تا
گرفتار در مفارقت نباشند دیگر این مراتب را تو بهتر میدانی و آنچه مناسب
وقت باشد خواهی گفت اودهو بگشت قبول بر دیده نهاد رخصت شد
صبحی از انجا روانه شد شام گاهان به بندراین آمد از انجا همه گوپ و گوالان
دکاوان زن و مرد در ذکر نام شری کرشن جیو یافت نهال و اشجار بر گل و بار بالفرط
طراوت و تازه گی معاینه نمود کو کلا و طاوس و طوطی و مینا و شارک را در صدای
حزی و مرغوله هیچمی و بیداری که در زمینی شری بهگوان حوشنشاط فرموده باشند مبتها
از ان چه عجب اینست که تا حال طراوت و نضارت و شادی و سرسبزی باقی
و دلکشی قدر برج بوم نمایان است در هر محلی و مکانی کرشمه دامن دل میکشید که جا اینجاست

اودهو کی بسیار جو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ادهو بخانهٔ نند مهر جیو آمده مشار الیه مقدم او را گرامی داشته در جای مناسب نشاند
بعد خوردن طعام گفت بسدیو راجه و دیوکی ماتا چه فرخنده است که مثل سری کرشن جیو
بیند نند مهر جیو فرزندان دارند ما خود حالا بیگانه ایم اما ما را هیچگاه یاد ایشان
از خاطر نمیرود بگو که ایشان هم ما را و جسودا ماتا را یاد میکنند گاه یاد گوالان که همیشه
با ایشان بازی میکردند میآیند باری خوب شد که بسدیو راجه و دیوکی ماتا از قید
خلاص شدند کنس ظالم جبار و برادران ستمکار کشته شدند از روزیکه ما را
اتفاق جدائی افتاده است خواب و خور و آرام و قرار نمیکند آنست
جسودا ماتا خود دلوانه من هر روز رتهه سواری میکنم که به متهرا بروم ایشانرا
دیده بیایم لیکن چکنم که علایق دنیوی غالب است و هرگاه قصد بروم نقش پای
ایشان می بینم گمان میبرم که شاید ایشانرا گم کرده ام بنابران در اینجا نقش
میکنم بود از آنکه نمیایم بهوش می آیم قصد خانه میکنیم و چون در خانه مرلی و تجلی ایشان
بنظر می آید بر من حالتی میشود که شرح نمیتوانم داد ایشان بمن وعده کرده
که به نند راین خواهیم آمد بگو که می آیند کجا بخت من بیدار خواهد شد که ایشانرا
به بینم ای اودهو اگرچه سری کرشن جیو ما را پدر میخواندند من او را پسر میدانستم
اما او مرا از آفات بزرگ نگهداشت چنانکه از آتش و نیش مار و آفت باران
و دیگر بلاها محافظت کرد و چندین دیتان زبردست را کشت و کوه گوردهن
را بر انگشت خنصر برداشت و در ایام خوردی ما را با انواع بازیها خورسند میداشت
شیر و جغرات کوبیان میریخت و مسکه را بدزدی میخورد حالا گاهی در پیش
بسدیو راجه و دیوکی ماتا ازین حکایات یاد میکنند گاهی یاد خمباجی و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کوه کور دن بر بت منماند ای اودهو من بگفتار گرگ بر وجه یقین میدانم
که او برم بر همه بهکوان بخواهش خود برای دور کردن بار زمین اوتار
کرده است ازین است که کنس را از در ده هزار قبل داشت کو ملها برم با تبل
رابها رحی طفلانه بکشت و کمان تیر عیها او تو چیورا چون جنس لنکت ابهکارها
مقدور آدمی نیست همچنین جسود اماها کارهای سری کرشن جیو را یاد کرده زار زار بگریست
گفت عجب است که با حال جسود اما ماتند بود حالا دیوکی ماتا شده شد
اگرچه لب بود راجه دیوکی ماتا بدیدار ایشان خورسند شده اند لیکن آن
عیشهای خورسالی که من یافته ام کجا است شد مهر جسود اماتا انجره فها لفقه
بیهوش گشتند اودهو با خود گفت مبادا این هجران زدگان بمیرند را
تسلی آنها گفت که بیهوش باشند سری کرشن جیو از دنبال می رسند این را شنیدند
هردو بهوش آمدند گفتند راست بگو که کی خواهند آمد که ما در فراق او
پریشان و بدحالیم اودهو گفت برزبد کانی شما آفرین باد که هر روز و شب در یاد
سری کرشن جیو میگذرد بزرگی شما را نمیتوانم شرح داد اگرچه سری کرشن جیو از
قوم ما بهم رسیده اند لیکن مرتبه شما را بیشتر میدانم که شما او را در فرزندی
اندک نگاه داشته اید گفتند ای اودهو این خبر را بگذار بگو سری کرشن جیو در باب
آمدن اینجا چیزی گفته می آید یا نه اودهو گفت بدانید که برم اتما
بر همه جلوت در همه جا حاضر و ناظر است همه جا محیط و یکسان است چنانکه
آتش در چوب پنهان است و بصورت سری کرشن جیو در شما است و جان
فرزند شما چرا البشره خود را بدر دو فراق آرزو دارند بدانند که او پسر

کی مادر و پدر داشت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کسی مادر و پدر او نیست شما قوی طالعمند اشند که او تعالی تقدس در لوطور
گردانیده شما دل و جان خود را با و مشغول دارید در همه هاست و از همه یگانه جدا وست
پدر و مادر همه او ست با همه یکسان است عالم را می آفریند و فانی میسازد
ما گوهر لطران بنده بوجود آمده میدانیم مثل لله گله صفدان در باری خرج میرند و
میدانند که آسمان و زمین در گردش است و نمی فهمند متران ن بربان شده
است همچنان ای شدهر جو ماد شما گرفتار و اهمه شده نمیدانیم که او کیست بنارزان
میگوییم که او را پسر خود ندانید بلکه بدانید پدر و پسر و زن شوهر و برادر منحر بگ
ساکن و قلیل و کثیر و هرچه هی هنی همون است جز او دیگری نیست آن شب
شدهر جو خود آمانا او دهو جو در حرف و حکایات سربگرسجو گذشت چون صبح
شد او دهو جو بر تهه سوار شده بغل شری کنکاجی رفت از خانه که متلد شگ
اهل آنخانه را مشغول سرود و حکایات سربکرسجو میدید و گوبیان در غم
فراق سربکرسجو مبتلا بودند از آمدن او دهو جو خبر یافتند همه برای آوردن
آب گنگاجی رفته بودند تهه او را دیده جمع شدند با خود میگفتند که این تهه
از که باشد مگر باز اکرور آمده است یکم تهه خود سربکرسجو را جدا کرده
در شهر متهرا کنس را که صاحب خداوند او بود بکشتن داد حالا برای چه آمده
باشد باز چه اراده فساد دارد یکی میگفت غالباً سربکرسجو برای خبر ما
کسی فرستاده باشند یکی میگفت ای احمق اکنون سربکرسجو با ما چکار دارند
که کسی را خبر فرستند از هم حرفها میگفتند او دهو جو می شنید او جهای جمع
هم اند ... ملاقات او دهو جو با گوپیان و تفهیم کنان دادن جوا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

سوال گوپیان در فراق سری کرشن جیو اما چون اودهو جیو از غسل برگشت

درجاییکه گوپیان نشسته بودند آمد گوپیان او را نظر است شناختند که فرستاده

سری کرشن جیو است بیاد آوردند که این وعده کرده بودند که کسی را نزد شما

خواهیم فرستاد پس همه از سرحد اکرده برگرد او جمع شدند تواضع تعظیم تمام نیایش او

آمدند گفتند معلوم شد که شما را سری کرشن جیو فرستاده باشد لیکن برای نندهر جیو

جیو آمده اید برای دلداری ما و یاد ما بخاطرش کجا میگذرد اگر بگویی که شما

چرا در یاد او نیستید چون تمام عالم دریاد اوست ما هم از ایشم دیگران در یاد او هم

اما او متغیری فلک دغا باز است تا غرض دارد آشناست یکی کسی در

خاطرش هرگز نمیماند مثل آشنایی گدا با مطربه که تا زر دارد آشناست مثل آشنایی

جانور او هم از عالم ما یا است تا اینجا بود با هم خط و عیش داشتیم آشنا بود

حالا چکار دارد که بیاد بکند اینهم حرفها گفته محو یاد و غرق خیال سری کرشن جیو

چون دیوانگان از هوش برشدند بلکه عین سری کرشن جیو شدند بعضی بکمال

شوق کارهای اینرا یاد کرده بسرود در آمدند بعضی تصور جمال شان کرده بمراقبه

در رفتند بعضی از درد فراق بهایهای بگریستند درآنحالت بنهور یعنی زنبور

سیاه که برگلهای خوشبو می نشیند درانجا وارد شد یکی از گوپیان گفت این

زنبور چون تن و دل سری کرشن جیو سیاه است آنچه با سری کرشن جیو مصحوب اودهو جیو

میگویید اگر با آن زنبور بگویید او در مطلب مصالحی کنند مناسب این پس بعد

ازین آنچه میگویید مخاطب آن زنبور است این گفتگوی گوپیان را که با بنهور

یعنی زنبور واقع شد بنهور گیتا گویند خواستند یکی از آنها گفت شما هیچ خواهید

زنبور معانی مانند

In Public Domain: Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

زنبور میانجی باشد از سیاهان امید بهی نمیتوان داشت که دل شان نیز چون بدن
شان سیاه است اما چون زنبور با شنشما صندل و زعفران دیگر عطریاتی که گویبان خود
مالیده بودند نزدیک آمد یکی گفت ای سیاه نزدیک مشو بشنو هم رنگ خود
برو که انجا از عطریات لقیه می مالیده باشند و او با آنها مشغول عیش و نشاط خواهد
بود دیگری گفت دماغ این زنبور بر روایح عطریات زنانی که سرکش گیسوها با آنها
در متهم است ظاهر میگردند پر شده است که با استغنا میکرد و می نشنیند دیگری گفت ای
زنبور اگر بمتهم آبروی بیجام مابان هم رنگ خود خواهی که در میدان خود فراموش
کردن نقد جان و دل را بتاراج بردن جمع کنی زرا بی جرم و تقصیر آبرو دام بلد استاخی
مطلق از وفای عهد و هم دستی بالیشان کجا انصاف است آشنایی و تو با شناسایی
زنبور ما باست که پیش از زمانی بر گلی نمی نشیند گلخنی که بر تو فریفته شده است سخت
نادان است از خوی تو خبر دار نیست والا خود را البته محبت تو نمیساخت جهت زنان مهر
هم از رسم و عادت تو خبر ندارند دیگری گفت این زنبور از سرکش گیسو سیاه تر
است چگونه بیجام ما را خواهد رسانید دیگری گفت ای زنبور از ان دغل باز
مگر دل چه میگویی که بیک تبسم دل بتاراج میبرد و باز نمی بندد دیگری گفت ای
زنبور به نازنینان متهم از ما خواهی گفت که بمحبت نو تازه سرکش گیسو محظوظ شدند
زنبور از بیوفایی و استغنای او واقف نشد محبت شما و استغنای او روز بروز افزون
یاد نا بما همدرد باشید دیگری گفت ای یاران سرکش گیسو در جمیع صفات
و اوصاف و فنون کامل است و حسن و جمال که او راست دیگر بر انبت همه زنان
رو نیز مثل سر که نوک و پایان بر او مائل اند و دنبال او میروند و از یک غمزه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دل شان را مجروح میکند ما در چه حساب شماریم دیگری گفت او بیرحم و فلک
دغاباز امروز نیست بلکه این شیوه از دیر باز عادت اوست آرام او تا روا
اندازی جرم تقصیری بکشت شرب لکها خواهد دشنه را و آن با و عاشق شده بود
او را بهمین جرم بینی بر بد بصورت راهبی کوتاه قد پیش راجه بل آمده سه قدم
زمین بالتماخ بعد آرزو خواست او تواضع کرده و فی که مستکلب کرد این تن
خود را آنقدر افزود که تمام حجات زمین در یک قدم و تمام پاتال در قدم دیگر
آمد بقدم سوم راجه را به لت در پاتال فرستاد دیگر کارهای دغابازی بیرحمی
او را چه بر شمارم که از حد متجاوز است اگر بگوئی هر گاه او حیلی است تو چرا دل
باو داده این همه در فراق او حیران افتاده بشنو در چه حساب شمار باشم از جهانی
کلدن با استماع مدح محامد او از جانداران آواره میشوند زنان دلبو تا نا دلها ۳۴
باو میدهند در سند کی بود ما بنده دیده ❊ دیگری گفت ای زنبور با همین قسم
بی معنی بحرف حکایات نیرنگ گرش جستجو میکذرد دیگری گفت من حیرانم نیرنگ گرش جستجو
را این غریب کشتی چه حاصل است دیگری گفت او با ما خصومتی نتشین داشت
که از دام عشق خود گرفتار ساخته است باز خبری نگرفته دیگری گفت او را
خالق مهربان دل میگویند مگر خوی حقیقت خود را فراموش کرده است دیگری
گفت خوش شد ما هم از رسم ارسال رسولان آموختیم ای وای بیرحمی و بی سبب دلت
که هیچ کرده راه پیش طی نکرده مشتاقان را دیدار نمی نماید پیغام نمیفرستد دیگری
گفت ای زنبور از بدرسمی ها و بیرحمی های او تا کی گوییم اما قربان شوم التماس
خواهی پرسید که کاهی ترک انکار خواهد کرد و دیدار خواهد داد دیگری گفت

ازدرد جدایی نالم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از درد دوری نالم یا از صبوری خود شرح دهم دیگری گفت آن ضیا و حکم انداز
چرا در شب تابان بمنا مده از شیعهٔ مهتاب جمال خود شنوانیدن صدای دلربای
بانسری چند خود نساخت دیگری گفت ای عزیزان اینهمه فایده ندارد یاری از
او دهو چو پرسید که سبب آمدن او چیست دیگر بگفت راست میگویی بگو ای اودهو چو
آمدنت را چه باعث است بگو کاهی آمدن اینجا هم در خیال آن محتال میگذرد اگر وای
اگر نیاید بر حال ما چه خواهد گذشت دیگر بگفت ای سکهی چه بهرزه افتاده بپرس که
او دهو چو تجربت عافیت هستند از پس او ساد ترکیب خرد دغا و حیله یاد
گرفته اند یا رحم کم آزاری هم آموخته اند دیگر بگفت لشنیده اید که چون از بحار فشد
رسد بورا چه ماندن چندین مدت میان ما مردم دهقانی را فاسد زبون آسته
آنهار آب آب نرتها غن داد ز بار پوشانید در بصورت اینمقام منزل ما با عقاء
شان مکروه است کی با آمدن اینجا راضی خواهد شد دیگری گفت خاطر من از
بسکه پر غصه تو فن اوست چرا عیب عیبش هر بار اعتبار او میرسید چون او از احوال
پر احوال ما ها را غافل است ما هم استغنا داریم دیگری گفت ای اودهو چو حرف
خاک در دهن آنشوخ دیده هاو دهن بیلوس چاک گریبان باد که چنین بگوید مقارفت
آن دلربا ما را از هوش برده است امتیاز حرف معقول نا معقول نمانده بگو راست
بگو که گاهی سر بگوش حسو بان سمت خوانید آمد بخت ما راه مدد خواهد کرد که
بکفار کردار او زندگی از سر حاصل کنیم اینچه نهار الفقه کو بیان از کمال شوق بگریه افتاده دید
از هوش بر شد بعد از ساعتی که بهوش آمد تد گفتند ای اودهو سرنگش حسو صاحب
ترا فرستادند هر جا که پا گذاشته بر چشم ماست و ما قربان تو ایم بگو که آن ای کجر و سعاد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اند گاهی یاد بندر آبش گاهی یاد پدر و مادر که ایشان را بسر مسند آسند گاهی یاد
خوالدن گاوان گاهی یاد گوردن پرست گاهی یاد غریبان هجران زده گاهی
گاهی یاد جمیع همسایگان میکنند که باشد که آن دست مبارک ایشان باز بر سر ما برسد
ما را سرافراز داده حضور ایشان گفتگوی ایشان سخن کثرت غرور و با خود
گفت کسی در دنیا با عقاد اخلاص ایشان نخواهد بود بر آنها محظوظ شده گفت
زهی طالع فرخنده شماست که با اینهمه اخلاص با شیر گرش حضور دارند آفرین باد بر محبت
شما من بدیدار شما سعادت هر جهان حاصل کرده ام طالع من مددکار که بملازمت
شما رسیده ام مردم جگ هوم عبادت خیرات میکنند و بید و پوران میشنوند
تا محبت شیر گرش حضور حاصل شود بدان درجه که شما رسیده اند هرگز نمیرسند و نرسیده
شما از همه بالاتر است وصف شما از من ادا نمیشود دعا کنید که مرا هم همین قسم
محبتی با شیر گرش حضور هم رسد ایشان خیلی کرم بر ما کردند که مرا اینجا فرستادند لطف و فضل
شما هیچ با حی رستگار شدم اکنون پیامی آورده ام بشنوید شیر گرش حضور فرمودند
که در فراق من غمناک نباید بود چرا که غم فراق شدت مهاجرت الحال باشد
که وصال نباشد حال اینکه شیر گرش حضور در شماست اگر بدیده تحقیق و چشم کنان و
ببینید گاهی از شما جدا نیست و نبود نخواهد بود در همه اشیا ها ظاهر و باطن است گاهی
از هیچ یکی جدا نمیشود فصل ندارد پس فراق و هجران صورت نه بندد او خبری است
که از زادن و مردن و هستی منزه و مبراست شما عکس وقتی باشید که او جدا نمیشود مثل
زنی که شوهر او مسافر شده باشد او از کمال محبت که شرح راست نمی آید او را
همیشه در خواب و بیداری و نشستن و برخاستن و خوردن و حضور حاضر بیند او از شوهر

جنبش
من هم
حاضر

جدا نمیشود گفت ۹

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

جدا نمیتوانگفت اگر جدا گفته شود نقص محبت لازم می آید بدانید که بر آدمی حالت
واقع میشود خواب بیداری و سوشعت که در آن اثری از خواب بیداری پیدا نشد
خبری نمی بیند آن مرتبهٔ محویت است که در هند والهی لین گویند جوگیان لعل جوگ بر
حواس خمسه غالب آمده بدین مرتبه میرسند بمراقبه مشغول شده تجلی می بینند پس شمارا
هم لعل جوگ باید برد تا حسرت برهم آن شمارا در خود باید دید تا وصال فراق یکسان باشد و
ان طریقه شرنگرش حسو با شما کرده دیوتاها دلوانگیان که زبان دیوتاها اند هر گز میسر شده
شمارا در باد آن باید بود تا از درد فراق مصون باشید بمرتبه گیان و تکیان رسید گوسانی
گفتند ای اودهو سوامن کدام رسم انصاف باشد که مارا جوگ امر میفرمائید بهوگ یعنی
نشاط با زنان منتهی میکنید بما ارشادها فرمود از جوگ • بروی خویش بکشاده در
تقدر الحفوظ گفت بسته را رانی مابگو که گاهی در مجلس ایشان ذکری از ما هم
میرفته باشد ما که در بیم شبها شوهر و فرزندان را گذاشته ترک نام و ناموس کرده پیش
ایشان میرفتیم گاه آن مراتب را یاد میکنند مارا خود یکدم بی ایشان نمیگذرد
روزی باشد که مارا ازین محنت خلاصی بخشید گوپی دیگر گفت حالا مارا امید
آمدن ایشان غلط است چه ایشان را در اینجا غیر از شغل گاو چرانیدن کاری
دیگر نبود در متهرا خود راجه حکومت دارند پس چه ضرور دارند که ترک راج و
سلطنت کرده باینجا بیایند اما ما امیدی را کفر گفتند امید ما زیارت و از راه
خام طمعی میگوییم که باز خواهد آمد بدل آریم که شاید آن خطها سری باینجا شنید
ای اودهو جواز ما بکمال عجز و انکسار خواهی گفت که پیش فراق تو تردد تنگ آمده است
که خانمان حیات مارا برانداز زود آی دستگیری ما فرما دیگری گفت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ای اودهو جیو که مارا گمانست دو بکبان منظر ماهی و کوکب ارشاد میکنی مارا ازین
چیزها چکار و مناسبت این شغل برای جوگیان صحرانشین که حضور پر نور سری کشن جیو
ندیده باشند مناسبت شاهان باشد اینکه میگوئی او همه جا حاضر و محیط است در همه جا با همه است
هیچ چیزی غیر او موجود نیست در اینصورت تو هم عین اوئی پس قسمیکه سری کشن جیو
کوه گوردهن بر داشته تو هم بر چیزی بر دار و مثل او در وان شو مرلی را بصدا آور
مثل او نت طبازی بکن رقص و آهنگ بکو چون از اینکارها یکی نتوانی کرد ما
ترا هم عین او نمیدانیم و دعوی تو چگونه صادق باشد اینچه فهمهای ابلهانه بن
تو مارا اراده نمیتوانند برد ما میدانیم که مثل او هم است دیگری نتواند بود چرا
عبث مارا بدروغ منغص میکنی اگر میتوانی این نیز را بیار که درمان درد فراق
ما غیر از وصال ایشان نیست سینه ما بمحبت ایشان مالامال است و چیز دیگر
در آن نمیگنجد همیشه یاد آن دهان متبسم موی مجعد و سیاه سرش بالا و رفتار
دلفریب صرف اوقات ما میشود خود انصاف بده که جوگ گیان را
در اینجا چه دخل است گوپیان اینکارها که قصه یاد آورده باواز بلند بهای بهای
بگریستند گفتند ای مهاراج از جائی یکمال دلفریبی نمود از شو مارا ازین غم و اندوه
رهائی بخش که زندگانی برما سخت و دشوار است پس دست اودهو جیو را گرفته
در جاهائیکه سری کشن جیو نت طبازی کرده بود از جائیکه در جنت را افگنده بودند
و از جائیکه کوه گوردهن را برداشته بودند همه جاها اودهو جیو نمودند گفتند اینجا
یار ما همه مارا صورت دلربا چشم فراموش میشود این را گفته گفته دلهوا آن
از هوش رفتند اودهو جیو اخلاص آنها را دید سر بسجده نمود گفت زندگانی شما در

حساب شما که

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

حیات است که هر دم هر لحظه از خیال کسی که سری بربهما جیو سری مهاراج کو خواهند آورد
دیگر دیوتاهای بزرگ در جستجوی او جاکیای او سرگردانند عاقل نمیشوند بر زبانی
شمارا شرح نمیتوان داد اگرچه زبان را ناقص عقل میگویند لیکن عقل شمارا عقل همه
مخلوقات بیشتر است سری کرشن جیو آنقدر بر شما مهربان اند که بر لچهمی نشستند و آن
کامیابها که شمارا از آن دیدند لچهمی در خواب هم میسر نشد چه خوب میشود که آورند
کار مرا هم یکی از شما می آورید اکنون چنانکه سری کرشن جیو را معبود خود میدانیم شمارا
هم می پنداریم چه شما هرگز از ایشان جدا نیستند چنانکه درجه با سری بربهما جیو
بعد از فراوان آرزو و تلاش و عبادت می باید شمارا بآسانی میسر شد هر قدر
زنها که در سرکه گوکل میباشند هیچ یکی برابر شما نیست که همیشه سری مهاراج جیو
با شماست و شما با ایشان هستید بلکه شما عین ایشان اند سوامی سکهدیو جیو
میگوید که ابراجه در همین شبه نیست هر که دل خود را از همه برداشته باو بوند
عین او میشود گوپیان که از برهمن چهتری نبودند گاهی آنهارا صحبت بابادهان
عارفان میسر نیامده بود گاهی بید و پوران نشنیده بودند گاهی غسل تیرتهای
نکرده بودند و استعمال ریاضت و عبادت ننموده بود محض محبت خاص سری کرشن جیو
باین درجه رسیدند اگر برهمن یا چهتری باشد یا راست گو در رحم دل باشد یا نباشد
محبت سری کرشن جیو چه فایده است قسمیکه بعد از طلوع آفتاب گرم شدن آب نیهان
میشود چنانکه جنس خاشاک را باد می برد قسمیکه انبارهای همه یک شراره آتش
میسوزد همچنین گناهان جوگ اودهو جیو در پیش محبت گوپیان محو شد اودهو جیو
هر بار که میخواست سر برپای گوپیان مینهاد میگفت که بدیدار شما سعادتمند شدم

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کسی را که یک لحظه یاد شری کرشن جیو میکند ناجی و رستگار میشود فکیف که
شما در یاد ایشان ابد تیر رکی شما را من شرح نمیتوانم داد پس اودهو جیو
از انجا رخصت شد و در آن وقت تمام گوپیان و نند مهر جیو و جسودا ماتا و گوالها
و گوپ دیده پر آب گردیدند هر کدام جدا جدا تدری ترتیب داده حواله اودهو جیو
کردند که شما از جانب ما اشنیان و یادیر با نام ڈندوت برسانید بشری کرشن جیو
خواهند گفت که دل و جان ما مدام در خیال شماست امید واریم که توجه شما
این شغل از ما فوت نشود اگر بعد مردن در قالبهای زبون مثل سنگ و
کتره مثال آن در آییم هیچ اندیشه نیست اما اندیشه این است مبادا نام
شری کرشن جیو از یاد ما رود و اودهو جیو گفت چه جای اینگفتن است اگر کسی
نام شما ذکر کند ناجی و رستگار میشود فکیف محبت شما قسمی قایم راسخ که من
از شما تعلیم گرفتم شما را هر چه کردنی بود کردید هیچ کردنی نمانده یک شب دیگر
جسودا ماتا مسکه و نفیس که چون کلام اهل صفا شیرین ماند اقبالمند سعید و
روشن بود شری کرشن جیو بان کمال رغبت داشتند آورده سپرده اودهو جیو
را رخصت کرد و اودهو جیو بعد قطع مسافت در خدمت شری کرشن جیو آمد گفت از
شما هیچ پوشیده نیست من زبان ندارم که شرح محبت اهل گوکل و نند از من
توانم داد پس نذر هر کدام را بگذراند مسکه که جسودا ماتا حواله کرده شری کرشن جیو
بعد هر جیو برغبت تمام نوشجان فرمودند با اودهو جیو عنایت کردند آغاز
ادهیای چهل و هشتم از دسم سکند در رسیدن اودهو جیو نزد شری کرشن جیو خبر رفتن
در جای گوپیان فرستادن اکرور در هستناپور روزی بخاطر شری کرشن جیو

خطور کرد که اکرور

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خطور کرد که روز اول ماه کوبرا را وعده کرده بودیم که بعد گشتن کشن بخانهٔ تو خواهم آمد
حال میسر نماید حالا باید رفت پس اودیوجیسو همراه گرفته متوجه خانهٔ او گشتند خانهٔ او را
که ایوان های عالی نشیمن های رنگین داشت و انواع نقاشی بتصاویر دلپذیر درگاهها آراسته
جالرهای مروارید آویخته جابجا بخورات عطر بر روی سوخته به تشریف شریف ایشان
نورانی گشت و کوبرا استقبال کرد اقسام عطریات و گل پان پیش آورد و
طعامهای لذیذ از هر قسم مهیا کرده هر ساعت بفراوان بطرح سر بر پای ایشان مینهاد
برطالع خود می نازید به پلنگی که خاصهٔ خواب نفیس گسترده بود ایشانرا بنشاند و
کرسی مرصع برای اودیوجیسو آورد اودیوجیسو از روی تصرف بر آن ننشست او
بر زمین نشسته پای شری کرشن جیو را در آغوش گرفت بصدق اخلاص میمالید اودیوجیو
چون سابق کوبرا در کور پشتی پری بد صورتی دیده بود از حسن جمال جوانی او
تبسم کرد بحیرت رفت با خود گفت پری کسی که شری کرشن جیو التفات فرموده باشند
انها چه عجب کوبرا از کجه دیگر عطریات و پان جاهل کهها صندل که تیار ساخته بود
همه را بدست خود بر بدن ایشان زنند بعد ازان غسل کرده خوشبو بیهار خود مالید
و رخت نفیس پوشیده بیامد شری کرشن جیو او را دست گرفته بر پلنگ نشاندند و از الکلام
دل ربا آنند با جی رنگکار دنیا و آخرت ساختند از انهمه نصیب آن صندل بود که
او روز اول بکمال اخلاص گذرانید مرتبه را که زاهدان و عابدان فراوان عبادت
و ریاضت بیابند به آسانی یافت در حضوریت مرتبه کشالی را که هر روز بر سر نمای ج
شری مهاراج جیو بصدق ارادت میمالیده باشند چگونه شرح توان داد بعد ازان کوبرا
گفت ای مهاراج جیو از دیدن شما هرگز دل من سیر نشود امیدوارم که هر روز رخ همین جا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

باشند مرا سرافراز کنید شری کرشن جیو او را تسلی کردند که دلجوش دار ما از تو جدا
نیستیم او را دلاسا فرموده برخاستند سوامی شکهدیو جیو میگویند که ای راجه برحمت
گوبند را این نرا برم برهم بیمید است نهن بجمال ظاهر ایشان فریفته شده محبت او
بهم رسانیده بود بهمان قدر راجی رستگار شد فکیف مرتبه گسائی که او برم برهم
دانسته پرستش مینمایند مرتبه او بمتو اگفت بعد ازان روزی همچنین بخاطر آورد
که اگرور هم وعده بود بخانه او هم باید رفت پس باتفاق بلبدهر جیو او ده جیو بخانه
اگرور رفتند او خبر یافته باستقبال برآمده سر در پای ایشان انداخت ایشان
را او را برداشته در آغوش گرفتند او هر بار در پای افتاد خود را سعادتمند دراین
میدانست بعد ازان ایشان را در خانه آورد بر پلنگی که جامه خواب نفیس بران انداخته
بود نشانید بدست خود پای مبارک ایشان را شست آن آب را بر سر و چشم خود
نهاد و بار بار سجده میکرد و بصدق و اخلاص پرستش مینمود بعد ازان کرسی از زر آورده
مشک و عنبر در آن آمیخته بر بدن ایشان مالید و آب صافی آورده غسل داد
بعده رخت نفیس پوشانید و قشقه بر پیشانی ایشان کشید مالای مروارید گلهای
خوشبوی در گردن ایشان انداخت و ارگجه بر سینه ایشان مالید بازوبندهای
مرصع در بازو کرد و مالای تحبی که تا بپا میرسد در گردن ایشان انداخت و کرده
برگ تلسی که مرغوب شری کرشن جیو است آورد و بخورات معنبر بسوخت و آرتی آورد و
در پیش گذاشت بعده اقسام طعامهای نفیس آورد و شربتهای لذیذ پیش بلبدهر جیو نوش
فرمودند پس ازان خود آب آورد بمحبت تمام بر دست ایشان میریخت
تا دست و دهن شستند پس برگ تنبول آورد بمحبت تمام بر دست ایشان مینهاد

قطایی ...

١٢٩

قطاسی بدست گرفته عکس میرا بدرد ویده را وقف مشاهده جمال با کمال ایشان داشته
بجز بدکر متوجه نشد بارها برگرد ایشان طواف میکرد پاهای مبارک ایشان بر دیده
میمالید مانند مفلسی که بیک دفعه گنج قارون بیابد محو بهجت و نشاط شده بود تا
شادی از چشم او جاری گردید هر دو دست را بهم آورده میمالید مانند زنان بیچ
ایشان بکند گفت لکن لکه ترا آخر و نهایت نیست از من ترا سجده است لکن لکه از
قیاس و ادراک بیرونی لکن لکه تصرف را در تو راه نیست از من ترا سجده است
لکن لکه از زادن و مردن فراغ داری لکن لکه بر چون کن آفرینش عالم میکنی لکن لکه
کن پرورش میکنی به چون کن فانی میسازی با اینهمه از همه منزه و مبرایی این عالم آفریننده
یعنی ارادت قدرت تست جمعی که در هوا و هوس نفسانی غرق شده از دریا رحمت
تو غافل مانده اند خلاص آنها ازین غرقات بدون دستگیری لطف تو ممکن نیست
چنانچه پرهلاد نارد و بهکتان دیگر بهمین الطاف تو نجات و رستگار شده اند همه جرار است
گر جیو سردار تبر بدگان است مرکب تست شیشه پاک جای خوابست تری کجا
آب باشوبه تست پنج عنصر را تو آفریده چهار بید الفاس تست لکن لکه دریافت تو
بجز تو میسر نیست لکن لکه راجهان و دیتهای بسیار کشته چندین لشکرهای عظیم
خواهی کشت برای دور کردن بار زمین اوتار گرفته از من ترا سجده است من ترا
چه بیان توانم گفت ترا چه نوع توانم پرستید برگرد طالع خود گردم که کلبه فقیر من
به تشریف گرامی تو مباهی شد قصورهای مبارک تو همیشه در دیده دل من باد
داناییهای کمال دارد خاطر را از وسوسه ها پرداخته ستایش تو میکند تویی که بنام شفقت
در حق بیچاره گیست که دهرم ارت موکهه کام نیار شد علم میکنی تویی که از روی گوبرا

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

باشند مرا سرافراز کنید شری کرشن جیو ازان تسلی کردند که دلجوش دارم از تو جدا
نیستم او را دلاسا فرموده برخاستند سوامی شکهدیو جیو میگویند که ای راجه پریچهت
گوپیان ایشان را پرم برهم نمیدانستند محض بجمال ظاهر ایشان فریفته شده محبت او
بهم رسانیده بود همان قدر ناجی و رستگار شد فکیف مرتبه گسائی که او پرم برهم
دانسته پرستش مینماید مرتبه او بمنتها انگفت بعد ازان روزی همچنان بخاطر آوردند
که اکرور هم وعده بود بخانه او هم باید رفت پس باتفاق بلبهدر جیو و اودهو جیو بخانه
اکرور رفتند او خبر یافته باستقبال برآمده سر در پای ایشان انداخت ایشان
او را برداشته در آغوش گرفتند او هر بار در پای افتاد خود را سعادتمند در این
میدانست بعد ازان ایشان را در خانه آورد بر پلنگی که جامه خواب نفیس بران انداخته
بود نشاند بدست خود پای مبارک ایشان را شست آن آب را بر سر و چشم خود
نهاد بار بار سجده میکرد بصدق و اخلاص پرستش مینمود بعد ازان کرسی از زر آورده
مشک و عنبر در آن آمیخته بر بدن ایشان مالید و آب صافی آورده غسل داد
بعده رخت نفیس پوشانید و قشقه بر پیشانی ایشان کشید مالای مروارید گلهای
خوشبوی در گردن ایشان انداخت و ارگجه بر سینه ایشان مالید بازوبندهای
مرصع در بازو کرد مالای تلسی که تا بپا میرسید در گردن ایشان انداخت
برگ تلسی که مرغوب شری کرشن جیو است آورد و بخورات عنبر سوخت و آئینه آورد
در پیش گذاشت بعده اقسام طعامهای نفیس آورد شری مهاراج تناول فرمودند
پس ازان خود آب آورد بمحبت تمام بر دست ایشان میریخت
تا دست و دهن شستند پس برگ تنبول آورد بمحبت تمام بر دست ایشان

قطابی نامرکرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

قطاسی بند ست گرفته عکس میراند و دیده را وقف مشاهده جمال با کمال ایشان داشتهم
بحر بدکر متوجه شد بار بار بر گرد ایشان طواف میکردم پای مبارک ایشان بر اثر دیده
میمالید مانند مفلسی که بیک دفعه گنج قارون بیابد محو بهجت و نشاط شده بودم
شادی از چشم او جاری گردید هر دو دست را بهم آورده میمالید مانند زبان عجز
ایشان بگشاد گفت الهی الله ترا آغاز و نهایت نیست از من ترا سجده است الهی الله از
قیاس ادراک برونی الهی الله تصرف را در تو راه نیست از من ترا سجده است
الهی الله از زادن و مردن فراغ داری الهی الله بر جوکت آفرینش عالم میکنی ...
کن پرورش میکنی به نموکن فانی میسازی با اینهمه از همه تیره فراهی اینجا لم اثر مایا
یعنی ارادت قدرت تست جمعی که در هوا و هوس نفسانی غرق شده از دریافت
تو غافل مانده اند خلاص آنها ازین غرقات بدون دستگیری لطف تو ممکن نیست
چنانچه پرهلاد بارد پهکتان دیگر همین الطاف تو ناجی رستگار شده اند همه جرار لست
گرچه سر دار تر بدکان است مرکب تست شبنه پاک جای خوانست نری گنگا جی
آب باشوه تست پنج عنصر را تو آفریده چهار بید القاس تست الهی الله دریافت تو
بجز تو میسر نیست الهی الله راحان و دیت های لبیار کشته چندین لشکر های عظیم
خواهی گشت برای دور کردن بار زمین او بار گرفته از من ترا سجده است من ترا
چه بیان توانم گفت ترا چه نوع توانم پرسید بر کرد طالع خود کردم که کلمه فقیر من
بزلف گرامی تو مباهی شد قصور های مبارک تو همیشه در دیده دل من یاد در
دانائی بکمال دارد خاطر را از وسوسه ها پرداخته ستایش تو میکند تو بی گمان کلام شفقت
در جنت بهار دست که ... ارث موکهه کام بیار شد علم میکنی تو نهی که از روی بزرگ ترا

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بر آوردی او را از سر جوانی بخشیده بر من هم مهربانی بکن تا ترا بچشم دل بینم از
تعلقات دنیا نجات یافته بار گرفتار زادن و مردن نباشم و در هیچ حالتی از ذکر و
عبادت تو فارغ نباشم چون اکرور این ثنا یعنی ستایش ذات نباشد گفت شری
کرشن جیو ما را کار فرموده اند و او را عاقل یافتند گفتند ای عمو چه میگوئی تو بجای
پدر مائی پدر ما همیشه ما را بخدمت تو ترغیب میکرد و تو بزرگ یادوانی همه ترا
به بزرگی ها قبول دارند اینهمه التماس میکنی ستایش تو بر ما لازم است ما خوردان
توایم باید که ترا ستایش کنیم دیدار تو ما را باعث سعادت است باید که همیشه بجوار
ما کرده باشی اکرور چون این سخن شنید آنهمه بزرگی ها را فراموش کرد و
شری کرشن جیو بلند شده جیو را اطفلان و بند تو راحت داشت بمحبت تمام در آغوش
گرفت بسیار خوشوقت شد شری کرشن جیو فرمودند که ای عمو کاری دارم
میخواهیم که سرانجام دهی آنست که راجه پاندو شتر و غیره پسران پاندو و راجه
عمه زاده های من شنیدم که دهرتراشت عموی شان آزار میدهد باید که به هستناپور
رفته خبر خیریت ایشان بیاری که خاطر ما بدان متعلق است اکرور ایمعنی
را بچشم قبول کرده از آنجا رخصت شد به هستناپور روانه گشت شری کرشن جیو بلند در
واو جیو بمنزل مبارک خود تشریف آوردند آغاز ادهیای چهل و نهم
از دهشم سکند در رسیدن اکرور به هستناپور و ملاقات کردن با کنتی ماتا
و دهرتراشت و باز آمدن نزد شری کرشن جیو مهاراج اکرور رخصت شری
کرشن جیو در هستناپور رسید در مجلسی که دهرتراشت و بهیشم پتامه و درون و ناچار
و کرن و اشوتهاما و پدر دریودن که مردی مغرور و متعجب و متکبر گشته بودند

درآمد هم دریافت

Mohd: Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در آمد همه را دریافت همه او را تعظیم کردند و بر جای مناسب نشاندند احوال پرسیدند
بعد ازان اکرور در انجا برخاسته بخانه کنتی ماتا آمد سر در پای او بنهاد راجه جدهشتر
با برادران در آغوش گرفت کنتی ماتا اکرور را التفات کرده در جایکه نیک بود
بنشاندند احوال وسدیو راجه سری کرشن جیو بلدیو پرسید سری کرشن جیو متکیف گاهی ایشان
یاد میکنند سری کرشن جیو غم و کلفت عالمی را دور می تواند کرد چرا غم ما را دور نمیکند
که در دست مخالفان گرفتارم دریودن روز و شب در فکر پسران من میباشد و همیکه
گوسفندی درمیان گرگان افتد ما در دست این ظالمان افتاده ایم اگر توانم
بگریزم اما چکنم که نتوانم بگریخت من بیکسیم چرا سری کرشن جیو فکر ما نمیکند ما را
ازین دشمنان نجات نمی بخشند دریودن چندین بار زهر بخورد پسران من داد
چون حیات شان باقی بود بسلامت ماندند اما من با حال خود را بیکس میدانم
اکنون که سری کرشن جیو خبر ما گرفتند دانستم که کسی دارم شنیده ام که وسدیو و
دیوکی ماتا از کنس ظالم آزار بسیار کشیدند لیکن صد شکر آنهمه کلفت براحت مبدل گشتند
ای اکرور اگر عاجزی زبونی خود پیش مردم گفتن خردمندی نیست اما چون بیگانه
نیستی در پیش تو میگویم که پسران من آفتاب و مهتاب گرفتار کسوف خسوف میباشند
گرفتار جنگ ظالمان اند سری کرشن جیو خواهی گفت که حقیقت نیست ما با وجود دیگر
مثل تو برادرزاده باشم از درد و اندوه خلاص نشوم دشوار من آسان نگردد من
غیر از تو پناهی ندارم کونتی ماتا پسران خود را به اکرور گفت بدانکه پسران من
هم بیچاره هستند که در عداوت جماعت ایشان کسی را شرم نباشد روز و رفت و
ایشان از هیچکس کم نیست لیکن توجه سری بهگوان در کار است اکرور دید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چون مال کار میداشتند بقص شان بود هر که با شیری پهلو انحو منوس باشد
او را از هیچ چیز غم نیست با هم تبسم کرده بگوشتی با تا گفتند که غم مخور پسران
مباش که پسران تو قابل اند و شیر گرگش چون برادر آنها مهربان اند البته سلطنت خواهند
رسید بعد از آن اگرور از انجا برخواست از مردم اوضاع اطوار پاندوان را تفحص و
میکرد همه را هوا خواه و راغب سلطنت و حکومت آنها یافت پس پیش دهرتراشت
آمد گفت بزرگ کوروش تو یی اما عجب است که شیوه بزرگی از دست داده
رعایت احوال برادر زاده های یتیم خود را منظور نداری نشنیده که سردار عدار
طامع که بر همه یکسان شفقت نکند جهنم مرود ای دهرتراشت زندگانی جهان
بیش از خوابی خیالی نیست آنچه با تو میماند همین نام نیک است دانا مال و اسباب
دنیا را فانی ناپایدار میداند هیچکس آن را همراه نبرد ترا باید که راه انصاف پیش
گیری از تیمار احوال پاندوان غافل نباشی آنها را از پسران خود کم ندانی
که در پسر و برادر زاده فرقی نیست مهذا که یتیم باشند پسران ترا اهانت خواهند
برد بلکه موجب ایمنی انصاف و مراعات دین آئین خواهد بود باید که
نصیحه مرا در گوش هوش جا داده بدان کار بندی و الا پشیمانی خواهی
کشید در حالتی که سود ندارد شنیده باشد دهرتراشت گفت ای اگرور آنچه میگوی
درست است گفتار تو مانند آب حیات جان پرور است من میدانم که سر
گرگش چو برای دور کردن بار زمین او تار گرفته اند زمام اختیار همه
کارها بدست ایشان است در دست من چیزی نیست سلام ما
با شان خواهی گفت اگرور بعد شنیدن جواب دهرتراشت رخصت شد و

تسلی کنی انها

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

تلی گشتی ما ناکرده از انجا روانه گردید در شهر متهرا رسیده شرف ملازمت سری
کرشن جیو دریافت آنچه گذشته بود بزبان راند آغاز داستان پنجاهم
از دشمسکند شکایت کردن زنهای کنس پیش پدر که زراسند بود
برآمدن او بجنگ شری مهاراج جیو دو زن کنس است و پرانت نام دختران
زراسند بودند زراسند در مگده دیش که ظاهرا در جانب پچهم است راجه بزرگ زوری
صاحب لشکر مالک مملکت وسیع بود دختران پیش پدر رفته کشته شدن شوهرها
آنچه گذشته بود بتفصیل شرح دادند زراسند بر سر غضب آمده قسم خورد اگر تمام
کنس تخم یادوان را از زمین بردارم عذاب خون کنس در گردن من باد
لی حقیقت چون از عظمت و بزرگی سری کرشن جیو واقف نبود گفت او نه قابل
که مرا برای او لشکر باید کشید ازینجا گرزی را کنم تمام متهرا را میتوانم سوخت پس از
همانجا گرز خود رها کرد چون آن گرز نزدیک متهرا رسید سری کرشن جیو گرز خود
او را دگر دیدند بالعکس شنده خود باز گشت چون زراسند گرز خود مردود و ناقص
بتعجب رفت با خود گفت مردیکه گرز مرا رد کرده است کار او بی لشکرکشی تمام
خواهد شد پس بیست و سه اچهونی لشکر فراهم آورده بمتهرا آمد متهرا را از انجا محاصره کرد و لشکر او
چون دریای عمان موج میزد و در روی حکم هر مهره دار است که در دریا باشد چون کرشن
کرشن جیو اینواقعه را ملاحظه نمودند بلدیو جیو ابش خود طلبیده فرمودند
که تدبیر اینکار چه باید کرد اگرچه کشتن زراسند کاری نیست لیکن هنوز کارها
دیگر باقی است قتل اینظالم را بر وقت دیگر موقوف باید داشت در همین
در رهنه مرصع که تابش آن جوهر خیرگی چشم افزود از آسمان فرود آمد کو

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دو خورشید یکدفعه طلوع کرد بر هر رتهه براق گذاشته بر رتهه شری کرشن جیو
سوار شده و شمشیری سودرشن نام کمانی سارنگ نام با تیر کشتی از تیرها و گرزی
کومودکی نام تیری که بر آن صورت ساخته بودند در رتهه در عقب رتهه بیائی و دو
چهار اسپ در نهایت خوبی جلدی هموار بدان بسته بودند نام آن اسپان
اینست که سین و سوگریو و میکه پشپ و بلاهک بهلوانان آن دارک نام
داشت بر رتهه بلبهدر جیو هل یعنی چوب فنه موسل برقی بصورت درخت تار
بود شری کرشن جیو بر رتهه خود نشستند بلبهدر جیو بر رتهه سوار شده زره پوشیدند
جمیعی که در آنوقت موجود بودند همراه کردند شری کرشن جیو شنکهه مهره خود را
که پانچ جن نام داشت نواختند از صدای آن زمین زمان در لرزه گرفت
بخصوص لشکر جراسند سخت ترسیدند از لشکر جراسند بر صدای نقاره کرنا
بلند شد جراسند با عظمت تمام برون آمده با شری کرشن جیو روبرو گشت
گفت ای پسر نوطفای یعنی چالوی خود را گشته من با تو روبرو شدن گناه
میدانم خیریت بهبود تو در آن است که از معرکه بدر روی ای بلبهدر من با تو
جنگ خواهم کرد فی الفور ترا بقتل خواهم رسانید میدانی که من جراسندم
کشتن تو پیش من چقدر کار است شری کرشن جیو فرمودند که ای نادان خود
شناسی هرزه درائی خوب نیست اگر قوتی داری زبان بربند و بار و تیکرتا بی
من و بلبک را از فوج تو خواهیم کشت هیچ یکی از دست من رهائی نخواهد
یافت اینچه هرزه درائی است تو شنو بلبهدر جیو را بسیار جوده زور او را اندیده اینهمه
لاف زنی برای چیست مرا که قابل طعامی یعنی چالو مکوبی او پسر ای

اعمال بد خود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اعمال بد خود رسید چنانکه تو هم مرسی زر آشند از ین گفتگو بر آشفته تمام فوج
خود اطراف این نرا فرو گرفت تیرباران کرد چنانکه ایشان در آن فوج
پنهان شدند در نظر می آمد قسمی که آفتاب در زیر آفتاب پنهان شود مردمان
شهر از بامها بر آمده تماشا میدیدند چون تیر نگرش جسو بدید هر جسو ند بدیدند همه پر
خاطر شدند بعضی از غایت غم بیهوش شدند چون تیرباران بسیار شد قسمیکه
باران بشدت تمام بارد اکثر مردم سر نگرش جسو مجروح شدند ایشان بیجا لیت
را دیده کمان خود را که سارنگ نام داشت زه کردند یک تیر انداختند یک تیر
ایشان تمام رتهه های مهارتهان فیلان اسپان با سواران پیاده ها کشته شدند
خونیکه از مغز فیلان روان شده بود مانند آب سرخی بود از گوکرد که سرخ جای
باشد بفارسی مغز گویند روان شود در تهی ها یعنی زمین ها از مردم خالی شده بود خند
چون چوب سوخته جنگل مینمودند علم ها که بیارق آن افتاده بودند چون خانه
ویران مینمودند دریاها از خون روان شدند که سرهای کشتگان باخه آن دریا
بود دستهای کشتگان ماهی خرطوم فیلان ماهی کلدن موی های سرها چون
سبزه بود که بر اطراف دریا جمع شود آنرا جاله غوک گویند کمان ها که از دست
دلاوران افتاده بود چون امواج دریا با شکسته از رابها گرداب چو هر جغه و
کمربند بهادران که میدرخشید مانند ریگ دریا بود که از زخمهای میدرخشند
بهادران جنگ خوش برین گفته جان میدادند نامردان از مرگ بیش
ما خورده بلبید هر جسو با پل و موسل که اسلحه ایشان بود استخوان اکثر بهادران گوفته
هلاک ساختند زره شد آهن در گلو انداخته بگرفتند از تیر نگرش جسو پرسیدند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اگر بالفرض مابعد این عاصی کثیر المعاصی را بکشیم سری کرشن جیو فرمودند که هنوز
وقت او نیست چندبار لشکر را جمع آورده ما این همه را خواهیم کشت بدین واسطه
بار زمین که او بار گردن ما بجهت آن است آنهم تخفیف خواهد یافت بعد از آن
او را هلاک خواهیم کرد پس بشنیدن سخن جیو او را اخلاص کردند از کمال خجالت
نتوانست متوجه سواری شد پیاده بکری بخت و از نهایت شرمندگی بدار الملک
خود درآمد خواست ترک سلطنت کرده در بیابان رفته بعبادت مشغول شود
راجهای اطراف اراده او را دریافته تسلی نمودند که فتح و غنیمت با هم است
بهادران را از مردم بغیر حالت نباید کرد استقلال را از دست نباید داد
بمملکت خود بیا باز لشکر جمع کردن و بجنگ آمدن سعی باشن زراسند ۱۷
باستمالت آنها بملک خود رفت شری کرشن جیو بعد از فتح نقاره شادی
نوازان بشهر آمراجعت فرمودند در آنوقت از هوا گل بر سر ایشان افشاندند
و بادفروشان اقسام مدایح خواندند این شهر آیین بستند برهمنان بید
خواندند زنان شهر کوزهای خیرات برای شگون پیش آوردند اکثری
بر بام برآمده تماشا میکردند دعای فتح و ظفر میخواندند پارچهای نفیس از
دروازه ها آویختند پس شری کرشن جیو پیش اوگرسین راجه متهرا آمدند و
تسلی نمودند آنچه درین جنگ از مردم متهرا الغارت رفته بود همه را از خزانه خاصه
خود عنایت فرمودند زراسند باز لشکر جمع کرده بجنگ آمد و شکست خورده
برفت همین قسم هفده بار لشکر آورده شکست یافته بر گشت در خاطر خود
اندیشه میکرد که کاش چنین شود که یکمرتبه هم شری کرشن جیو از من بگریزد روزی

بار دیگر لشکر آورد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نارد منشر پیش او آمد او را اندیشه مند دیده سبب اندوه بار پرسید و
زرآسند احوال عقده بار کردن خود آزرویی گله یکمرتبه نزد کرشن جیو از من
بکریزد ظاهر کرده چاره خواست نارد منشر گفت در ملک کابل کالیون نام راجه
صاحب لشکر پر زور است اگر او را بمدد خود بخوانی مع بالاتفاق جنگ برآیی بهتر است
زرآسند التماس نمود که بخاطر من شما پیش کالیون بروید او را بمدد بیارید چه
راه دور دراز است اگر دیگری برود دیر خواهد شد شما در ساعتی میتوانید رفت نارد جیو
قبول کرده برخاست در آنجا در ساعتی خود را پیش کالیون رسانید او به تعظیم برخاسته
ڈنڈوت کرده سبب آمدن پرسید نارد منشر گفت که مرا زرآسند پیش تو
فرستاده است برای جنگ ماشر یکرشن جیو ترا بمدد خواسته کالیون چون
عظمت و شوکت زرآسند شنیده بود بسیار شاد شد که همچو راجه اعظم التماسی
بمن ملتجی شده است قبول نمود که البته میرسم نارد منشر از آنجا رخصت شده پیش
زرآسند آمده مژده برسانید پس کالیون با لشکری عظیم که از شمار بیرون
آن لشکر دریایی در هر منزل روان میشد از سرگین دواب کوهی برپا میگشت متوجه
متهرا شده آمده متهرا را قتل کرده از اطراف زرآسند هم با افواج چون بحر مواج
بیامد اهل متهرا از دیدن افواج سخت ترسیدند شری کرشن جیو صاحب در بیوت
به بلیدیو جیو فرمودند که حالا چه تدبیر باید کرد این هر دو کس بجنگ آمده اند
اگر با یکی مقابله بکنیم دیگری بر شهر می آید اهل شهر بسیار مراتب خورده اند و بسیار
ازین هم بکر رصد لعات کشیده اند حالا اگر ما از شهر برآییم اینها از وهم خوف
تنها بی قالب تهی میکنند بهتر اینست که مردم متهرا را در جایی محفوظ نهاده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بجنگ باید برد جهت پس شهزاده ماه صاحب سمندر یاد فرمودند در ساعت حاضر
شد شهزاده خسرو فرمودند که بقدر ۱۲ کروه زمین را از آب خالی کن
که درانجا شهری بنا کنم سمندر بچشم قبول کرد سمندر لشکر را معمار سرکه کوه فرمودند
که درانجا طرح جمیع شهری انداز و لشکر را حسب الحکم شتافته قلعه از طلا بنا کرد
و بلند جاها از بلور جهت ساخت و بالای آن قبه های طلا آراست کرد و مسلسلهای
مروارید از دروازه ها بیاویخت تختهای دروازه ها را مرصع ترتیب داده
کنگرهای قلعه را نیز مرصع کرده بازار دو کاکل را در غایت زیبائی بنا
فرمودند دران قلعه محلهای عالی برای شهزاده کرس خسرو تیار کرد که عدد آن
شانزده هزار و یکصد و هشت زن بود دیوارهای آنرا از بلور صاف و دارازه
از مرجان ساخته بودند سقف ها را در چادرهای نفیس پیش بها گرفته بودند
شامیانهای گران قیمت که مسلسل مروارید داشت جابجا نصب شده بود
دروازه های مسلسل مروارید آویخته بودند جواهر در هر محلی قسمی میدرخشید که گویا
صد خورشید یکمرتبه طلوع کرده است در هر محلی حوضهای گلدان و شاداب و
باغچه های پر اشجار میوه دار گلزار دلفریب بود میدانی وسیع جهت چوگان
بازی نیز ساخته بودند طویله کلانی نیز ترتیب یافته بود چنانکه فیل بادپایان
عظیم الشان نباشد در هر طرف دروازه ایوان مناسب مرتب شده بود
که در آنجا دربانان چوبداران باشند همچنین عمارات شهر نیز بکمال رسانید
و خوبی مرتب شده بعضی از برنجی بعضی از مس چنانکه اهل هنر از اولاد از
داخل شدن در آن شهر مرکز اصفاح بخری نباشد بیرون شهر باغات دلکشا

جانوران نیز وقت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

جالفر ترتیب یافته اینهمه خبرها را الیو کرما در یکدم بقدرت سری مهاراج مهابات آن شهر
بدوارکا موسوم گشت بعد ازان سری کهوکهو کوک ما با امر فرمودند که اهل متهرا
را شبا شب بدوارکا برده جای که واقف نشوند چون از خواب برخیزند خود را
در آنمکان یابند چوک مایا همین قسم عمل آورد آنمردم چون از خواب برخاستند و
خود را در دوارکا دیدند کوچه و بازارها مثل متهرا یافتند همه مایحتاج در همه خانها مهیا
دیدند بر قدرت کامله سری مهاراج آفرین کرده شکر فضل الکی کوره کهه بجا آوردند
آغاز ادهیای پنجاه یکم از دسمسکند در مقابله نمودن کال بون و جنگ کردن سری مهاراج
بردن او را در غار موچکند و سوختن او بنگاه مچکند بعد ازان سری کرشن جیو سروپ چتر
بهوج کرده یعنی خود را بچهار دست آراسته در هر چهار دستی سلاح که عبارت از سنکه
چکر گدا و پدم باشد در گوشها گوشوارهای طلا در غایت درخشانی تاجی مرصع
بر سر پارچه زرد بر دوش کوستبه منی آن جواهر است تابان در خشان در گلو و
ناربای مروارید در گردن بیجی مالا که تا پای میرسد در گلو هیرک لتا در سینه با جهها
در بهات درخشانی باین زیبائی روبروی کاله بون برفتند کال بون چون ایشانرا و
علامات ایشانرا از نارد منتشر شده بود بمجرد دیدن دانست که اینمرد در کمال زور و
قوت است اما با خود گفت که اینمرد هیچ سلاحی ندارد مردی نیست که من سلاح
گرفته جنگ کنم این را پس فرود آمده فوج خود را منع کرده بار دادن سری کرشن جیو
از پس او بگریختند او دنبال ایشان شتافت بمسافه نیم کری میرفتند
تا او هم نا امید نشود هر گرفتن دست رسانیدن هم قادر نشود او چنین گفته لغایت
میکرد تو چهتری نه خود را بهادر میگیری که بجانب غار چهترهان است من ترا بها در

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شده بجنگ آمده‌ام ساعتی ساکن شو و با من مقابله کن که من ترا زنده دستگیر
میکنم سرکرس حسو گوش بحرف او ناکرده دوان میرفتند تا در غار کوهی در آمدند
مچکند نام مردی خوابیده بود پارچه از رخش خود بالای او انداختند خود غائب شدند
کالیون چون اینجا رسید که آن خوابیده نامدید بد گفتن و ناسزا خواندن آغاز
کرد گفت آنچه مرد نیست نامردی که از پیش من گریخته آمده اینجا بفراغ خاطر
خوابیده پس بکمال غضب لگدی محکم بر مچکند زد مچکند بیدار شد نظر غضب در رو
دید از آثار غضب او کالیون بسوخت و خاکستر شد چون نزدیک تو فت
مردن دیدار سرکرس حسو یافته بود از همه گناهان پاک شد ناجی و رستگار گشت
راجه پرکهت پرسید مچکند کدام کس بود و موجب خفتن او در آنجا چون
کالیون بنگاه او چه بود سکهدیو گفت مچکند از نسل راجه اچهواک
نبیره راجه مادهاتا پسر راجه جوبناشو راجه پرزور و صاحب قوتی بود بهر طرفی
که رو می‌آورد فتح میکرد چون صفت شجاعت و فتح نصیبی او در جهانها اشتهار
یافت دیوتاها او را بمدد خود طلبیده او را جانب دیوتاها و دیتان مدتی
جنگ کرده مظفر و منصور شد بعد از آنکه از آن کار فراغ یافت دیوتاها
گفتند از ما چیزی بخواه گفت دیر است که از خانمان جدا افتاده‌ام مرا
اجازت دهید تا بخانه بروم و قبایل خود را ببینم گفتند از آن مردم کسی نمانده
همه بباد فنا رفته‌اند راجه گفت اگر چنین است پس مدتی است که بیداری
و بیخوابی کشیده‌ام دعا کنید که بخاطر جمع بخوابم هر کسی بیدار نکند گفتند برو بخواب
ما دعا میکنیم هر کس که ترا بیدار کند بیک نگاه تو بسوزد از آن بار که ایام تربتا جوک بود تا نیم در

کورتم دینی دیده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کوشه زمینی دیده درین غار کوه خوابیده بود چون شری کرشن سوی بن ماجرا اطلاع
داشتند کالیون را بکناه او هلاک ساختند بعد ازان خود را چهربهوج روپ نموده
باکوشواره ها و تاج و پارچه زرد بر دوش بکمال خوبی و زیبائی خود را بمچکند نمودند و از تاب
جمال بابان ایشان تمام آن غار روشن و مشعله شد ملتفت بر حالات در پای مبارک
ایشان افتاد بعد ازان بعجز و فروتنی التماس کرد ای مهی نظر وقت در زمان بامن بگو
که تو کیستی باعتقاد من خورشیدی یا ماه یا یکی از انبت تو گوپال خواهی بود البته
از سه دیوتای بزرگ یکی تو بیک یا بن یا بابای تارک که از کل لطیف است درین سنگستان
غار از چگونه آمده مرا از نام شریف خود واقف کن اگر از من بپرسی که کیستم
من پسر راجه ماندانا ام مچکند نام دارم چون در جنگ دیوتاها مدد دیوتاها تعب
کشیدم دیوتاها لهذا امر دیکه بیدار ساخته بود دید که سوخته افتاده است شری
کرشن جیو فرمودند که کدام نام خود بگویم نامهای مرا شمار نیست من چندی
ازین بارها اوتار گرده ام کارهای بسیار کرده ام شمار ریگ بیابان متوان کرد
لیکن اوتار کاملی یعنی ظهور اکمل یاد کارهای من شمار نمی آید حالا برای دور
کردن بار زمین اوتار کرده ام من در حجره سمندر خوابیده بودم بر شیش ناگ آرام
داشتم دشمنی پاهای مرا میمالیدند برهما جیو دیگر دیوتاها آمده التماس نمودند که برای
دفع ظالمان اوتار باید کرد لهذا بالتماس آنها در خانه وسدیو راجه اوتار
کرده ام اکثری راجهان دنیا بر انگیختم اگر بگوی کالیون را خود هم انگشتی
سببی دارد که ترا بالیست به نجات خانه فرستاد دیوتاها تو دعا کرده بودند
که ترا دیدار ما هیچ کس روزی خواهد شد بنابران خود را بتو نمودم ترا ناجی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در سکتار ساختم تو در چشم سابق عبادت من بسیار کرده بودی حالا بعد

ازین از زادن و مردن خود می باقی ممکن شدی اکنون هرچه آرزو داری

بخواه راجه حکم کند با خود گفت که گرگ برهمن آنچه طالع مرا دیده گفته بود

که ترا دیدار شری کرشن جیو نصیب خواهد شد انگفته او بجا آمد طالع همایون

مدد کرد پس بکمال صدق اخلاص زبان بمدح شری کرشن جیو بکشاد گفت

که الله ترا انتها نیست و دراد راک عقل نمی آیی ما پای تو جلی صاحب و قوت

است که همه را بخود فریفته دارد آدمی که بهوا و هوس حرص طمع گرفتار است

هرگز ازین بندهای محکم خلاصی نمی یابد و الله خود را در پایه عبادت تو اند

از و من در سلطنت و حکومت بزور ملک و مال از معرفت تو غافل بودم

فیلان و اسپان جواهر یا زر و پسران و قبیله غلام و کمرک و نوکران بسیار داشتم

همه بیاد فنا رفتند این بدنی که دارم راجه بود چه تقسیم دانی که از و منجکاری

بر نمی آید اگر افتاده ماند کرم میخورد اگر با آتش بسوزد خاکستر میشود کسی که همچو

بدنی فکر کند نادان ترین مردم اوست در صورت غرار انکه اوقات خود

را صرف عبادت تو نکند بهبودی برای آدمی نیست اما مردم نادان سحر

ایمعنی را بخاطر نیاورده برای امور فانی که عبارت از زن و فرزند و مال

منال باشد از لذات بر ریاضت شاقه میشوند آنانکه بدون آرزوی مطلب نفس

برای خشنودی تو بعبادت قیام مینمایند کمتر اند من بنده گنهکار که هیچ عبادتی

نکرده ام غرار عنایت تو نهایتی ندارم تا این مدت در خواب غفلت بودم

اکنون طالع من مدد کرد که بملازمت شریف تو رسیدم اکنون امید دارم

که بمن فضل و کرم نما

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که بهمین فضل و کرم شما از زادن و مردن نجات یابیم و بدرجهٔ ملک برسیم خود را در
پناه شما افکندیم چون مجکند اینحرفها بگفت شری کرشن جیو تبسم کرده فرمودند که
ای براهمن بعقل و دانش تو هزار آفرین باد تو از قدیم مخلص و بهکت مایی در جنم سابق
عبادت بسیار کرده آرزو داشتی که جمال ما به‌بینی نتیجه همان عبادت بود که
مدعای دیرین تو برآمد دیدار ما ترا روزی شد مارا شناختی حالا همیشه در ذکر باش
وقتی که انتقال بگذاری در خانهٔ برهمن متولد خواهی شد بهکت ما خواهی بود و
بعد از آن در میان ما و تو جدایی نخواهد ماند بما واصل خواهی شد پس مجکند از آن
غار برآمد مردم را در نهایت کوتاه قدی در خانها در خورد دیده دانست که کلجگ آمد
در پای شری کرشن جیو افتاده بجانب بدری کاشرم که در سرزمین شمال است و محل
عبادت نر و نارائن است متوجه شد دل از همه کنده بعبادت مشغول شد
گرمی و سردی باران بر خود هموار گرد اصلا منافی و متنفر نشد بعد از که آتش آن
قالب مال و جان او قسمیکه شری کرشن جیو فرموده بودند جلوه نما گردید چون
کالیون پسر برهمن بود شری کرشن جیو نخواستند که او را بدست خود بکشند بفکر مجکند
هلاک ساختند بقدرت شری مهاراج جیو بردن مقدور عقل بشری نیست و
آغاز داستان بنیاد قوم از دشمن کند در گریختن شری مهاراج از ترس و
جراسند بنابر آرزوی رسیدن بدوارکا آوردن رکمنی ماتا بعد از آن و
شری کرشن جیو از آن غار برآمده در جاییکه لشکر کالیون بود آنهمه را بقتل رسانیده
غنیمت آنرا بدوارکا فرستادند باتفاق بلبهدر جیو روبروی جراسند که انتظار
ایشان میبود رفتند جراسند ایشان را دیده حمله آورد ایشان از پیش او گریختند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آرزوی دیرینهٔ او را که میخواست بکمر بسته هم اگر ارشن من بگریزد من آنرا
فتح عظیم میداند برآوردند پس ایشان بهر فتند جراسند دنبال ایشان بود
ارشادی در جامه بگنجید مکلف آخر سری کرشن جیو از من بگریخت بر در کوهی
کوهی که از زمین یازده حوض بلند یک راه پیش نداشت پیش آمد سری کرشن جیو
دران کوه داخل شد بالای آن برآمدند جراسند از همین خوشوقت شد
و هیزم بسیار بر اطراف آن چیده آتش در دادند با خود گفت که اینکوه
راه دیگر ندارد سری کرشن جیو کجا خواهد رفت خود بر در آن کوه تا ایستاد
بعد دیری که آتش سرد شد خاطرش جمع شد بازگشته آمد که البته ایشان
درین آتش سوخته شده باشند سری کرشن جیو و بلبهدر جیو گفتند که اینکوه
بپای ما رسیده است حیف باشد که بسوزد پس انکوه را بپای خود در زیر بردند
تا تقعر آب زمین فرو رفت آتش فرو مرد بعد اطفای آتش بر جسته بدوارکا
نزول فرمودند مردم آنجا بدیدار مبارک سعادت دارین اندوختند ریوت
نام راجه عظیم الشان لی دختر خود را به بلبهدر جیو پیشکش کرد و مجلس کدخدائی
ایشان در کمال خوبی و زیبائی واقع شد سری کرشن جیو رکمنی دختر راجه
بهیکمک را از میان چندین راجهای پر زور آوردند راجه پرکهیت پرسید بهیشمک
که قصه رکمنی را تا مفصل حیثیت بمن بگویند سوامی شکدیو جیو گفت
بهیکمک نام راجه در ملک بدهرت بکمال عظمت و جبروت در شهری
کندن پور مشهور است بر تخت سلطنت جلوس داشت و پنج پسر بود
رکم اگرج و رکم رته و رکم بان رکم مالی و دختری بود رکمنی نام که در عالم

حال نظیر نداشت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

جمال نظیر بدست وصفات پدمنی که میگویند بدن او در زمستان گرم
در تابستان سرد می باشد از تن او بوی خوش بمشام میرسد ابهمه علامات
خوبی در وجود بی بدل او موجود بود با وصف آن غایبانه با استماع
محامد محاسن سرنگر شیچو واله و شیدا بود با خود قرار داشت که غیر از ان محرم
راز وش دلنواز نخواهم ساخت پدر و مادر نیز اراده دختر را با چه برهمنی
عالی راضی بودند چهار برادر اش هم موافقت داشتند لیکن رکم پسر کلان
راجه هرگز ازین امور عظیم مذاق شیرین بمسکر دمیلعب که سرنگر حسو لیمی یادوان
هم کفوی ما نیستند اگر بالفرض یادوان با ما النسبت بکنند دختر بدهند با عار
داریم چه جای اینکه دختر بدهیم این نسبت با ششوپال راجه چندیری که در
حسب و نسب شرافت تمام دارد مناسب است چون رکم پسر کلان و لیعهد بود
راجه گفته او را رد نتوانست کرد لاعلاج نسبت رکمنی بانا با ششوپال مقرر
نمود کسان فرستاده او را بروز معهود برای کدخدایی طلب داشت چون
رکمنی بانا این معنی جانگداز شنید سخت متحیر و آشفته شد در چاره کار خود
بغایت درماند بعد تفکر بسیار علاج این امر ناگوار غیر از ان ندید که سرنگر شیچو
معنی را بصورت مطلع سازم پس برهمنی دانا را نزد خود طلبداشته چنانکه احدی
مخبر نشود عریضه برکمال عجز و نامرادی نوشته بدست او سپرد و تاکید کرد
که یک قدم تمام تر خود را بدوارکا رساند آن برهمن امور دان بعد طی مراحل
در دوارکا رسید بر دروازه مرفع بار نشست گاه سرنگر حسو آمده از فرط عظمت
و شوکت چون صورت دیوار متحیر فلد درماند نتوانست که قدم درون دارد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دربانان گفتند که ای برهمن چرا پای افسرده درین دولتخانه برهمن
را منع نیست تو بی مضایقه و تشویش برو که شهزاده نرگس خسو ترا بسیار تعظیم
خواهند کرد پس برهمن با شگفته پیشانی درون محل درآمد شهزاده نرگس خسو را
بر تخت مرصع مانند تخت پریان بر جلوس دیدند ملازمت کرد شهزاده
نرگس خسو او را دیده برخاستند از تخت فرود آمدند تسلیم کار کرده او را بر تخت
نشاندند پای او را بشستند تا خورش لذیذ خورانیدند بعد از آن با داروی نرم
ملایم پرسیدند که ای برهمن بفرما که از کجا میرسی در جاییکه میباشی راجه آنجا
بردبار و نرم آئین خود را سخت ثابت است مردم ازو راضی هستند خدمت برهمنان
بواقعی میکنند نیک نامی او در اطراف ممالک هست و سبب آمدن بگو که
آمده وجه اراده داری برهمن عریضه رکمنی را در پیش نهاده گذاشت شهزاده نرگس خسو
آن کاغذ را واکرده هم بدست برهمن دادند که خواند برهمن شروع بخواندن
کرد نوشته بود ای زیباترین مخلوق و ای مهربان ترین خلق لکن الله از فنا
زوال میرائی التماس مرا بشنو که من باستماع محامد و اوصاف تو خود را
بدست تو فروخته ام غیر از تو کسی ندارم نمیخواهم تو هم مرا از خود جدا مکن و بخود
برسان هر چند میدانم که در خور هم بستری تو نیستم در جمله کنیزان خواهم بود
برادر بیرحم من میخواهد که مرا به شیشوپال بدمذهب ازو بیزارم من از جان و دل
آرزو دارم که در زمرهٔ خادمان پیشگاهت باشم اگر بفرماید که دختران
شهزادگان خود رائی نمیکنند کسی را باختیار خود خواستگاری کنند بلکه
اختیار دختران بدست مادر و پدر میباشد الا بمهاراج خسو از بسکه محامد

بر مهاراج بشمار عام گذارد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

مدایح شما که غم کدهٔ دل پرداز درین گنبد سبز طبقی منتشر شده استماع
آن شرم حیا را از من یکسو مانده است چنانکه با عنصر شریف که آفریننده عالمها اید
ترک حیا و شرم کردن عجب نمی‌باشد بعد از سه روز ششوپال حیران مال آید
زود هر چه تمام تر قدم شریف ارزانی داشته مخالفان را بر هم زده سر بدارک چنانکه
استغفار شود نباید خود را هلاک سازم در هر حالتی که خود را شما مشغول ذکر معصیت
خواهم بود هر تا شما ترسم هلاک شتاب که شیر روباه می برد شرط است و قبیلهٔ ما
برسید در بیرون شهر توقف فرمایند خبر اشتهار دارید من بنابر دهم قبیله دار
برای پرستش دیوی خواهیم آمد از انجا بلا تحاشی مرا از خاک بردارید هم کار
میبرید من از مدتی پرستش دیوی با امید آنکه شمار ایام کرده ام حال چنانکه مرا
ناامید و شرمنده نسازی که در بارگاه تو نا امیدی کفر است بلکه مخدوم است

آغاز ادهیای پنجاه سیوم از دشم سکند روانه شدن شری کرشن جیو
آوردن رکمنی را و تا بردن از میان راجهای لشکر جنگ نمودن خواستند راجها

چون مضمون عریضه تمام شد شری کرشن جیو دست آن برهمن گرفته بر جا نشستند
فرمودند که از کمال اخلاص خواستگاری رکمنی تا دل ما نیز بجانب او راغب شده
تمام راجها مغلوب ساخته او را خواهیم آورد پس دارک بهلیان را طلبیده
فرمودند که علی الصباح رتهه را تیار کرده خواهی آورد برهمن را جای مناسب داد
که شب بگذراند چون صباح شد دارک رتهه را تیار کرده آورد شری کرشن جیو
سوار شدند آن برهمن را بر پهلوی خود نشاندند بتعجیل راه افتادند
چون بلبهدر جیو شنیدند که شری کرشن جیو تنها متوجه شدند با لشکر بسیار سوار شده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در راه پایان ملحق شد گفت ای برادر مرا خبر کن و وجه اینها بر آمدی حال و
دل من پیش تست شری کرشن حسو از دیدن برادر بسیار خوشوقت شد چون
اضطراب رکمنی را امید آسا شد با وجودیکه از دارکا تا کندن پور مسافت بعید
در میان بود در یک شب بهانه روز که عقد کدخدائی بایست شد بکندن پور
رسیدند در آخر روز رکمنی از اندیشه ها گرفتار فراوان عذاب اضطراب بود
با خود میگفت که حیف بر حیثم که شری کرشن حسو بر من مهربان نشدند تشریف نیاورند
غالباً مرا از شرم و حیا عاری دانسته درخواست مرا بی شرمی فهمیده نیامد و غرور
آن روز سیاه است که ششوپال خبران مال برای کدخدائی من خواهد آمد چون
غنیم و جان کدرانم من که تا حال پرستش دیوی میکردم دیوی هم مهربان خشنود
نشد از بس سراسیمگی هر ساعت دیده پرنم میکرد حال درد خود بکسی نمیتوانست
گفت مردم خانه قبله در انجام ساز و سامان متردد بودند او بگریه و آه جهان
سوزی مشغول بود راه خانه آن برهمن میدید در آخر روز راجه بهیکمک بخیر
قدم ششوپال و دیگر راجها که موعود بودند راهها و کوچه بازارها پاک و مصفا ساخته
چوکهای شهر را زیب و زینت فراوان داده آئین بسته بود و اکابر شهر را
بطلایه قاصره مجمع ساخته در برجا بخورات عنبر مجمرها می سوختند برهمنان
بید میخواندند شادی حیاکری مینواختند برسم آئین خود مروارید بدست
رکمنی بستند چون روز با تمام رسید اینها رکمنی باوی مضطرب حجب متاثر شد
با خود گفت که عجب که برهمن برگشت مرا خبری هم نداد آیا شری مهاراج خشنو
تشریف می آیند یا نه در همان غم فرو خشم چپ او جستن گرفت همدران

با لحظار از گرد راه دید

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

لحظه اگر در راه دید که برهمن می آید بسیار خوشوقت شد گویی در قالب مرده
جان بر آید با خود گفت که برهمن خیلی شگفته رو می نماید غالباً مژده خوشی داشته
باشد پس برهمن بیامد نوید خرمی بخش تشریف همایون سری کرشن جیو رسانید
شرح الحالت و راحتی که رکمنی را ازین واقعه جانفزا بهم رسید مقدور حوصله خامه
نیست چون بهیکک راجه از آمدن سری کرشن جیو خبر یافت با عظمت و جلال
استقبال بر آمد مردم شهر هم چونکه کارهای سری کرشن جیو شنیده بودند همه تماشا
بر آمدند راجه در وقتیکه سری کرشن جیو را دیدند از رتهه فرود آمده در پای ایشان
افتادند بسیار از قیمتی جواهر پیشکش گذرانیدند جای عالی در خور شان مقرر
کردند همه میگفتند رکمنی لایق ایشان است بر ششوپال نازیبا است در آن روز زنان
قبیله موافق رسم آیین خود رکمنی را برای پوجای دیوی بردند انواع ساز و
سرود همراه بود مردم زر آمد که هم سپاهیان ششوپال بودند در هر طرف عطف و محا
پاسداری میکردند اینهمه برای آن بود که از سری کرشن جیو وسواس تمام داشتند
که مبادا بزور برد چون رکمنی درون دیواله دیوی در آید پاهای دیوی
را بشست صندل اگر و دیگر عطریات بر بدن دیوی مالید انواع اطعمه پیش
کشیده با الحاح عجز تمام گفت که من از مدتی خدمت تو میکنم از روی
امنیت که داخل پرستاران سری کرشن جیو باشم مرا بکام دل برسان
هم برهمنی زنان برهمنان که همراه رکمنی رفته بودند نیز التماس نمودند آمین گفتند
بعد از آن ماتا رکمنی بر آمد در کمال زیب و زینت و حسن جمال که شرح شمه
از آن کار قلم نیست بیک تبسم دل عالمی را مفتون ساخت چهره تابان او وقتیکه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

باهتاب در شب تار طلوع نماید ظلمت جهانرا بر طرف میساخت انواع زیور مرصع
از پای تا فرق پوشیده بود چشمان او چون صفوه بهمه حرکت داشت که آنرا
خنجل خنجل نام اند در آنحالت رکمنی ماتا نقاب بر داشته نگاهی بجانب مردم انداخت
هر کس که یک نگاه خونریز دل او بر او از هوش رفتند کسی را عقل و شعور بر جا
نمانده متحیر وار چون دیده نرگس بهمان باز ماندند همدران اثنا شری بهگوان اچیو
جلوه ظهور فرموده رکمنی را از بار و گرفته چون زنبور که بو از گل میگیرد بر راه ایستاده شتافتند
از انجا سبک عنان شدند بلیدهر جیو با افواج خود ایستاده شد با مرفقات فطنت
قیام فرمودند راجه ها که این خبر شنیدند قرار دل از شهر دند از انجا که ارکان هیبت ها
شری بهگوان اچیو محروم مطلق بوده همه جمع شدند **آغاز داستانهای پنجاه و دوم**
ارادشمکند در جنگ کردن با راجها و رسیدن شری کرشن جیو با رکمنی
ماتا در دارکاجی شیشوپال و سال و دنت وکر دار همه بر شهر رسیدند افواج
خود را فراهم آورده دنبال کردند که شدند چه خفیف شدند که با وجود آن لشکر
یادوان رکمنی را بردند چون ایشان نزدیک رسیدند بلیدهر جیو با ایشان مقابله
کردند از هر طرف تیر در میان آمد شری بهگوان اچیو تیر می انداختند رکمنی که
کاهی جنگ را ندیده بود از تیر باران مترسید با بدن مبارک شری کرشن جیو
میچسپید با خود میگفت که الهی الهی این کار یکجا خواهد کشید اینهمه فوج چون شکست
خواهند خورد شری کرشن جیو تسلی او میکردند که هرگز مترس ببین که اینهمه
راجها چون هلاک خواهند شد بلیدهر جیو با اسلحه خود که مثل موسل نامی بود
الگری از فلان مثبت جوانان زبردست را برخاک عدم خوابانید آن راجها ۶

گردن اهم سوار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

مردمان رتهه سوار را شکسته پیاده را پایمال ساخته بعضی را زنده نگذاشتند الدرراشند
دیگر راجها که سرداران فوج بودند جان خود برکنار بردند ششوپال در جنگ و
بیدهر جهسو کردند سرنگرس جهسو باو گفتند تو لاف مردانگی زبردستی میزدی حالا
همت و قوت تو کجاست کار جهان همیشه پست و بلند آمده است فتح و هزیمت اگر
رو میدهد در روزگار منجگاه برای هیچکس یکسان نمیباشد من مقیده بار زرراشند را
شکست دادم شهر دهم بار از و بگریختم لیکن من وقت فتح و ظفر شادمان
نمیشوم و هنگام هزیمت گرفته خاطر نمیشوم اکنون که از شش اهمه راجهای بزور
رکمی را گرفته میبرم شادمان نمیشوم تو هم می باید که غمگین نباشی بعد ازین
و دلاسا ششوپال بخانه آمد مردم جواسی را خلاص کردند و از ان جا بکمال
خجالت و انفعال برگشت مال و اسباب راجها بدست یادوان افتاد و لشکر
شان بقتل و غارت رفت چون ششوپال بخانه آمد مردم جواسی او را تسلی
دادند رراشند گفت اندوه مکن مباش که من هم مقیده بار از شش سرنگرس جهسو
گریخته آمدم ایشان بسیار صاحب اند بکبار سببی شد که از من گریختند و
والله براشان غالب آمدن مقدور نیست اما بعد ازین قصه رکم بسر کلد
راجه هر نسبت رکمی ما با ما شر سرنگرس جهسو را می نمود سخت لجوج شید گفت اجه
کنجایش دارد که خواهر مرا بزور برد من تا جان در بدن دارم هرگز کهم آسیم کلا
که جهان ناموس منی بخاندان ما برسد پس براق جنگ در پوسید و یک
اجهوتی لشکر همراه گرفته روان شد و بحضور راجها قسم یاد کرد که اگر سرنگرس جهسو
بیدهر جهسو را دستگیر کرده نیارم بار در شهر خود نیایم چون نزدیک سرنگرس جهسو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رسید تا آواز بلند گفت ای پاندوان کجا گریخته میروید ساعتی ساکن باشید و مرا
بشنوید و خیال نکنید و اگر قوتی همتی دارید با ما مقابله شوید تا الحال خاطر اینقدر بماند
که رکمنی ماما مثل من برادران دارد شجاعت و بهادری را چه سهل گمان شنیده اند
آنها که پیش ازین از تو هزیمت خورده اند جهتری نبوده اند لیکن من جهتری
ام انتقام آنهمه را امروز خواهی دید بعد از لاف و گزاف سه تیر یکبار
بر کشن جیو انداخت ایشان هر سه تیر را در راه میبریدند پس چهار تیر بر چهار
اسپ رته او انداختند یک تیر بهلبان او را بیهوش ساختند و یک تیر
علم او را بریدند یک تیر کمان او را بیکار کردند او آخر الامر دست با سلحه کرده
از تیر و تیغ و گرز و کمند و خنجر مرصع دست بکار برد مر کشن جیو همه اسلحه او را بریدند
او لاعلاج شد و سپر و شمشیر بدست گرفت چون پروانه که بر شمع آید بر ایشان
حمله کرد ایشان آن هر دو سلاح نیز از دست او انداختند آخر رته خود
نزد آمده دوید ایشان نیز رته را انداخته از رته خود فرود آمده تیغ برکشیدند
خواستند که سر او را جدا کنند در ینحالت رکمنی ماما احوال برادر را چنین دیده
ترسان و لرزان برخاست و التماس کرد که ای مهاراج جیو بر کشن قسمی که شما و
بلبهدر جیو را عزیز میدارند این برادر مرا هم عزیز است امیدوارم که بخاطر
من از خون او در گذرند شری مهاراج جیو برای خاطر رکمنی ماما از سر قتل و
زخم در گذشتند مردم دست او را بستند سر او را تراشیدند و همه مردم او
کشته شدند بعد مهاراج جیو بعد گذرانیدن و کشتن فوج مخالف پیش بلبهدر جیو
آمدند گفتند که اگرچه ایشان بد کرده بود اما همچنان بنجه آن دید حیا ازین رکمنیان

او مرد نیست بهتر بود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

او مردوزنش شهر بود اگر در جنگ کشته میشد جوان سرکه لوک اورا باید بر کوه
جا میدادند حالا زنش هم از محبت او خواهد گرفت بعد از آن هر رکمنی ماتا گفتند شادی
غم در دنیا با هم آمده است الحمد که مقدر است مبدل نمیشود جائیکه در نصیب برادر بود بود
بمنصهٔ ظهور سر کشید از بهر چه میباید اند و ملول خسته خاطر باشی هرچه گذشت ازلی است
به تقدیر حواله کنی خاطر عزیز رکمنی ماتا متسلی شد بحالت خود گرانید بعد هر جستجوی
کرکس جسو گفتند که حولش این عزیزان با وجود گناه کبیره مستحق کشتن نشدند این را
از کشتن تدبیر ساختند حالا لیکن کشته فایده مترتب نیست نیز کرکس جسو او را
از همه عذاب آزاد گرداو سر خود در پای ایشان گذاشت عذر تقصیر غرور
نخواست که من بد نشستم محض بد آمدم یکنه اصل ایشان لی برد دم هرچند سعی
بر بیماو شری نهاد لو صاحب نعوذ ماهیت لی بردند من مسکین کم بخت درجه
درجه است همه حال رکم و سکه برگشت چون سوگند بسیار خورده بود که بدون
فتح یار در شهر نخواهم آمد از بس شد راه نزدیک گندان بور شهری دیگر بنا کرد
انجا قرار گرفت در شهر کندان بور داخل نگشت همه راجها از بس قصد تمنا
بدل برده ناامید شدند بجاهای خود رفتند چون راجه بهلیک که از دل
جان خواستگار سر نگر جسو بودند از ظهور دور از ظهور رضامند گردید لوازم
جهیز عروسی را همه تردید نیر کرکس جسو فرستاد ایشان شادکامی سعادت
جاودانی بدار کانرول فرمودند امی آن بقعه متبرکه را آهن بستند کوچه بازارها
پاک و مصفا ساخته کدورت عطریات پاشیدند گلهای الوان افشاندند با شماع
آوردن رکمنی ماتا دگر نزایدن راجهها دست گیر کرده گذاشتن رکم همه مردم شادیها

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

و جشن‌ها کردند بادفروشان در جیب راست کتهای مبارک بادی میخوانند
دلوکی ماما از خانه برآمده خرسند شد آب آورده بر سر نگرس حسو کرده میخورد خانکه
رسم عورات هندوستان است که در وقت آمدن پسر آوردن عروس انفس نسیم آب
میخورند همه اعیان و اکابران یادوان بقدر وسعت برسم آیین قبیله خود نمط
قبول آوردند مبارک باد دادند عشرت و شادمانی‌ها روز بار ارزانها گرفت و

آغاز هیای پنجاه و پنجم از دشمکند تولد پردمن از شکم رکمنی ما تا
بردن دیت او را رسیدن بار تر د مادر خود بعد چند گاه رکمنی ماما آبستن
شده بقدرت حکمت کرتار که کامدیو در شکم او بار گرفت چون مدت
حمل سپری شد پسری بوجود آمد که شعاع آفتاب در حسن پسر آورده میشود
آن پسر را به پردمن موسوم ساختند هر گاه پسر ده روزه باشد سنبر نام دیت
که با کامدیو خصومت دیرین داشت قابو یافته آن پسر را دزدیده برد در دریا
شور انداخت از انجا آن پسر در شکم ماهی کلان افتاد آن ماهی را گیری دیمر نام آن
ماهی را صید کرده پیش همان دیت بطریق تواضع گذرانید چون شکم آن ماهی
را بشگافتند پردمن بسلامت برآمد او را پیش سنبر دیت بردند سنبر دیت
هر چند شناخت لیکن بار بر رحم آورده او را بمایادتی زن کامدیو که پیش این
بتعدی تعلق برده بود در خانه نگهداشت بسپرد که پرورش نماید در همان اثنا
نارد مینی پیش مایادتی آمد خبر داد که این پسر شوهر تست از بطن رکمنی ما زاده او را
گرفته است مایادتی از این مقوله خوشوقت شد در پرورش آن پسر سعی جهد بکار
میبرد آن پسر او را نادر میخواندند پس چون بسن شعور و تمیز رسید مایادتی قصد

ادای کار شوهری

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اداهای زناشوهری را آغاز نهاد او گفت ای مادر من خود پسر توام ما نیم هایر
اداهای غیر موقع از چه راه میکنی ماماد کی گفت تو او بار که آمد گو هستی از بطن
رکمنی ماما تولد شدی من رتن رت توام ترا از خانه پدرت دزدیده آورده
در دریا انداخته بود ماهی ترا فرو برده آلان ماهی را ماهی گیری پیش شنبر دیت
بطریق تحفه آورده چون تو از شکم او بر آمدی ترا بمن سپرد من ترا پرورش کردم
به نارد منشیر مرا بهمین آگاه کرده است پدر و مادر تو در غم جدائی تو ضعیف خواهند بود
الحال باید که دیت بدبخت را بکشی و پیش والدین برسی او علم افسون و طلسمات
بسیار میداند تو نمیدانی باید که آنرا از من تعلیم گیری تا بروی غالب آیی
ماما دکی از این علوم همه هر چه میدانست همه بیاموخت پردمن چون از بطن مادر خود
قوتی تازه دریافته از آن بار همیشه با شنبر دیت گفتگوهای روبرو در آمده
میکرد دشنام صریح در میان آورد تا روزی شنبر دیت یافته شد و با او گفت
با من جنگ بکن پردمن جواب داد هر دو باهم در آویختند شنبر گرزی
بر پردمن حواله انداخت پردمن جواب آنرا رد کرده هر چه او میدانست از سحر و افسون
بکار برد لیکن بر پردمن هیچ کارگر نشد بعد از آن شنبر دیت از نظر غایب گشته
از هوا سنگ باریدن گرفت دیگر انواع سحرها در کار آورد پردمن همه را جواب
از علمیکه از پیش ماما دکی گرفته بود دفع کرد شنبر عاجز شد بار دیگر باز گشت
حمله بر پردمن آورد پردمن شمشیر برکشیده سرش را معلق وار از بدن
جدا کرد چون از هول و ترس آن مردم آزار بیرحم در بهولوک و دیوه لوک
کسی تنها بمو انست گردشش او باعث خرمی و نشاط تمام جانداران شد.

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از هوا کلها بر سر برهمن جیو فرود آمدند همه ستایش سری کرشن جیو آغاز نهادند
میگفتند که چنانکه بود پدری سری کرشن جیو چنان شد فرزند بعد ازان ماباد نی
خود علنوا بیا چه برهمن جیو را بر پشت خود سوار کرده آنجا برند همراه در صحن
سری کرشن جیو فرود آمدند ماباد نی بصورت اصلی برآمد چون سری کرشن جیو در مدت
غیبت برهمن شانزده ۱۶ هزار یکصد زن خواسته بود برهمن عین
صورت سری کرشن جیو بود ابهمه زنان گمان بردند که سری کرشن جیو زنی دیگر آورده
اند همه برگرد آمدند بعد ازان بنظر تأمل و تعمق دیدند بهر کس لباسی که ازان زنهای
خاصه سری کرشن جیو است ظاهر شد معلوم کردند که ایشان نشنیدند دیگر لست
رکمنی ماتا همدران حالت جمال او را دیده مکیفت اخنت مادری را
که چنین پسر زاییده است این زن هم در حالت زیبایی همراه پسر من
هم همین قسم بود اگر زنده باشد بهمین پسر مانند خواهد بود گفت ای پسر گیتی
دار کجایی و درانجا چه نوع آمده برهمن خاموش بود در همین وقت
مهر مادری بجوش آمده شیر از پستان رکمنی ماتا جاری شد تا به تحقیق
دریافت که پسر من است دویده در آغوش گرفت سر و روی او را بوسید
آنقدر که بیهوشی و گفتن در نیاید سرگی که حالت ملاقات بعد جدایی مادر
پسر گذشته باشد معلوم است خوشوقت شد همچنین ماباد نی را در آغوش گرفته
التفات تمام فرمود سری کرشن جیو درانجا وارد شد پسر را دریافتند بارد بیشتر
درانجا رسیده آنچه بر برهمن گذشته بود همه را بیان کردند هر چند سری کرشن جیو
ابتر اثب را میداشتند لیکن در نهایت کاهی بر رکمنی تعمود ندکه پسر حکایت

بگفته کارهای

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بکنهه کارهای سریکرش حسو کسی تواند رسید جز مردم دارکا همه شادی کردند گفتند
زهی طالع اقبال سریکرش حسو که پسر گمشده بهم رسید زنی با خود همراه آورده
بردند سر در پای پدر مادر گذاشت بزرگان را دریافت بزرگان دعای خیر او کردند
زن و مرد شهر بر حال با کمال عاشق شدند آغاز داستان پنجاه و ششم ارد سمکند
در قصه ستراجت یادوان یافتن او سمک منی نام جواهری از آفتاب و
بردن جاسوست خواستن جاسوسی را راجه پرجهت پرسید که شنیده ام
ستراجت نام یادو دختر خود را به سریکرش حسو داده بود میخواهم که آن قصه را
بشنوم سوامی گفتند تو چه گفت ستراجت پرستش آفتاب میکرد روزی
آفتاب برو خوشنود شد سمک منی که جواهر است از جواهر بدو بخشید ستراجت
آنرا در گردن انداخته به دوارکا آمد چون درخشانی آن مثل آفتاب بود مردم
گمان بردند که آفتاب آمد پیش سریکرش حسو رفتند خبر دادند که آفتاب بملازمت
شما می آید سریکرش حسو فرمودند که آفتاب نیست این ستراجت است سمک منی است ایشان
به گلو آویخته است پس ستراجت بخانه آمد برهمنان بید خوان را طلبید و
آن منی را در ساعت سعید بجای مناسب بگذاشت همیشه هر جا که لازم بود
پرستش او بجای آن می نمود خاصیت آن چنین بود که هر روز هشت بار طلا بصاحب
خانه میداد در جاییکه میبود بود بری دخلی نمیتوانست کرد قحط در آن شهر
واقع نمیشد یا همی انبیاد امراض هیچگه عارض نمیشد ستراجت بوصول آن
در اندک مدتی فرصتی صاحب گنج و مال بسیار شد کسی را برابر خود نمیدید
روزی سریکرش حسو خواستند که حالت او را امتحان فرمایند که از جمله معلومات

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راجه‌ها بشرف بزرگی ممتاز اند هر چه بهترین اشیا باشد اول استحقاق
آن برای ایشان است بعد از آن برای دیگران بر هرکس واجب است که آنچه
بهتر داشته باشد براجه بگذارند که همین بهبود دارین اوست درینصورت اوگره سبز
که باهم او را به بزرگی سزاوار سرداری اختیار کردیم این قابل اوست بهتر است
که براجه بگذرانی این را وسیله خوبی حال و مال خود دانی ستراحت ایمنوی را
قبول نکرد بطمع مال دنیوی گفته سرنگرس حسو بهل الکاشته از اینار خواست
خسته من لقمه نامل قیمت تا روزی برسین نام برادر خرد ستراحت آن من اما
در کردن گرده لشکار رفته بود شیری پیش آمده او را انگشت متی از برد آن شیر
با جاموت نام حرسی که از جمله خاصان سرنگرس بود رسید بعد ملاقات شد و
جاموت لال شیر را کشته من را گرفته بخانه رفته آن عرس بدختر خود که
جاموتی نام داشت در حسن و جمال بی‌نظیر آفاق بود داد نامزد کنید الحال که
ستراحت نیامده بجا به ستراحت کجا بود که عرس از من سرنگرس حسو طلبیده نمود
چون عرس بلقمه ایشان بر لوحه راکشته که انحرف ازپیش مردم مذکور منکر در پارفته
رفته نکوشش سرنگرس حسو رسید ایشان این افراد پسندیده با خیدی از
ازباد روان برآمدند در بیابان رفته هم برادر ستراحت را کشته باقیند و
لدرا کجا چون بی شیر معلوم شد بلی او را گرفته روان شدند یابی بدر غاری
که مسکن جاموت بود منتهی شد چون غار بغایت تاریک بود همه مردم
رسیدند مجلس سواجرات در آمدن در وی نبود سرنگرس حسو فرمودند
که ما را از مجلس بیم و ترس نیست درون غار میرویم انتظار ما تا هفته روز
خواهند شد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

خواهند کشید پس ایشان درون غار در آمدند بمقام جاموونت رسیده
دیدند که عمارات عالی دباغ خوص دلفریب دارد و دختر جاموونت با آن من
بازی میکند در آنجا دختر بیگانه را در آنجا دیده پیش جاموونت گفته فریاد کرد جاموونت
آنرا شنیده زود بیامد با سری کرشن جیو جنگ درپیوست تا بیست و یک روز
جنگ سخت درمیان بود آخر الامر جاموونت عاجز شد دانست که حریف من
آدمی نیست که با او توانم غالب شدم اینقدر قوت غیر از سری رامچندر جیو
در دیگری نیست والا از آدمیان کسی حریف من نمیتواند شد چون
جاموونت را بهمه یقین شد سری کرشن صاحب برسر این حجاب آگاه اند بهمان وقت
بصورت سری رامچندر بر آمدند جاموونت چون دید دندوت و طواف کرد و
بکمال تضرع سر بر زمین گذاشته هر دو دست بهم آورده زبان بمدح کشاد ای
...ده گفت کرکه محیط جهانی و قدیمی اول همه تویی صاحب سلطنت وجود تا
تویی و بید پوران بوصف تو مملو و مشتمل است بر حقایق درون برون
آگاهی داری پسر دسرته راجه تویی و شکننده جگر کداو بدم در دست تو میباشد
تمام راحت و فرحت و شفقت تویی که غم را در تو راه نیست برآرنده حاجات
همه عالم تویی همیشه بوده خواهی بود از دریافت ادراک بیرونی لچمن جیو
برادر خورد تست خداوند کار سیتا تویی از همه بهتر تویی برادر کلان و
بهرت و ستر کهن تویی از سر تا پا بکمال حسن و جمال تویی و رسایی در رات
که کامدیو هم بدان فریفته میشود برشته پاک تویی که خواب میکنی تویی چو
اطاعت و حکم دسرته راجه پدر خود در اللازم داشته با لچمن جیو سیتا در بیابان

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رفته گذرانیدی ترک و سلطنت و حکومت نمودی در بیابان اکثر
راجهان گشته عابدان و کهنتران را از شر و آسیب آن ظالمان ایمن
ساختی و دشراون صاحب لنکا حقیقت ترا شنیده بپایش گدایان آمده
سیتا مادر العرب [illegible] ربوده بدست خود گرفته برای خود زد و بند کرده میمون
که از تعدی والی میمون پیش تو آمد والی میمون ظالم را تو پامال ساخته
سوگریو را الحق رسانیدی و میمونات حیوان را داخل خدمتگاران خود ساختی
جمعی کثیر را از میمونان و خرسان با خود گرفته بجنگ دشراون رفتی چون
بر لب آب سمندر رسیدی سمندر را بر سبد انشی ساعتی در ملازمت تنگ نمود
تو بخشم در آمدی تا آب دریا خشک شدن گرفت و جانداران آبی را
موت معاینه شد دریا بکمال عجز و فروتنی در پای تو افتاد عذر تقصیرات
بخواست التماس کرد که کرم نموده منزل مرا بقدوم خود مشرف سازند
با تو از فرط رحم و کرمی که داری بخانه او رفته او را سرافراز ساختی و ترا در
منزل خود نشانده بر تخت مرصع انواع جواهر نثار کرد و گوشوارها مرصع
بازوبند مرصع [illegible] و بند جهو در کنگا یعنی حمایل زنگوله وار که در کمر بندند
نور که از عالم خلخال در پا کنند هر کدام مرصع مکلل با نواع جواهر گذرانیده
خود را سرافراز دارین گردانید تو بر و کرم فرموده او را سربلند و جهان
ساختی بعد از آن از آنجا برآمده بر روی دریا پل بستی و به پیش دشراون
آمده ملازمت تو نموده راون را کشته و به پیش بجای اوان نشاندی
سیتا را با خود گرفته بار دیگر اجودهیا آمدی یازده هزار سال در آنجا سلطنت کردی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ازانجا بار که ایام ترسا چوک بود مرا امروز سعادت ملازمت میسر شد من
نوبت طالع خود را بیان نمیتوانم کرد اکنون امیدوارم که کرم فرموده بگوئی
سبب لقصد بوقه کشیدن باینجا چیست شرنگرس مهاراج فرمودند که آمدن من
برای این من اتفاق افتاده است که در دست دختر تست جاموس گفت
جان مال من فدای تو باد این من باد دختر من فدای و ... نیست لیکن
شر مهاراج من را با جاموسنی دخترش گرفته بیرون آمدند در دار کار رسیده
آن من را در مجلس لستراحت دادند بر مردم ظاهر شد که آنهمه گفتگوی ستراحت
همه افرا وطن بد بود ستراحت از خجالت سر بالا نمیتوانست کرد آخر بعذر این
تقصیرست بها مادخر خود را اشرنگرس حسو کدرا بند آن من را در جهیز داد
شرنگرس حسو آن من را نگرفتند فرمودند که حالا آنکه در خانه تست همه از ما
شد اینکه ما را متهم ساخته بودی اند و ملکن مباش که از تو عاری نداریم از
کسی که مال برود البته که ظن بدی باشد **آمار ادهمهای سیجاه معصوم**
از دشمن کند بعد ازین چون شرنگرس حسو شنیدند که باید وان در شهر
بر باده ماتش سوخته شدند بالاتفاق بید هر حسو متوجه هستاپور گردیدند
در غیبت شرنگرس حسو واقعه عجبی در دار کا واقع شد لتفصیل آن اینست
که سنت هوا کرت شرباد اگر و ربادوان با هم مصلحت نموده استراحت
بجهت حسو خشن است چرا که تهمت کاذب شرنگرس حسو
بدنام ساخت و دختر خود را داد که بایستی نماداد بان ن داد بهترست
که شرنگرس حسو رفته اورا بکشیم این همه طلا که بسبب نمک من فراهم آورده است

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

با آن پسر نساختیم پس هر سه اتفاق کرده شبی غافل در خانهٔ او در آمدند
ست هوا اندرون رفته استراحت یکشب این هر سه بیرون آمدند
بعد کشتن او آن من را با هر چه میسر آمد گرفته آوردند ست بهاماس
از این واقعه اندوهگین شده کشته پدر را در بغل نگاه داشته خود نیز سر
گرسن صاحب رفت ماجرا بیان نمود شری مهاراج تسلی او فرمودند که
قاتل پدرت را البته ملک ساخته انتقام بر از و خواهیم کشید بخاطر او
با گوروان ملاقات کرده به تعجیل روان شدند اما چون ست هوا خبر
معاودت شری بهگوان شنید بود چون خود را در دارکار از مصلحت
دور داشته آن من را باگرو هر خدا و بمعیت شتر و بر سر باد
رفتاری که داشت سوار شده بکرحت مهانور که او بدر رفته بود شری
مهاراج بجز و عافیت در دارکار رسیدند بر گرکش او مطلع شده
بدرون دولتخانه برفشد هم از گرد راه متعاقب او متوجه فرمودند
در راه باو رسیده سر او بود در تیمچکه بریدند لیکن چون رجبی او را کشتند
آن من را بدست او نیامد از آنجا که در وقت کشتن او از بسلاحر جسو
جدا شده بودند بعد از آن که ایمیی را به نید مهر جسو گفتند که من از رخت
ست هوا نزیاید نید مهر جسو گمان بردند که اشان من را از برای
اینکه بدست ست بهاماند نید از من پنهان کردند پس آزردگی گونه
ظاهر کردند ملهلا نگری که از امکان نزدیک بود به بهانه اینکه در زناخ
مردیست که فن گرز بازی را نیک میداند این فن را یاد بگیرم

متوجه شاه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

متوجه شدند اتفاقاً در بودن نزشیر از ایشان همانجا بود آن من را
باد میگرفت میانهٔ ایشان در انجا عقد دوستی محکم شد و شر نکرس جسو را
بدارکا معاودت فرمودند هست بهاما کفشد که هست هوار القصاص خون
پدرت کشتم لیکن من از وید ا شد است بهاما این سخن را باور نکرد کمان
که ایشان من را به بلدهٔ جسو دادند کرت برما و اگر ور که در بیکار رفیق
بودند از شر نکرس جسو هراس خورده کریختند از ان هرج اگر ور چون
من با و بود شبنم هراس خورد اگر این من را لشر نکرس جسو میدهیم یک
حمل بر آن خواهد شد که قاصد ابکار بوده ام اگر نمیدهیم این من سبک
من ماند فی نیت آخر ظاهر خواهد شد اگر ور این حاجت دانست که هر
آدمی بود باران نا مناسب می بارید یعنی افراط و امساک باران نمیشد
آفات دیگر هم در میان نمی آمد یاد و ان لبر نکرس جسو گفشد که اگر ور
بزرگ ترین ماست و از شما کرچه هست کرم کرده او را طلب فرمایند اجه
بر جهت کفت الیواجی هرگاه اگر ور این خواص ذات وجود بودن
آن استراحت راجه اکثر باشد هست هو اجر القصاص رسید او خود
برای جه کرنحت عاید خاص شری نهکو اجیو یعنی سواجی سکهه دیو جسو
شیرین کلام گفت پیشتر گفتیم لسبب اینکه شر عهاراج آن من را طلبیدند
دادند او خواص خسته او تفسیح تبدیل یافت دیگر شادی غم نتیجه
فعل انسان است مردن زیستن لازمهٔ آفرینش است نشنیده که با وجود
تولد شر نکرس جسو سدیو راجه دلو کی ما ما چقدر محنت آزار کشیدند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

اینهمه نتیجه فعل بود که از آن کسی را که بزنیت بار راجه برسید که اکرور
این خواص را از کجا یافته بود سوای جیو گفت سالی در کاشی مثل
باران بسیار شد در آن ایام سوتهاک نام یادو پدر اکرور به تفرج در آنجا
رفت بمجرد داخل شدن او در آن شهر باران رحمت نزول کرد
مردم را فرحت شادی حاصل شد حاکم کاشی او را مبارک قدم دانسته
دختر خود را بدو داد اکرور از وی بهم رسید خاصیت پدر بر دختر ظاهر شد پس
مهاراجه اکرور را کس فرستاده طلبید آشفته تسلی کردند که اندوهگین
مباش اگرچه این بی‌ادبی را که از تو صادر شده خیلی زبون بود لیکن بسبب
بزرگی با تو بی ادبی نمیکنیم عفو کردیم آن منی را نیز بخشش ما بیارد
تا شبهه خاطر نبندید کرشن جیو گفت بهامامر لفظ شود اما بار ستو خواهیم بخشید
اکرور آن را بیاورد بدان آن منی ظن است بهامامر بند جیو
که در آن ایام از شهر آمده بودند بر طرف شد هر دو عذرخواهی کردند
آن منی را نیز بکرشن جیو با اکرور بخشیدند خواص اصلی او بار بجا آمد هر که
این قصه بشنود روز بد هرگز نبیند از تهمت دروغ ایمن باشد ملک برسد
آغاز بادهای بیجاه دشتم از دشمنکند در آن وقت چون پسر
کرشن جیو بسبب اضطراب بهامامر از متهرا بود بزودی متوجه آن طرف
گشتند و چنگه نزدیک رسیدند راجا بود شتر دیگر یابد و آن که همه
عنایت التفات بر کرشن جیو شامل حال شان بود با شجاع ایشمرده همه
باستقبال برآمده این نزاد رایشد اظهار آتش مهاجرت نمودند بر کرشن جیو

۳۰۶

از کمال مهربانی

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از کمال مهربانی راجه بودشتر را از کلان سال دانسته بپای او افتادند او از
خجالت غرق شده سر در پای ایشان نهاد هر دو هم آغوشی کرده یکدیگر را
دریافتند و شری مهاراج بنابر رسم و آیین همه کلان سالان را تواضع کردند خود
ایشانرا درکنار گرفتند بعد ازان نزد کونتی ماتا رفته در پای او افتادند کنتی ماتا
ایشانرا درکنار گرفته سر و رو بوسید اشک شادی از چشم روان شد پس ازان
خبر خیریت وسدیو راجه دیوکی ماتا پرسید و گفت ای مهاراج از فضل و کرم شما
بیان کنم که پیش ازین اکرور برای خبر فرستادند چه بار تشریف آوردید
ازان بار دانستم که بیکس نیستم مثل شما کسی دارم شما را واقع غم و اندوه
عالم شنیده ایم یقین آوردیم هر که در پناه شما باشد او را از هیچ آفتی باک و
اندیشه نیست و غمخواری پسران من داشته بر شمات خالد از تشریف
آوردن شما من و پسران من ایمن شده ایم بعده راجه بودشتر زبان
بمدح شری کرشن جیو نکشاد و گفت ای شری بهگوان من میدانم که در جنم
سابق صاحب کردارهای نیک بوده ام پای مبارک تو برای جوگیان
در کهشتران میسر نیست خانه مرا منور ساخت شکر الطاف شما بیان چسان
توانیم نمود ما عاجزان و مسکینان درگاه توایم تو بزرگ همه لوک
کرشن جیو برای دلداری پاندوان در هستناپور بودند یکسال در انجا
گذرانیدند روزی باتفاق ارجن دیو بر رته سوار شده بشکار رفتند
ارجن دیو جانور بسیار از شیر پلنگ و خرس و خوک و درانه سابنه گاو و
آهو صید نمود گوشت برای راجه بودشتر فرستاد در آن روز ارجن کشن و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

تشنگی برایشان غلبه کرد بعد تردد بر کنار جمناجی آمده آب شیرین خوشگوار
نوش فرمودند آرام کرده از محنت تردد بسیار امید بند در آن اثنا
دختری ماه سیما بنظر آمد که بر کنار جمناجی نشسته بود هرگوبند جی با آن دو
فرمودند که رفته این دختر را بیارید لاکن کیست در انجا جوا مسکر دارد آن دو
نوکر وی رفته رسید او گفت من دختر آفتاب خواهر جم کالندری
نام والا مطلب شوهر میکردم لیکن با خود مقرر کرده ام که شوهر من هرگوبند جی
باشد چون اوصاف او را بسیار شنیده ام با خود قرار داده ام
غیر او کسی شوهر نخواهم اما آن صاحب والا قدر و عالی جاه را
خود متکفل آن و زنان بسیار دارد از این بیچاره در بیاد میبرد مگر او
از ازل کرم افضل حمیدان را خوب یاد می کند از جی و لوازم سخن شنیده
برگشت خدمت نه گورو صاحبان آنها گفت که این دختر خود
شما را شوهری میخواهد شما عجب طالع دارید که هر جا که میروید
دنبال شما می آید هر گورو صاحب این را شنیده برخاستند
متوجه بجانب او شدند از حد خوشی رفته او را آگاه کرد
که اینک آنجا آمده او را طلب میکردی آمده دختر شادی
بمخاطبت بر کرد هر گوبند جی به سر رسیده بود هرگوبند جی دست او را
بدست مبارک خود گرفت بر آمده ساتیده جلیسه دیدار
متوجه شد بعد رسیدن لاهور کوه سمیر التماس نمود من متوجه هستم
حالات عالی و دسته باشم هرگوبند جی به نوکر ها فرمودند

سعی

محمد
Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

عماراتی چند از عمارت دارکاجی مرمت سازند چنانچه در اکبر
فرصتی عمالات عالی موجود و مهیا گشت هم درآن ایام روزی
لکن دیده تا لعتی لیس پیش لسان آید الناس بمود مرا علت
ناگواری و بدهضمی عارض شده است کاندیون لالانبات بافته
بسیار ولایه اندرا جهه محافظت آن مینماید لیورایم از علت
نجات می یابم از جن و دیو بعدها شری بهکوان جی بن لالا نجواجه
آتش دار بخداگر لیل قصه بتفصیل در مهابارتهه مذکور است و
مجاهم دیگر لالانش بمحافظت از جن و دیو سند مست باید بود
برای لالاجهه بود بسی عمالات عجیب و غریب مهیا ساخت
چنانچه اکبر جا بعضی خانه لانوعی از بلور و مصفا ترتیب داد چه که
بی شبهه و بی شک آب می نمود بعضی جاهای حوض ها ساخته بود
که آب نمایان نمیشد راجهه در بودن در آن مکان جاهای شبیه باک
بغلط رفته خجالت کشیدند و واسطه حسد و خصومت پاند وال
لین جز ها بود لیکن بعد رفع علت حصول صحت کاند بانام
کلانی و جم اسپ سفید و ترکش ترا دادو کم نشود سپری از جن و دو
ولد شری بهکوان جی بعد از تسبیح پانزوانی متوجه دارکاجی شدند
در راه با کالندر عقد بستند جول اودیه لکنا پوری رسیدند که لور
که حاکم آنجا بودند صاحب جمالی مرسنداران نام داشتند و سوم روز
گروه راجهها لالا از اطراف طلبیده بودند لا جهه و دو بوعن بزرگان کا بکبا

دختری

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

آمد خبر بزرگ حسن بود اعتبار نمود هر چند راجها در بودن با برادران آنچه حرمتی
داشت بمنع پدران چون فایده نکرد لعبداران بزرگ مهاراج حسن بود را خود با رفتند
لشکر بسیار همراه داشته از دو تن درآن سفر رفیق بود با کس حسب نام راجه الحاکم
چون وصول نزدیک بهکوان امیر شنیده باستقبال برآمد بکمال ادب تواضع ملازمت کرده
پیشکش بسیار گذرانید بخانه خود برده بر تخت مرصع نشانید موافق هنود و شاستر
بوجا بجا آورد اول پای مبارک ایشان بشست و آب با شوره بر سر خود افشاند
بعد از آن بصندل و برگ تلسی و گل خوشبو بوجا کرد قشقه بر پیشانی ایشان کشید
مالای مروارید در گردن مبارک انداخت و بشانبر یعنی پارچه زرد زعفرانی بر ایشان
کشید از فرط محبت چندین بار بر مناجات کرد این میگفت و خود را قربان
میکرد بجهت رطب اللسان میشد و گفت لکن لکه همه اوصاف تمام موصوفی که
نقص و زوال را در راه نیست خاکپای مبارک را که برهما حسن و همه دیوتاها
بر سر خود افشاندن شرف مند شده و اسک ناک با هزاران زبان مدح ترا
میگویند هنوز حق مدح و صفت ترا نمیتوانند کرد لچهمی همیشه پای ترا میمالد
نارد منشی همیشه مدح تو میکنند زهی سعادت من که امروز بشرف بوسیدن
پای مبارک تو که پاک کننده تمام عالم است مشرف شدم در هر جا که
تو باشی من فدای آنمکان شوم این راجه دختری داشت سینا نام
که بحسن و جمال سرآمد زمان بود آمد خبر بالنظر بر چهره مبارک شری بهکوان
افتاد از جان و دل عاشق شده با خود میگفت در بن جنم یا جنم سابق از من
عملی نیک صادر شده بود که نتیجه آن امیدوارم که شوهر من سرکرکس شود باشد

آن شب بر سر ...

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آن شب شری بهکوان جیو بفراوان عیش و کامرانی بسر بردند چون صباح شد آمد
بدستور روز گذشته باز بانواع و اقسام پوجا شری مهاراج نمود گفت از من بنده
امیدوارم که نظر بر کم خدمتی من نکرده کرم خود کار فرما شده مرا بخدمتی سرافراز کنند
چون محبت صادق آنند خبر در دل شری مهاراج سرایت کرده تبسم کرده فرمودند
که دختر خود را بمن بده راجه گفت چه سعادتی بهتر ازین که کنیز شما باشد ولیکن
من عهد کرده ام آن اینست که هفت گاو جنگی پرزور دارم با خود مقرر کرده ام
هر که یکمرتبه این گاوان را در بینی سوراخ کند رام سازد دختر ازو باشد
تا حال کسی برین امکان در نشد اینکار از شما می آید سری کرشن جیو فرمودند
چه بهتر ازین ما اینکار را میکنیم ما عهد مرا بر جا نماید پس آن هفت گاو را که هر کدام
مانند فیل مست بودند بحضور حاضر کردند مردم از صورت هیبت شان بحث رسیدند
هیچکس را جرأت نبود که نزدیک برود شری بهکوان جیو هفت صورت کرده
همه را یکمرتبه بینی سفتند رام کردند کسی که تمام عالم در حکم اوست رام کردن
گاو در پیش او چقدر کار است لیکن اینکارها را برای آن کرد که در آن مجلس
استفسار چون چرا راه نیست راجه تماشا دیده آن کار بسیار خوشوقت شد آرزوی
خاطر دخترش بر آمد جشنی عظیم برده آن دختر را بکنیزی شری مهاراج داد و هزار گاو
که شاخهای آنها در طلا و سمها در نقره گرفته بودند سه هزار کنیز با زیور لباس
قیمتی نه هزار فیل نه کرور اسپ نه لک رتهه ده چند اسپان کنیز و غلامان
دیگر اموال و اسباب نفیس در جهیز داده بکمال عذرخواهی فروتنی از بر
رخصت شد اما از جا بجوا استکاری دختر جمع شده بعقد بگوشیدند با خود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کفتند چه کنجایش دارد که با وجود همه صاحب شوکتان قوی بازو این جادوگر
دختر راجه برد همه یکجا شده راه سرکش حسو کر شدند و درآویخت از جن و دیو
کلان کاندبو خود را زه گرده برگشت قسمیکه رمه گوسفندان از گرگ بگریزد
همه بدیدن او بگریختند شری مهاراج بخیر و سعادت در دار کاجی رسیدند بعد
رسیدن آنجا بهدرا نام دختر راجه لوکرت را آوردند منسوب راجه دختری
داشت لچهمنا نام سویم ور کرده بود آن را نیز آوردند بجمله هشت زن سر
گروه بوت که آنرا اشت نایکاه داشت برانی گویند اسامی آنها مکرر
در یکجا نیز نوشته شد رکمنی ماتا ست بهاما جامونتی و کالندری و میتا
بهدرا و لچهمنا و مترسدا آغاز ادهیای پنجاه و نهم از دشمسکند
روزی شری مهاراج در مجلسی نشسته بودند اندر آمد به بار دید و نمسکار کرد
زبان بمدح ایشان بکشاد بعد از ان بعجز التماس نمود بهوماسر دیت بر دنیا
خلق تعدی مینماید چنانچه کوشواره مادر مرا برده مرا از سر که توک بدر کرده
نایب خود را ساخته امیدوارم که مدد حال من فرمایند انتقام مرا
ازان ظالم بکشند که غیر از شما پناهی ندارم شری کرشن مهاراج فرمودند که خاطر
خود را جمع دار بخانه برو که او را هلاک خواهیم کرد بعد از ان شری مهاراج
برگرد سوار شدند چون ست بهاما التماس نمود که من هم میخواهم که تماشای
شهر بهوماسر ببینم بنابر آن نیز او را با خود رفیق ساختند متوجه شهر بهوماسر
گشتند شهر بهوماسر پراگ جوتکه نام داشت در غایت استحکام که گرد شهر قلعه
بر دو نکد کر بودند بدین ترتیب که قلعه اول سنگین بود در غایت استوار

قلعه دوم از

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

قلعه دوم همه از آلات حرب و سلاح جابکار مرتب ساخته بودند و قلعه سیوم همه
از آب بود و قلعه چهارم از آتش قلعه پنجم از دام و رسن و کلوبند و قلعه ششم
مکن او بود شری مهاراج آن قلعه را شکسته بقلعه مکن او رسیدند انجا سنکه
خود را که پانچجن نام داشت نواختند و بشنیدن آن آواز بهوماسر که بخواب غفلت بود
بیدار شد و با خود گفت که من در سه لوک کسی را نگذاشتم که با من حریف تواند شد
امروز کیست که اینجا آمده مرا از خواب خوش بیدار ساخته است و این بهوماسر
برادری داشت مر نام گفت با وجود من لازم نیست که شما تصدیع بکشید
من بجنگ میروم پس گرز را در دست گرفته بر آمده شری کرشن جیو دیده گرز را
بر ایشان فرستاده ایشان گرز او را بگرز خود شکستند او پنج دهن داشت هر پنج
دهن وا کرده بجانب ایشان دوید ایشان بسودرشن چکر فرمودند تا سر او را ببرید
از ان باز نام ایشان مرار شد یعنی دشمن کذار چه مرار بفتح میم و را مهمله بمعنی
دشمن است آن مر هفت پسر قوی بازو داشت همه با نتقام پدر لشکر آراسته بجنگ
ساخته بجنگ آمدند از دست شری مهاراج بقتل رسیدند بعد ازان بهوماسر
چون لشکر خود را کشته دید خود ملازمان مست بسیار همراه گرفته بجنگ آمده
اسلحه بسیار از شمشیر و خنجر و تیر و گرز و ه را کار فرموده همراهان در شری ... تاثیر
تقصیر نکردند اما شری بهگوان جیو همه را بقتل رسانیدند بعد ازان چون بهوماسر اکثر
اعیان و افواج خود را کشته دید لشکر بسیار و فیل جنگی همراه گرفته بجنگ آمد
شری بهگوان جیو همراهان او را در اندک فرصتی مقتول ساخت او تنها ماند
ترشیل نام حربه بدست گرفته مقابل شد درین وقت شری مهاراج جیو از

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

ست بهاما او اجازت خواستند که اگر بگویی این را بقتل رسانیم ست بهاما

گفت البته این بی ادب باید کشت پس نری بهگو اچیو مریخ سر او را

بریدند سبب اجازت آن بود که ست بهاما اوتار زمین است و در قبیله

نری بهگو اچو با اراده و راه اوتار کرده هرناچه را کشتند زمین را از ظرف

او کشیده آوردند زمین از بهوماسر حامله بود خواستند حمل او را هم حالی

سازند زمین التماس نمود که از کرم شما امیدوارم که این طفل نماند فرمودند

هرگاه تو خود میگویی این را خواهیم کشت بنابران انجا از ست بهاما

اجازت خواسته کشتند از کشتن او همه دیوتاها خوشحال شدند از هوا

گل باریدند زمین که مادر بهوماسر بود در آن وقت ساعد جواهر قیمتی بر سر

تنکش آورده در پای سرکشن گذاشت و سر خود هم آورده زبان

بمدح سرکشن چنین بکشاد لکی لگه بالاترین همه دیوتاهایی لکی لگه صاحب معبود

آفرینش همه گیهتران و عابدان تویی از من ترا سجده است لکی لگه اول و

اوسط آخر همه تویی لکی لگه بفهم و ادراک کسی نمی آیی لکی لگه هر چه هست

تویی لکی لگه محیط همه اندرون و تهایی با وجودیکه داخل همه از همه بیرونی

ترا زوال و فنا نیست از هیچکس ترس و بیمی نداری از عدد و مقدار منزه و مبرا

صاحب تخمی تویی قدم مبارک تو از گل نیلوفر نازک است نری تر با جهو

نیر بهاد و جسو در بیاه قدمهای تواند هیچ همه عالم تویی چشم تو ماهتاب

گل نیلوفر زیبا است و در سینه تشنه پاک استحراحت میکنی بر کرد دستوار

نیشوی از رجو کن آفرینش حق میکنی از ستو کن پرورش مینمایی تمو کن

فانی مبارک

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

فانی بسیاری خاک و باد و آب و آتش و آکاش و حواس و عشره و دیوتا ها همه آفریده
تست اینها بکرم و فضل تو واسطه پیدایش عالم میشوند تو از همه اسباب و علل و
فارغ و آسوده از بیکار تشویش و تصدیعه بجناب کبریای تو لاحق نمیشود اینها برا
بمثوال تا همه صاحب قوبات را قوت و زور از تست بر پرستندگان
و مخلصان خود همیشه شفقت داری با التماس پرستندگان در عالم اوتار
میگیری بصورت آدمی مخلوق و منصور میشوی از همین کرد نقص بر دامن کبریای
تو نمی نشیند و این ظهور تو محض بر آنست که مردم ترا آسانی پرستش کنند و
افعال ترا که درین بدن از تو صادر شود همیشه بتکرار بذکار کرده باشنخی
رستگار شوند ترا مردم موافق عقیدت و آیین خود نام دمی پرستند چه
کجا مدح تو توانم گفت زبان کوشن راجه محل که حرفی از محامد مدایح
تو تواند راند مگر ترا التماس از من ترا هزاران هزار سجده است بعد از آن
پیر بهوماسر را آوردند در پای سر کرشن جیو انداخت التماس نمود که اسد و ام
هر این پسر نظر شفقت بکنید امان دهید پسر من که شمار انداخت و
بسزای خود رسید اما این طفل که بهگدت نام دارد در حکم اطاعت شما
خواهد بود سر کرشن جیو دست مبارک بر پشت آن پسر مالیده او را
امان داد بجای پدر بحکومت نشاندند بعد از آن داخل شهر شدند بهوماسر
هر جا دختری صاحب جمال می شنید بزور تعدی کشیده می آورد بحکم
۱۶۱۰۰
در حیات خود شانزده هزار یکصد زن دختر جمع کرده بود منکوحه
هر گاه بیست هزار جمع شوند در عقد خود همه را بکنم نه خواهم کرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شرنگرش حسو همعنی را شنبده بدانجا که دختران بودند در آمدند آن همه
که لباس چرکین مثل سوگواران نشسته بعقدها ترا دیده برخاستند
که خلاصی ما ازین حبس بدون توجه کرم شما ممکن نبود صد شکر بکام
دل رسیدیم اگرچه قابل خاتونی هم صحبتی شما نیستیم لیکن داخل پرستاران
خواهیم بود شرنگرش حسو برآنها التفات و رحم فرموده از انجا آورده
با اسباب و غنیمت بسیار هشت و چهار فیل سفید چهار دندان و جواهر بسیار
بدار الخلافه فرستادند خود با سپاهها متوجه اندر پوری گشتند و
اندر که از کشتن بهوماسر با کمال شادی هم آغوش و شنیدن خبر
ایشان باستقبال برآمد سر در پای ایشان گذاشت موافق رسم و آئین
پرسش نمود همچنین بر بر اسپ آمده در پای شرنگرش حسو افتاده ایشان
گوشوارههای مرصع که مادر بهوماسر پیشکش گذرانیده بود بمادر اندر راجه
بخشیدند از سرکه لوک پارجات نام درختی که هرچه ازو خواهند میسر شود
گرفته برپشت گرد حسو نهادند و تلک اندر کرده بدار کاحی آمدند و بردن
اندر حست بر اندر راجه سخت گرانی کرده آن بیداش متعرض
حال شده شرنگرش حسو او را مغلوب منکوب ساخته اندر حست را آورده
در خانه سبت بها مانشبیدند شانزده هزار و یکصد پیکر ساخته جدا جدا
با آن همه دختران که پیشتر فرستاده بعقد که خود آمدند همیشه با پیکر جدا
با هر کدام عیش میکردند چنانچه آنها همه خود را در وصال دیده حسد
بر یکدیگر نمی بردند در هر خانه آن زنان صبحی بر مسمات الوالی یعنی موسوم

داد دست گرفته

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دردست گرفته پیش ایشان می آورد خود ظروف آب گرفته بر دستهای ایشان
مرحمت و اگرچه با هرکدام چندین کنیزی بودند اما خدمت ایشان خود میکردند
پای ایشان را میمالید و می شست و آب با شوبه بر سر خود مرحمت قبل بردن ایشان
میمالید و موی سر مبارک را شانه میکردند بدن لطیف ایشان غسل میداد و گوهر
الوان که نعلین چوبی باشد پیش ایشان میگذاشت و بعد از آن سوی
تیار شد شیر پهاراج در انجا تشریف میبردند بر آسن قالیچه زربفت می نشستند و
انواع طعام لذید در ظروف طلا و نقره کشیده میشد و شری پهگوان صندوق
تمام تناول میفرمودند زنان مگس را میراندند بعد فراغ چلمچی مرصع آورده
تا دست می شستند و پس از سوی بجوالگاه خاصه تشریف میبردند در انجا
برگ تنبول تناول فرمودند استراحت میفرمودند زنان پاهای مبارک ایشان
میمالیدند شبانروز خدمت بکمال صدق و اخلاص میکردند با وجود این آن
نیبازی که عالم مطیع اوست آنها شده از جانب زنان شری پهگوان خوشنود
هیچ نمیتوان گفت که تشریح رسیده نباید که روزی شری مهادیو را انجا گذر افتاد
آغاز داستانهای ششم از دشمکند ۶
باوجودیکه کامدیو را معلوب ساخته بود
روزی سر بگرش خسرو در خانه رکمنی ماتا تشریف داشتند انخانه تمام از طلا و
نقره ساخته بودند انواع جواهر گران بها در آن بکار رفته بود و فرش
نفیس قیمتی در هر جا گسترده و شامیانهای بی بها که مسلسل آنها همه از
مروارید آبدار بود جا بجا کشیده حمایل گلهای بارجات که هیچ عطرهای
خوشبوی آن نمیرسد از درها آویخته و بخورات معنبر در هر جا سوخته

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نسیم خوشبو بمشام میرسید آنها جانفزا از هر محل روان بود طاوسهای رنگین بال در باغها رقص میکردند و کبوترها را بر سیاه چال کعبه با آواز دلکش غلغله مینمودند آن صدا در محلها پیچیده عجب شوری میشد که شنونده از هوش میرفت از بسکه جواهر پر آب و تاب در دیوارها نگار رفته بود شبها چراغ اصباح نمیشد در آنخانه پلنگی مرصع لعل احمر نعلها نهاده شده نرگس خوبان استراحت میفرمودند موهای جعد بر سرش پریشان جلوه داشت دهان مبارک پر خنده بود تاجی مرصع زینت سر مبارک بودند گوشواره های مرصع بگوش کشیده بودند پارچه زرد بر سر داشتند پنجی مالا در گلو گردن او گذاشته بودند بر سینه بسیار زیبائی مینمود پاستی داشت که گویا هزار آفتاب یکمرتبه طلوع کرده است و زلف مرغوب بر سحاب دل بیننده کانرا صید میکرد برگ لبان بر سینه مبارک نموده نهایت خوبی داشت صندل بر بازوها مالیده بودند ناف مبارک گویا گرداب دریای حسن بود در آنها ترا کت گل نیلوفر داشت و بالسنه ها کف مبارک در کمال خوبی و زیبائی بود که عابدان و زاهدان همیشه تصور آن در دل دارند و کمی در خدمت ایشان بود که شعاع چهره او قمر را خجل میکرد گوشواره های مرصع او ماتند مهتاب می تافت انواع عطریات بر بدن مالیده بود که نسیم آن بعرسنک میرسید هارهای مروارید قیمتی بگردن آویخته بود بازوبند مرصع در باکره بود بغیر او ان صدق اخلاص خدمت شریکان خسرو

جلوه در یکی جو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

میکرد و در یک وقت جوری داشت یکس همراند دست دیگر بادکش داشت تا دامنگیر گردد
بادهای دلفریب خاطران بر اخوش و خورم میداشت چون اداهای محبوبان
در وقت خشم و غصه الی دیگر دارد سری کرشن جیو خواستند که او خشم بیابد لهذا
گفتند که ای رکمنی ترا این خوبی و زیبائی داشت که تن بصحبت همچو منی در دادی
من صاحب سلطنت نیستم و از ترس دشمنان وطن اصلی را گذاشته دریجا آمده ام
ناتوان شده ام فعل نیکی از من صادر نشده هر که عبادت من میکند او را از دنیا
بر می آرم گدا میکنم و روزی بآرام بسر نمیبرد ما هیچکس اختلاط آمیزش نداریم از همه بیگانه
و دل کنده میباشم چون در ایام جوانی گدایان اگر بدست خود چیزی میدادیم
آنها چنانکه رسم است مرا بسخاوت می ستودند تو آن حکایات دانسته شنیده
فریب خوردی ترک ششوپال و جراسند دیگر راجها کردی که صاحب سلطنت و دولت
بسیار بودند دادی با من که گاوبانی کرده ام عمر در گاوبانی و شیر فروشان
بسر برده ام ساخته دور اندیشی نکردی خود را رسوا کردی کاریکه اولاد
دختران را ننگ و عار باشد کردی یعنی برهمن خود را نزد من فرستادی
آری عقل زنان ناقص میباشد من ترا اینقدر نمودم محض برای امتحان زور
راجها برآوردم حالا هم وقت است اگر بر از منی اختیار میکنی اجازت است
چون این سخنان سری کرشن جیو بیان فرمودند اشک از چشم رکمنی جاری گردید
و گریه در گلو گره بند هیچ نتوانست گفت و سرنگون مانده متحیر وار زمین را می
خراشید دلرزه بر اندام افتاد و رخش زرد گشته هوش از سرش رفته سری
کرشن جیو احوال او را چنین دیدند نتوانستند تحمل کرد زود بچهار بازو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برجاسته بیکدست اشک از چهرهٔ او پاک ساختند و بیکدست موهای ژولیده
پریشان او را فراهم آورده بیکدست باد میکردند بیکدست سینه او را می مالیدند
میفرمودند که ای رکمنی من با تو سخنها و هزل میکردم تو چه دانستی چرا رنجیدی
من عزیزتری از تو ندارم باید که خود را همیشه محبوب و مطلوب من دانسته
خاطر را رنجه نداری و مرا متوجه حال خود پنداری رکمنی ما تا را از کلمات مهرانگیز و
عنایت آمیز سری بهگوان چون تسلی شد و گفت ای مهاراج چه خیال بخاطر گذشته بود
که من انقسم حرفهای زشت و ناملایم گفتی من خود را از راه صدق و اعتقاد
کمینه کنیز تو میدانم برابر تو کسی را نمی بینم تو بزرگترین همه دیوتایی و برهما و
مهادیو در آرزوی خاکپای تو اند من بزرگی ترا کجا شرح توانم داد
غالبا در من دیده باشی که خیال فرمودی چون غفور و رحیم و ستار العیوب اعلی
امیدوارم که عیبهای مرا بپوشی و عفو کنی من بچشمان خود دیده ام
که زر آسند و شنوپال و دیگر راجها که لاف و غرور مردانگی میزدند مانند
حواس خود زبون ساختی ازین راه یقین میدانم که بزرگ و صاحب
قوت ترین همه مردم تویی آنچه اعلا کس دوستداران خود میفرمایی
آنها در محبت تو لت پایی بر روبائی دولت زده اند و لذت دنیا
آرزو دارد که آنها اقبال کنند چنانچه راجه امریک و پرهلاد و بر بهرت
صدارت ترک سلطنت کرده دل در عبادت تو بستند آنکه
فرمودی که من خواهش ندانستم ترا باستدعای تو آوردم در واقع
مرا کجا حدان است که قابل معبود مثل تو باشم از کمینه کنیزان
توام باشم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

تو ام تا شیم دل و جان من فدای تست شنوپال نیز یکی از آفریدهٔ تست من ترا
لذا شبه چرا او را اختیار میکردم راجههای نامدار که ترک سلطنت داده و ملک و
حکومت را گذاشته داخل دوستداران تو شدند نام آنها تا ابد الآباد
باقی است منهم از انجهت خدمتگار تو شدم برکت اخلاص تو نام منهم در دنیا
خواهد ماند هر که سر از خاک در تو بر داشته بدر دیگر رفت خاک مذلت
بر سر خود ریخت من اگر شنوپال را اختیار میکردم همیشه در مردن را دل و گرفتار
بودم حالا برکت هم صحبتی شما از این غم بلاها رهایی یافتم و بمرتبه ملک رسیدم
هر یکی حسنو فرمودند که هر صدق و اخلاص تو آفرین باد من محبت ترا
می آزمودم تمام عیار یافتم که شیوهٔ مخلصان پرستند کان من چنین است
که مرا برای مقصود و مطلبی می پرستند چنانچه تو نیز از ستیمان رخصت من برنگرد
رو تو نیز یافت لیکن در اخلاص تو جزی تغیر واقع نشد اگرچه طور لطف
بسیار از حوکی شناسی مرا می پرستند اما اخلاص کامل نصف همه با ساد
اگر دریا یا موج که عبارت از دلبستگی و فریفتگی دنیا باشد گرفتار اند تو نیز ز و نیکی
خود را از ینجا قیاس کن که دیو پاتاها و آدمیان صفت من میگویند من صفت
ترا میگویم از اخلاص تو شرمسارم روزیکه برادر ترا بستر ترا شنیدم دست نیستم
تو خبر عجز و مسکنت بکفتی در روزیکه بنید هر حسنو سر زخم برادر ترا جدا کرد اگرچه
دل تو خلی اندوهگین شد اما نه بکفتی که مبادا من بد برم بیرت ترا
همین است که رضای شوهر را بر همه مقدم دارد بجز دو شنیدن بنام تو متوجه
میشم از برای حسن و جمال تو نبود بلکه صدق تو در دل من سرایت کرده

بسعی

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اینحکایت مرا و ترا انچه خواهش دل شنود همان مرتبه اخلاص تو خواهد شد

از مهابای شنفت که بیکم زرد میکنند در تفصیل اولاد سیف ملک بالکا و

گفته شدان رکم برادر رکمنی ماما در وقت سیدهر جسو شکهد لو سوامی

بفرماید که ایراجه برجهت شر نکرش جسو همان قسم شانزده هزار یکصد زن

عیش و عشرت میکردند رسوم قبیله داری بجا می آوردند هر زنی ده ده

پسر صاحب جمال و یک یک دختر زائیده همه زنان شر نکرش جسو را در پیش

خود حاضر میدیدند هشت نام پسران بانکها هشت پسران رکمنی ماما

بردیمن حادس جادبر سوحار حار کوپت بهدرحار حار جنده کجار جابر

پسران ست بهاما سوبهاما جیدربهان بربدبهان سری بهان

بربهان پسران جاموتی سانت سومر جت سرجت گجی

هرک سمان در وزکرت سنح مان پسران کالندری سنک بهان

هرکدام سنک کوبه سور بحندر سوبس رکهوبر سوبهان بهدرا رکل پسران

دیگرهم در شری مهابا کورت اصل مذکور است ازینجا بسبب تطویل لقات

خوانندگان زیاده برین نوشته نشد ذات بان مابر دت برادران

حقیقی شدهر جسو بودند که از روشنی ماها تولد شده بودند راجه برجهت میرسید

که شنیده ام که رکم برادر رکمنی ماما دختر خود را بابروه پسر بردیمن

نسبت کرده بود چون رکم از دل و جان با شری بهکوان خصومت

داشت باین نسبت چگونه راضی شد سوامی شکهد لو جو گفت

القصه چنین است که رکم دختر خود را کرده بعد در انجا بر وارد شد

اندر خرابات

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آمد خبر را از انجا آورد با نروده پسر خود نسبت کرد بعد ازان رکم موافق
رسم آئین لکن فرستاد سربکرس حسو بابلبدهر حسو بر دیمن انروده برای کدخدائی
رفتند شایسته جشن بطرز شادی بمیان آمد درانجا بعضی از مخالفان با رکم
مصلحت کردند که با بادوان برو برابر نمیتوان آمد اگر مجلس قمار در میان
آید آنهارا مغلوب خواهیم ساخت پس رکم با بلبدهر حسو گفت میخواهیم که
با شما قمار بازی کنیم بلبدهر حسو قبول کرد به بازی طرفین مشغول شدند در
یکدو دفعه بازی را بلبدهر حسو باخت با مخالفان خوشوقت شدند بعد ازان
چند بازی را از آنها برد لیکن رکم دیگر راجها خصوصا راجه کلنگ شوخی
فریاد غوغا کردند که بازی را رکم برده است دیگران همه دروغ میگویند
باوجود این آنهمه از خنده هزل بار بار ایستادند راجه کلنگ گفت ای بلبدهر حسو
از حرف رائی آرزده نباید شد شما عمر خود را در بیابان صحبت گاو بانان
بسر برده اند راه و رسم بازی را که خاصه تاجداران است نمیدانند شما
را با امثال خود بازی باید کرد بلبدهر حسو تاب این کلمات نیاورده
موسل که حربه اش است بدست گرفتند اول راجه کلنگ را هلاک ساختند
بعد ازان رکم را کشتند دیگر هر که از راجها پیش می آمد کشته میشد هر که بحکمت
بسلامت ماند سریکرسن حسو این ماجرا دیده بنابر ملاحظه خاطر داری
رکمنی ماما و بلبدهر حسو هیچ نگفتند بعد ازان عروس را گرفته متوجه دوارکا
شدند ادهیای شصت و دوم از دشم سکند راجه پریچهت گفت که
البوامی شکهدیو جیو قسمیکه طبیب حاذق از مکرر پرسیدن بیمار تنفر نکند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

امیدوارم که ترا هم از مکرر پرسیدن من رنجشی نباشد بنابران مید وادم
چشم اندازم که قصهٔ اوکهاه دختر بابا بسر افروده نبیره شرنگر حسن خوش لسوم
سوامی گکبهد کو گفت که راجه نل صد پسر داشت پسر کلدن اورا راجه بابان نو
بود این پسر عبادت شر مهادیو صاحب بصدق میکرد مهادیو حضور او خوشنود
شده هزار بازو عنایت کرد تا بالتماس او کوتوالی شهر اضبار نموده بود او
در بنارس بکمال استقلال حکومت میکرد هر روز بخدمت مهادیو صاحب آمده
عبادت و پرستش بجا می آورد همه راجهای روی زمین را مغلوب ساخته دیوتاها
را نیز محکوم خود ساخته بود روزی پیش شری مهادیو حضور رفته گفت که من
هزار بازو دارم کسی نمانده است که با من جنگ تواند کرد فیلان کوه بالا
شنیده جنگ آنها قسم تاب حمله من نتوانستند آورد کوه های سخت و محکم
را تاب برداشت زور من نیست میتوانم بیک مشت آنها را از بیخ بر کنده
این بازوهای من خارش میکند بنابران میخواهم که با کسی جنگ میکنیم مرا
چنین کسی نشان دهید که حریف من باشد شری مهادیو صاحب این کلمات
را از وی شنیده بودند که برق علم که آنرا دهوجا گویند روزیکه بیفتد خواهی دانست
که حریف من رسیده است بابا سرا بمعنی رسیده در کمال خوشوقتی بخانه
آمد شش ترقی روز در جانب میدید که کی بیفتد انتظار حریف میکشید
بابا سر دختری داشت اوکهاه نام داشت در کمال حسن و خوبی شبی
افروده نبیره شرنگر حسن خوش را بخواب دیده عاشق شد چون
از خواب برخاست نشان فراوان اضطراب و بیقراری بعد از آنکه نام و نشان

خبر نشد و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چتر بذات خدمتگاریش حال او چنین دیده هرچند بنصایح و اندرز درد او چشید
سودی نه بخشید آخر خدمتگاری ذات چترلیکها نام که در فن تصویر
بی نظیر وقت خود بود او متعهد چارهٔ کارش شد گفت من تصویر خوبان
جهان پیش تو کشیده می آرم تا از آن میان معشوق خود را دریابی پس
چترلیکها بگرد عالم برآمد هر روز تصویر مردان خوب رو کشیده می آورد و باوکها
می نمود تا خوبان عالم بالا را از گندهربان و دیوتاها و عالم سفلی از راجها
و امرا و عالی مقدار از همه نوشته آورد باوکها مطلوب خود را در نیافت
چون در تصویر مردان سلسلهٔ سری کرشن جیو پرداخت هم بود اوکها بدیدن
این هم سلسله شریک شد چنانچه زبان قیاس از بزرگان قبیلهٔ سری کرشن شنوید
گفت غالباً مطلوب من از اولاد اینها باشد بعد از آن چترلیکها تصویر
انرود هیش آورد اوکها از مشاهدهٔ آن از هوش رفت چون باز بشعور آمد
گفت دل من ربوده این جوان است حالا شما را فکری باید کرد که باعث
وصل من باشد والا کشتی حیات بگرداب بلا خواهد افتاد ای دیده
وران که اهل هوشمندند در چاره کار من بکوشند چترلیکها گفت که مطلوب تو
در جایی هست که کم کسی را در آنجا دخل میسر است و صاحب آنجا سری کرشن جیو
است بی رضای ایشان باد هم در آنجا نمیتواند وزید من از طرف خود
فکری میکنم دیگر بخت طالع شماست پس چترلیکها بصورت علوامی
برآمد خود را بدوارکا رسانید در آنجا دید که سودرسن چکر بمحافظت آن
شهر قیام دارد کسی را دخل میسر نیست متحیر ماند در بعضی بازد میسر آنجا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

او را شناخته احوال سر مبداد تفصیل نقل کرد نارد بیشتر افسونی خوانده
باو آموخت که تا از مزاحمت سود رس حکیر سالم مانده در محلهای
شری بهکوان حسود در آمد بجاییکه آزرده بود رفته دید که او هم اوکهاسو
بجواب دیده متغیر است چرا لنکها عرض کرده ما چرا با بمود کفت
میخواهی که ترا بانش اوکها ببرم آزرده کفت حقی بر من ثابت کرده
باشی پس او را در بالهای خود برداشته بپرواز آمد در اندک فرصتی
نزد اوکها آورد طالب را بمطلوب ایصال داد خود را باهم مهر و عهد لست
باهم بعیش و نشاط پرداختند تا چهار سال شب بروز و روز را بشب
بدلخوشی می آوردند ابمعنی در پرده مخفی مانده بود اوکها طعمه لذیذ
برای او سرانجام میداد آخر الدمر راز نهفته کل کرد محافظان العواب
رسیده به باناسر خبر دادند که مردی در محل خاص استقامت دارد
معلوم نیست که از کدام اندر آمده است اما خود سحگاه غافل نمانده ایم
باناسر بغضب برخاسته در وقتیکه آنها بجو برماری اشتغال دارند رسید
دید که مردی خوبرو صاحب جمال بصحبت خوش و خورم دختر اقبالش قیام
دارد زوال او را ملاحظه نموده خوشوقت شد که چنین جوانی لایق
این دختر است اما بجداران سر بر غضب آمده تیغ برکشیده آزرده
هم دست بشمشیر کرده روبرو شدند باناسر مردم خود را طلبیده تا آزرده
هم درمیان کیرند آزرده بر هر که حمله میکرد او را از پای می انداخت
تا همه را مغلوب ساخت آخر چون باناسر دید که جوان بر همه غالب آمد

ماهاکهاس نام

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بهاک بهاین نام کمند که شر بهادر گوه صاحب با او عنایت کرده بود طلبیده
بر انرووده حواله کرده چون انرووده از دفع آن عاجز بود بدان کمند
گرفتار آمد او کهها از دیدن این ماجرا المی که کشید شرح آن مقدور
خامه نیست داستان شصت و سیوم ۶۳ از در شمکند خبر یافتن سرنگرس جو
از گرفتاری انرووده یافتن فتح دادن او کهها چون در حقیقت انرووده
مدت ۴ چهار سال گذشت در جدایی او گرفتار غم و اندوه بودند اگرچه
از نظر بهگوان جو پنهان نبود اما بمقتضای مصلحت و حکمت که بگفته
آن پی بهگوان بر ظاهر نساختند بار دیگر در دارکا آمد خبر گرفتاری
انرووده داد شر نگرس جو باستماع این خبر دوازده ۱۲ اچهونی لشکر با خود گرفته
بر دیب پور که پای تخت بانا سر بود متوجه شدند بمجرد رسیدن شهر را
۱۲ غارت کردند در نخالت برق بانا سر بفریاد رسیدن این خبر او هم
اچهونی لشکر با خود گرفته بجنگ بر آمد شر بهادر جو که کوتوال آن بود
بالله مذکور شد بر بانسو ال بندی کس و راجا ان پت چان کمر او
بود حمایت بانا سر مستعد بیکار شدند مردانه در جنگ در آمد چنانچه سر
بهلو اجهو شر بهادر جو باهم جنگ می کردند سر جسو با کو بهادر وزیر بانا سر
ستانت ستره سر نگرس جو با گونگر نام وزیر دوم پردیمن با سوام کار
بسر بهادر جو سانک یادوان با بانا سر در جنگ بود بهادر جو سر نگرس جو
بر می انداخت همه رالات ان از خود دور کردند بعد از آن شر بهادر جو
تر می انداختند که اثر آن فاره خمنده بود چنانچه شر بهادر جو اثر آن

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کاملانه بر زمین افتاد جمباره منکسر شد و مغلوب گردید همچنین بردیمن
باسوام کارنگ عالب آمد چند مهاجستو سانت مردم زیر بابا بسر بقتل رسانید
بن ضمن بابابسر حکیب باسانک کداشته رو برو شری بهکو آمد
آمد بالصد کمان در دست داشت که یکدفعه بالصد تیر رها کرد اما بسر موی
بر شری مهاراج آزاری نرسید آن یک تیر همه کمانهای او را
برید بهلوانان او را با اسپان اندر هشتند بابا بسر پیاده شد شری
مهاراج صاحب باحسن نام سعید مهره خود را نفخ نواختند علی الحکم آن
زمین زمان را فرو گرفت در نیمض کو نرای نام مادر بابا بسر گستاخ
آمد از کمال اضطرات اضطرار خود را برهنه ساختند چون دیدن
زن برهنه ممنوع است کفارت آن چشم بستن بنا بر آن نیل کوه شتافته اند
بیاران شر لشکر حسو سرابین اندر هشتند بابا بسر در یمحالت فرصت یافته
گریخت لشکر شری مهاراج الکزی بقتل رسیدند لقیه النف رو بفرار
نهادند اما مهاراج صاحب بار دیگر خشم آمده تب محرق سواران فرستاده
شری بهکو اچیو مقابله او تب لرزه بر کماشتند این هر دو تب با هم
در افتاده آخر الامر تب لرزه شری بهکوالف صاحب عالب آمد تب
محارق شری مهاراج را پناه درپناه شری بهکو اچیو آمده زبان بمدح ایشان
بکشاد گفت ای مهاراج تو انت داتا وی تراز وال آخر نیست
بدون ذکر نام نامی تو حرفی که بر زبان می آید هرزه بیهوده است
صاحب همه کهنشران تو بی لساخت ما و سخن نبا بی از حواس قدر

بکمال الشان

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بلباس ایشان جلوه گر شده صاحب همه صاحبان تویی قدیم تویی و
خداوند همه تویی آفریدگار عالم تویی جان بخش تویی نگهدار نیکوکاران
ادب دهنده بدکاران تویی سبکبار کننده زمین از بار اشرار تویی از تن
ترا هزار بار سجده است من در پناه تو ام از دست تب تو عاجز آمدم
که مرا امان دهی شری بهگوان چون این سخن او شنودند بر او مهربان شده او را امان دادند
که هر کس حکایت ما و تو خواهد شنید آزاری از هیچگونه تب باو نخواهد رسید و
تب محرق خوشوقت شد با آنکه گرچه بود بار سامان لشکر تیار کرده
در هزار دست سلاح گرفته جنگ شری بهگوان آمد شری بهگوان سدرشن چکر
فرمودند تا همه دستهای او بریده بخاک و خون انداخت شری بهگوان چون
آنحالت دید بصد تضرع نیاز زبان بمدح و ستایش بکشاد گفت ای قدیم و
ای صاحب همه ای از همه بیرون ای در همه داخل لکن که همه کارهای تو
بیشمار است لکن که همه اشکارا پیدا تویی و لکن که آسمان ناف تو بوده
گوشهای تو سمندر شکم تو زمین پای تو هوا سر تو آتش دهن تو
ابرو تو آفتاب ماهتاب چشم تو بارده رود در جسم تو نباتات موهای تو
بر همه همتش تو کوهها استخوان تو ابر گفتار تو همه رگها خوشوقتی تو
بازوی تو اینکه شمردم وزارت سروپ بدان روپ همه جا محیط شده
از من آنروپ ترا سجده است تویی که نهایت کار تو کسی نرسیده
شناخته الا آنکه تو بکرم خود شناسایی خود کرامت کنی تویی که بار زمین
را دور کرد آدمی درمانده هوا و هوس را هرگز دل بجانب تو نمی گذرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کاملله بر زمین افتاد جمهاره میکشید و مغلوب گردید همچنان بر زمین
باسوام کار رنگ عالم آمد بعد ازان حستو سانت هم زیر بابا نسر بقتل رسیده
بن ضمن بابا نسر جنگ را باسانک کذاشته رو بروی شری بهکهو آمد
آمد با لصد کمان در دست داشت که بیکدفعه بالصد تیر رها کرد اما بر موی
بر تن مهاراج آزاری نرسید ازان بیک تیر همه کمانهای اورا
بریدند بهان اورا با اسپان انداختند بابا نسر پیاده شد شری
مهاراج صاحب را حسن نام شعبد مهره خود را نفع نواختند علی علیه آن
زنان زنان را افروگرفت درینهض کو نبرای نام مادر بابا نسر کستغاث
آمد از کمال اضطرات اضطرار خودرا برهنه ساخته جهت دیدن
زن برهنه ممنوع است کفارت آن چشم نشین بار برنیل کوه آمدند
بیماران نزنکرش حسو سرپاهی اندر حشد بابا نسر درینحالت فرصت یافته
گرنجیت لشکر بر مهاراج را اکثری بقتل رسیدند بقیه السیف رو بفرار
نهادند اما مهاراج صاحب بار دیگر حشم آمده تب محرق سواران فرستاده
شری بهکهو حسو مقابله او تب لرزه بر کماشتند این هردو تب باهم
در افتاده آخر الامر تب لرزه شری بهکهوان صاحب غالب آمد تب
محارق شری مهاراج چو در پناه شری بهکهوان آمده زبان به مدح ایشان
بکشاد گفت ای مهاراج تو ابتدا ندانی و ترا زوال نیست
بدون ذکر نام نامی تو حرفی که بر زبان می آید هرزه بیهوده است
صاحب همه رهشران تو بی لباس ماو مسکین بپناهی از حواس عقل

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بلباس ایشان جلوه گر شده صاحب همه صاحبان تویی قدیم تویی
خداوند لحمی تویی آفریدگار عالم تویی جان بخش تویی نگهدار نیکوکاران
ادب دهنده بدکاران تویی سبک سازنده زمین از بار اسرار تویی ارحم
ترا هزار بار سجده است من در پناه توام از دست تب تو عاجز آمدم آمده ام
که مرا امان دهی شری کهکوان شو براد مهربان شده او را امان دادند فرمودند
که هر کس حکایت ما و تو خواهد شنید آزاری از هیچگونه تب با و نخواهد رسید
تب محرق خوشوقت شد با ناسر که گرنجه بود بار سامان لشکر لشکر گرده
در هزار دست سلاح گرفته کنگ شر بهار آمد شر بهار لسود در حکم
فرمودند تا همه دستهای او بریده بخاک و خون انداخت شر بهار کوصاحب
انحالت دید بصد تضرع نیاز زبان بمدح ستایش بکشاد گفت ای قدیم
ای صاحب همه ای از همه برون ای در همه داخل لکن لکه همه کارهای تو
بیشمار است لکه همه اشکار پیدا تویی و لکه لکه آسمان ناف تو وده اطراف
گوشهای تو سمندر شکم تو زمین پای تو هوا سر تو آتش دهن تو
ابروی تو آفتاب ماهتاب چشمهای تو بازده رود در جسم تو نباتات موهای تو
بر همه هوش تو کوه ها استخوان تواند کفتار تو همه رگها خوشوقتی تو ابدر
بازوی تو اینکه شمردم وزارت سروپ بدان روپ همه جا محیط شده
ازمن آن روپ ترا سجده است تویی که نهایت کار تو کسی نرسیده است
نشناخته الدا که تو بکرم خود شناسایی خود کرامت کنی تویی که بار زمین
را دور کرد آدمی درمانده ها هوا و هوس را هر گز دل بجانب تو نمیگذارد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

هر کس که میل بجانب تو میکند من بر مهادر حق او دعای خیر میکنیم مستجاب

کننده آن دعا تو هستی باباسر از راه غفلت ترا فراموش کرده مرا بجای

آفریدگار پرستش میکرد گنهکار است خون مرا شفیع آورده است لشفاعت دیو

من او را امان دهید بخاطر من چهار دست او بگذارید چون شرمهاراج

انقسیم عجز و نالش بجا آورد شرمهاراج تسلیم نموده فرمودند که بخاطر تو از خون

او گذشتیم لیکن بشنو که جد این برملا دار مخلصان نرسند کان ما بود ما بر سر ملا

عهد کرده بودیم که اگرچه دیتان همه الواب مستحق کشتن اند لیکن با اولاد ترا

امان بخشیدیم لهذا اگر ترا شفاعت نمیکردی او را نمیکشتم اما چون غرور

تکبر بسیار بهم رسانیده بود کسی را برابر خود نمیدید بازوهای او را افگندیم

چهرپوج کردیم پس شرمهاراج باباسر را آورده در پای مبارک شری کرشن حضور

انداخت استغفای جرایم او کرد شرمهاراج بر او مهربانی کردند امان دادند

آنگاه باباسر ازوده را آورد او کهارا با ازوده گنجه ساخت بسیاری

از جواهر نفیسه امتعه کهنر داد شری بهگوانجیو ازوده عروس را همراه

گرفته بفتح کامیابی در دوارکا آمدند هر که این قصه را بصدق و اخلاص بشنود

همه جا مظفر کامیاب باشد ادهیای شصت و چهارم ۶۴ از دشمکند

حکایت راجه نهرگ با چتی قالب حیوان بسبب قبول برگردند

شری شکدیو از جاه او دا ملک شیر راجه روزی پردمن و سانب

دیگر طفلان یادوان برای سیر و بازی رفته بودند در آنجا تشنگی

برایشان غلبه شد بعد تفحص بر سر چاهی رسیدند که آب نداشت در آنجا

حیوانی بزرگی دیدند

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حلماسه بزرگی دیدند در نهایت کلانی جسته چنانکه تمام چاه را احاطه
کرده چون او را بدان حال دیدند در دل ایشان رحم آمده ریسمانها
جمع کرده خواستند که او را از چاه برآرند هر چند جهد کردند نتوانستند
برآورد لاعلاج همه آمده حقیقت را پیش شری مهاراج ظاهر نمودند التجا و
التماس در برآوردن او کردند شری مهاراج جیو بالتماس آنها خود را
بر سر آن چاه رسانیدند دست خود را در چاه فرو هشته او را بدو انگشت
گرفته برون کشیدند اما وقتیکه او را بر سر آن چاه رسانیدند دست خود را
با ایشان مالش کردند بدن حلماسه را گذاشته بصورت آدمی برآمد
در کمال زیبائی و تاجی بر سر گوشواره مرصع در گوش شری بهگوان جیو فرمودند
که احوال ظاهر نما که کیستی در اینجا چون افتادی در این وقت راجه [illegible]
از سوامی سکهدیو جیو پرسیدند که شری مهاراج در همه حال آگاه اند در اینجا
پرسیدن چه باشد سوامی پرسید نهایت رسوم ظاهری بود مگر بقصه [illegible]
که ماهیت کار ایشان را نمیتوان یافت و پرسش و جستجوی نمیتوان کرد
او دو دیده پر دریای ایشان گذشت گفت از شما پوشیده نیست لیکن حرف
میفرمایند عرض میکنیم که من پسر راجه اچهواک ام نرگ نام دارم راجه کلان
بودم مثل من همه بخیرات و سخاوات بود خصوصا گاو ماده گاو بسیار به برهمنان
میدادم شمار دانه ریگ قطره باران شاید ممکن باشد شمار گاو روانی
که من خیرات کرده ام ممکن نیست گاهی از خیرات پشیمانی نخورده ام
هر چه دادم همه برغبت و خوشنودی دل بود همه گاوان شیردار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

هر کس که میل بجانب تو میکند من و بر بهادر حق او دعای خیر میکنیم مستجاب
کننده آن دعا تو هستی بابا نصر از راه غفلت ترا فراموش کرده مرا الهی
آفریدگار پرستش میکرد گنهگار است خون مرا شفیع آورده است لبقاعت
من او را امان دهید بخاطر من چهار دست او بگذارید چون شیر بهادر دیوان
ابقسیم عجز و نیاز اش بجا آورد شیر بهادر راج تبسم نموده فرمودند که بخاطر تو از خون
او گذشتیم بشنو که جد این بر ملا دار مخلصان پرستندگان ما بود ما بر ملا دار
عهد کرده بودیم که اگرچه دیبان همه الواب مستحق کشتن اید لیکن با اولاد ترا
امان بخشیدم لهذا اگر ترا شفاعت نمیکردی او را نمیکشتم اما چون غرور
تکبر بسیار بهم رسانیده بود کسی را برابر خود نمیدید بازوهای او را قلم کنیم
چنین کردیم پس شیر بهادر بو بابا نصر را آورده در پای مبارک شیر گر چیو
انداخت استعفای جرائم او کرد شیر بهادر راج براو مهربانی کردند امان داد داند
آنگاه بابا نصر افروده را آورد او کهار ابابروده کنجد ساخت بسیاری
از جواهر نفیسه امتعه کهتر داد شیری بهکو الحیو افروده عروس از هم اراه
ارقته لفتح کامیابی دربار کا آمدند هرکه این قصه را بصدق و اخلاص بشنود
همه جا مظفر کامیاب باشد ادهیای شصت و چهارم از وشمکند
حکایت راجه بهرک ساجتی و قالب جلمات بسبب قبول بر گردانید
سرنگرس سیه از جاه او دامکنت برابر او روزی پردیمن و تنابت خیز
دیگر طلات با دوات برای سیر و بازی رفته بودند در آن حال تشنگی
بر آنان غلبه شد بعد تفحص بر سر چاهی رسیدند که آن انداشت در آنجا ٤٥
جلمات کلان بزرگی دیدند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حلبانہ بزرگی دیدند در نہایت کلانی حسبتہ چنانکہ تمام چاہ را احاطہ
کردہ بود چون او را بدان حال دیدند در دل ایشان رحم آمدہ ریسمانہا
جمع کردہ خواستند کہ او را از چاہ برآرند ہر چند جہد کردند نتوانستند
برآوردن لا علاج ہمہ آمدہ حقیقت را پیش شری مہاراج ظاہر نمودند التجا و
التماس در برآوردن او کردند شری مہاراج جیو بالتماس آنہا خود را
بر سر آن چاہ رسانیدند دست خود را در چاہ فرو ہشتہ او را بدو انگشت
گرفتہ بیرون کشیدند اما وقتیکہ او را بر سر آن چاہ رسانیدند دست خود را
با ایشان مساس کردند بدن حلبانہ را گذاشتہ بصورت آدمی برآمد
در کمال زیبائی تاجی بر سر گوشوارہ مرصع در گوش شری مہاراج جیو فرمودند
کہ احوال ظاہر نما کہ کیستی درینجا چون افتادی درینوقت راجہ پریچھت
از سوامی سکھدیو جیو پرسیدند کہ شری مہاراج در ہمہ حال آگاہ اند درینجا
پرسیدن چہ باشد سوامی پرسیدند بنابر رسوم ظاہری بود مگر قصہ باشند
کہ ماہیت کار ایشان را نمیتوان یافت و پرسش و جستجوی نمیتوان کرد
او دو دیدہ سر در پای ایشان گذاشت گفت از شما پوشیدہ نیست لیکن چون
میفرمایند عرض میکنم کہ من پسر راجہ اچھواک ام نرگ نام دارم راجہ کلانی
بودم میل من ہمہ بخیرات و سخاوات بود خصوصاً مادہ گاو بسیار بہ برہمنان
میدادم شمار دانہ یک قطرہ باران شاید ممکن باشد شمار گاوانی
کہ من خیرات کردہ ام ممکن نیست گاہی از خیرات پشیمانی نخوردہ ام
ہر چہ دادم ہمہ برغبت و خوشنودی دل بود ہمہ گاوان شیر دار و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

باگوسالهای خورد سال که شاخهای آنها در طلا و سمهای شان همه در نقره
گرفته بودند بر لب آنها طبق مس بود پارچهای زرد بر آنها افکنده
به برهمنان بینک کردار قبله دار دادم همه خوش خرید گرفته بودم
خبر و نقدی را مدخلی نبود غیر آن جامهای عالی با جواهر طلا و فیلان
اسپان جواهر بسیار خیرات کرده ام دختران برهمنان را کدخدا
ساختم و جامهای نفیس آرابههای چهار اسپه گنجهای غله شربت
های الوان و اقسام عطریات دادم و باولیها چاهها باغهای بالا
ساختم تا مردم ازان منتفع شوند و در تمام عالم بسخاوت علم شدم
آخر الدهر قصه عجیبی اتفاق افتاد که یکی از برهمنان ماده گاوان بسیار
داده بودم شبی گاوی ازان گاوان جدا شده در گاوان من داخل
شد من صباح دانسته آن گاو را با گاوان دیگر به برهمن دیگر داده ام
اول گاو خود را در پیش آن برهمن شناخت هر دو دعوی کنان
نزد من آمدند هر چند بهر دو گفتم که نادانستگی از من واقع شده است
در عوض یک آن گاو هر یک دیگر بدهم ازو بگیرید هیچ یکی ازان هر دو راضی
نشد هر دو کس گاو را گذاشته رفتند بعد ازان نزدیکی من از عالم
نقل کردم چون مرا در پیش دهرمراج بردند دهرمراج تعظیم من کرد
گفت اعمال خیر تو بسیار است لیکن عمل ربوبی هم داری که گاو برهمن
نگهداشته اکنون اگر میخواهی اول سزای عصیان بردار یا اول اجر
خیر گفتم که اول بخواهم سزای کردار بد دریابم پس فرمود تا ترا بصورت

ای کیاه چکره

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

این گناه چندگاه در عقاب تب جلیانه باید بود لیدارانی که شری کرشن مهاراج ترا
از چاه برآرند باز از ان قالب برآمده جنم دلو تا ها خواهی یافت از ان باز درین
چاه افتاده ام تا بشرف ملازمت ایشان مشرف شدم چون مرا حقایق
گذشته همه یاد محفوظ است انتظار قدوم شما میکشیدم اکنون رخصت شما بروم
امیدوارم که یاد شما از دل من باز نرود شری نهکواکجنواور انتظار التفات
مخصوص منظور ساخته رخصت فرمودند در همان حالت دیمانی از آسمان
فرود آمده بر آن سوار شده متوجه دیوه لوک شدند شری مهاراج بعد رفتن
او بیادوان فرمودند که ای برادران عزیزان بدانید آگاه باشید که
فرقه برهمنان همه جهت واجب التعظیم است برهم آتش یعنی مال برهمن
لازم الاحتراز که ارتکاب آن گر همه بنیاد اسکی باشد حکم زهر قاتل دارد
مرد دانا باید که بهمه جهت از برهم آتش در پرهیز باشد بشنود که بنیاد اسکی
برهم آتش بگیرد نسبت آواز جانب پدر و مادر بدوزخ میروند هر که داده
خود را از برهمن باز ستاند تا شصت هزار سال کرم نجاست میشود بعد از ان
در قالب انسانی می آید اما در انجا در قوم زبون تولد می یابد بلکه اکثر اسقاط
حمل می افتد اگر متولد شود با نواع فلاکت و افلاس و بیماری گرفتار می آید
گواه اینحال راجه نرگ است که از و گناه واقع شده بود ای برگستی که
بنیاد اسکی مرتکب عصیانی شود اگر برهمن تیغ امتحانه بقصد کشتن بیاید میباید که
سر در پای او بگذارد شنیده باشید که چون برهمن بهرگ آمده بر من لگد زد
من پای او را مالیدم مبادا آزاری رسیده باشد از ینجا تعظیم برهمن قیاس باید کرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از برهمن هرگز سود نباید گرفت دلداری او را همیشه باید کرد اگر خشم گردد جانب
ناسزا گوید با و بمسکنت عجز و صرف باید زد که خوشنودی او سعادت دارین
باید که این نصیحت را بگوش هوش شنیده بر آن عمل نمایند این نصایح را
شرمهاراج ایشان فرمودند بدولت مراجعت نمودند داستانهای فصل ششم
از دشمنی کند آمدن بید هر حسو در بند این اظهار شوق و محبت و طعنه
زدن هم شاهی کوبیان مراجعت او بدار کاجی روزی بید هر حسو
را بند این بیاد آمد آن عیشها که با کوبیان کرده بودند مهر بانیهای
تند هر حسو دا امتا را بخاطر آورده متوجه بند این گشتند چون نزدیک
رسیدند تند هر حسو دا امتا با خبر بهجت اشر ایشان شنیده بهانه از جا به در آمد
چون جان در آغوش گرفته بگریه شادی گریستند ایام گذشته را بیاد آوردند
هر ساعت بر سر و روی ایشان بوسه میدادند در کنار میگرفتند دعای
از و یاد عمر ایشان میکشند هر گر سر بخشید بعد از بنشستند گفتند که ما
در فراق شما یک ساعت برابر سالی بود سالها گذشت اما هیچ کس
که یار خبری کرفتند ما را ممنون ساختند بر خلاف شر بکر حسو که اصلا
پیامی هم نفرستاد آری از ان سیاه توقع نمیتوان داشت شخص که را حق
ملک دار گاشته یاد ما مسکینان کی بخاطر او میگذرد باری بهر حال
بگو که شر بکر حسو تجربه است اگر چه اینجا اگر ریح میبرد لیکن ما را دیدن
او میسر شد بعد از ان همه گوالدان آمدند بید هر حسو در یافتند احوال بر
کردند بعضی یاران بین را آورده در پیش بید هر حسو گذاشتند گفتند که این ساز

بین را عجه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بین را خوب می نواختی اکنون فراموش کرده ما متوالی نواخت بلبیدهر حسو
بتکلیف آنها خوب تر نواخت با همه محظوظ شدند آفرین کردند که فراموش کرده
بعد ازان بلبیدهر حسو ازانجا بر خاسته بگوشه رفت درانجا همه کوبیان جمع شده
در دل خود کصد احوال سرکش حسو پرسیدند گان سیاه فام دلارام بحریست
گاهی یاد ما میکند اما اینکه در بیمدت اصلا بخاطرش نرسیده که دل دادگان
چه حال هستند هیچ رحمی بر حال ما نکرد معلوم شد که تنها سینه فام نیست بلکه
دلش نیز سیه فام است پس ازان یاد ایام گذشته کرده آهها یکبر کشیدند
از هوش رفتند بلبیدهر حسو همه را تسلی کرده گالی آورد با آنها نازی راش
گردند داد عیش و نشاط دادند کوبیان بنابر اخلاصی که با سرکش حسو داشتند
هر کدام لطیفه های دوستانه و سخنهای مخلصانه بزبان بر گشودند یکی گفت ای بلبیدهر حسو
برادر تو خیلی بیرحم و بیمهر است اگر میدانستم که ما با چنین شخص خواهد آمد هرگز
جان و دل را بایو نمیدادیم دیگری گفت که شما در ینجا بودید غرازچه اینکه
کاوان مشغول ند ما آنجا صاحب ملک شده لند حالا چرا ما را یاد میکند و از
نام ما خجالت میکشیده باشند دیگری گفت ما هم مثل سرکش حسو دل خود
صحبت کرده ایم دولت جاه اینان افزون باد شنیده میشود که بردیمن
١١١٦
مثل پدر صاحب زور استعداد شده است عمر او دلبران شانزده هزار
یکصد و هشت زن در آرا و دیگر یکیفیت بهر طرف که سرکش حسو متوجه
میشود فتح و نصرت همعنان است و راجهای زبردست مطیع خود ساخته است
فراق او که بر دل ما مستولی است همیشه ما را در آزار از دور او را نمیتواند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

مغلوب نمیتواند کرد مسترا ورا ارمان دفع حسب دیگر بگفت که اگر ورکه او را
جدا ساخته برد او دهو که بفریب دادن ما آمده بود این در لصحبت عاقبت سکند
دیگر بگفت که حرف ما رخنه نشوی راست بگو که آن شانزده هزار و
یکصد مستز زن بگفته اعتماد میکنند دیگر بگفت هر که عاقل خواهد بود
هرگز بگفته او اعتماد نخواهد کرد دیگر بگفت همچو مگو که او افسونگری است
نمی بینی که ما را چگونه فریفته نمود حست دیگر بگفت اما در پیش آنزمان
گاهی یاد میکرده باشد ای سید هر حسو ساد کی ما به این که برای خاطر
همچو کسی که هرگز یاد ما نمیکند از جا تمام ننگ و ناموس خویش و قوم
گذاشته ایم او گویا هرگز آشنا بما نبود گو بیان هم همان قسم سخنهای
طعنه آمیز میگفتند آه سرد از دل میکشیدند سید هر حسو آنها را مسکین میداد
روزی سید هر حسو باتفاق آنها در لب آب شری جمناجی رفته بود و عیش
نشاط میکرد دران هوای فرح انگیز که نسیم مشام عنبر و سرور بدماغ
میرسانیدند دزن که موکل آنها است برای ایشان شراب نفیس منفر ساد
سید هر حسو نوش جان فرموده بساط میسر داشته سید هر الحالت که به سر جمناجی
را که بفاصله بود باواز بلند گفت که اندکی نزدیک بیا میخواهیم که در آب
تو بازی کنیم جمناجی توقف کرد سید هر حسو خشم رفته حیرت حل موقل
که سلاح ایشان است در میان آب که داشتند و فرمودند که چرا توقف کردی
چون است که آب ترا هزار پاره کنیم جمناجی سخت ترسیده پشیمان شده
التجاء عجز و بسیار نمود و گفت من شمار الشتم شما او تا رشته نالک اند

شر تمها را که کسیده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شرنمهاراج بر سینهٔ ایشان خواب میکند و زمین را شمار سر خود برداشته ایشان ابدال
لهٔ کسی کلهٔ بر سر نگذارد و هزار سردار بند تمام عالم بر یک سر شماست امیدوارم چه
که تقصیر معاف دارید هر بار ربندوت میکرد و عذر خواهی مینمود بعد از آن که بندامت
بسیار میکشید بنده هر جسوار تقصیرات او در گذشتند در آب او با کوبیان بارتی
میکردند چنانکه فیل مست با ماه فیلدان بازی کند بعد نشاط بازی از آب بر آمدند
و زن برای ایشان رخت نفیس فرستاد تا در پوشیدند و بارهای مروارید
در گردن کردند ایشان را در کمال عیش و نشاط دو ماه بهار در بند این بسر بردند
بعد از آن متوجه دار کاجی شدند در وقت رخصت بنده هر جسو و آنها
ایشان از کمال الم و گریه چنانکه رسم باشد ~~گریه کردند~~ عرض کردند ادهیای

ششم ۶۶ از دو شمکند رسیدن ایلچی راجه کاشی در پیش و
شرنمهاراج و گذرانیدن پیغام رفتن شری بهگوان جسو کشتی
او و جنگ کردن سودهن پسر راجه کاشی

بعد چند گاه که بنده هر جسو
در دار کاجی رسیدند ایلچی پوندریک نام فرمانروای کاشی پیش سنکرکهن جسو
آمد بعد نیاز و پرسش ظاهر کرد که هر چند حرف گستاخانه در پیش شما گفتن خود
هیچ معنی نیست لیکن بر ایلچی ادای پیغام کم و زیاد لازم است و از ارباب دانش
در پیغام معذور دارند بلکه در صورت خلاف پیغام بگذارم سنکرکهن جسو فرمودند
پیغامی که داری بی‌محابا بگو که بر تو گرفت نیست آن شخص گفت که راجه پوندریک
چنین گفته است که برای دور کردن بار زمین من پیدا شده ام نشان‌ها بانکها
در خانه دارم سنکهه چکر و گدا و پدم با من است صورت گرد دو روز علم امنست و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در ینصورت و اسد بو منیم و شما که بغلط خود را و اسد بو هنگو شد دعوی ایمعنی است
تهمت است که ازین دعوی بیجا بگذرید ذات نهایتکه از جنگ و غیره دارید
از خود جدا کنید والا میان ما و شما بزبان شمشیر حرف زدن اتفاق خواهد
افتاد در آن زمان معلوم خواهد شد که اصلی کیست و جعلی کدام چون
ایلچی اینحرف تمام کرد همه یادوان که در مجلس نشسته بودند بخندیدند بر سر سخن او
منع فرمودند که بر کسی نباید خندید خصوصا بر ایلچی بعد از آن در جواب
او فرمودند که براجه بگو آفرین باد بر شجاعت و همت تو ما از تشخص مردانه
تو محظوظ شدیم در هیچ اثنا هر شمر زاغ زغن و سگ و شغال را از گوشت تو
سیر خواهیم کرد از سرانجام غافل مباش و ما را رسیده دان پس ایلچی را
رخصت فرمودند بعد از خیدگاه متوجه کاشی شدند چون نزدیک رسیدند
باجی جن نام مهره سفید خود را نواختند راجه صدای سنکهه را شنیده
پنج اچهوتی لشکر که دو اچهوتی ازو بود و سه اچهوتی لشکر از برادر بهوماسر
که باوی دوستی داشت برآمد بعد مقابله تیر تفنگ و تیر و ترشول و گرز و کمند
تره دیگر اسلحه که بر خود داشتند بعد آن شری مهاراج سودرشن چکر فرمودند
تا همه جا آتش بر افروخت فیلان و اسپان و آرابها و سواره همه سوختند و
شری کشن مهاراج براجه پوندریک که بر سر خود تاجی مثل تاج ایشان داشت
و گوشواره های مرصع پوشیده بود در علم خود صورت گرچه گشته فرمودند که ای راجه
پیغامی که فرستاده بودی یاد داشته باشی حالا اگر این علامت ها از خود
رها کنی و گناه خود را اعتراف نمائی که ترا جان بخشی کنم والا سرت بردارم

راجه بگناه خود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راجه یکباره خود معزول شد لهذا پسر او را جدا کردند چون در بیراه اوقات بقصور
جلال با کمال شری بهکوان کشو در خاطرش میبود بمرتبه سلطنت رسید
زبان او را بسم و آتش خود سوخته شد این پسر یک پسری داشت
سودرشن نام بعد گذشته شدن پدر بعد انتقام عبادت شری بهکوان حب و
پیش گرفت بعد از مدتی شری بهکوان چو پسر او خوشوقت شده گفت مطلب و
داری گفت میخواهم که قاتل پدر خود را بدم سانم شری بهکوان فرمودند که
برو جنگ بکن پس سودرشن بجنگ مشغول گشت بعد اتمام جنگ زنی
با صورتی در کمال مهابت و موهای ژولیده میکون دندانهای دراز
از آتش برآمد سودرشن گفت بکو دشمنت کجاست سودرشن بجانب دوارکا
اشارت کرد آن زن که کرتیا خوانند بجانب دوارکا روان شد و بهنی که
که اشجار را از صدمه میلرزید از خشم او آتش میبارید چون بدوارکا نزدیک رسید
همه مردم سراسیمه شدند فریاد کنان پیش شری کرشن حضور رفتند التماس محافظت و
امان نمودند سری کرشن حضور فرمودند که سر او را بردار هرگز غم مخورید که این
بلا زود دفع میشود پس سودرشن چکر فرمودند این سودرشن چکر بجانب او متوجه
شد او تاب آن نیاورده بکر بخت لیکاشی رفته از خشم و غضب بسیار
سودرشن را بخورد و تمام شهر را بسوخت بعد سوختن او مراجعت کردن و
برگشت هر که این قصه را بصدق دل بشنود هیچ آفتی باو نخواهد رسید ادهیای
ختم
نصف معصم اردو شمکند رسیدن منزبام بو عید هر صاحب انعام
بهو بهر هلاک ضعی جبیه حسو اور الفرنت منزبام دلیوی باهوبالی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دوستی داشت چون خبر کشش او شنید سخت بجوشید بقصد انتقام
او روانه دار کاماتا گردید در راه هر جا فرشته پیش آید خراب میساخت و کوه های
گران را بزور برداشته بر روها و شهرها را می برد و در دریاها بر آمده آب
بسیار بر آورده روان میکرد که شهرها غرق میشد طفلان مردمان برده
در غارها پنهان میشود گاه سنگهای گران آورده بر دروازه می نهاد
راه آمد و رفت بند میکرد درختان را از بیخ بر می کند درین ایام بیدهر حسو
برای سیر و تماشای دیوت نام پربت رفته بودند در آنجا با کنیزها
در زنان نشاط بازی میکردند شراب میخوردند مست و بیخود را هما بجا خود
رسانید عشق این جن را منغص کرد گاه بر درختان برآمده شاخ و
برگ را کنده بر می یافت گاه بر زمین آمده صدای با خوش هولناک
میکرد گاه بجانب زنان لول عالم می انداخت گاه سنگ بیشمار
ظروف شراب را میشکست چون بصورت لوریه بود اول بیدهر حسو
دست بکمان بردند که عالمگا بوریه از لوریکان این بیابان حوالی مد
بود بجانب او روان شده او را بدست گرفتند از میان دست این پا
جان بدر رفت که گویا گرفته بودند در آنوقت معلوم کردند که این لوریه
پشت دیت است خواستند که سر او را بضرب مهل و موسل ملکها نمایند
او بر ایشان سبقت کرده درختی از بیخ برکنده بر ایشان زد بیدهر حسو
ضرب موسل بر سر او زدند که خون از وجاری شد مثل لگه در ایام برسات
آب سرخ از کوه میغره که آن گل سرخ باشد که آنرا بهندی گیرو گویند جاری بشود

بیکبار آن لوریه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ولیکن آن لورسنه هیچ تیر نرسید درختی دیگر برکنده حواله کرد همچنان همه
درختان آن بیابان را کنده می انداخت چون درختان تمام شدند و
سنگهای کلان را برمی تافت بعد آخر شدن سنگ جنگ مشت در پیش
گرفت بعده بلبدر جسو از مشت زدن او بغضب رفته مشتی بزور حواله کرد چنانکه
هلاک شده بر زمین افتاد از افتادن او زمین در لرزه آمد دیوتاها از هوا
بر سر بلبدر جسو گل باریدند بعد کشتن او شری بلبدر جسو در دوارکا جی آمد

ادهیای پنجاه و ششم از دشمسکند در بردن سانب پسر شری کرشن جسو
دختر دریودن را قید کردن کوروان او را رسیدن بلبدر جسو خلاص او

دریودن دختری داشت لچهمنا نام سویمبر کرده بود راجهای نامدار در آنجا
جمع آمده بودند سانب پسر شری کرشن جسو که از بطن جاموتی ماتا بود در آنجا
رفته چون آن دختر بلباس عروسانه در مجلس درآمد سانب عاشق جمال
او شده با خود گفت که آیا این دختر بر که میل داشته باشد اگر دیگری را اختیار
کند مرا بدست آمدن مشکل است پس بهتر آنست که فرصت از دست ندهم
دست او گرفته بر رتهه سوار کرده روانه شد بهکم و درتراشت و دریودن و
همه کوروان از این واقعه آگاه شدند بر سر خشم و غیرت آمدند گفتند که اکنون
از این راجهای نامدار کسی جرات بر پیکار نمیکرد یادوان که همیشه دختران
خود را در قبیله ما داده اند چه حد این هوش که جسارت این امر نمایند
انگاه پسر جاموتی دختر جاموت لورسته است چه قدر حقیقت دارد که او را
از میان این راجها دختر را برد این ننگ بدنامی بر ما خواهد ماند زیاده برین

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که شری کرشن جیو بمدد او خواهد آمد چه این که او را تیر خواهیم کرد گفت دیگر
پادوان چه میتوانند کرد پس در یودن و کرن بمشورت در تیر انداختن و نیکم
توقف شانت کرد دید چون نزدیک رسیدند شانت نیز خبردار شده
بالستاد تیر و کمان در دست گرفته با در یودن و کرن گفت مرا از جانب
نسبت مادر بخفارت نه بینند که از اصل شری کرشن جیو هستم از شما ربونی
نخواهم کشید کرن پیش آمده گفت نمی‌دانم که زود زبون خواهند شد
اما آخر کار از ما بدر رفتن هم حیله دشوار است خبردار باش که تیر تو مسیم
کرن تیر بسیار انداخت شانت از جا جسته همه را دفع ساخت الکاه چهار
تیر بر چهار اسپ زده او را انگشت و یک تیر پهلویش را انداخت یک تیر
در پیش هر سرداری بر سم بیار چندی فرستاد کورووان از هیبت تیر دستی
او حلی محظوظ شدند آفرین گفتند اما آخر کار اسپ کرن محفوظ ماند و
کرن اسپان آرایه آتش گرفته پیاده ساخت خود را او ر سانیده بکر آورد
بر آرایه خویش اشانده هستناپور مراجعت نمود محبوس ساخت و
نارد منشیر که همیشه در سیر میباشد در همین مطلع شده بدارکا آمد حقیقت
گرفتار کردن شانت بیان کرد شری کرشن جیو بمجرد وصول این خبر نقاره کوچ
نواختند عزم جزم به هستناپور فرمودند بیدهر جیو نزدیک آمده گفت که با کوروان
نسبت خویشی در میان است یکباره شتاب کردن کار جنگ ساختن و
منافست منفعت محروم لصلح و معقولیت کار را با صلاح میرسانیم اگر احیانا
کار از او مستبکند برای سزای عالمی کافی ام شری کرشن جیو بر اسمی صدا دیدند

شانت

موقوف کردند سوای خود را

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سوای خود را موقوف کردند بلیدهای حسو با برهمنان دانشمند یادوان دردمند
روانه کردیدند چون در انجا رسیدند در باغی توقف کردند و حسو را
نزد کوروان فرستادند کوروان بآمدن یادوان از آمدن ایشان خوشحال
گشته باستقبال برآمدند بر طبق مراسم آشتی برادری در باقی بلیدهای حسو
گفتند که چون خبر قید کردن شانت بدار کار رسید شنکرشن حسو با تمام
یادوان عزم آمدن کرده بودند من بر معنی اگاه شده التماس کردم
که ما را با کوروان نسبت خویشی دوستی در میان است چرا بوضع جنگ و
نزاع باید رفت من میروم بسلوک آشتی شانت را می آرم بنابران
بخدمت بلی در نزد شما آمدم هر چند از ان خوکسالی لکهی بوقوع آمده بود
بزرگی شما لازم داشت که نظر بر لغزشهای او نکرده ازو میگذرانیدند چرا که
ما و شما عداوتی خصومتی در میان نبود آخر دختران را بحوالت عزت ان
باید داد چه بهتر ازین که بحوالت ان قدیم داده شود از همین سخن در بودن ها
سخت برآشفت بجانب نزدیک بلیدهای حسو پشت داده نشست گفت همه بی
بزرگی را از ما نه تماشا باید کرد یادوان که همیشه محتاج ما بودند موش دختران
ما بهم رسیده اند از آسمان چون فرو نیارد سنگ بس است که مردم
یادوان را نام ما عبرت میکنند نمی شناسند بیجائی شانت باید دید که از
سوی ما ورز میخواهند که دختر ما را ببرد باید بستی او را برای عبرت دیگران بکشیم
باز رحم خویشی آمد معهذا بلیدهای حسو برای ملامت ما آمده است بی گناه
از جانب بلی در بزرگان ماست ما یادوان همه نواب... آمده است

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اهلیت ماست اینها را خاطر مطلع ساخته است بزرگان گفته اند که علوم
را کتمان نباید ساخت دربودن آن تقسیم را از جای کرده از مجلس برخاست
بلبد هر حسو به تهکم و در ترا شت گفت که دربودن نادان است و از اللطیفه که
جواب گفته خود را از ما شنود دانستم که کار از نرمی و ملایمت گذشته است
البته به نزاع و آزردگی خواهد کشید تهکم و در ترا شت دربودن را به طلبید
چون آمد بلبد هر حسو گفت که نادان و دانا را از همین قدر شناخته میشود
که دانا را در هر کار مستقبل را نظر آید و نادان دور اندیش نمی باشد
آخر کار پشیمان شده سزای خود کرده میباید الغاه هوشیار میشود و همواره
بر می آید چنانکه آب هر وقت تا تازیانه در دست نخورد اسپ رهوار نمی
بکند تو ای دربودن هیچ اندیشه نکردی که من چه میگویم و تا که میگویم
حرفهای ملایم در خور جواب شد در دست تو نبود هر چند میخواستم که
میان ما و شما هیچ گپ نشود تو مرا امروز بر سر غصه آوردی آدمیانه گفتن تا
ترا خوش نباید حالا سزای گفته های خود را خواهی دید اینقدر نفهمیدی
که مدح خود و ذم دیگران گفتن کار مردم نااهل است ترا که از دختر
دادن تبر بگرش حسو عار می آید قدر ایشان ترا آید البته ایشان همانند
که اینداروشت تو گیاه بد ربانی و افتخار دارند لچمی بابای ایشان همانند.
و شری بر ما آورد در خاک قدم ایشان آرزو دارند یاری بگو که در تسمان
شما این رتبه کرامیست بعد از گفتن اینحرفها بلبد هر حسو به غصب برخاستند
شهد هستنا پور را بتوک چوب قلبه که سلاح ایشان است بر داشته خواستند

که دارم کمان

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در آب گنگا نیندازند و غرق کنند درین حالت بحکم دیوتاها و برهمنان
رکهشران پاندوان برخاستند بعجز و زاری التماس نمودند که شما صاحب الطاف مایان
رواج دهند ده هرم نیکو کاری آمد بیک حرفیکه از دریودهن سرزده
تمام شهر را غرق میکند بعجز و التماس مردم شری بیلدیو جیو از غضب فرو ماندند
شهر را بخود گذاشته پس دریودهن دیگر کوروان شاستر را باجمیع اوردند
برسم آیین هرم را عقد بستند دریودهن دوازده هزار اسب و دو هزار فیل
رته مرصع بجواهر قیمتی یکهزار کنیز صاحب جمال و دیگر اجناس بسیار جهیز داده
رخصت نموده شری بیلدیو جیو سانب را با عروس گرفته بعیش و شادمانی
متوجه دوارکا شدند ای راجه تو ببین که شهر شما از انبار منور تا حال جنوب
بلند از طرف شمال پست مینماید ادهیای شصت و نهم ۶۹ از دهم اسکند
چون نارد منی شنید که سری کشن جیو شانزده هزار یکصد و هشت زن
یکدفعه در عقد ازدواج آورده اند از انجمله هشت با یک جدا اند اما
نوبتی قرار داده اند که بدان دستور بخانهٔ هر کس میروند یا همه زنان یکجا در
بخاطرش رسید که سری کشن جیو با اینهمه زنان چقسم سلوک میکرده باشند
در خدمت می‌طلبید باری بروم خبری بگیرم باین اندیشه متوجه دوارکا
در سواد شهر رسیده چندین باغات زیبا مشتمل بر انواع اشجار میوه دار
گلهای خوشبو دیده مرغان خوش الحان از طاوس و کوکل وغیر آن
آواز میکردند گرداگرد شهر خندقی عمیق بود قلعه که اقسام جواهر در آن
صرف شده محلات تمام شهر از طلا بنا یافته بالای هر بام کلس مرصع

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نمایان شده فلک کاکین بازارها همه در کمال خوبی زیبایی بود در جاها
مردم مدح محامد سرگرس خسرو بر زبان داشتند تخت پادشاهی در جاهای
رنگینی مابا درآمده تختههای دروازه خانه را همه از بلور مصفا بوده
در بام همه جا جواهر آبدار بکار رفته برجها اقسام جانوران از جانب
کبوتر ساخته بودند که کبوتران صحرایی آنها را اصلی دانسته
بر ایشان رفته می‌نشستند فرق نمیتوانستند کرد انواع بخورات
عنبر میسوخت دود که از آن بر می‌آید طاوسان ابر ابر گمان برده
نشاط می‌آمدند آواز دلفریب میکردند در همه دیوارها نیلم
مرجان و من و لعل و زمرد و دیگر جواهر بکار رفته بود در هر مجلس فرش
زیبا گسترده سنگهای مروارید در درها آویخته گلهای پارچات
در هر جا گذاشته که رایحه آن تمام خانه را فرا گرفته بود در یکطرف آن
پلنگی زرین ترتیب یافته که پایهای او از عاج بود و انواع جواهر در آن
نشانده و منگلهای مروارید در هر چهار طرف آویخته بالای آن فرش
قیمتی گسترده بر آن پلنگ شهزاده مهاراج لشکر لعل دشنهند تاجی مرصع
بر سر ایشان زینت داشت و مینا بر لعلی پارچه زرد بر دوش داشتند
موهای جعد لیسار دلفریب افتاده بر شانه‌های مبارک قشقه زعفرانی
خطی افتاده گوشواره‌های مرصع از نهایت درخشانی قمر را خجل ساخته دستها
مبارک اند الکاشف و لشبیه نتوان داد که همه بتسمیم میبود بکم
عالمیر ا عدار النجات رهبری میشود مالاهای مروارید قیمتی ارگوان آویخته

در گلوهای مبارک

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در گلوهای مبارک سرخط بسیار دلربا افتاده باعث خجلت کامل گونه
جمیع اعضا و اندام در کمال خوبی و زیبایی دیباست دلربا در لطافه گشته
در پس این رکمنی ماتا ایستاده چون نارد منی از در درآمد سری کرسن جیو
بتعداد آن اخلاص یاد میکرد هزاران کنیز در پس رکمنی ماتا او را دیده
بتعظیم برخاستند دست او را گرفته بر پلنگ نشاندند پای او را شسته
آب پاشوئیه را بر سر خود داند خشد گفتند خیلی کرم کردید که تشریف آوردید
با اهل تعلقات را نجات سعادت از دیدار شماست که ترک دنیا
کرده اید دیدن شما بدون مدد طالع میسر نیست نارد جیو گفت برای
قدمبوس شما آمده ایم نجات جانداران از دامگاه دنیا سوای گنگه
در پناه قدم مبارک شما در آیند ممکن نیست گنگا جی آب پاشوئیه شماست
که عالمی را پاک میکند من حقیر در چه حساب شمار باشم که مدح شما توانم گفت
بر حال من کرم فرمایند که هیچگاه از عبادت ذکر نام نامی شما غافل نباشیم
بدین وسیله از زادن و مردن خلاصی یابیم اینگفته نارد جیو برخاست بجای تماشا
رفت در آنجا که اودهو جیو حاضر و ماهر است سری کرسن جیو ببازی چوپر
مشغول اند نارد را دیده تعظیم کردند فرمودند کی آمدند کرم کردید که تشریف
آوردید نارد جیو از آنجا بخانه دیگر رفت در آنجا دید که سری کرسن جیو طفلی
در آغوش داده با او مشغول میشد از آنجا بخانه دیگر رفت دید که تیل بر
بدن میمالند در فکر غسل اند در خانه دیگر دید که از غسل فارغ اند در خانه دیگر
دید که به پوجا و عبادت مشغول اند در خانه دیگر رفت که هوم میکنند در خانه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دیگر دید که طعام در پیش ایشان کشیدند در خانهٔ دیگر معاینه کرد که
طعام تناول میفرمایند در خانهٔ دیگر دید که دهول تماشه بازی میکنند در خانهٔ
دیگر دید که در حوض در آمده باریان لشطاآب بازی در میان دارند و
زنان دیگر سرود میگویند در خانهٔ دیگر دید که ماده گاو را به برهمنان و
خیرات میدهند در خانهٔ دیگر کتابها میشنوند در خانهٔ دیگر اسپها بر اهلکاران
میفرمایند در خانهٔ دیگر فکر قتل دشمنان دارند در خانهٔ دیگر خراج جمع و وزن
شمار میشود در خانهٔ دیگر برهمنان بسیار جمع با بهادران میکنند در خانهٔ
دیگر به اهلکاران زر میدهند میفرمایند که فلان جا تالاب و چاه و باولی
احداث نمایند در خانهٔ مسکنات عرض را مطالعه میفرمایند در خانهٔ آنها را
در خرلطه میکشند در خانهٔ دیگر با امیدها نوشته لهذا مصلحت میفرمایند
که فکر باید کرد که هیچکس از مخلصان پرستندگان با هیچ چه آزاری نکشند
در خانهٔ پیش لسبدنوراجه دلو کی ماتا نشسته اند میفرمایند که برای طعام بفرمایند
که چه تیار کنند در خانهٔ سندها مینگرید غرض که در هر خانه که باز دید
رفت آنجا از شری مهاراج را خالی ندید رفت بعجز خود اعتراف نموده
پشیمان شد که من نادان بلکس حضور خیلی گستاخی کردم که پای خود را
پیش بردم تا بدست مبارک خود نشستید پس عذرخواهی بسیار نمود
در خدمت شری مهاراج صاحب بکمال عجز التماس نمود که من ناتوان و
میخواستم که انتهای کار شما را دریابم چه خیال خامی بجهت بودم امیدوارم که
تقصیر مرا عفو فرمایند شری مهاراج فرمودند بما هیبت کار من رسیدن امکان

رکنیت

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کسی نیست هیچ محلی خالی از من نمیتوان یافت پیدا کننده عالم حافظ هر آدم
هر چهار ورن آتشم منم ظهور من در عالم بواسطه حرمت و رواهیت خلق است
وارتکاب افعال حسنه از ذکر عبادت برای آن است که تا مردم مراد از آن کار
دیده بفعل من اقتدا کنید ترا باید که درین کار خود باشی بفکر دریافت
ماهیت من نیفتی ادهیای بهادم ارد شمسکند بار دیگر حسبوا احدمیت
شر عهار لعل صاحب بعد عذر خواهی بسیار رخصت شد بدستور مقرر بلی و
در دست مدائح محامد شری بهگواجیو گویان بسیر عالم بر آمد اکنون دیگر
مقرری شری بهگواجیو همین قسم بود وقتیکه دو گهری شب میماند مرغ
سحری بانگ میزد سربکشن جیو از هر خانه بیدار میشدند زبان شری کرشن جیو
بر مرغ سحری دعای بد میکردند که بواسطه جدایی شر عهاراج بانگ او بود
خصوصاً گر کمنی ماتا دعای بد برو میکردند شری بهگوان همانوقت برخاسته و
پاکیزه غسل میکردند بعد از آن پیراهن قیمتی نرم و صاف پوشیده مانند مردم
عالم خود تصور خود که دهیان باشد میکردند چنانکه بالا مذکور شد که اشغال
ایشان با تقسیم چیزها جهت اقتدای خلق است و الا غرض ایشان معبود دیگر نیست
ایشان را دهیان او باید کرد بعد فراغ بوجا و دهیان وقتیکه سر اعظم
طلوع مینمودند بدرون محل تشریف میبردند برخوردکی مرصع می نشستند
درانجا بر بدن مبارک ایشان تیل می مالیدند بعد فراغ تیل آب گرم
میکردند بعد تلک تلسی رقعه می نشستند جب کا تیری میگیردند بعد نوباها
و تیراث آب میدادند که عبارت از برهمنان باشد بعد از آن برهمنان

چه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حاضر میشدند شری مهاراج ماده گاوان شیردار که شاخ و سمهای ایشان
در نقره و طلا گرفته بودند به برهمنان میدادند که اکثر فروتنی و تواضع مینمودند
برهمنان دعای خیر میکردند هر روز در هر جاه چهار لک چهارده هزار
ماده گاوان خیرات میکردند پس ازان انواع عطریات می آوردند
شری مهاراج اول به برهمنان داده بعد ازان خود لو مسکر میشدند ازان پس
رخت لطف می آوردند و می پوشیدند [illegible] الا آئینه روی مبارک
در آیینه [illegible] که [illegible] برهمن بوده دست مبارک زینت ماده گاو
میرسیدند باد فروشان بر در دولت [illegible] مدح ایشان باواز بلند میگفتند [illegible]
پاهای خیرات [illegible] ازقسم [illegible] ازان پس بر در دولت مبارک آمده
کورنش [illegible] [illegible] و اکرام [illegible]
جنت نعیم [illegible] [illegible] ازان همه بیکر [illegible]
یکی میشود در انجا مجرای خواص و عوام میکردند ازان که [illegible] خود
را که از طلا مهیا شده بود انواع جواهر دران بکار برده این اسپان باد
رفتار خوش رنگ در زیر [illegible] مهیا کرده می آوردند شری مهاراج بران اسپ سوار
شده او دم بهگت با خود می نشاندند ساتک دور می نشستند باد میکردند
آهسته آهسته راه میرفتند باد فروشان پیش پیش میرفتند کبتهای مدح ایشان
میخواندند زبان ایشان از عرضه حال ایشان دیده بر تخت خود [illegible] میشدند
دران مجلس [illegible] راه نبود چند ساعتی در انجا نشسته [illegible]
تشریف می آوردند طعام لذیذ تناول میفرمودند بخشش ازان [illegible]

حاضر مینمودند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خاص مقرر ساختند کتها می شنیدند گاهی مسخره کاره مراالان می آمدند آن بساط
می افزودند اینهمه که میکردند اصلا گردی بر دامن کبریای ایشان نمی نشست
مجمع وجوه از افعال فارغ بودند که آنرا بر لب گویند ادهمهائی
هفتاد و یکم از دشمنکند روزی شیر نکرش حسو در مجلس نشسته بودند
که مردی اجنبی درآمد بعد پرسش دیدن وقت التماس کردند که هشت هزار
و نهصد رقعه از مدتی در قید زر رسند افتاده اند آنها عرض کردند که
شیر مهاراج حسو شما حاکم رکیننده ظلم و اندوه تمام عالمند اندکی بر حال ما توجه
فرمایند از قید ایشان خلاص بخشند این بادان مغرور از شما تنها بعقده یار
گرفته است شما چون بنابر آرزوی یکبار رگ کنید اینهمه باعث عجب غرور
او شد کسی را برابر نمی شمارد شما برای حاکم کردن بار زمین دفع ظلم زمان
او بار گرفته اید در بصورت دفع این جفا کیشی خلاص ما بیچارگان و
از جنگ ستم او بر ذمه همت ایشان و ... ما ها در پناه شما آمده ایم
غیر شما فریاد رسی نداریم شیر نکرش حسو همه پیغام بسمع اصغا شنیده در زمان
اثنا نارد حسو وارد شد شیر مهاراج حسو تعظیم او را بر جا ... فرمودند که شما
سر تمام عالم میکنید خبر ما رسید که در شمه ها شد خصوص خبر باید بود که مخلصان ما
اند نگویند نارد حسو گفت که هیچ خبر از شما پوشیده نیست با وجود که
مینفرمایند که محض از راه اکرام است هر چند میدانم بگویم باید دانست که ... زن اند
شش روز در یاد شما نشسته اند در بنوقت میخواهند که جنگ را جو کنند و همه
انتظار تشریف دارید در بصورت با کرفت متوجه شدن شما ضرور است و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شر عمهاراج جسو فرمودند که راجها چنین نجاجی فرستادند تا در چنین هنگام ما را
چه باید کرد یادوانی که در مجلس نشسته بودند بعضی گفتند که اول بمجلس پاندوان باید رفت
باید رفت شر عمهاراج فرمودند که مخلص هواه خواه ما اودهمو جسو ست هر چه او
میگوید باید کرد بس با اودهمو جسو فرمودند که آنچه بخاطرت میرسد بگو
ادهنهای مضاد و م از دشمن گمشد اودهمو جسو عرض کرد که اول
باعتقاد من در مجلس پاندوان رفتن دلنشین خاطر مخلصان خود کرده
آنها را اسرافراز کونین ساختن بهتر است از انجا بالاتفاق همین
ارجن دیو متوجه ملک رزم اشند خواهند شد چون ده هزار فیل
دار دار کمال غرور دیگر کسی را بجو برابر نمی شمارد بهتر آنست که او را
باهمین کمک در ارند بهم واسطه نشش نخواهد بود راجهایکه در بند
رزم اشند اند هر گاه طفلان شان گریه میکنند مادران تسلی میدهند
که شر شکش جسو محض برای ... رکردن باز نمی او تا رگرفته اند
که راوت را کشته و بسیار آورده اند بفریاد رح ابدر می الغور رسیده
او را از جنگ کرات خلاص دادند قسمیکه خود آب را کسیکه کوسالی
را آوردند در ینصورت ابمهاراج خلاص کردن راجها امری در نهایت
عظیم است لیکن راجه بود شر فکر جنگ محض متوقع مهربانی و نسبت
التفات شما کرده و الا اول قوت خود را در مطیع ساختن
راجها از موده از شما احداث منخواست اکنون اول بمجلس
پاندوان رفتن سرانجام کارات ن کردن ضروریست از انجا جهت در :

دار اشند وست

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

زر رسید دراست اورا لقا تو مغلوب کرده داد و حسو کلمات گفت شری مهاراج جیو

مصلحت او را پسندیده از راه عنایت او را خلعتی بخشیدند بنا بر دو گفتند

بر و بدر پا بدوان از آمدن ما خبر کنید ایلچی را مهاراج رخصت کردند فرمودند

که خاطر جمع داشته باشند او و هر خلاص خواهند شد ما را از فکر خود غافل ندانند

پس بعد همه حسو را در دار کابل نایب گذاشته در ساعت نیک سیتجاه بیرون گشتند

اول سواری مستورات بمیان آمد همه زنان شری کرشن حسو به محل سوار شدند

دو لبهای سواری ایشان همه از طلا بعضی سوار پیاده های بیشمار با اسلحه

جوب همراه مرشد چندین هزار فیل مست نیز همراه بودند بعد از آن اسپهای خاص

شری کرشن حسو که تمام از طلا و جواهر بیش بها مکلل بعد چهار اسپ خوش رنگ

با ساز زرین نیز آن شبیه بعینه جاه ساخته شری مهاراج با فراوان زینت

بر آن نشسته نقاره کوچ زدند و آواره شد چنانکه صدای انداز زمین و زمان

فرو گرفت دارک پهلوانان اسپان را که با دو شمشیر میکردند نیز می ملازمت

میراندند اکثر یادوان بلکه تمام تن از پیران جوانان طفلان همراه بودند

چندین هزار اسپ با ساز طلا مرصع در جلو میرفتند همچنین چندین سنگهاسن

نیز همراه بودند ما را ایشان به ترتیبی آیین پیش میشد که در هیچ شهنشاهی عظیم الشان آن هم

نباشد در هر شهری که میرسیدند تمام مردم آنجا باستقبال بر می آمدند و پیشکش

می آوردند شری مهاراج بر همه مهربانی بیشتر مینمودند همین قسم بفراوان عظمت

و جبروت از راه سمندر شورت بحدود مورت رسیدند راجه لود شتر خبر

ورود مقدم سعادت توام ایشان را شنیده با برادران خود باستقبال

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برآمدند برهمنان و بید خوانان سازهای شادی از نغر و کرنا و غیر آن با خود
آوردند چون نزدیک رسید فرود آمده سر در پای شری کرشن مهاراج گذاشت
این از کمال لطف او را در آغوش گرفتند او نیز از آن التفات نمانده و
اشک شادی بر چهره روان کرد بار بار بارکی شری مهاراج را در آغوش میگرفت
و از شادمانی در آغوش میگرفت از شادمانی در جامه نمیگنجید بعد از آن شری
کرشن جیو بمقتضای عمر و بزرگی سر در پای راجه اهیمسین گذاشت و از جد او
راجا بار بر همین در بغل گرفتند بعد شهد بور العداراتی که آنها در افتاده بودند
بر داشتند و بغلگیری نمودند با مردم دیگر هم که از اندرپست همراه راجه آمده بودند
شری بهکوان صاحب آمده بودند بتفاوت درجات سلوک و احسان نمودند
با ایشان بود که تمام داخل شهر اندرپست شدند بحکم راجه بود بستر
در راه ها گلاب و صندل ساییده می افشاندند و شهر را آیین بسته بودند
زنان شهر بر بامها بر آمده تماشا میکردند از بالا گل مروارید نثار مینمودند
و میگفتند زهی طالع زنان شری کرشن جیو که شب و روز با ایشان هم صحبت
میباشند برهمنان پیش آمده هر گونه نوبت و نذر می آوردند دیگر مردم هم
از قسم جواهر و قماش بقدر وسع و پیشکش میگذرانیدند شری مهاراج همه را منظور نظر
التفات میساختند بعد از آن درون محل در آمدند کنتی ماتا دوید و
بعد شری بهکوان جیو سر در پای او گذاشت و کنتی ماتا ایشان را برداشته و
در آغوش گرفت اشک شادی از دیده روان شد و دروپدی ماتا
برآمده در پای شری مهاراج افتاد ایشان دست بر سر او گذاشته

با مهربانی فرمودند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

مهربانی فرمودند بعد ازان سوبهدرا آمده ایشان را دریافت شری مهاراج بر
او دست مبارک گذاشتند گوپیان مهاراج درون درآمده دریای
کنتی ماتا افتادند کنتی ماتا همه را بدست التفات برداشته دلاسا و دلداری
کرد دروپدی ماتا و سوبهدرا ماتا گفت که هر کدام ایشان را جدا جدا صحبت
بکنید پاندوان از نهایت اخلاصی که داشتند هر روز بنوعی تازه صحبت
شری کرشنجیو میکردند از شادی در جامه نمیگنجیدند خصوص ارجن دیو که اخلاصی
و هم مستی او محتاج بیان نیست همیشه سری کرشنجیو از جیم دیو بر یک رتهه سوار
شده سیر و تماشا میرفتند بر همین منوال چندگاه در عیش و عشرت گذشت
در همین مدت اصلاح حرف جگ بیاد کسی نیامد تا روزی اکثر چهتریان و برهمنان
در مجلس راجه بودند و سری کرشن جیو جمع بودند راجه برخاست دست بسته بشری مهاراج
التماس نمود که من فکر جگ راجسو دارم سرانجام اینمعنی بدون توجه
التفات شما ممکن نیست چون ما به بندگی شما در عالم مشهور شده ایم
تصور اینقسم خیرها هم از اثر بندگی شماست لیکن که بهمین عنایت شما
سرانجام خواهد یافت مردم خواهند گفت که اینقسم جگی پاندوان بتوجه
خاص سری مهاراج صاحب کردند شما با همه کسان مهربانید هر که در پناه شما
آمد بمراد دل رسید امیدواریم که ما هم بکام خاطر برسیم آئین جگ را
بالتمام رسانیم سری کرشن جیو متبسم شده فرمودند که ای راجه اگرچه گفتی قبول
دارم که دیوتاها و میران از تو همین درخواست دارند در انتظار اند
که تو جگ بکنی شما از راه اخلاص دم ستی ما را مطیع خود ساختی کسی را

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که من مطیع تو باشم و هر چه میتوانند کرد شمار این جنگ و اهمال آن بدکاران تو
مثل ارجن دیو و بهیمسین برادران داری از تو این امر بهتر به هیچ وجهی سر انجام
خواهد یافت برادران خود را باطراف عالم بفرست تا از هر جا بنات مال جمع
کرده بیارند بعد از آن باجازت امر شریمهاراج سهدیو جانب جنوب
نکل بسمت مغرب بهیمسین جانب مشرق ارجن دیو بطرف شمال برفتند
هر چهار برادر در اندک فرصتی راجها را مغلوب ساخته مال بسیار آوردند
بهیمسین آمده گفت که تمام راجها مطیع و منقاد خود ساختیم لیکن زراسند
را در اطاعت آوردن سخت مشکل است سر کرشن جیو فرمودند که مگر
اورا موکله بود باید کرد ادهیای هفتاد و سیوم از دشم سکند بس
شری کرشن جیو و بهیمسین ارجن دیو را همراه گرفته خود را بلباس برهمنان بیاراستند
بخانه زراسند رفتند در آنوقت زراسند مهیای آن بود که طعام خوردن
برود برهمنان تازه رسیده را دید خوشوقت شد گفت خوش آمدید صفا
آوردید کرم کنید که طعام بخورید تا من سعادتمند شوم شریمهاراج فرمودند که ما
از راه دور نام سخاوت و جود ترا شنیده ایم متوقع هستیم که آنچه آرزوی ما باشد
بدهی شنیده باشی که کس ازین راجه هرچندر ملک و مال خود را براه بری و
بهکو اسو داد راجه بل بدن خود را پیشکش نمود دیگر راجها بر بودند که جان
و مال را مضایقه نکردند نام نیک ایشان مشهور باقیست در صورتیکه اگر تو هم
مطلوب ما را بما بدهی در دنیا و آخرت بنیک نام خواهی بود زراسند
این کلمات را شنیده با خود گفت که اینها اگرچه خود را برهمن میگویند لیکن برهمن

نیستند علما ۱۱

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نشستند عالمگا حتی یلان کم زور اند نخر خواستن آمده اند بهر حال هر چه
نخواهید باید داد پس گفت هر دو ملک شما است نخواهید اگر سر من هم
باشد در دادن مضایقه نخواهیم کرد لی توقف خواهم داد نبهار اج فرمودند
که چون چنین میگوئی بشنو که من سرکش حسو نام این هر دو بهمنین اج دو
اند خواهش ما آنست که با یکی از ما تنها جنگ کنی زر اسپند گفت بسیار خوب
قبول دارم لیکن شما از ما گریخته متهرا را اگذاشته در دوارکا جی ماندید باید کسی
که گریخته باشد جنگ کردن مردانگی نیست این ار جمند تو خود گفت است
از دور تیر اندازی میکند با او هم جنگ کردن مردانگی نیست بهر حال با هم
جنگ خواهیم نمود پس هر دو گرز آهنین بطلبید یکی را به بهمن داد یکی بدست
خود گرفت بیرون شهر آمده هر دو دلاور بگرز بازی در آمدند حمله بر یکدیگر
می آوردند هیچ یکی پای کم نمی آورد ناگاه هر دو گرز شکسته و جنگ نشست
افتادند چون همچنین جنگ کردند هیچ کدام غالب نشد بهمنین در
خدمت سرکش حسو التماس کرد که ایهیار اج قوت زور زر اسپند از من
بیشتر است من در بیکار درمانده ام توجهی بفرمایند سرکش حسو بهمن را
در آغوش گرفته شمه از زور قوت خود در وی در آوردند فرمودند فردا
من ترا اشارتی خواهم کرد تو آنرا دریافته زر اسپند را خواهی کشت
چون فردا آن دو دلاور بجنگ مشغول شدند سرکش حسو حسی را
گرفته در نظر بهمنین دو پاره ساختند آن اشارت دریافته هر دو پای
زر اسپند را گرفت زور کرده از میان دو پاره ساخت او در اصل

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که باهم وصل کرده بودند چنانچه این قصه را بتفصیل در جای دیگر مذکور البته
نمود این جنگ تا بیست و هفت روز کشید بعد از آن سپهداران توم
پسر راجه را بجای پدر نشاندند خود بجایکه بیست هزار و هشتصد راجه
در قید بود آمدند دیدند که سنگ کلانی بر در آن غار گذاشته اند سری مهاراج
فرمودند تا سنگ را دور کرده راجها از میان غار برآوردند آنهمه مرده
جانی تازه یافته بسعادت دیدار برکت آثار سری بهگوان کرشن مستعد شدند و حب
دندوت کردند بر همه دست بهم آورده زبان بمدح و ثنای سری مهاراج
گشادند که ای صاحب همه مخلوقات لکی لگه ذات ترا حدی و نهایتی
نیست لکی لگه برکننده غم و اندوه فلکیت تویی لکی لگه سردار صاحب همه
تویی لکی لگه معبود همه عالم تویی لکی لگه خلاص سازنده محبوسان و
رهایی بخشنده مغمومان تویی لکی لگه بخشنده همه آرزوها تویی
از ما ترا هزاران هزار سجده است حالا هم ما را از راج متنفر شده که
راج سرمایه هر حرج است لهذا امیدوارم که غیر از ذکر و عبادت شما
شغلی ندانسته باشیم زیرا سند هر چند ما را قید کرده بود لیکن برما حق
عظیم ثابت نمودند که دیدار شما میسر گردید در معنی این حبس برای
ما عبادت و ریاضت عظیمی بود که ملازمت شما ثمره داد سری مهاراج جیو
فرمودند که در واقع غرور سلطنت همین قسم بلایی و آفتی است
آدمی را بدرک اسفل میرود چند بین راجها سلطنت بهکت در یکجا
سر و بلی بسبب کبر و غرور سلطنت از پا افتادند آنها هستی که

بکرد و می کرده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

تکبر و منی کرده در پناه ما آمدند مثل سنگهه هوماَن کامیاب مراد شدند
دایما در وصل ما میباشند در صورت آنچه شما کفتند در دست باید که
همیشه ذکر پرستش ما باشید راجها کفتند امیدواریم که ما را طریق عبادت
خود بنمایند شری مهاراج فرمودند که کلیه اینست که هیچ نفسی در بیرون ذکر
نام ما نگذارند همیشه کنهای ما شنیده باشند تصور قدم ما در دل یاد دارید که
دنیا خوابی خیالی دانسته دل خود را بسته و دقیقه هیچ خبر ندارید به نیت ما
جنگ میکرده باشند همین آئین که گفته شد اگر سلطنت میکنند شما را هیچ حجه و غمی
الم نخواهد رسید حالا بجاهای خود بروید برکت حکم الٰهی نشستند و بر بران
خود را به بندر رعایا را بداد و عدالت آسوده کنید پس نیز رزر استند فرمودند
که نفر ما راجها را غسل بدهید خلعت فاخره بپوشانید پس نیز رزر استند فرموده
شری بهگوان صاحب بجا آوردند راجها را جانی تازه یافته رونقی دیگر بدیر قبه
بملازمت شری مهاراج آمدند شکرانه عنایات وافره بقدر مقدور ادا نمودند
شری مهاراج فرمودند که راجا یودشتر جگ راجسو تیار کرده شما را المجلس خود
دعوت کرده است حالا شما باوطان خود بروید دران جگ البته حاضر
خواهند شد راجها قبول کرده مرخص شدند شری بهگوان چند رتهه برای
آنها عطا فرمودند ادهیای هفتاد و چهارم از دشم سکند در روانه
شدن باندربت بعد کشتن ززاسند شروع کردن راجه یودشتر
در جگ راجسو بر همونی عقل کامل اول پرستش شری بهگوان صاحب
شری کرشن جیو بعد کشتن جراسند متوجه اندرپرست شدند چون نزدیک شهر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

رسیدند تا جن نام سنگهه خود بنوحشند همچنان ارجن دیو بود بنام
سنگهه بهیم سنگه بودند بنام سنگهه بنواخت آواز این سنگهها مردم شهر
بشنیدند همه خوشوقت شده باستقبال برآمدند شری مهاراج کنور خوبی و
داخل شهر شدند بدستوریکه سابق مذکور شد در پای راجا لود کهشتر
افتادند لیداران ارجن دیو بهیمسین قدمبوس راجه کردند دلهای
همه ها خوشوقت شدند راجه جدهشتر قصه کشتن جرآسند شنیده شکر
عنایات و التفات شری بهگوان کشن بجا آورد و کیتی مامارباران بمدح و ثنا
کشاده گفت بتوجه کرم شما اگر جکت راجیو با حسن وجوه صورت تمامش
یافت بعیست انجام با آغاز بهتر خواهد بود در ضمن بهیمسین از راه
سوچهاکه ماشر بکرشن دیت خنده کرد گفت لکن مادر ایشان برابر کدام
مدح میکنی جرآسند را من کشتم ایشان ازدم رالستاده تماشا میکردند
در خور مدح منم نه ایشان شری مهاراج فرمودند که در واقع بهیمسین راست
میگوید لیکن من ازدم را اشاره کرده بعیم که جرآسند را از میان دم
کن بحده برهمنان عابد دکهند تو بپاس کشن و نسبت با بد بود درخ گرداند
پربرام دموم پروهت بهارک لشوامتر راشترد کوتم همه دیوتاها و سرمها
مهاکر بوحو همه لوک بالدان در انجا حاضر شدند ملازمت بسیار بهگوان کشن
نمودند راجه جدهشتر همه را التعلیم کرد و پیرشش نمود راجهای تمام ممالک
آمدند در تراش با همه پسران آمده بهیکم وید برآمدند مردم جون
از هر چهار ورن بیش از حد شمار جمع بودند پس از آن راجا جدهشتر

درحدمن شری مهاراج کو

Mohd: Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در خدمت شری مهاراج التماس نمود که اگر حکم شود شروع جگ کنند بعد
ازانکه شری مهاراج اجازت دادند راجا یودشتر رخت از خود بر کنده
تن بکمر بست در ساعت مختار زمین را از قلعه هموار گردید برهمنان
بید خواندن مشغول گشتند راجه بدست هر یکی شوشه از طلا و اسباب و آلات
جگ از قسم اعلی و نفیس آنقدر مهیم فراهم آورده بود که مردم متعجب میشدند
که آیا اینهمه مال و دولت از کجا فراهم آمده است دانایان میگفتند کسی را که
مثل شری کرشن جیو مربی باشد او را از مال و دولت چه کمی است راجه در آن
حالت بسوی شری مهاراج میدید و تبسم میکرد یعنی همه دولت تست و راجه جدهشتر
از بزرگان قبیله راجها پرسید که درین جمله مردم اول شروع پرستش پوجای
از که باید کرد هنوز بزرگان لب بجواب نکشوده بودند سهدیو برخاست
گفت ای راجه دیده و دانسته این سوال میکنی اما پرسیدن ضرور افتاده
درین مقدمه چه جای پرسیدن است قابل پرستش غیر از شری کرشن جیو کیست
از پرستش ایشان پرستش همه دیوتاها میشود چنانکه در بیخ درخت آب میدهند
همه شاخ و برگ میرسد ایشان آفریدگار تمام عالم اند هر چه در دنیاست
از ایشان است در معنی آنچه خواهند کرد خواهند داد ایشان را بانان
خواهند داد گنگاجی آب پاشویه ایشان است که تمام جهان را پاک میکند آفریننده
پرورنده پاک کننده جهان ایشان اند شنیدن گفتهای دیگر نام
مبارک ایشان همه گناهان برطرف میشوند فکیف که ایشان خود حاضر
باشند مگر دیگری لایق پوجا است که می پرسی که اول کرا پوجا کنیم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شری کرشن جیو کجانب سهدیو اشارت میکرد که هیچ مگو اما همه راجها و
برهمنان که نشسته بودند همه بر سهدیو آفرین و تحسین گفتند که زهی عقل و
فالق آری از نسل قوی همچنین داناهای تصور میتوان کرد آفرین بر استادی
که ترا تعلیم کرده است راجه بودشتر بسیار خوشوقت شد ایشان را موافق
آرزوی خود یافت پس سنکهاسن مرصع آورده شری کشن را بر آن نشاندند
راجه پاهای مبارک ایشان را شسته آن آب بر سر و چشم کشید و پارچه الوان
و عوالی که لایق ایشان است در پوشانیدند مروارید قیمتی زیورهای زر مالدی
مار و بند عمر آن بر آن مزید کرد در آن وقت از آسمان گلها باریدند دیوتاها
آواز دادند راجه بودشتر را آفرین گفتند هر مردم دعای خیر کردند
شسپال راجه از بسکه زیبایی نمودند راجها کجانب ایشان دلیر نمیدیدند
که مباد از ما خشم زده بر شد اندیشه های معاد و پنجم از دشمنی کند
چون پوجای شری کرشن جیو کرده شد همه دیوتاها و راجها خوشوقت شدند
اما شسپال راجه صدای سخت یافته شد گفت ای راجه بودشتر مگر
عقل شما همه رفته است که یکدفعه از جا در آمدند پوجای شری کرشن جیو
کردید این مرد عمر خود را در گاو بانی گذرانده گاه به لباس گوپه ها در آمده
بحکم بید و شاستر راه نمیرود هر چه در دلش می آید میکند عمل خیری
از وی صادر نمیشود بیشتر روغن از گوپیان دزدیده خورده است و طن مالوف
خود را گذاشته از ترس دشمنان بر کنار سمندر مانده است در غیبت او
اکثر مردم متهرا که مولد اوست آزار و تصدیع کشیدند او را هیچ دردی

نمیرسد در این معنی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نمبر شد در ایام بعضی بندران متهرا از بهای بیگانه را برهنه میکرد در زمستان
می ورزد بدار دست کوالان طعام میخورد ما را ازین کهن جا ساکه مدعای
پرستش خود باشد آنچه حق است میگویم که بهتران بزرگ مثل بیاس جیو
امرود برا اشرف و غیره دیوتاها تشنه آمد با وجود اینها پوجای او کردن کدام
حاجت است این بدان میماند که آنچه در آتش هوم باید کرد آنرا کسی در دهن
زاغ بدبد نشسته که بادوان را گهشتری دعای بد کرده است که از سلطنت
بی بهره باشند در بصورت این مرد اعتبار جنگ را جگی هم ندارد در دار کاری
که میباشد بشه دزدی گرفته است که رهزنان بمجالک معرض بد لوای
بود شنر حرف طفلی را فهمیده کار بستی از بزرگان درین باده پرسیدی
ازین طور زمانه وارون است آری بگویند که این مرد بکدام وجه مستحسن پوجای
چون شنوپال حرفات بسیار گفت اکثر مردم باشنیدن آن بیاوردند
از مجلس برخاستند بهیم با دیگر برادران اسلحه در دست گرفته جنگ آماده
شنوپال نیز روبرو شد بهیم بانگ برزد که رنگ از روی مردم بپرید
در یوقت سری کرشن جیو برخاستند طرفین را از جنگ باز داشتند و خود گفتند
که بگذارید هرچه بخواهد بگوید آنچه میگفت سری کرشن جیو می شمردید او یک عیبت
اث شرا باد میکرد تا شمار بصد رسید الکاه بسودرشن چکر فرمودند
تا سر او را ببرید از سر او نوری تابان بدر آمد ساعتی در هوا عاید شده
بار در دهان مبارک سری کرشن جیو داخل شد حقیقت است که جی کرشن و
در بابان و بیکو به بدعای بد شکادگ ها ستاد بدنیا متولد شده یا

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

با نشر عهها الی مخالف کردند بدار النجات رسیدند اول بار که بهه
بر کشف و دوم را اول و کوب کردن سوم شوال و
دیگر غیبت با کیفیت آنکه سرگرس حی اول بعد آخر شد از شمار
ابصد کشتند چنین است وقتی شوال در خانه دوم بهوک الله
حیدری مبتلا شده خشم داشت مادر او و حال الله سرگرس حیو میشد
منجمان گفته بودند که این پسر صاحب قوت و دور بسیار حاجت شد
مرگ او اول است کشته که این پسر را در کنار گیرد و در کنار سرگس چشم سوم
او غایب شود از آن بار مادرش در کنار سرگس من بهار روز سرگرس حیو
صاحب در آنجا و او شدند در کنار آن ایال چشم سوم او غیب شد
مادرش در پای ایشان لطف التماس نمود که این پسر را بهیچ وجه نکشته هر
حال که حکم برابری دارد ایشان فرمودند مال این پسر را تا صد گناه عفو
خواهیم فرمود بعدا تا صد گناه تمام شد بعدا کشتند و گفتهای او
عین مدح الکفار شنید و جنگ از لالهیه نکو شتر انجام نیست و او الله حید
لا جهای دیگر گشت و همه را جا خوشوقت شدند الله در یوم از آن
عمگین شد از سبای پنج الف و ششم از دستگلند الله پر بحیث پرسید که ای
شو کهد و تفصیل بفرمایید که خدمات جنگ چه نوع تقسیم یافته بود
گفت بر صدق و اعتقاد و شوق تو آفرین باد میگویم تو بشنو را در ز
الله بود بیشتر از دل و جان خدمتکار او بودند هر چه الله امر فرمود آن همان
بکمال ارادت و تعظیم بجا می آوردند در هیچ کار سعی عار نمیکردند و
سرانجام جمع امورات بصلاح مشورت سرگرس حیو حسب تعلق

لعمان

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اهتمام پختن طعام برهمنان سپرده بعفو بخش کردن طعام بعهده دربدیانا
واهتمام خزاین بدر یودن خرج کردن آن بکرن حواله بود که بسخاوت
مشهور است و خبرگیری احوال مهمانان میکرد ترتیب مجلس و بدر میداد
بوجا و پرستش برهمنان نکل سهدیو میکردند پای برهمنان نکل و سهدیو
بدست خود می شستند چون جگ باتمام رسید راجه مال بسیار
برهمنان در وجه دکشنا داد همه خوشنود کردید باتفاق همه برهمنان راجه را
برای غسل گنگاجی هستناپور رفت درانجا برسم آیین که بالیت غسل نمود
برهمنان بید میخواندند گل از هوا بر سر راجه می باریدند انواع ساز و سرود
مینواختند خورد و کلان رختهای خوب پوشیده عطریات برخود مالیدند
بازی و نشاط باهم میکردند که اینچنین جگی از دست او صورت اتمام یافت
جادوان خوبی مردم هستناپور آبادانی انرا دیده باخود میگفتند که تا میدانیم
کسی مثل شهری بخوبی دارکا در دنیا نخواهد بود هستناپور زیباتر است بعد ازان
که راجه جدهشتر از غسل فارغ شده برهمنان خیرات بسیار داد که جمع
آمده بودند بتواضع عذرخواهی بسیار نموده رخصت کرد آنها همه
براجه دندوت کرده برضامندی خوشنودی مرخص شدند مدح راجه
میکفتند همه محتاجان کامیاب شدند ازین سلوک و آدمیت راجه جدهشتر
هیچکس نمیخواست که ازو جدا شود مفارقت او در دلها سخت اثر
کرده بعد ازان حکایت جگ بصدق دل و شوق تمام بشنود جواب
این جگ بیاید ازینکه بر زبان هرکه همه ذکر اوصاف راجه بود در هرجایی بعد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

در بودهن از حد میسوخت سر کرشن جیو برای سوختن او به آتش بالکا
بیفرمودند که در روبدی ما تارا خدمت میکرده باشند آوازی از زنگولهها و
جهو در و لنگها خلخالهای الت ن بر می آید بدیده ماها از استماع آن
بهوش میشدند عمارتی که مردبت رای راجه جد شنر ساخته بود حوالی آن
بشرح راست نمی آید همه جا بلور مصفا جواهر آبدار بکار رفته بود بعضی جا
حوضهای آبی ساخته بودند که زمین خشک بی آب بر آب نمودار میشد
چنانکه روزی در بودهن بسیر آن عمارات بر آمد آنمکان را حوض گمان
برده پایان آمد همیس در آن وقت بقهقهه بخندید هر چند راجه او را منع
از خندیدن باز نماید در بودهن از همین حالت بسیار کشید از انجا بر
درون برفت ابتدای خصومت عداوت او همان بود از همان باز
در فکر انداختن پاندوان شد چنانچه در مهابارت بتفصیل مذکور است
اینهمه بارادت و قدرت شری مهاراج واقع شد که بدان سبب زمین از
بار گران نجات یافت **ادهیای هفتاد و هفتم از دشمکند** در [illegible]
شنوپال برای کتخدایی خود جهت طلب رکمنه کندن پور رفت [illegible]
کرشن جیو رکمنی ما تارا بحضور او دیگر راجها گرفته آوردند راجه شنوپال
که کمال دشمنی داشت نیز در انجا حاضر بود او نیز بدستور دیگر راجها از پیش
شری مهاراج خورده رفت ازان بار قسم یاد کرد که اگر نام زمان دو
درجهان باقی گذارم چهتری نباشم بعد ازان کشته شدن شنوپال علاوه
انتقام جست بخاطر آورد که بی مدد اعانت یکی از دیوتاها

برجادوان

بوجادوان دست بعنوان نیابت لهذا العبادت شری مهادیو صاحب شروع کرد
ریاضت سختی اختیار نمود چنانکه تا یکسال روزه داشت بمنفعت حالکسی
افطار مینمود بعده شری مهادیو صاحب براو خوشنود گشتند فرمودند طلب هرچه خواهی
خواهی گفت انتقام از دشمن خود میخواهم فرمودند بسیار خوب لیکن بسمی و
گفتند که برای او و بیمانی ساخته بدهد او و بیمانی ترتیب داد در غایت بینان و
استحکام که کسی را در وی دخل میسر نشود هرجا اراده میکرد در مرفت سال از آن
دیمان سوار شده بهادران نامی خود را در آن و بیمان در آورده بدوارکا
آمد اول نهال اشجار برون شهر برید بعد از آن عمارت شهر را نداخت
افسونی خوانده که سنگ از آسمان میبارید باران تند و شدید می بارید و
گردبادهای سخت پیدا شد هرچه پیش می آید سجده می برد در دوارکا
خلل اشوبی رویداد همه مردم مضطرب شدند پردمن پسر سریکشن جیو
همه را تسلی میکرد خود کمک برآمد او پردمن را دیده بهمان انداخت
از اثر آن همه اطراف تاریک گشت چنانکه هیچ یکی بنظر نمی آمد پردمن
بمقابله آن آدت استر انداخت تا آن ظلمات بروشنائی مبدل
دیگر یکدیگر را بدیدند بعده پردمن جسو بیک تیر علمدار او را آنه تیری پهلوان
بیک تیری دیگر اسپان زنه او را انداخت و اکثری از لشکر پاس رحمی
ساخت چنانکه همه متعجب شدند سال را فوت و دست بردار نشیب مانده
لاعلاج مرگ آمده جنگ مینمود با افسون بازی در آمد چنانکه گاهی جمع
گاهی زیرک پنهان گاهی پیدا و گاهی پنهان میکردند گاهی بر آسمان رفته آتش و سنگ و

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

و آب مبارید پردمن جسو بر مدفع تیر مارنخه و افسون او افسون منجواند عاجز
همی آمد این سال دوست نام وزیری دست او تیری کجانب پردمن
انداخت پردمن بر تیری حواله او کرد چنانکه بیهوش شد چون بهوش آمد
گرزی بر سینه پردمن زد پردمن جسو اران ضرب سخت به بیهوشی
پیوسته بر رتهه بیفتاد درینوقت دهرم نت پسر دارک که رتهه بان
پردمن جسو بود رتهه را از معرکه برکنار برد چون پردمن بهوش آمد خود را
از جنگ گاه بیرون دید بر رتهه بان خود خشم کرد و گفت که چه بد کردی
که مرا از انجا بیرون آوردی حالا درش سرکشی صاحب بلند همه جسو چه رو
خواهم نمود عالمی بر من خنده خواهد کرد برادران مرا نامرد خواهند گفت
و مادرم از زادن من افسوس خواهد خورد تو بد رخود را
و مرا هم بدنام مطعون خلایق کردی اگر در انجا کشته میشوم بهتر بود دهرم
گفت که اوستادان چنین کرده اند که اگر مردی در کارزار بیهوش گردد
بر رتهه بان او لازم است که او را از معرکه بیرون برد تا وقتیکه آنمرد بهوش باز
آید بنابران من فرموده بزرگان را کار بسته ام خطا نکرده ام الا اگر در
جلدروی اسپان بستن نا خوردند با ماند رتهه را کشید بار شماتی نکنید
گناه بر رتهه بان است درینمعنی گناه بر مرتبت پردمن جسو گفت اگرچه
بفرموده بزرگان کار کرده لیکن من سخت آزرمی شنوندی اکنون
قسم بخور که هیچکس این سخن نگویی که من این رتهه را از معرکه بیرون برده
بودم دهرم نت قسم یاد کرد پردمن جسو دست در دوسته رتهه بان خود

دیری جنگ گاه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دلیری بجنگ گاه در آمد از دهای هفتاد و هشتم از دشمن کند تیر چرخ
از بروز رفتن او سخت غمگین شده بودند چون بر دمن حسو بار آمد همه جا خالی یافته
یافته جوش و خروش کشید بر دمن همه را تیغ داده بجنگ مشغول شد چهار بر
اسپان رتهه سال را مجروح ساخت تیر دیگر بهلوانش را پیمید آب تیر دیگر
علم و چتر او را برید و تمام لشکر با لشکر رسیدند اکثری خود را بدریا انداختند و
تا بیست و هفت روز جنگ درمیان آمد همه جادوان بر شجاعت سال آفرین
میگفتند که تا اینمدت جنگ کرده از هیچ زبردستی با ما زیاده از بیست و پنج قایم
نمانده اما نرنکس حسو را در هسابور را از شگونهای بد معاینه شد که در
دارگاه حسو رستی بهم رسیده است مابران بسرعت تمام متوجه دارگاه با یا شدند
چون نزدیک رسیدند سال بدمال علم اینها برافراشته دانسته که حسو بلا
تشریف آورده‌اند از جای خود حرکت کرده روبرو شد نیزه برداشت
خواست که نرنکس بهار لعل حواله نماید نیزه بهار اج نیزه آنرا بشکستند لیکن
آنقدر نیزه متواتر انداختند که او را فرصت دست برداشتن نشد آخر الامر
دریمحالت بجلدی و چستی تیری انداخته کمان اینان بشکست از شکستن
آن صدایی برخاست که تا آسمان رسید سال در تعجب کمان بردن غالب
شده ام بلاف زنی در آمده گفت کای نرنکس حسو کمی ماها اگر تا مرد
شتوال دوست من بود تعدی حمله از میان مردم گرفته برای شتوال را
کسی امروز آنروز است که انتقام آن از تو گیرم نرنکس حسو گفت ای سال
خور دل مردان هرگز زبان بلاف و گزاف نمیگشایند هرچه در سینه داری

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

برون افکن بعد از ان شهر مهاراج گرزی بر سر او زدند ضرب گرز خورده
تا دو ساعت غایب ماند پس از ان خود را بصورت قاصدان تصور
ساخته تا سر و روی خاک آلوده عرق ریزان نزد ایشان آمد با ضطراب
تمام ظاهر ساخت که مرا لبدیو راجه پدر شما فرستاده است گفته تا بر و زنده و
نگاه دارنده جهانیان پیدا نم سال گرفته مسرور چرا خبر من بمکری بعد اندکی
فرصتی لبدیو راجه را از ما با ساخته نزد ایشان آورد آن لبدیو جعلی
قلق و اضطراب تمام میکرد که ای پسر مرا سال گرفته آورده عذاب تمام میدهد
مرا خلاص کن حیف نیست که با وجود چو تو پسری من بدست این ظالم
گرفتار شده ام در همین اثنا سال تیغ کشید سر آن لبدیو سر برید که دید که
پدرت چگونه کشته شد شهر مهاراج دانستند که اینهمه تفنه افسون اوست اگر چه در
ابتدا و اینهمه بخاطر ایشان نرسیده بود در اینجا کهتران دانا باهم گفتگو دارند
که و اینهمه را در ذات ایشان چه دخل از سر قدم ایشان جمع و اینهمات
رفع میشود چه گنجایش که در اینجا نام و اینهمه توان برد اما باعتبار جسم قالب
چنان هم میتوان گفت فی الجمله در کارهای ایشان جای دم زدن نیست
القصه ایشان بغضب تمام دنبال او کردند و او هوا میرفت تا باو رسیدند
گرزی باو حواله کردند او گرز ایشان را با گرز خود پاره پاره کرد ایشان
گرز دیگر بدست گرفتند همچنین چند بار واقع شد که ایشان گرز میزدند
او بضرب گرز بر زمین می افتاد باز برخاسته گرز را میشکست جنگ میکرد
آخر الامر تیره برو زدند که از شعبه آتش گذشت تا مقدار دیگر بار برخاست ۵

مراو را بر بندند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سراو را بریدند و بدریا انداختند از کشتن او دیوتاها شادیانه نواختند گل بر
سری کهنجیو افشاندند در همه جا شادی روی داد هرکه این قصه بصدق دل
بشنود هیچ آفتی برو عاید نشود ادهیای هشتاد و نهم از دسم اسکند منور
سری کهنجیو بعد کشتن سال متوجه دوارکا شده بودند که دشمن دیگر برادر
شسوپال با جمعیت فراوان بآنجا آمد از آمدن او جادوان مردم دیگر
هراس خوردند او گرز گرفته روبروی ایشان آمد بزور تمام گرز بر سر بلبهدر
انداخت سری کهنجیو فرمودند که ای دشمن بگیر زور که داشتی
صرف کردی حالا خبردار باش که نوبت من است بعد ازان گرزی بر سینه
اش زدند که بهمان یک ضرب جان داد شعله نوری از سرش بر آمده
بهوا رفت باز در دهن سری کهنجیو آمده فرو رفت از کشتن او در همه
عالم شادی شد از هوا گل بر سر سری کهنجیو باریدن گرفت بعد ازان
بندور نام برادر خورد او بجنگ آمد سر او را بسودرشن چکر بریدند در سوقت
دیوتاها و کهشتریان ستایش سری کهنجیو الصاحب مینمودند همه راجهای اسوده
هم رسید و سری مهاراج از انجا بفتح و نصرت متوجه دوارکاجی شدند اهل دوارکا
را جانی تازه در بدن در آمد ازان باز سری مهاراج ترک جنگ کردند
قرار دادند که سلاح در دست نگیرند ادهیای هشتادم از دسم اسکند
درینگاه میکه سری مهاراج باستماع جنگ پاندوان و کوروان متوجه آن سمت
شده بودند بهیم جیو بسیر تیرتهها بر آمد سر به سر تیرتهها سیر نموده سورتی
در بهودک و گنگا جمنا و اکثر جاهای دیگر که هشتاد و سه تیرته رفتند در انجا جای

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

از رکهیشران برای جگ جمع آمده بودند سروم رکهی نام سوت از
شاگردان بیاس شی الشان کتها منکفت بدیدن بلید هر جسو همه تعظیم
بر خاستند اما سوت بغرور علم بر نخاست الشان را ساخت بلید هر جسو
غضب در آمده فرمودند که او بار کتهه نشنو تادیب بی ادبان است و گ
کسی در شش ما براه ما شرا برود تحمل نمیتوانیم کرد می بیند که ایشان در حبید علم
خوانده است اما بآن عمل نمیکند یعنی خواهش را مغلوب ساخته است از اینکه باید
فرق نمیبیند کسی را که و رحب العظیم باشد نمیشناسد بغرور علم مغرور مانده است
لهذا تادیب او لازم افتاده است بعد ازین گفتن بلید هر جسو کسنا لحات سر او
بر افتد بمجرد رسیدن آن سر او جدا شده افتاد ازین او غریو فریاد
ز رکهیشران بر آمد همه گفتند کای رام جسو شما چه کرده اید ایشان در گتها و
محامد شری بهگوان کرشن منکفت خود را شنوید کان پاک و کر بار نهه مباحث
بر جای بیاس نشسته بود شما را چنین بهاستی کرد اگر چه شما اشتر اید لیکن خواهش
خواهش خود در وجود لشتانی در آمده اید برا در خورد شما سزیکس جسو
بهرگ برهمن لگد زده بود الشان پای او میمالیدند که مباد آزار
یافته باشد بلید هر جسو گفتند در واقع خطایی از ما واقع شده
حالا کفارت آنرا بیان کنند رکهیشران گفتند شما را همه تیرتها باید کرد
همه تیرتها باید رفت پس الشان پیر او بجای خود لشتانیده که تا
فی الفور علم بر همه بید ها و پوران ها حاصل شود بمجرد فرمودن الشان
علم کامل حاصل شد و بر جای پدر نشسته همان دستور کتها گفتن

٦٧

شروع کرد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

شروع کردند رکهشران خوشوقت شدند به بهیدهر جیو التماس کردند که بلول نام
دیتی همیشه در جگ ما خلل میکند و رسم چون می اندازد اگر او را بکشید ما جمعیت
تمام عطا کرده باشید بهیدهر جیو فرمودند که البته او را میکشم بالگه بعد از چند روزی
باد تند وزیدن گرفت و باران بشدت تمام آمد و رسم چون باران می افتاد
رکهشران گفتند که این از آمدن بلول دیت است رام جیو هشیار شده نشستند
تا پس از ساعتی آن دیت بقامتی در نهایت بلندی و درازی جسمی چون
منقل آتش سوزان و دندانی دراز و موهای ژولیده مهیب نمودار شد رام جیو
هل موسل گرفته بجانب او متوجه شدند با فنون لعبه گاهی غایب میشد و گاهی
پیدا میگشت انواع حیل بکار میبرد آخر الامر رام جیو او را بنوک هل بر داشته
موسل بر سرش زدند که جانش بر آمد از مردن او همه رکهشران خوشوقت شدند
چنانکه از کشش برابر سر دیت دیوتاها از اندر جیو خوشنود شده بعد از آن رکهشران
برای بهیدهر رام جیو دعای خیر کردند بیجی مالا در گلوی ایشان انداختند
دیوتاها نیز خلعت قیمتی و زیورهای اعلی آوردند پوشانیدند از انجا رام جیو
بموجب گفته رکهشران بسیر تیرتها بر آمدند اول در مقام مکه رکهشر رفته گرده انگد
از انجا در رود میان نام تیرتهه رفته پرستش تیرتهان نمودند در انجا بکوسی و گند
کافر ماسون رفته یکبار رفتند و در کنار تیرتهان را از خود خوشنود گردانیدند و
اشنان و بیرون و دیوتاها حاصل نمودند از انجا بانگر سنگم رفته از انجا از دار کا
گذشته بهردوار آمدند در انجا غسل کرده هیج گونه و گوداوری مهانا گنگهی
مقام سوام کارتک دسهری بت و کام جو بیمی و گانجی رکهه باین هر جهر و جهر او فتیت

شدند رفتند در سبب شدند ده هزار تا ده گاو موافق احکام بید به برهمنان
خیرات کردند از انجا بهلدکر نام جایی که اگست من درانجا عبادت میکردند
رفتند از انجا بمقام درکاوار حاد مانی و هوسمی بید با جل و ذندگ و برلو
تشریف برده اند در همه جا غسل کردند هر جا که میرفتند مردم انجا آرام میبافتند
و شاد میشدند همچنین دوازده ماه در سیر تیرتها بودند بعد از ان در بودن
جنگ کرز اشتغال داشتند بکورکهشر رسیدند همه حاضر الوقت در خدمت
ایشان نمسکار و ڈندوت کردند بید بهرجیو فرمودند اگر مردم در زور و
قوت برابر اند اما همسایین را حالت جنگ و حمله نفس کوماسی میکنید در بودن
علم کزباری را به رادی میدانند حیف اینها باوجود حاضر بودن پاس بهکوجیو
از جوی رضوکینی و نموکینی بر نیامده اند اگرچه هر جو خلاصه موجودات اند سر
بید هرام جیو از انجا بدار کاماتا آمدند بار در پیش رکهشیران تشریف آوردند و
ناپاکی گناهان را از غسل تیرتها وا نماید رکهشیران بدیدار ایشان شاد
گشتند اشیرباد کرده گفتند که حالا از شما از گناها پاک شدید رام جیو بعده
از انجا متوجه دارکا جی شدند مرکه استجابت تصدیق و اعتماد نشود محبت
شری بهکوا جیو در دل او قرار گیرد ادهیای ۸۱ هشتاد و یکم از دسم سکند
راجه پرکهشت بسوامی سرکهدیو جیو گفت که بخاطر شما بگذرد که
ما را از شنیدن کتهای و محامد شری بهکوا الحسن سیری بهم نرسانیده باشد
زیراکه حصول این دولت بمجرد طالع میسر نیست در نوقت کی سراب
سکهه در باقیه بود تشریف شما اتفاق افتاد محض از اثار طالع

بکورکهشر

تربوت

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شریف است در جاییکه ذکر محامد شری مهاراج صاحب در میان آید دلو تا تا از
سرک لوک لشنیدن آن می آیند نارد جیو که در هیچ جا قرار نمیکند در انجا
توقف میکند اگرچه تیرات من با جمال بیک مقام اعلی یافته اند لیکن از انکه
من شری مهاراج گوبت بر سامد حیوان بر انسان شرف دارد گو بیتی نام
شری مهاگنجو دو سوراخ بار دیگر دم دارد بر که بجناب شری مهاگنجو ان جیو
سجده نکند یا زلست بر کردن چشمیکه بدیدار شری کشن جیو بطاهر یا بصورت
سعادت حاصل نکند انرا صندلی مثاکی تو اکفت اگر مهاتی یعنی صاحب
تعلق اگر محبت شری مهاگنجو در دل اوست بزبان بر است و غنیمتی سر
دارد السوامی جیو میگویم که به تشریف شریف منظور نظر عنایت شری مهاگنجو
اند امیدوارم که مرا کامل دانسته دیگر آنچه بخاطر رسید از مدایح شری مهاگنجو
بتفصیل بعرمانید سوامی گفت ای راجه بر شوق اعتقاد تو آفرین باد حکایت
سودا ما بر همنی که شری کشن جیو او را از حضیض فلاکت باوج دولت و نعمت
رسانیدند میگویم بشنو در بندر نام شهری سودا ما نام بر همنی سکونت داشت
در نهایت افلاس و ناداری بود چنانچه هیچگاه در مدت العمر برای او
پارچه نو بهم نرسیده طعام شکم سیر نخورده اگر او و اهلش بفاقه میگذشت
جنس سوی که در دست باشد یا و سیر شود با انحال بمقتضای قناعت همیشه
خوشوقت میماند و شادان میبود در تی ذات سشیلا نام کمال عصمت و پاکدامنی
که از شوهر قبل لو بر و صابر تر بود این هر دو زن و شوهر دائما مشغول عبادت
شری مهاراج بوده دو چار احوالی سانی میدانستند با کسی الفت و محبت نمیکردند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

از هیچکس زبان سوال نمیکشادند چیزی طلب نمینمودند روزی این زن
با شوهر گفت که شنیدم که سرگرس حسو جادوان که لچمی در دست ایشان
است با تو دوستی دارند چرا در پیش ایشان نمیروی تا ازین
فلاکت و افلاس خلاصی شویم بلکه رغبت من برای طمع مال و منال
دنیوی نیست بل از بهر آنست که دیدن بزرگان برکت و سعادت بار
نمی آرد ایشان بر سر همیان بسیار مشغول و رضا اند بمجرد دیدن خدمت ایشان
ترا بجمع وجوه کامیابی حاصل خواهد شد سوداما گفت در واقع مراد در خدمت
اخلاص و عقیدت است لیکن میدانی که اگر من در خدمت ایشان بروم مرا مفلس
دانسته دولت دنیاوی خواهند داد چون بخشنده دولت یکبت آیند ایشان
دنیاوی چه در دست که ایشان توانگر فت من بتسلیم اگر دولتمند شوم
از عبادت خواهیم باز ماند به هوا و هوس گرفتار خواهیم شد آخرت خود را
خراب خواهیم کرد چه آبادی دنیا آبادی عافیت جمع نمیشود و با این
وضعی که هستیم محظوظم مرا این تکلیف مکن سوسیلا دانست که ایشان در نهایت
قناعت استغنا است و دنیا را وجودی نمی شمارد پس گفت مطلب من بی
خاصه برای زر و مال نیست چون ایشان پرم بر همه نارایین اند ترا ابرا
در پیش ایشان باید رفت گفت بدین تقریر و تقدیر میروم اما در پیش بزرگان
خالی دست رفتن از فایده خالی دور است من خود هیچ خیر قادر نیستم زن
شد گفت سرانجام نذر من میکنم پس مشتی برنج که ظاهر بسیار در خانه اش
افتاده بود آنرا در کیسه کهنه که از غایت کهنگی تاب گره زدن نداشت

بدشواری گره

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

به دشواری کره لیست و بشوهر داد گفت پای ملخی پیش سلیمان بردن عیب است
ولیکن هنر است از موری ار مامسکینان این نذر آن بزرگ عالم قبول
خواهد کرد سودا ما ار انجا روانه شده در راه با خود میگفت که شیر نگر حسو در
کمال جاه و جلال اند شاید ده هزار یکصد و هشت زن دارند دربانان بسیار
بر دروازه ایشان خواهند بود من فقیر را با رخت چرکین کهنه در جاییکه راجهای
عظیم الشان را دخل ممکن نیست چگونه بار باشد خبر ما که خواهد رسانید و آن
عالیجاه راجه پروا که بجانب ما مسکین بی سر و پا نگاهی کنند حالا من که بجا
بجانه هم نخواهم رفت لیکن روای کلبه گدائی هم از دست دادم الحال رسیدن
هم دشوار می بینم در همین اندیشه و فکر راه می سپرد تا بدار الکاجی رسید و خود
بدر حرم لتجانه شیر نگهار اج حسو رسانید چون بموجب حکم ایشان برهمن را در
هیچ وقت منع نبود دربانان هرگز مانع او نیامدند تا زمانی بجانب دربانان
دیده بعد از آنکه دانست مزاحم نمیشوند ترسان لرزان اندرون رفت هر لحظه
عقب مید ید مبادا کسی از خاصان بیاید برگرداند از عمارات حرم لتجانه که
همه بلور و طلا و مصفا بود برابر انداخ در آن نگار رقم بود حسنهای او
بملاحظه خیره میشد و تعجب میکرد همچنین تا بجائی رسید که شیر نگر حسو و همی بها
تشریف داشتند همینکه شیر نگهار اج سودا ما را دیدند بر خاسته دویدند در پای او
افتادند او را بکمال کرم و التفات در آغوش گرفتند که تا دیری در کنار
داشتند سودا ما ازین عادت سحر مرفت حیران و متعجب شده با خود گفت
اینکه می بینم بیداریست یا رب یا بخواب بعده دست او را گرفته آوردند بر تخت خاصه ملک

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بستاندند بدست مبارک خود کرد از روی اوراق نزدند پای او را شستند
آن آب پاشوره را بر سر ای خود کردند هر چند هشتپا یاران که خواستند که پای او را
بشویند شرمها راه نکرداست خود با شستن او قیام نمودند و هر ساعت از خجالت
دست و پا کم میکرد آن در التفات می افزودند بعده صندل آوردند
بر بدن او مالیدند خاری که در راه بپای او خلیده بود برکندند با گور و ذراع
و کل و شیرینی برنج چنانکه معهود است بو جا کردند انواع اطعمه لذیذ پیش کشیدند
قبول آوردند در نوبت دعوت ها در هوا احتمال کرده بمقدار کمی ماها السادو
بود بلکه مگس می رانده اندازه این حالت بعجب میکردند ها هست بهاما
از بسکه شوخی داشت با زنان دیگر میگفت سر نگرش جستو با ما بیار و غرور
مباشند حال هست این برابر بیند بعضم هستان دارند
زهی همت نورا که گویا گاهی رخت نور انجوان ندیده آباد در کدام
ملک و ما یار میباشد که باین فلاکت بوده است چه و می داشته باشد که
این انهمه مضمون او نوید باری خیلی عطیه است که ابقدر دل این
جا کرده است پس ازین احوال شد مهر جسود اما ناه پذیر مار این شنیده
بودیم که کار و باری میکردند الیشان خراب است که کوبیان در دیده میخوردند
دوست شرمها راه هم دیدیم سودا ما بجرئت فرو رفته شرنگرش حسبورا
در شناختن من غلطی افتاده والا در قابل اینهمه تعظیم و تکریم نیستیم
شری کهوان بر سا بر ضمایر آگاه اند این کد لشکر او بود در نافته و فرمودند
کای سودا ما بخاطر داشته باشی که من و تو پیش ستنبدیش سلم هیچ اندیم

۹۰

در عمل لا انام تو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در همین ایام تو گفته باشی یاری بگو آن زن صالحه تو بحر عافیت است تو
درین راه بصحت و سلامت آمدی مرا شوق دیدن تو بسیار بود خیلی کرم
کردی مارا دیدار خود نمودی میدانم که تو در آنوقت هم با وجود خوردسالی
چندان میلی نداشتی حالا بگو که چون میگذرد مرد دانا هرگز دل با سعادت
ظاهری نه بندد و با وجود تعلق آسوده فارغبالی میباشد من شانزده هزار و یکصد
هشت زن دارم از همه آزادم آن سید بن معلم ما چه مرد بزرگ صاحب
دانشی بود با ما چقدر التفات میکرد دادای حق او خیلی دشوار است و
فی الحقیقه از هر کسی که یک حرف خوانده شود حق او را ادا نمیتوان کرد و تکلف
که تمام عالم خوانده باشد هر که خدمت اوستاد بجان و دل بجا آرد من از و
بسیار خوشنود دم ای شودا ما حق تو بر من بسیار است در خواندن تو و نوشتن
ما مددکار میشد مودی اگر احیانا اوستاد با ما جدی میشد مود تو عوض من آنگاه
را بر خود میگرفتی و به تصدیع من روا دار نمیشدی بخاطر داشته باشی که
روزی اوستاد همه طلبان را برای هیزم فرستاد در بیابان با مرا در قسیم
هیزم حصه مرا تو شکستی و جمع کردی بمن کمتی که دست تو نرم است تاب
اینکار سخت ندارد آخر و باران بشدت تمام بارید شب در بیابان
گذشت بخانه نتوانستیم آمد صباح اوستاد خود را آنجا رسانید از غایت
اضطراب و الفتی که داشت نام مرا و دیگران گرفته فریاد میکرد که العزیزا
تو چو دان کجا شد زود جواب دهید مرا از سلامت خود آگاه کنید که
نزدیک است طائر روح از قفس کالبد من پرواز کند همچنین نالهای زار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

میکرد بجای مار سید دید که از سرما در لرزه ایم دیده مارا حالت در آغوش
گرفت و سر و روی بوسید گفت آفرین باد بر صداقت شما که مرا خوشنود
ساختید بشما علم تمام روزی باد مارا از انبار رخصت کرد عالم العلم
شدیم و هر کدام بخانه رفتیم از آنروز که جلد آمدیم امروز ملاقات واقع
هزار شکر که شما را دیدیم گویا روستا کشوده یم رهی سواک
بقدم شما بخانه عمق اقبال سود اما چون اینهمه التفات و عنایات بدید
شرمنده اینهمه مهربانی ها شده گفت لکن صاحب همه عالم الی صاحب همه
دیوتا ها کسی که ترا هر عالم می پرسند چهار بید القاس ست و بکنهه
ماهیت تو کسی نرسیده تو از همه بالاتری معرفت ذات تو ست و قیام
انجوبه ها که در عالم واقع میشود از تست ترا ابتدا و انتها نیست از زوال و
فنا منزه مبرائی پدر و مادر همه عالم توئی هر که بر ذکر نام تو اشتغال نماید
مرتبه او از همه بالاست در کمتر زمانی ناجی و رستگار میشود و همه دیوتاها
بدگر تصور تو مشغول میباشند همیشه پاک نامهای ان زبان بذکر تو
اشتغال دارند منور بنهایت آن نرسیده در چشم زدنی تمام مخلوقات
می آفرینی و پرورش میکنی و فانی میسازی از افزونی و کمی فارغ میباشی
بافکنده ها فراهم شوی ترا نسبت نو هم از تو ست بخواهش خود
چون وجود تست و ذات لازم دوالت انسانی در آمده برای رهنمای خلق
لکه اریشی که لازم انتقام است اقدام نمائی و الله تو را زادن مردن
مبرائی از تم ترا تسمیه کات و افعال ترا نهایتی نیست لکن که سنگه جگر و کلاو بدم

دردست داد

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در دست داری مع سابر یعنی پارچهٔ زرد بر جو شش سحنی مالا در گلوی تو باشد
و با همه میباشی و از همه بیرونی و هیچ عیبی و نقصی را در تو راه نیست و گرد برای سوار
نیست بر همه مهربانی و بر عاجزان مهربان تر ای که ترا اندازه بمقداری نیست
از هیچکس ترس و بیم نداری شکنندهٔ غرور متکبران تویی بدن تو مانند نیلوفر
سیاه از کمال ملاحت در نهایت زیبایی است و چشم تو چون برگ نیلوفر
سرخ دلرباست تو فرحت بخشی که اندوه را در آن مدخل نیست از من
ترا هزاران هزار سجده است من چه حد دارم الله باشم که وصف ترا توانم گفت
زهی طالع که بدیدار تو مشرف شدم شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرم
گفت جان مرا هیچ آرزو در دل نیست همه کار من تمام شد میخواهم که
دایما مشغول ذکر و عبادت تو باشم او سیای شناد دم ازد شمکند
چون سودامانه حسیو این فصل بر خواند مدح شری مهاراج بکمال اخلاص بر زبان
راند شری مهاراج حسیو فرمودند که ای عزیز گفتار شیرین تو بار البسیار خوش و خرسند
حال گفته که ما دار خانه برد آسته باشی بده سودامانه از فرط خجالت از خود فرو
میرفت و در دل میگفت چقدر بد نماست گران قیمت زیره برنج را در پیش
ایشان عرضه و بیم اسرار نهایت شرمندگی پنهان میکرد در بین اثنا پارچه
کهنه فرو نموده بود پاره شده برنج فرو ریخت شری مهاراج برداشته تا بالکل
فرمودند که یکیکدانه را از زمین چیده بهمین بدهید احتیاط کنید که هیچ دانه
بر زمین افتاده نماند در زر برپای کشتی با بداران برنج کف دستی گرفته
بدهن مبارک انداختند فرمودند که همه دیوتاها و رهنمایان هر عالم از برنج

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

سبز شوید سوداما گفتند که ما را اخلاص و ارادت منظور است والد جیو های
دیباچه مقدار است شنیده باشی که طعامهای لذیذ در سرایش را گذاشته
سبزی سبنه که در خانه وید سوداانرا از راه اخلاص من میفرمودم هر بار در
وقت خوردن میگفتند این برنج چقدر لذیذ است ما در مدت العمر این مزه
خبری نخوردیم طعامها که جیو داماد بوکی ماتا بما میدادند مگر با همه
لذیذ نبود بار سر مهاراج امشب برنج دیگر از آن برنج برد اشتند چون استند که
در هیچ نبیند از بد کمی ماتا از انجا که سرشت زبان است دستان ایشان گرفت
که یک مشت آنقدر بخشید که در وهم قیاس کسی نمی گنجد حالا مگر ملجه هی که
هر شب عالم را این برهمن بدهی ما دست بدامان تو داریم لیس کن سر
مهکوان جیو حرمت رکمنی ماتا گفته است لیس کردند در وقتیکه شری مهکوان جیو
تعریف آن برنج میکردند سدیو راجه دبوکی ماتا او دهو جیو باهم خنده
میکردند که مفلسی زیاده برین نباشد که از مقدار راه هم رشت سرگی
همگی آورده است مفلس تری از شری کرشن جیو کسی نیست تعریف آن میکند
ونهامیخورد شری مهکوان جیو در خواب ان میگفتند که شما لذت این
برنج چه دانید از من باید پرسید شمارا همین سعادت است که من بدیدار
این برهمن مشرف شدید آنروز با لطف شب با سوداما بحروف حکایات
مشغول بودند بعد از آن همانجا نزدیک پلنگ بکبر استراحت میکردند هر
باری که سوداما در حکومت خواب از پهلو بپهلو میگشت شری مهاراج جیو
از کمال بزرگی محبت در حق او دعا میکردند چون صبح شد سوداما

استمداد عالی حضرت کرد

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

استمد عالی حضرت گرد شری بهگوان تا دروازهٔ دم تبخانه بمشایعت او
بیرون آمدند فرمودند حقی عظیم بر ما ثابت کردی که ما را بدیدار خود شادان
ساختی بعد ازین میخواهم که ما را فراموش نکنی سودا ما از آنجا بخانه روان شد در راه
با خود گفت که شری مهاراج با من اینقدر کرم کردند که زبان از شرح آن
عاجز است لیکن بمن خبری ندادند بهمان افلاسی که از خانه بر آمده بودم
ما را همین درویشی بس و به ازین چه دولت خواهد بود که بدیدار ایشان مشرف
شدیم دیگر مرا چه میباید بهمین قسم با حرف و حکایات داشت تا بمقام خود رسید
در آنجا از خانه فرسوده خود نشانی نیافت دید عمارات عالی از طلا و بلور
مصفا و مرصع بجواهر قیمتی بر پاست و باغهای دلفریب مشتمل بر اشجار میوه دار
مهیاست هر طرف مرغان خوش الحان از طوطی و سارک و کوکلا و طاوس
و غیر آن با آواز دلفریب غلغله در زمین و زمان افکنده اند حوضهای پر آب
گلهای نیلوفر در آن شگفته و نیلوفرهای سیاه مست بر آن گلها هجوم آورده
رایحه جان فزای گلهای خوشبودار زیده باغها را معطر ساخته بر در آنجا
دربانان بلباس فاخره نشسته گران بر باد حور و پیکر و ماه روی عنبر بوی
تردد مینمودند درون و بیرون باعود مینمودند سودا ما با دل متحیر در آنجا
آمده بایستاد با خود گفت درین کمتر مدتی این عمارات طرح که در حیرتم آیا
من غلط کرده در اینجا آمدم یا خوابی است که می بینم آن خانه کهنه خسته من کجاست از
عقب بمن کجا رفت لکن وای من با امید لطفی از خانه بر آمده بهجوم خانه ایم از
دست دادم حالا مرا چه باید کرد کجا باید رفت چون سودا ما کنیزان که چه بود و جانب

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که صاحب اینجا به این لباس و علامات است و از آمدن او با خبر باشند
هنوز از خوابیده بود در حالتی که سودا اما متحیر و متفکر السعاده با خود گفتگو
داشت کنیزان او را دیده با آن علامات شناختند در زبان حال و بیان
دو دیده یکی باد رانی میکرد و یکی گرد از دامن او وا میافشاند یکی را راه صاف
کرده آب پاشی مینمود سودا اما را خبر بشارت افزود هر چند کنیزان خاطر او
با و مدارا میکردند او خود را عفت میکشتند و میگفت که من غریب را در خانه
بزرگان چه کار اگر چه آنها میگفتند که اینجا به نسبت با و رسم میکردند هراس خود
بر خود مستقر زد بالکه به سوسله خبر رسید او دوید آمد در پای سودا اما افتاد
چون با انواع حلیه و جواهر لباس قیمتی آراسته بود فلک کت او بدوش و صندل
زنده و حسن و جمال دو بالا داشت سودا اما او را العبد دیری شناخت والکاه
نکر فضل شهر بهار آج بر زبان رانده حیران آن تماشایی عنبر مرقع نشده بخانه
در آمد دید که سقفهای آبدار بجواهر آبدار مرصع است و در پرده های زر لقب
از هر در آویخته زینت سلسله های مروارید بر آن افزوده و کرسی های
طلا مرصع و بسترهای قیمتی در هر جا افکنده بخورات معنبر در هر جا سوخته
خانه ها را معطر ساخته و شامیانهای قیمتی از زربفت و بوم طلا و مرصع آل
ملمعهای بر پا شده و کنیزهای بسیار با قطار سینهای دسته مرصع لباسهای
فاخره برای خدمت السعاده در هر طرف ساز و لباس از زرالی و طرف طلا
وغیره افتاده باز گفت که شهر نکس چسود در حق من چقدر عنایت کردند
مرا این خبر با خبر نبود ازین راه بر فقدان که نه افسوس میخوردم یعنی از

خبر که میدهند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

چرکه منید نها بر زبان نمی آرند حیف اوقاتی در غریبان ملازمت تیرتهها راح چهو
که بکیس سور تراحت تاره بیاورد لیسود اما بو تا نید عطرات مالیدن د
آنچه در عقب بر آنها نشسته بود با هم راندند بکام دل نشستند سود اما چهو عمر
دریا دسر نکرس چهو کدر انبده بعد از جدا شدن قالب عنصری انتر تیرتهها راح چهو د
واصل شد **ادسیای هشتاد و سوم ارد شمکند** وقتی که کسوف آفتاب
اتفاق افتاد سر نکرس چهو در قالب لیستد بو راجه دبوکی ماتا ملیدیر چهو همه
یادوان تمام زبان با عظمت و شوکت بسیار از فیلان و اسپان رتهها
مرصع متوجه کوروکهیتر جای قدیم متبرک است بس این سمت سنجاک بنام داشت
بر سرام چهو چون جهان از چهتریان خالی ساخت اکثری را آورده در اینجا
میکشت بخون شان تیرتهها تیران میکرد جوی از خون شان جاری
ساخته بود دران سرزمین عابدان و زاهدان بسیار عبادت کرده اند و
غسل کردن در اینجا در ایام کسوف ثواب بسیار دارد چون شری کهو اکهو
نزدیک رسیدند پیاده شدند چه گفته اند اگر تمام راه تیرتهها پیاده توان در وقت
از جاییکه تیرتهها نمایان بود پیاده باید شد شری کهو اکهو پیاده گاوان بسیار
به برهمنان خیرات کردند راحت جویی برهمنان گوش نشین بودند بر جا
بیجا می نشستند بدیدن او مرشد همه پسران برادران تاکید میکردند
که تعظیم برهمنان بجا آرید راجهاییکه از اطراف در انجا جمع آمده بودند
همه بملازمت شری کهو اکهو رسیده خوشوقت شدند در تراتشت و گرن و
بهکم و دریودن کشتی ماتا تا پیران گاندهاری ماتا نیز انجا آمدند شرف دیدار

Mbhd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شان دریافتند گیتی ماتا شری بهگو اکیو گفت من مبدأ آنم که شما بر عمه
زاده‌های خود مهربانید لیکن در مدت از حال ما خبر نگرفتند بر ما چها گذشت
چه رنجها که از دور بودن نکشیدیم لبدبورا جی گفت ای خواهر این
پسران هم دمی آرام نماندند در خوردسالگی کنس را نهایت فکرها
اندیشید بعد از آن از ترس کنس جراسند وطن خود گذاشته در جایی در
در دشت سکونت اختیار کردیم بعد از آن بسدیو جسودا ماتا کوپیان
گوکل خبر آمدن شری بهاگوان جی شنیده با اشتیاق تمام دویده آمدند شری
بهگو اکیو آنها را دیده بشوق وافر برخاستند دریای [illegible] بسدیو جسودا ماتا
اعتماد ماگو آلدان بغلگیری نمودند کوپیان را احوال پرسیدند و
همچنان لبدبو نند مهر یکدیگر را دریافتند لبدبورا جی گفت این نند مهر
این همه ناز و نعمت هر دو پسران بدولت توجه التفات است
مرا در کنار عاطفت پرورش داده دیوکی ماتا در رویدی ماتا جسودا
دریافته شکر گذاری بجا آوردند گفت اگر عمر صرف نمایم از عهده
ادای شکر شمه از لطف تو بر نمی توانم آمد در همه حال [illegible]
پسران من تو کرده که اگر بدست کنس ظالم می افتادند جان بر نمی شدند
ایام حسن بر ما منقد زندگی گذشت الغرض تا آسانی بعد از آن
کوپیان بمقتضای کمال محبت که با شری کشن جیو داشتند بیتابانه جدا گانه
لشته دیده هجران دیده را بدولت دیدار کامیاب ساختند شیدای کشن جا
حرف میزدند که اکنون شری کشن جیو این همه مهلت مال از کجا

این فقط و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

این فیلان و اسپان از کسی که بتجارت آورده باز رست یاد داشته باشی
که برای کتخدایی یک زن با تو خنده میکردیم اکنون شانزده هزار یکصد و زن
در تصرف داری بخاطر تو خواهد بود که جنود اترا ها و ان چو هان نست سر و حضرات
ما در دیده میخورد همان قسم یاد صحبت های قدیم کرده داد عیش و نشاط میدادند
سر نکرده جنسو برا اسباب عظمت و جبروت سلطنت را یکسو گذاشته با نها بکمال دلداری
و مهربانی حرف میزدند حکایات زبان خورد سالی بیاد می آوردند خوشوقت میشدند
میفرمودند آن ذوق و عیشی ما با شما در گوکل داشتیم هرگز در نمیرود و لیت اوقات ابدا یادم
من همیشه با شما ام چرا هر که در یاد من باشد گاهی از وجدا نیستیم جدائی ظاهر
نزدیک کسی که با من نیست آن من با او و بیم اعتباری ندارد آمدن من اینجا محض
برای ملاقات شما بود گوپیان کشد در وقتی که او دهی جنسو تعلیم کنان کرده بود
بخاطر ما قرار نگرفت لیکن اکنون فرزاند اشتم خود را از شما جدا نمیدانیم
سوادی که بما بیش است بجو گنشتران نیست دهرم ارتهه کام موکهت بما حاصل
کردند الغرض گوپ غول مردم بنامده ایم آمدن ما برای دریافت لذت
دیدار شماست و حقیقت اخلاص ما از شما پوشیده نیست زندگانی ما دانسته
بیاد شماست امیدواریم که دست برکت التفات خود بر سر ما نگاه دارید تا
برکت آن قدم مبارک شما در دل ما باشد محبت با نور سرور منطر بند سر
مهاراج فرمودند که جنس باشند تسلی و دلداری گوپیان کردند بلکه انهارا
سر نو زنده گانی تازه بخشیده از انجا بر خاستند بنا بر فرط بزرگی و ادا
دانی در رعایت هم جنسی بجائیکه راجها فرود آمده بودند تشریف بردند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

راجها حره سعادت دارین در آیینهٔ خیال دیده باستقبال برآمدند برگرد
ایشان گردیده دندوت و نمسکار کردند شر بهارج حسنو چنانکه رسم بزرگان
باشد هر کدام دلداری و احوال پرسی نمودند راجها گفتند که همیشه محامد و مدایح
شما میشنیدیم کسی را آرزوی ملازمت داشتیم حالا بمقتضای سعادت کامیاب
امید دولت شدیم کسی را برابر خود نمی بینیم امیدواریم که بعد ازین هیچگاه
محبت شریف از دل ما کم نشود ادهیای هشتاد و چهارم ۸۴ از دشم سکند
عابد خاص الخاص شر سوامی سکهدیو جیو براجه پریکهیت میفرمایند که روزی
کوروان و پاندوان و کهتران نامی مثل بیاس جیو و نارد جیو و جمن
دول و دلنوازتر آمایند و بهر دواره کوتم و بست و کالو بهرگ و انرود
دکندی و سربست و اکست و امدلو براشر وغیره در یکجا باشری کرشن صاحب
در عبادت ایشان دروپدی ماتا از رکمنی ماتا پرسید که شما حقیقت کارخیر خود
مفصل بیان فرمایند و اظهار نمایند که بچه نوع وقوع آمده است رکمنی ماتا
اظهار نمودند که کارخیر دختر باختیار پدر و مادر است تعلق آن بحکم ایشان است
چنانکه پدر نسبت ما با شری کرشن جیو نامزد فرموده بود برادر کلان من
که رکم نام داشت ازین صورت برآشفته براجه ششوپال پیغام فرستاده خویش
با ایشان روداد انبعد من نوشتم چنانکه از برای خودی خود پسندیدی و
بی اجازت پدر و مادر نشسته وغیره هر رسم شدنی دست بطور خود فرستاده
بودی چون من بطواف بتخانه دیوی ماتا رفتم خود بدولت قدرت
کامله در آنجا رسیده بازار آنجا برداشته بر ارابه خود سوار کرده بودند و بتحاشا

تشریف آورده بند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

تشریف آوردند رکم مذکور اینمعامله معاینه کرده آشفتگی بهم رسانید و لشکر عظیم همراه
گرفته بعقب ذات شریف آمده مظهر العجایب اینصورت را در نظر آورده که رکم از راه باده
ناکامی مخمور است باد نخوت در سر دارد تمام لشکر او را نیست و نابود گردانیده معدوم
ساخت رکم را موی سر و ریش تراشیده لباسات وافره مخصوص گردانیده مار اندو تنها
مبارک رسانیده مطابق رسم شده آمد قدیم هنودان کار خیر بجا آوردند من بعد ماتا
رکمنی با دروپدی ماتا التماس نمودند که شما هم موجب کتخدائی خود مسرور گردانیده
فرمایند دروپدی ماتا در خدمت ایشان اظهار کردند که پدر من راجه دروپد یک چاهی
کنده درمیان آنجاه آتش برافروخته دیگ روغن زیتون گرم ساخته و بالای
آن گذاشته دیگ چکر کرده که در گردش آن سرعت تمام داشت و بسیار
تند میگردید یک ماهی بالای چوبی بمقدار بلند کرده بر او آویزان گذاشت و
روغن از گرمی آتش بجوش آمده قرار چنین کرده که هرکسیکه این چکر گردنده
را از سر خود فرو گذاشته متانیه در ظروف روغن دیده تیر بماهی هدف رسانند
سزاوار کار خیر باشد از استماع اینمقدمه جمع راجهها در بودن و غیره کوروان در انجا
فراهم آمده بودند پاندوان تیر اسند عاجز فرستادند سرگشته خسروان بصوب اطلاع
یافته بخاطر آوردند که بغیر از [illegible] دیو باین روش آن تیر زدن بدین طریق
تیر بهدف رسانیدن کار دیگر ندارد حکم بگردد شد که زود رفته باید و آنرا اطلاع
باید داد چنانچه گردلبر عشق تمام رفته حقیقت در خدمت راجه بود شرح اظهار
کرده استدعای الیان نمود راجه مذکوره فرمودند که رفتن ما در آنجا مناسب
ارجن دیو بهیمسین را فرمودند که شما هر دو برادر متوجه شوید چنانچه این هر دو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حسب الامر از خدمت راجه جدهشتر اجازت گرفته بر سر تالابی رسیدند
برای غسل آمدند در تالاب مذکور یک جانداری مهمانند از دریافت دیدار و
ارجن دیو صورت آدمی گرفته پیش آمد از و پرسید که شما صورت احوال
ماضی را اظهار نمایید از حال خود بگویید که چگونه است او التماس نمود که من
برهمن بودم از دعای بدانید در اینصورت روی نموده بود الحال از دریافت
مواصلت ملاقات شما وجود اصلی من قرار یافت و از جمله شما با اصل
خویش رسیدم ارجن دیو لعنو با خود طعام خورانیده بر آراهه سواری خود
همراه گرفته در ملک راجه درو پد که سومبر درویدی مانا بود رسیدند در آن بودن
وغیره راجهای پرشکوه در زدن تیر نشانه تلاش میکردند گوشهای ملل و
جان لکار میبردند تمام محض بیفایده بود از آنها که اینمعنی بوجود آمدن ممکن نبود
سعی ایشان بجایی نرسیده در ضمن ارجن دیو رسیده در میان شریک شده جستجو
را بخاطر آورده نام او بر زبان راند و تیر و کمان خود بدست گرفته بر و
که قرار داد راجه بود به یک تیر نشانه را زده بر زمین انداخت از مشاهده آن
صورت تمام خلایق متعجب ماندند درویدی مانا جمل کل مراد در گلوی ارجن دیو
انداخت و از معاینه اینواقعه دیوتاها از آسمان گلهای خبر بر سر ایشان ریختند و
نثار کردند تحسین و آفرین بر خواندند از رویداد اینمعامله تمام راجهای سرگرد
خجل شده دست کشیدند بجاهای خود متوجه شدند دریودهن بانوان ملک و دید
آیین بارجن دیو گفته فرستاد پیغام کرد که درویدی را بما باید سپرد از اینمعنی ارجن دیو
بر آشفته با سرا کفت و دریودهن فوج آرایی کرده علم لشکر جهد آراسته برای جنگ

قلمی نموده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بقلس نموده بهمین از غرب تمام فوج کوروان را زیر و زبر کرده هزیمت داد
مارا همراه خود گرفته بخدمت راجا یودشتر آورده هر پنج برادر ما را در سر گوسینی ماتا
برده در خدمت ایشان اظهار کردند و بیان نمودند که از توجه شما بعد امید مهمه
بکاری حصول انجامید گوسینی ماتا دانسته حکم فرمودند که هر پنج برادر قسمت کرده و
متصرف شوند تمام شد ادهیای ۹۴ هشتاد و چهارم از دشمکند ادهیای ۹۵ نود و
پنجم از دشمکند عابد نیکو خصال شیرین کلام نیک سرانجام سر سکهدیو
سوامی براجه پرتهیت میفرماید که ای راجه درویدی ماتا این حکم گوسینی ماتا
از زبان ایشان شنیده بکمال حیرت در دریای فکرت در افتاد و
اندیشه مند گردیده از خواست زبانی چاره ندید از جان دیوانشو هر و
حقیقی دانسته دیگر از الا علاج نوبت قبول کرد بهمین طریق صرف
اوقات میفرموده روزی گوسینی ماتا به سید بوراجه رسید بوراجه گفت از
کمال طالع شما شرکس جسو در خانه شما تولد یافت و تمام قبیله یادوان و
را آبرو بخشید این هر پنج برادر را زن و بار این حقیقی در دل قرار داده و
بعبادت ایشان باشند القصه که بعد ازان بعد توانایی بسیار خواستند و
خود عازم شوند بعد ازان حالت و سید بوراجه بر حالت کفن کاشی عالی وا
شما بهمین طریقی بفرمایند که از استماع آن دست اعمال اهل تعلق بریده شود
از زادن و مردن نجات دست دهد بار دیگر تبسمی کرده گفت که
ماتای شیر بهاراج چقدر غالب است که جان بخشی جهانیان در خانه و لد بوراجم
طلوع کرده است و از بار ماه راجی پرسید بی ساکنان گنگا قدر گنگاجی نمیدانند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شری سوامی سکهه دیو جیو میگوید ای راجه شناخت شری مهاراج جیو بسیار دشوار
است میسر نمیشود بدون لطف ایشان را شوق کامل بهم شود شری مهاراج جیو
خود کرم کرده خود را شناسانند پس آن کهتریان بسدیو راجه گفتند که
ترا میباید که بصدق و اخلاص درست جگی بکنی ثمره آن در حد مست شری
بهگوان جیو بخشش نمائی ازین عمل صفای سینه حاصل شده زنگ کدورت
تعلق از آئینه دل تو محو خواهد شد بدرجه اعلی واصل خواهی گشت بعده
وسدیو راجه همان رکهشران را برای جگ اختیار کرد و شروع در جگ
نمود پوست آهو پوشیده با همه زن خود دیوکی ماتا و روهنی ماتا در مقام
گوروکهیتر در جگ نشست و رکهشران و برهمنان بید میخوانند تمام یادوان با
زنان خود خدمت میکردند اکثری از راجها حاضر بودند زرهای بیدریغ
خرج میشد بعنوان پسندیده صورت اتمام یافت بعد اتمام آن وسدیو راجه
مال بسیار و گاوان بی شمار و جواهر آبدار از قماش بر کار نیز برهمنان و کهتران
بخشیدند غیر برهمنان که در آنجا بودند اکثر مفلس بود غنی شدند کهتران
بسدیو راجه را دعا بخیر کردند و رخصت شدند کوروان و پاندوان و غیره و گوپیان
بر وداع شدند در حالت وداع نند مهر او وسدیو راجه چشم پر آب کرد
گفت که حق شما بر من بسیار است که بلرام جیو و سری کرشن جیو را تو پرورش
کرده الحال چندگاه بناسائی با جمعیت خاطر او و فاتی تنها بگذرانید
پس تا مدت چهار ماه در آنجا ماندند در مدت سری کرشن جیو بیدهر جیو
خدمت فرزندانه میکردند روزی یادوان در موضع گوکل در حد یادو مست بیشتر

گرفته بودند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

۲۷

تشریف بردند شده کوجر وغیره ملاقات کردند التماس نمودند که از گوشهٔ
خاطر محو نفرمایند چنانچه ما هم از یاد آوری شما غافل نیستیم و نخواهیم بود احوال
ظاهر و باطن جانبین اظهار نموده بجایهای خود متوجه شدند ادهیای
نهاد و نهم از دشمکند عابد خاص شری کفتار شری شکهدیو جیو راجه
پرچهت میفرمایند که ای راجه سری کرشن جیو و بلبهدر رام جیو در نزد پدر و مادر در آمده
کورنش میکردند دعای خیر میگرفتند لیکن درین روزها دل لبدیو راجه از چاک
کردن ثمرهٔ آن نذر سری کرشن جیو نمودن صفای دیگر بهم رسیده بود در روز
شری کرشن جی و بلبهدر جی بدستور معهود آمدند خواستند که سر در پای راجه آنکدار اند
وسدیو راجه برخاست و شفقت کرده پای ایشان بگرفت هر دو دست بسته
تونا کردند که برینها و ایندر و مهادیو وغیره دیوتاها در حیرت اند هیچکس را
از آغاز و انجام ما اطلاع ندارند در کتهه شمالی نه بردند نمی برند از بدایت
نهایت تو آگاهی ندارند شنیدند از استماع این مذکورات مبارک خدا آن
شدند در تبسم در آمدند گفتند که ای لبدیو راجه آنچه دانستی بود داستی باید
کرد که بر همین حرف استوار باشی بعد از آن روزی دیوکی ماتا در حضرت
مبارک ایشان اظهار کرده التماس نمود که شما بقدرت کامل چنانکه پسر
معلم خود را از پیش جمراجه از همه لوک آورده حوالهٔ ایشان کردند و
شش فرزند ما را که کنس بدجنس ناحق و ناروا کشته است داغ بیکناهی آنها در
من جا کرده است آتش فراق آنها جانم را سوخته است از راه کرم آنها را
ما را هم آن ... بخشید که یک مرتبه روی آنها دیده شور آتش جان خود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سرد نمایم خاطر اندوهگین را تسکین فرمایم چنانکه این حرف را جود استماع
نموده عابد خاص الخاص و دست کشمیر همراه گرفته به همه لوک تشریف بردند
همه راجا و پل و لو در عرض راه ملازمت کردند آنچه لوازمه خدمتگاری است
بجا آوردند ضیافت و مهمان نوازی بمقدار بسایند و التماس کردند که لایق
خدمت نمایان چه باشد که ادا توانیم کرد امیدواریم که حکم شود تا آن فرموده
که شش فرزند دیوکی ماتا که کنس ناحق ساش بیگناه کشته است تا حق قدم
در داده با عتاب کنند که بواسطه پسران خود دیوکی ماتا تصدیع زده
تاریخ تعب و اوقات بسر میبرد ما برای همین طلب در پیش شما آمده ایم همراجه
همان لحظه هر شش طفل حاضر کرده اینده در پیش ایشان نگذاشت عذر در خواست
خود بدولت آنها را همراه گرفته از پیش راجه بل دانو رخصت شده بدوارکا
تشریف آوردند حواله دیوکی ماتا کردند مادر مهربان از دیدن
فرزندان باغ باغ شگفت و اجابت گشت از پستان شیر خوردن مشغول
گشتند طفلان همانندم سر از پستان دیوکی ماتا برداشته وجود ایشان گلدسته
برنگ دیوتا شده بخدمت دیوکی ماتا بجا آورده بجانب جنت متوجه
شدند از مشاهده اینمقدمه دیوکی ماتا بار دیگر زار زاری نموده ناله و فغان
سرداد سر نکر حسرو زبان مبارک بدیوکی ماتا ارشاد فرمودند که اینها
از دعای بد عابدی بایمصورت وجود ایشان از شما آمده بودند بسبب غبث
معدوم کردید حالا از طفل شما که دم شیر از پستان شما نوشیدند کثافت
باقی نماند بمکانهای خود داخل شدند تحقیق بوستند دیدن ایشان اینها

نو لش ابحار

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

نفس را بخاطر راه ندهید این گریه زاری کردن و آه و فغان بر آوردن و اسف
بشما هنا نیست لایق شاهان نباشد که آنها ازین دار ناپایدار نجات یافتند
شما هم واصل صواب اهل جنت شدند ادهمیای هشتاد و هفتم از دستمنکند و
عابد حق آگاه سرلسوامی سکهدیو صاحب براهمه رحمت منور باید کرد از احوال
روزی درمیان عابدان مذکور شد که حق پاک یعنی ایشری را نیکو
را لی شبهه بیچون بی نمون گفته اند چه نوع پرستش چگونه تصور آن
باید کرد او را بچشم توان شناخت سرلسکهدیو جیو فرمود که حق پاک سرحق
بخاطر باید آورد خود را اظهار باید کرد در زبان باید برد حست که اول سرحما
رالوجود آورده اند از برهما جیو چهار بید تصنیف در آمد بنوعی که تعریف و
توصیف خاص در بید پوران مذکور است بر زبان راندها که گفته اند
بی علم نتوان خدا را شناخت : آورده عابد مذکور که روزی عابد خاص
دانای ماضی مستقبل واقف اسرار الهی نارد منیر درجاییکه سنکادک
نشسته بود تشریف آورده اند از سنکادک سوال ایمعنی کردند ایشان
جواب دادند گفتند که حق پاک دیده دانسته خود را در خلق مخلوق
گردانیده است جا که گفته اند کل هستی که محیط یعنی سرو ویاپک گفته اند عاملان
اگرچه بکردار زشت از عمل ناشایان خود گرفتار اند اما چون بعبادت
حق خود را آلوده دانسته استغفار نمایند اهل جنت خواهند گشت همه ها از
تعلقات صوری و معنوی مبرا نمایند حرص و هوا نخواهند کشید از سبب
وجود انسانی بانید جاب بیراگ دیدار آن بر یکدم است هرگاه دم میدمد

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بقا بسی ندارد لیکن اگر دریافت معرفت حق حیات ابدی میابد و
واصل حق میشود با حق میپیوندد ادمهای متضاد هم شم از دشمن کند
عابد رفیع المکان سر لسکهد بو جو براجه سر کهت منفرماید که ای راجه
اگر خیری در دل داری بپرسش راجه گفت میخواهیم که آنچه در بید دریافت
دریافتن سر مهاراج فرمودند بشنوم سر لسکهد بو سامی گفت ای راجه
مجاهد و مدایح سر بکرش حسو در بید بسیار است من آنرا با تو مفصل میگویم
بشنو سنک سندن و سناتن و سنت کمار هر چهار برادر قبل از جماعه
آفرینش بمحض اراده سری برهما بوجود آمدند و آنها از جمله اوبار سری
بهکوانند و سالکی محبت اندر آتبن و غیره شان را دخلی نسبت آنها غیر از
ذکر سر مهاراج آشغلی و کاری ندارند و وقتی یکی از آنها مجاهد و مدایح سری
بهکوان حسو میکفت دیگر سری میشنیدند مرحبا و گفته است سر و باز این
بار دیگر منفرمایند من آنرا بتو میگویم بشنو که تمام مخلوقات از آیندات
مقدس پیدا میشوند باز فانی میگردند مثل عنکبوت که از دهن خود تار
بر می آرد باز در خود فرو میبرد و همین عالم را در چشم زدن می آفرینند و
هر چهار بید انفاس مقدس اوست و چون ملکی سنکهای او بر تنه پاک
چهار ماه خواب میکنند بیدها که بصورت منجم اند الحاضر فقه زبان بمدح
میکشایند بالحان دلاویز التماس بسری بهکوان حسو میکویند که ای
از زادن و مردن و خواب و بیداری مبرایی ای قدیم لایزال و ای
پاک بی عیب و ای همیشه بیدار و ای بهمه امور از تمام آنکه قدرت تنهایی

ترا حمد تو باد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

تراحقیر نمیتوانکرد وای تو نمیتوان رسید بیدا زشو وای از ابتدا و انتها او وسط
مبرایی همیشه معصار همیشه شاد وای باچه شادی وای مهربان وای لطیف وای
مایهٔ آفرینش جمع جهان وای پرورندهٔ عالم ای دانا وای درهمه دلها
جز و علیم وای از مقدار بیرون وای از کن فارغ وای لگه ذکر نام نامی تو واسطهٔ
قطع تعلقات است لگه حکت تریتهه و تپسیا یعنی عبادات نمیافت نام نامی تو
نمیرسد همه دیوتاها درنیابد تواند ازینکه ثانی نداری لگه جدایی از ما یابد ولی
کرم تو میسر نمیشود لگه بعضی مثل لوکیشران بعمل لوک و حبس نفس ضبط حواس
و دل و تصور چرن کمل تو بتو واصل میشوند مثل شنو بال گنس راون بنکنف و
امثال آنها که بتو خصومت بر جا هستند بر محبت می یابند و بعضی بذکر نام نامی تو همیشه
مشغول میباشند ازهمه بهتر و افضل جماعه اند که تصور چرن کمل تو همیشه دردل آنها هست
آنها قسمی میباشند که غیر از تو هیچ چیز ملک نمیدیدند آنها بر سر که لوک گذاشته
بنجات جاوید میرسند با تحا و اصل میشوند که آفتاب و مهتاب را در ایجاد حق نیست
آنمکان بنور خود منور است و بعضی دیگر که دیوتاها را می پرستند آنها از ازدل و
مردن خلاص میشوند ایمها راج برسر ابر جهانها همه آگاهی داری و مخلصان جود
بپایهٔ اعلی میرسانی و همه چیزها میدانی و از افزونی و کمی مبرایی از این
موی تو چندین بر هما می آیند ما چه باشیم مدح ترا توانیم گفت تا آخر کار تعجز
اعتراف مینماییم دیگر کرا مجال باشد که ترا تواند شنود نزو بار این حسن بنارد
منتشر متفر ماند که سنکادک با هم ایشم ذکر شری مهاراج کردند با سما گفتم
سکهدیو سوامی براجه پریجهت گفت که همین بود گفتگوی نامد خسو که

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بابا جسو پدر من گفته بابا جسو هم همین قسم بمن بیان کرده آنرا من بتو

تقسیم این خلاصهٔ جمع اقوال است بشنیدن و فهمیدن آن اینکس بدرجهٔ نجات

ابدی میرسد شما نیز پیش ایشان بدل و جان بجا آرید نتیجهٔ آن دست بدست

باقیه بمطالب دینی و مقاصد ارجمند خواهید رسید و از مکروهات زمانه ایمن باشید

حالا حکایتی دیگر میگویم بشنو در مشهور ایام شهری راجه بود بهولا نام که

را همیشه از غلامان و خادمان سرنگربس جسو میدانست کمال اخلاص و محبت داشت

همدران شهر برهمنی بود دسورت دیو نام او هم از مخلصان و پرستاران سرنگربس جسو

بود هر چه دست از سر بمهاراج جسو میدانست و از کسی سوال نمیکرد قانع بود بکمال استغنا

در کار میگذرانید همیشه بذکر نام نامی ایشان اشتغال داشت این هر دو مرد باهم

یکجا نشسته هر شب از انجا میکردند که خود را در خدمت سرنگربس جسو رسانند

شرف ملازمت سعادت دیدار فائض الانوار دریابند صبحی میکشید که

از ان مهربان همه دان چه عجب که خود کرم کرده تشریف آرند ما را ابدید از

خود مشرف سازند آخر الامر اخلاص صادق آنها در دل سرنگربس سرایت

کرده از دار کاجی سوار شده متوجه شهر بهولا نگر شدند بار دجی بابا جسو — بر کرد جسو

چندین دیگر از مخلصان همراه گرفتند و من هم در آنوقت در رکاب بودم

چون نزدیک آن شهر رسیدند همه مردم انجا باستقبال بر آمدند و نذرها و

پیشکشها گذرانیدند راجه و برهمن بیش از همه رسیده به نثار جان و مال سعادت

و خوبی مآل حاصل کردند پیاده در رکاب شده غبار مقدم حضرت عالی

کحل دیده گردانیدند در آنوقت بخاطر فیض ماثر سرنگربس جسو رسید که

این بار اخلاص

این همه اخلاص میشد اسد ما را خاطر اینها عزیز است بخانهٔ همه باید رفت
آمدن من محض برای دلداری آنهاست اما اگر بخانهٔ راجه‌ها روم برهمن خواهد
گفت که مرا غریب و مفلس دیده اول بخانهٔ من نیامدند خاطر راجه‌ها از من
عزیز داشتند و اگر بخانهٔ برهمن بروم راجه خواهد گفت که نسبت عزت مرا
هیچ نگاه نداشتند بنا بر آن دامنگیر شدند همانقدر زینه و رتبهٔ کهتران آورده
همه جا رفتند تا خاطر همه عزیز خشنود شود اما بخانهٔ راجه سنگ احسن مرصع
بتکلیف آورده بودند اول پای شری مهاراج شست آن آب پاشویه را بر سر خود
افشاندند همانا بر تمام قبیله و اطراف خانهٔ خود بر افشاندند انواع پیشکشها
گذرانید لوازم پرستش بجا آوردند پس چرن کمل را در آغوش گرفته بر پیشانی
خود میمالید و میگفت که امروز کسی را بطالع خود نمی‌بینم تا بکه موهبت آن
میسر نیست آب پاشویه آن گنگاست که عالم را پاک میکند آن پای در
آغوش من است شری مهاراج چقدر کرم و التفات کرده اند که کلبهٔ من
حجره به تشریف همایون خود مشرف ساختند در انجا شری مهاراج پاسی دیر
تشریف داشتند تا راجه بخاطر جمع تسکین و خوشوقتی یافت اما چون بخانهٔ
برهمن تشریف بردند آن بیچاره خبری نداشت آشتی از کاه بگسترده
و آن کوچه خود را از آن فرش کرده شری مهاراج آمده نشستند تمام بر آن نشستند
برهمن از نهایت شادی برقص آمده چرن کمل مبارک را شسته آن
پاشویه را بر سر خود ریخت گلی را که با آب گنگا خمیر کرده بودند آورده
بر پیشانی شری مهاراج قشقه کشیدند تلسی پیشکش کرد بر آب با جنس معنبر و خوشبو کرد

بیاورد چون شیخ نشست پاره فلفلی که ثمر لیت کرد و مزهٔ آن ترش و
شیرین آمیز دارد بیاورد شری بهگوان از راه رغبت تمام تناول فرمودند
همین قسم کهشیران را پوجا کرد هر صبح در لباط ذات همه بهار شری بهگوان خوش
نمود دست بسته التماس نمود که مهاراج اینقدر کرم از شما آمد که برهمچو
من اینقدری انبهمه الطاف و التفات فرمودند خانهٔ مرا بقدوم میمنت
لزوم خود منور ساختید منکه از ابتدا الشعور آمده ام غیر تصور چرن کمل شما
شغلی ندارم همیشه درین آرزو بودم که بدیدار مبارک شما مشرف شوم
صد شکر که بمراد رسیدم مهاراج این وقت هر کس میسر نیست کسانیکه
بتعلقات دنیوی و الفت زن و فرزند گرفتار آمده اند و بهوا و هوس
اشتغال دارند انها از این دولت سرمدی نمیتوانند دریافت مگر جماعه
که باستماع کتهای اصفیای لیلای شما مشغول میباشند همیشه توجهی
شما میکنند بدون آنکه اول شما طعام نخورانید خود نخورند دایما تا نکه تکرر
تشنه بذکر لیلای شما میدارند و اوقات شبانروزی بیاد شما بسر میکنند
همچنان مهربانید تا انها دیدار مسرت بار مینمائید برای دنیا خلاصی از
تعلقات علاجی غیر این نیست مهاراج از من ترا هزاران هزار
سجده است امیدوارم که خدمتی در خور حال لنظر مانید شری مهاراج از
کمال مهربانی بر کهشیران فرمودند که برهمن بما نهایت عقیده و اخلاص
دارد من این را بسیار عزیز و محترم خوانده باشد هر جا که قدم این سعید
برهمن میسر شود آنمکان پاک میکردد بر مردم لازم است که اول برهمن

را پرستیده

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

را پرسند بعد از ان مار اپوجا کنند تو عین محبت شدی پس چهار ماه
در خانه برهمن راجه کند انبده هرد را بمراد دل رسانیدند اد عهای مهاد
نهم از تو تمسکند در سوال راجه در احوال بهکتان تقول جواب
شری مهاراج لو صاحب راجه برکهت از سوامی سکهد لو پرسید که در دنیا می بینیم
که مخلصان پرستندگان شری مهاراج اکثر مفلوک و افلاس گرفتار میباشند
باوجود یکه ایشان صاحب خیر اند که بهکتان و اهل خیر اند خود مبتلا
شری مهاراج لو صاحب که مردی جوکی وضع است مارها در گردن دارد مال دنیا
کله آدمی در گردن دارد پرستندگان او جلی به دولت مستند هیبت
میکند انند بدانمقدمه بر عکس دیده میشود امیدوارم که این شبهه را رفع
سازند سوامی گفت ای راجه خوب پرسیدی بدانکه مال و اسباب دنیا
که سراسر آغشته بال سکال است در پیش ارادت کیشان بهکو الصاحب
قدری اعتبار ندارد شری مهاراج خوش نمیخواهند که خواهندگان خود را
بدان آلوده سازند شنیده باشی که پرستندگان شری مهاراج لو چون بعد از انی
که چندین تفاول یافتند هم با شری مهاراج لو خصومت دستره نهاد نهادند
پس شری مهاراج محروم بیتی که مثل عصیان کفران نعمت باشد برای
نجات خود نخواهند پیش سازند همین سوال که تو ای راجه تو کردی پدر کلان تو
از راجه جلد ستر در وقت سرکشی خوش کرده بود سرکشی خوش تیر کرده
فرمودند که چون مال و منال دنیاوی بصد هزاران ملک و معصیت آلوده
هر که بدان مشغول شود از من باید نمیخواهم که مخلصان هم بدین آلوده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

باشند بخطوط لطافت دلپذیر شده از لذت جاودانی آگاهی بار
مینمایند برین تقدیر هرکه خود را در پناه من آرد در ملک اسباب ظاهری جمع
نه نمایند سراست میکنیم تا او ازین علایق خلاصی یافته بفراغ خاطر و
جمعیت دل ساداتی یعنی محبان من میرسیده باشند از صحبت ایشان
و از صفای دل خلاصی باطن حاصل شده بمن واصل گردد ظاهر بنیت
ثمره که از پرسش دیوتاها حاصل میشود عبادت من که ملک باشد جاودانی
و باقی است از ارادت مردم میرهانند از راه بر جهت حکایت دیگر
میگویم بشنو دمی بود لیر سکن نام داشت در نهایت با فهمیدگی جهالت
برکاسر نام داشت روزی بخاطرش رسید که ریاضت کند با این اراده
از خانه برآمده در راه نارد منی را ملاقات کرد او در پای نارد منیشر
افتاد التماس کرد که خاطر من است بر ریاضت عبادت مرا
دهید که کرا عبادت کنم نارد منی گفت بهتر آنست که شیو مهادیو
عبادت کنی که ثمره آن زود خواهی یافت پس برکاسر شیو مهادیو
نارد منی به گفته ریت انجا شیو مهادیو آتش افروخته گوشت خود
از بدن می برید بنام شیو مهادیو صاحب در آتش هوم میکرد با منفعت ستایش روز
بر همین منوال گذشت در تمام بدن او همگی سر ماند پس غسل کرده
مهیای آن شد که سر را نیز بریده هوم کند در همان اثنا شیو مهادیو
از آن آتش برآمده برو ظاهر شده فرمود بس کن ریاضت بکمال رسید
حالا چیزی از ما بخواه گفت میخواهم که بر سر هرکه دست بگذارم سر او از
بدنش جدا شود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بدنش جدا شود شرمهار لو خود تامل کردند که این شیخی بدنش محبت تعالی
خواهست مطلبش غیر ازین نیست که عالمی را هلاک سازد چون فرعون
کرده بودند خلف صاحب مناسب مدالستة فرمودند که چنین باشد چون دیت
چنین تفاولی حاصل کرد بسیار خوشوقت شده یاروتی ماما بطرفش درآمد
حسن جمال او بود دیده با خود گفت بهتر ازان نیست که دست خود
بر سر شرمهار لو بگذارم سر او بقصد من یاروتی مامارا بکریم مهار لو حسب اراده
او وقوف یافته از انجا بگریختند بر کاسر دنبال ایشان بتو ما دررده طرف
گشته در هیچ جا نیافتی بیایت آخر لا علاج شده در پناه شر بکرکس حسو آمدند
ماجرائی خود گفته بار بقیه از دست که باییم زرماهست که بر ما است و
شرمهاراج فرمودند خاطر جمع دارید که ما علاج این میکنیم پس شرمهاراج خود
بصورت برهمنی مرتاض بیمار شده در وقتی که دیبت آمد بر در آن یک
او رفتند گفتند کای آزاده مرد کجا باین جستی و جلدی دویده میروی اندکی
ساکن شو خود را اینهمه رنج تعب مدار ماجرای خود بگو حرف شنو از برکاسر
گفت شرمهار لو بمن تفاول کردند که بر سر هر که دست بگذارم جدا شود خود
ایشان زن صاحب جمال دارند میخواهم که عطای ایشان با ایشان حرام کنم
گفتم سرایشان بیرم شربکرکس حسو فرمودند تو عجب مرد ساده بودی که
حرف چنین کس را معتبر داشتی نه می بینی که شرمهار لو در نهایت با مفسد
بی خاطی است رسم و آئین بند و نساستر در کنار دارد بلو ما الذی کله لقمه فی
ماران زهردار در گردن دارد خورش او زهر است در محالت سوختن مرده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

میباشند گاهی میخندند گاهی میگریند گاهی میرقصند بسخن خلق کس شخص
راه رفتن و ناگفته او را معتبر داشتن از عقل بعید است باید که اول آن تفاول
بر خود بیازمائی دست خود بر سر خود بگذاری اگر با منجان در آید اعتبار
باقی است در آنوقت هرچه توانی برهمن کو خود بکنی اگر آن تفاول بوجه
ناراست باشد عبث هرزه دویدن خود را رنج دادن چه حاصل است
برکاسر ابیمنی استوار داشته دست بر سر خود گذاشت سر او بیمنیان معلق
افتاده شر برهمن کو نجات یافته از نهایت شادمانی برقص آمد دیوتا
از هوا گل باریدند سر برهمن کو حیو گفتند که بخلش بد اصلاً بد اندیشان
انتیعسم تفاول دادن از دانائی [illegible] است شر برهمن کو گفت حاشا ما بد ما
باعتقاد کرم شما خطا هم میکنیم شما ما را از آن محفوظ و نگاه میدارید ادهیائی
نودم از دشمکند در لکد زدن بهرک رکیشر برسنبه شری بهگوان
حب برای از بیانی [illegible] دیوتا عابد خاص الخاص شرین کلام
بیکو سر انجام شرشکهد لو حمایت براه بر بحث منور ماند که ایراهه حکایتی
دیگر میگویم بگوش دل بشنو وقتی که شعت رکیشران بر کنار سرستی ج
سرستی ما با هم شبهه بودند گفتند که ما را مشخص باید کرد که از سه دیوتا
که برهما و بشن و مهیشر باشد کدام یکی افضل و اکمل است باعتقاد ما افضل
آنکسی است که خشم و غضب محکوم خود داشته باشد هر که با او بدی کند
او مقابل آن نیکی بکنش آید بهرگ رکیشر از آنمیان برخاست من هم
هر سه را امتحان نمایم پس از آنجا برخاسته اول در مجلس شری برهما حسوف

[illegible]

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بی لگه آداب دیندوت که شیوه خورد للن است بجا آورد در قصه بر مسند
برهما بنشست تمام اهل مجلس از بی ادبی او تعجب کردند برهما بخشم آمده و
بنگاه تندی در وی دید چون بهرگ رکهشر برهما اهل مجلس را منتظر دید از انجا
برخاسته در کوه کیلاس بمحل شری مهادیو جیو رفت ایشان بهرگ را دیده تعظیم و
برخاستند بهرگ اصلا متوجه ملتفت نشده بر مسند ایشان بنشست شری مهادیو
را این ادای بی ادبانه او خوش نیامد ترسول گرفته خواستند سر او را
ببرند در بیمین ماتا پاروتی آمده شفاعت کرد که این برهمن است برادر
شماست هر چند خطایی عظیم کند لیکن سزاوار کشتن نیست شری مهادیو جیو
بشفاعت پاروتی جی از خون سر او در گذشتند بهرگ رکهشی از انجا
بکربخت خود را در ویکنت رسانید در آن مکانیست که نور جمال با کمال
شری بهگوان روشن و نورانی است آفتاب و ماه را در انجا دخلی نیست
انواع اشجار میوه دار و ریاحین خوشبو در انجا موجود میباشند چندین طیور
خوش الحان با آواز دلربا غلغله انگیز و تلسی که لبز لکرش جیو لبیار عزیز است
در کمال سرسبزی و خاطر فریبی بهرگ رکهشی دلبرانه در محلی که شری بهگوان
بر پلنگ مرصع استراحت داشتند لچهمی جی پای مبارک ایشان میمالید
بی محابا در آمد بر سینه فرح شری بهگوان الصاحب لگدی حواله کرد کشن جیو
برخاسته سر در پای او گذاشته فرمودند که ما در نهایت درشتی است البته
بپای نازک شما آزاری رسیده باشد من از آمدن شما خبر یافتیم و الا
باستقبال بر می آمدم خیلی کرم کردند که کلفت ما بر طرف قدوم خود مشرف ساختند

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

این لکه بر سینهٔ من زدید همیشه زینت این بر سینهٔ من خواهد بود و
سینهٔ شهر کتابست و بحثی مالله در گردن تا بپا میرسد پوشیده اند
بناف خوشنما چون گرداب دریا لستی ریاست و چهره در کمال آن حمایل
رنگوله دار در کمر بسته اند ساق پا لبسیار زیباست و پای مبارک چون
نیلوفر در کمال ملایمی و نزاکت است ناخنهای پا در کمال روشنی
باهم برابر این شکل و وجود در موجود آنکس و کمال و سحر در پای ایشان
از سر تا پا رسیده اند که از هر جا گر شیمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
چهار الحق الت ال که شکل و حلیه که کدام باشد بصورت مجسم شده
پیش ایشان آنقدر کلمات شیرین بیان فرمودند که شهر کرلی نیز مستعد
شد اخلاص اعتقاد او بدان جناب یکی بهزار رسیده از انجا رخصت گرفته
مدح گویان تر در کشتران آمد و آنچه گذشته بود باز راندند آنها با استماع
استعداد مهاراج راجمع وجوه قابل الطاعت دانسته از عبادت دیگر
دلو یاها دست باز داشتند بذکر نام نامی شری مهاراج اشتغال ورزیدند بعد
عابد حق آگاه سوامی شکهدیو جو جهانتی دیگر از محامد شری نرگس حیو
در میان آورده گفت در دار کاجی برهمنی بود که طفلان او در
خوردی می مردند او هر طفلی که می مرد ترد او کریه ستین می آورد و ملقت
که از اثر اعمال بد شما طفلان من میمیرند این حاصیت کلجوک است
که پسر پیش از پدر بمیرد در جگهای دیگران معهود نیست در زر
داپر جوک تر این اثر کلجوک است محض بسبب افعال راجها ممتعض م

مشتعل

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

٢١٢

هشت طفل او وفات یافتند برهمن هر بار نزد راجه آمده فریاد میکرد چه بهای
درشت میکیفت باوجودیکه سری کرشن شنید و بلدیو و پردمن و انروده می شنیدند
هیچکس جواب او نمیداد تا بد الاتفاق روزی ارجن دیو نزد راجه حاضر بود چون
بر شجاعت خود تمام اعتماد داشت گفت حیف است از راجه که دفع برهمن نکنند
او را چه نسبت بلکه مغلد است ای برهمن اینمرتبه اکثر زنان در خانه تو تولد
شود که بیا و بمن خبر کن نخواهم گذاشت که اجل برو دست یابد برهمن شادان
شده بخانه آمد چون زن او را وقت حمل نزدیک شد نزد ارجن دیو آمد و
ارجن دیو برخاسته خود را بخانه برهمن رسانید کمان گاندیو را چاشنی
کرده تمام اطراف خانه آتش بتیرهای خود پوشید چنانچه باد را مجال و
دخل در وی نبود خود تیر و کمان بدست گرفته بر دروازه نشست اما چون
آن زاید بعد آن ساعتی بچه بی غایب شد که کسی او را ندید زن برهمن
بشوهر گفت تو تعریف شجاعت ارجن میکردی بار دیگر اطفال من
را چند ساعت بچشمان خود میدیدیم اینطفل را نتوانستیم که از سر بهم
برهمن بخشم تمام بر ارجن دیو چیدن درشت و نا ملایم گفت ارجن دیو
بسیار منفعل شده برخاست برهمن همراه او بمحفل راجه آمد در حضور مردم
گفت که این ارجن دیو جاهل چقدر لاف زده بود آخر بسیر او نتوانست
نگاه داشت این کمانداری و بهادری او بدان می ماند که در واقع نزد
راجه دیرات بوضع مخنثان گذرانیده باشد از وجه بهادری باید که
در کمال شرمندگی بمرد از ارجن دیو حرفهای او از سر خود گذرانید آمد و سر گفت

برهمن

ای برهمن حق من با تست هر چه گفتی راست است حالا بس عهد میکنیم که در
هر عالم بگردم اطفال همسایم والا خود در آتش بسوزم پس برجاست
ترکمان درد گرفته راهی شد او لگد تمام زمین را سیر کرد بعد از آن
هفت طبق زمین پایین پیمود پس هشت مکان بعوض نوکپال بعقل
دید هیچ جا از آن اطفال نشانی نیافت متعدد از هم بسیار جمع آورده
نهایتی آن است که خود را بسوزد در همان حالت شر تکس بیکوان ظاهر شده
از کمال کرم که بروی ذات هو اشتد او را پای لت دید فرمودند گاهی
در شجاعت و بهادری تو سکی نیست اما حالا با من بیا که بر آن اطفال
برهمن میمانیم از خجالت بر می آرم پس با هم بر رته سوار شده بجانب شرق
متوجه گردیدند دریای شور را در نوردیده هفت اقلیم هفت دریا
بر گرد آنست در گذشته بلوکالوک پربت رسیدند آن کوهیست
به بلندی دوازده نیم کرور عوض آن کوه را طی کرده بجلی رسیدند که
نهایت ظلمت و تاریکی بود هیچ بنظر نمی آمد شر تکس صاحب بود رستکر فرمودند
که پیش رته روان شو بروشنائی خود راه را می نموده باش سودرشن چکر
روشنی پیدا کرد که روشنی آفتاب و ماهتاب با و نمیرسید پس آن ظلمات
را با آسانی طی کرده بمکانی رسیدند که گویا نور روشنائی آنجا چندین هزار
آفتاب و ماهتاب یکمرتبه او روضه شده بود چشم از جمیع دیوار اول روشنائی
خیره گشته همسایند جا که تو الف دید دیده هیچ پوشیده از آنجا کسی هو سند
نمه آبی در غایت بلندی جوش الحاکو دموجها در نهایت شهکینی

ممکن و صدا بی

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بمجاست صداهی میداد که کوه با کوه ها برهم میخورند تهه مهاراج در آن آب داخل
شد بعد از آن درمیان آب عمارتی پدید آمد در نهایت زیبایی که روشنی
آن برخیدن آفتاب فوقیت داشت جواهرهای آبدار در آن بکار رفته بود
در آنجا نشسته با کمال استقامت داشت بدن او در کمال ملایمت و صفایی
است هزارها سر دارد در هر سری یک من است که بزبان هندی جواهرست
که در سر مار بهم شد بر هر سر مکت یعنی تاجی است مرصع در هر دهانها دو زبان
دارد شهر زبانی بنام نوبی از تماعهای سرنگت حسو ذاکری میباشد هزاران
کندلی یعنی گوشوارهای مرصع در گوشها دارد پارچه نیلگونی میپوشد
در آغوش او شری لکهمی‌وان قیام دارند که هشت بازو رسیده اند در
مبارک ایشان بلیغ است در کمال زیبایی و خوشنمایی تاج مرصع
بر سر دارند موی مجعد ایشان در نهایت دلربایی است دهانها چون گل نیلوفر
به تبسم دلاویز جان فرسا است در هر دو گوش کوندل که گوشواره مرصع باشد
دارند بینی مبارک ایشان چون بینی طوطی بسیار رنگین خوشنماست در تحدان
چون غنچهٔ نیلوفر بسیار دلفریب سرخط در گلوی ایشان محوی دلربا
و اعتقاده که مشاهدهٔ آن از تعلقات هر سه عالم فارغ میسازد و گوسته
در گردن ایشان زیبا است که شعاع هزاران آفتاب را انس روشنی او
در دهٔ بسته پارچهٔ زرد زعفرانی بر روی ایشان است لباسی از جمی
مبارک است یکطرف سینه لکهمی نشانست و دیگری مالد در گردن با
بیامر بند لو شده لند ناف خوشنما چون گرداب دریایی زیباست و

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

ای برهمن حق من با تست هر چه گفتی راست است حالا بس عهد میکنم که در
هر عالم بگردم اطفال بهم رسانم والا خود در آتش بسوزم پس بر حالت
تر کمان درد گرفته برای شد او لگد تمام زمین را سیر کرد بعد از آن
هفت طبق زمین با این به پیمود پس هشت مکان لعوق لوکپال بعقل
دید هیچ جا از آن اطفال نشانی نیافت معهذا اهم بسیار جمع آورده
مهابسی آن است که خود را بسوزد در همان حالت شری کرشن بهگوان ظاهر شده
ارجن را کرم که بروی دست نمود است شد او را پای لت دید فرمودند که ای
در شجاعت و بهادری تو شکی نیست اما حالا با من بیا که بر آن اطفال
برهمن میماییم از خجالت بر می آرم پس با هم بر رتهه سوار شده بجانب مشرق
متوجه گردیدند دریای شور را در نور دیده هفت اقلیم هفت دریا
هر گرد آنست است در گذشته بلوکالوک پربت رسیدند آن کوهی است
که بلندی دوازده نیم کرور جوجن آن کوه را طی کرده بمحلی رسیدند که
نهایت ظلمت تاریکی بود هیچ بنظر نمی آمد شری کرشن صاحب سودرشن چکر فرمودند
که پیش پیش رتهه روان شو بروشنایی خود راه را می نموده باش سودرشن چکر
روشنی پیدا کرد که روشنی آفتاب و ماهتاب باو نمیرسید پس آن ظلمات
را با آسانی طی کرده بمکانی رسیدند که گویا لوفور روشنایی انجا چندین هزار
آفتاب و ماهتاب یکمرتبه او روشن شده بود چشم از چین دیوار ان
خیره گی بهم رسانید چنانکه تو الف دید دیده بهم پوشیده ارانی حکایتی بستند
که ابی در غایت تندی جوش الجا بود موجهای در نهایت سهمگینی

مهاکس وحدابی

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

۲۱۵

مهیب صدایی میداد که گویا کوهها برهم میخورند تهه مهاراج در آن آب داخل
شد بعد از ان درمیان آب عمارتی پدید آمد در نهایت رعنایی که روشنی
آن بر خیدن آفتاب فوقیت داشت جواهرهای آبدار در آن بکار رفته بود
در انجا شش ناک استقامت داشت بدن او در کمال ملایمت صفایی
است هزار سر دارد در هر سری یک منی است که بزبان هندی جواهر است
که در سر مار بهم شد بر هر سر مکت یعنی تاجی است مرصع در هر دهان دو زبان
دارد شهر زبانی بنام نوبی از نامهای سر نگن خود ذاکری میباشد هزار
کندلی یعنی گوشوارههای مرصع در گوشها دارد پارچه نیلگونی میپوشد
در آغوش او شری بهگوان قیام دارند که هشت بازو رسنده اند در نگ
مبارک ایشان بلیغ است در کمال زیبایی و خوشنمایی تاج مرصع
بر سر دارند موی مجعد ایشان در نهایت دلربایی است دهان چون گل نیلوفر
تبسم دلاویز جان فزا است در هر دو گوش کوندل که گوشواره مرصع باشد
دارند بینی مبارک ایشان چون بینی طوطی بسیار رنگین خوشنما است در گلو
چون غنچه نیلوفر بسیار دلفریب سه خط در گلوی ایشان محوی دلربا
افتاده که مشاهده آن از تعلقات هر سه عالم فارغ میسازد کوستبه من
در گردن ایشان زیبا است که شعاع هزاران آفتاب را تابش روشنی او
در نیست پارچه زرد زعفرانی بر روی ایشان است لب از هیچ بر سینه
مبارک است بطرف سینه بهرک نشانست و دهنی مانند در گردن ها
پیدا شده لبوشده ناف خوشنما چون گرداب دریا لسنی زیبا است

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پای مبارک خود در کنگهای آن حمایی رنگولهها دار در کمر بسته اند ساق پا
بسیار رعنا ست و پای مبارک چون نیلوفر در کمال ملایمی و تراکیب است
ناخنهای پا در کمال روشنی باهم برابر ایشان شگفته وجود و نمود حاذ انگس
و کمال سحر در پای ایشان است و از سر تا پا محوی رسنده اند که از هر جا
کرشمه دامن دل میکشند که جا اینجاست: چهار اسپهٔ ایشان که شگفته و هکیر گرد او
میشد بصورتی مجسم شده پیش ایشان حاضر اند و همه سگهها یعنی مصداق
پدمها نزدیکی ایشان افتخار دارند نام ایشان این است شند و سونند گرر
پرحد حند مهاامل و کومند بل کوند و مکهس سرکش جیو تر دان یکر که خود ایشان
بودند رقیه بمسکار کردند مس لکه کسی بعکس خود بمسکار کنند آن یکر لقو مود
که شما را بیت و سجال شد که در عالم ناسوت تشریف داشتید برای
کاریکه ظهور کرده بودند بانجام رسید زمین از بار ظالمان سبک شد برآت شنوند
پیران فلان برهمن را من اینجا آورده ام سبب آن است که مرا اشتیاق
دیدن شما بسیار غلبه بوده بود شنیدم که ایشان بر مخلصان خود بسیار
مهربانند تصدیع بهکتان خود میتوانند دید لهذا چنان کردم که ارجن دیو
را بمحافظت طفل برهمن بر انداختیم چون از او کاری نشده خجالت یافت
مرور شد که شما اینجا تشریف آوردند حالا آنهمه اطفال حاضر اند بر ببرید
پس سرکرشن جیو آنهمه اطفال گرفته روانه شد خود بخود آداب دیدو
نمسکار بجا آوردند آن اطفال با ارجن دیو سپردند ارجن دیو
آمده بر برهمن سپرد غروریکه کرده بود از آن نادم شده شرد ریانی
برهالی ارجن سو اندا

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

شرنکرس حسو اندات حست دانست زور و قوت من توجه شهر بهار آج آمده است
ادهیای نود و یکم لارد شمکند در بیان خوبیهای دار کاجی و
راجه پرکهت نام باقی دشمکند عابد خاص الخاص شیرین
گفتار شر لسواجی سکهد بوجهو حکایتی دیگر میفرماید که ابراجه پرکهت مراد از آن
شکر که مرا از گفتن و ترا از شنیدن محامد مدایح شرنکرس حسو شیرینی نیست
من و تو ازین سعادت بهره مند شده ناجی و رستگار گشتیم لهذا اینهمه دیگر میگویی
از لیلای شر بهار آج میگویم بشنو که شرنکرس حسو در دار کاجی با سعادات میشدند
و آن دار کا ماتا بنوعی زیبنده بنحوی آراسته بود که شرح آن نتوان کرد و
محلات آنهمه را از طلا و آب دریای شور بر گرد قلعه آن محیط اطراف
از لعه آن بوده و گلزار لطافت اثار در نواح آن مرتب شده و چراغ
مراد در آن دخلی نبود و نیست نخواهد بود بر انواع گلها چندین زنبور سیاه
منت هجوم داشتند اقسام جانوران رنگین و خوش الحان از طاوس و کوکلا و
امثال آن بصدای جانفزا غلغله در زمین و زمان افکنده بودند مدایح شر
کرس حسو بر زبان داشتند چندین هزار فیل مست که عرق مستی از پیشانی
شان میچکید بر دروازه شغله بسته بودند چندین پهلوانان سحابان که
قوت فیل دمان با تنها برابری نمیتوانکرد حاضر میبودند شانزده هزار و یکصد و
هشت حرم محترمه در دولتخانه قیام داشتند و عمارات آن حرم تخانه همه
مرصع بود چندین حوض دلفریب و باغچهای فرحت انگیز در آنجا فراز
داده بودند سرنکرس حسو با زنان در آنجا عیش و عشرت میکردند چندین

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

کنند هر یک کنیز در انواع ساز و سرود مینواختند شری مهاراج برای تفرج
خاطر جمیع آنها با هر یک پیکر جدا تمتع میکردند جدا جدا عیش با هر کدام
داشتند آنها بنحوی محو جمال با کمال شری مهاراج بودند که با وجود حضور
ایشان غائب داشته از خود بیخود میشدند چون بخود می آمدند شری کرشن جیو را
در آغوش خود میافتند بر مساعدت طالع هزاران شکر میکردند اما راجه پرچ
حکایت کتها و شری بهاگوت بشنود مکت میشود و کیفیت که آنها همه با
شری مهاراج یکجا میبودند طالع آنها را وصف نمیتوان کرد و نیز شری کرشن جیو
بنحوی افزوده که سه کرور هشتاد و هزار اشت برهمن معلم به تعلیم اطفال
اشتغال داشتند ازینجا کثرت اولاد یادوان قیاس نتوان کرد و شری کرشن جیو
دایم الاوقات بمحافظت اینها توجه داشتند اقسام جراحت
بر همه آن میدادند تا آنکه تمام یادوان را تاب در روا ساز کهنه ملک
باشند متوجه و بکمشتند چنانچه در صدر این کتاب مسطور مفصل مذکور
است امید که همه را ایمن توجه کرم شری مهاراج محبت و اخلاص در سلک اعتقاد
راسخ تا آن جناب فیض مآب میسر شود پورن شدن دسم سکند

تمام شد دسم سکند آغاز اسکند یازدهم از شری مهابهاگوت ادهیای
یکم از اسکند یازدهم در کنان کفتن شری نارد جیو بوسدیو راجه
شری مهاراج صاحب یادوهم جیو متوجه شدن شری مهاراج جیو بوکنت
کشته شدن در جنگ با یکدیگر تمام دسم سکند عاید شری کلام
انجام شری سکهدیو جیو براجه پرچهت میگوید که روزی شری کرشن جیو

بخاطر آورده

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

بخاطر آوردند که ما از برای هلاک کردن بار زمین اوتار کرده بودیم و تبان

بزور راتش کش و زرراستند هلاک نمودیم اما این یادوان که بکثرت عدد فراوانی

مال از همه ممتاز اند بار اینها بر زمین بسیار است اگر قصد هلاک اینها کنیم سخن

انصافی ادهر می باشد چه من اینها را پرورش کرده‌ام همه برادران خویشان و

فرزندان بنظر ظاهری من اند بدست خود اینها را چشم مالی میبارم گداشتن و

اینها بر روی زمین از مصلحت دور است که مردم متفرقه را آزار خواهند داد اینها

که از برهمنی شاپ بدهانم پس در آن نزدیکی در دوارکا شهر و گنگ سر و

شهرک دیگر چندین از رکهیشران باتفاق آن مطلوب القلوب نو لکهی بعد

در دوارکا نزول کردند دوارکا ناتهه جی تعظیم آنها بجا آورده گفتند که چون

آمدید صفا آوردید خواهش ما آنست که چند گاه در ینجا باشید آنها در جواب

گفتند که اینجا عبادت بفراغ میسر نمیشود دوارکا ناتهه جی فرمودند که

پیرتهاس نام شهر از ینجا نزدیک است در انجا باشید رکهیشران قبول کردند و

پس انجا رفته ماندند شر نگر سیحو بار در دل بر دمن و شاب شدند تا جانب

شهر لکار رفتند انجا دیدند که رکهیشران مذکور بعبادت مشغول اند با هم گفتند

که عبادت این برهمنان همه ریا و مکر است که اینها را می فریبند اگر

حس شان شد میباید که از گذشته و آینده خبردار باشید آن خود کجاست و

شانب گفت که مراخت زنان بپوشند چند پارچه بر شکم بسته از اینها بپرسند

که این زن حامله است پسر خواهد آورد یا دختر بینند که چه میگویند همه جی

را پسندیده چنانکه مذکور شد شانب را پیش اینها برده گفتند ای برهمنان

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

آگاه دل این زن از راه حجاب حرف نتوانند زد شما تکلف کرده است
که از شما بپرسم چون از شما آینده و گذشته معلوم است بفرمایید که از شکم او چه
خواهد برآمد رکهشران دیگر گفتند که شما فرزندان دارکاناته جی هستید ما مناسبت
که شما استهزا کنند اما چون طفلان ابرام کردند درواسا رکهشر از جمله
جماعه بخشم آمده گفت که از شکم این جری خواهد برآمد که نسل شما خواهد
برانداخت طفلان از آنجا آمده تمام برآمدند با یکدیگر گفتند که ما چه بد کردیم
که رکهشران را رنجانیدیم و دعای بد گرفتیم پس از شکم شانب واگر دید از
میان آن دسته‌ها و آهن برآمد پسران از آنجا بخانه آمدند در مجلسی که
شری کرشن و سوراجه اوگره سین تمام یادوان نشسته بودند آمده حقیقت بیان
کردند آن دسته آهن نمودند همه باندوه در رفتند یادوان براجه گفتند
بهتر است این دسته را آهنگران باید داد که سوهان کنند بعد از آن ریزه
آن در دریای شور باید انداخت تا اصل این شتاب از میان برخیزد هیچ
از شری کرشن و پرسیدند ایشان چون بر حال کار آگاه بودند فرمودند چو
انیست قسمیکه گویند بکنید یادوان بکنار دریا رفته آن دسته را سوهان
کرده در سمندر انداخت یعنی که سوهان کردند بقدر پیکانی مانده بود
آن مقید نشده همچنان بدریا پرتاب کردند آنرا ماهی فرو برده آن ماهی صیاد
بدام آورد آن آهن از شکم ماهی برآمد پیکان تیر ساخت در جاییکه
آن دسته را سوهان کرده انداخته بودند از آنجا گاه کج که آنرا ایرکا بار زند
برآمد در آن ایام در دوارکا شگونهای بد ظاهر می‌گشت شری کرشن جیو بخاطر آوردند

که اینهمه یادوان

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که اینهمه یاد وان اندازه اثر شاپ در رواساکهتر گشته خواهد شد بهترا نسبت
که پدر مادر یعنی بسدیو راجه دیوکی ما تا را کنان گفته مکت کنیم اما ما را اینها بسر خود
میداشتند کنان من ذهن نشستن اینها نخواهد شد اگر نارد بگوید استوار میشود در
نارد جیو گفت را یاد کردند نارد منشر حاضر آمده ایشان را دیدند و پرنام کردند
گفتند که چندگاه اینجا باشید نارد جیو گفت بر شما معلوم است که ذهن بر جایی
ثابت داده که زیاده تر دو گهری در جایی بمتوانم بود ایشان فرمودند که در این
دارکاپوری که ما میباشیم شاپ را دخل نیست شما بخاطر جمع باشید نارد جیو
رخت اقامت انداخت روزی بدیدن وسدیو راجه رفته بود وسدیو راجه
تعظیم نارد جیو بجا آورده گفت زهی طالع من که درخانه من تشریف آورده اند
ما مردم که در چاه تاریک الفت زن و فرزند افتاده ایم غیر از حبل المتین
کنان برون آمدن ما ممکن نیست اگر بگوئید که تو طالع مند بوده
شری کرشن جیو در خانه تو او تار کرده اند من بعقل بعیم چون در جسم سابق
عبادت کردم شری بهگوان جیو بر من ظاهر شدند التماس کردم که شما بسبب
من باشید والد مطلبیدم که مکت بدهید حالا میخواهم که از زبان شما بهگوت
دهرم شنیده مکت شوم ادهیای دوم از اسکند یازدهم اینجا
بهگوت دهرم که نارد جیو بوسدیو راجه گفته میگوید نارد جیو
گفت که بهگوت دهرم که جو گیشران براجه جنک گفتند آنرا میگویم
بشنو که رکهب دیو نود و یک پسر داشت از انجمله هشتاد پسر دریدو بدیا خواندن
مشغول بودند یک پسر کلان که بهرت نام داشت راجه بود نه پسر دیگر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بودند که هر جا دلشان میخواست سیر کنان میرفتند تا گاه در محفل راجه
جنک که مجمع برهمنان دانا پیدا آن بود وارد شدند شعاع چهره آن ها
مثل آفتاب بود راجه برخاسته آنها را استقبال کرده گفت آمدن شما
محض لطف بر من شده بنا بر آن چند چیز از شما میپرسم جوکیشران قبول کردند
که بپرس هر چه میخواهی راجه جنک گفت میخواهم بدانم عافیت جمعیت دایمی کرا
گویند اگر گفته شود هر کس در خانه مال بسیار و اقربا باشند آن قابل رضا جو دارد
او را جمعیت هست هر گاه نقصانی در آن واقع شود جمعیت بر هم میخورد جمعیت ان
که همیشه باشد و کم نشود بلکه روز افزون شود تینظیم جمعیت بمن بیان باید
از آن نهه کس برادر کلان که کپ نام داشت گفت ای راجه جمعیت دایمی
کسی راست که همیشه دل خود بیاد شری بهگوان مشغول دارد و مال و فرزندان
فانی و ناپایدار داند دیگر جمعیت دنیائی راجه اعتبار است اهل دنیا روزیکه کاهی
خلایق بهره مند کامرانی اند میگویند که ما جمعیت داریم چون که اندوهی میرسد
اندک میکنند میدانند که جمعیت نداریم اگر کسی را از اهل دنیا بپرسد که تراجمعیت هست
میگوید مرا امیت یا نیست هر دو احمق تر اند چه جمعیتی که ماندنی قرار ندارد بود
نابودن آن یک حکم دارد پرسنده جواب دهنده آن هر دو احمق توان
گفت پس یقین است کسی که از شری مهاراج غافل او را کاهی جمعیت نیست و
بهگوت دهرم همان است که شری کرشن چند بزبان مبارک شری گیتا ارجن را
فرموده اند خلاصه آن اینست که در هیچکار خود را غافل نکرده باید که
همه کار بمشیت او تعالی و تقدس شود دل خود را همیشه بیاد شری مهاراج نگهدارد

بیاتش

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

یا قبض سری بهگوان حو بدون اشتغال ذکر و عبادت که آنرا بهکوت سمرن خوانند
میسر نیست این شغل بدون لگن محبتی بدان بهم نرسد بدست نمی آید لهذا
اول طریق بهم رسانیدن محبت باید آموخت تا میسر شدی آسان باشد آن اینست
که آنچه سری بهگوان همه در اوتار با لیلا کرده‌اند کارهای سری کرشن جیو از سرداس گوسائن
پر برت کشتن کنس و عشق سرود با گوپیان غیر آن همچنین اوتارهای دیگر
بصدق و اخلاص تمام کتهای آن بشنود اصلاً منکر آن نباشد بداند که ایشان ذات
مقدس در همه جا حاضر و ناظر است نظم گفتم بدیر مطلع یا کعبه گفت ما را
بهر مقام که جویند حاضرم اوتار گرفتن او سبحانه تعالی محض برای نجات عاصیان
است لیلاهای آن شنیده تا ناجی و رستگار شوند باید که آدمی دمی از یاد
ذکر سری مهاراج غافل نباشد اگر چنین کند بتدریج در دل او محبت پدید خواهد
آمد چنانچه کسی منزل دراز رفته باشد اگر دوری فرضاً یکقدم هم بردارد
وقتی بمنزل میرسد بر خلاف کسی که حرکت نمیکند چون کیفیت نکتۀ
این فصل گفت راجه جنک برهات دند و بعکا کرد باز پرسید که ای
مهاراج کسی که اورا بهکوت در هرم حاصل شد چطور راه میرود و صورت او
چه قسم است او بوجه تحول شناخت جوگیشر دوم گفت که مرتبه تا هم
دست او گاهی خنده میکند گاهی گریه خنده از این سبب است که از راه
خوشوقتی میگوید که ای مهاراج شما اجب آیند یعنی بعقل تصور نمیتوان کرد حرص از
کمال کرم خود برای رکهای سهکنان یعنی پرستندگان اوتار میگیرند سبب گریه
اینست که حیف اوقاتی که بی یاد سری مهاراج گذشت بهکتان دادرکانانهی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

قسم اوتم و مدم و ادم یعنی اعلی و اوسط و ادنی اول علامات اوتم بهکت میگویم
بشنوا او شری مهاراج را در همه جانداران از آدم و بهایم و حوش و طیور یکسان حاضر
می بیند ازین راه نه با کسی دوستی دارد و نه دشمنی همیشه با شری مهاراج مشغول و محظوظ
میباشد چنانکه آدم مست مخمور از یارکیهای خود خبر ندارد همچنان از وجود خود
بیخبر است علامات مدم بهکت آنست که با بهکتان شری مهاراج محبت دارد و
از صحبت غیر آنها احتراز کند چراکه هنوز سمدرشی نشده برم آتما را در همه جا
و همه کس یکسان ندانسته و بهکت ادم را محبت با برم آتما هست و دیگران را چون
نمیداند و دل او را ... راجه جنک پرسید که مایا از برم آتما جدا است
یا یکجا صورت آنرا بیان فرمایند جوکیشر سوم گفت که ... برهم نام دارد و
ابراج وجود عدم از مایاست مایا عبارت از ارادت و قدرت شری مهاراج
است عالم را نمونه آن مایا گفته اند در اینجا که شری ایشر الهی خواستند
که عالم را پیدا کنند بطرف مایا نگاه کردند از و جوهری بهم رسید آنرا
تت گویند از تت عالم پیدا شد پرلی یعنی فنا هم از مایاست ابراج آدمی
را لازم است که وجود عدم را یکسان داند در فکر خلاصی خود از مایا باشد و
راجه پرسید که ای رکهیشران پس علاجی بفرمایید که مایا از خود و قدرت
ارادت شری بهگوان است خلاصی آدمی ازان چگونه ممکن شود [illegible]
جوکیشر چهارم گفت که ابراج هرگاه مشخص شد که مایا قدرت و ارادت
شری مهاراج است آدمی هر کاری که میکند تا ارادت ایزدی بدان تعلق
نگرفته باشد بانجام نمیرسد پس لازم آمد که شری بهگو الفعال در همه حال

فاعل و مختار دانسته

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

فاعل و مختار داند وجود را بار بچه شناسد کاریکه شروع کند حواله بفضل
او کرده در دل خود اعتقاد کند که اگر امکان شری مهاراج بانجام خواهد رسید
خود را واسطه هیچ نپندارد بدین سبب دل او از محبت تعلق دنیا خالی میشود
اگر بگوید که ما اکثر مردم را دیدیم ترددیکه کردند راست آمد همه خوشحال ماندند
بدانکه اینهم بقدرت و ارادت حق است اما بداند که مردن حق است و وقت
مردن با او نخواهد گفت که نام مال و فرزند و فیل و اسپ بگیر بلکه میگویند که نام
شری بهگوان جیو بگیر پس چرا از اول او را یاد نکنی که آخر کار یاد او است اگر بگوید
حال عیش و کامرانی بکنم وقت آخر یعنی مردن شری مهاراج را یاد خواهم کرد
میگویم که دل شخص بمحبت وجود و مال و عیال آلوده خواهد شد آنوقت
هرگز بجانب شری بهگوان جیو نخواهد رفت اگر ابتدا استعمال اشتغال کنی
ممکن هست که در آنوقت در سمرن شری مهاراج میرود باید که محبت و سمرن
شری مهاراج از آن قبل باشد چنانچه کسی مالی در زمین مدفون کند و ساعت
بخاطرش می آید گاه از کمال خطره کله بشوق بمحافظت میرود و آنرا دیده
می آید یک لحظه فراموش نمیکند همچنان در یاد حق با اعتقاد درست و
راسخ باشد فراموشی یکساعت دوری صد ساله راه انداز اجهه گفت الحق
فرمودید که بذکر و عبادت و استماع محامد و مدایح شری بار این چنین
ما با خلاص میشود میخواهیم که شمه از وصف جی شری بار این چنین   نظر
فرمایید ابتدا من نام خود بکشر نجم گفت ابراهم پیدا کننده پرورش دهنده
فانی سازنده عالم او است و در تمام جانداران پرکاش پرتو او است

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نیز کار اوست و حرکت و جنبش و فهم و ادراک و عقل و تمیز همه اوست او را
بچشم نتوان دید و بدست نتوان گرفت الا از روی وجدان توان یافت
قسمیکه آتش در سنگ است و دیده نمیشود مگر وقتی که آنرا بتند بر آرند و بر می آید
را چهار حالت است جاگرت و سپن و سوشفت و تریا جاگرت حالت بیداری و
سپن حالت خواب و سوشفت حالت خواب آرام یعنی از خواب و
بیداری بیرون چنانکه اکثر اوقات واقع میشود که کسی از خواب
بر میخیزد و میگوید عجب خوابیدم نه بیدار بودم نه در خواب تریا حالتی
است ازین هر سه برتر و آن محو شدن است در ذات محبت بحت
خالص در همه حالات صدر شری بارایس جیو حاضر و ناظر است ناظر و
ناظر اوم اینکس کارها میکندش مه صادق بر معنی آن است که چون او
اثر خود را نگشد اینکس همه دار و مدار و بیکاری میشود حکم سنگ و کلوخ
دارد کسی که در همه جانداران او را حاضر و ناظر بیند از مایا خلاصی میابد
اگر کسی بگوید که هرگاه در تمام جانداران محیط و حاضر است چرا دیده نمیشود
که این نقصان و قصور ذهن تست همین را مایا خوانند والا او مخفی
نیست نظرها غافل و عالم بیدار کیفیت جنبش راجه جنگ گفت که وقتی
سنت کمار در خانه پدرم آمده بودند من خورد سال بودم از ایشان
پرسیدم که بهگت و عبادت شری بارایس جیو چیست آنها تبسم کردند
من خنده کردند جوابی ندادند ظاهر الامر الذیق شنیدن آن
نیافتند بلبوکس نام جوگیشر نشتم گفت ای راجه شما لذتی میشنید اما

خود نقل بود نیز

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اما جور و سال بود بشما نکشند حالا بشما میگویم بشنوند کرم یعنی فعل بر
نوع است کرم و بکرم و اکرم کرم آنست که برهمن جهتری و ویش و شودر بر
طریقه که هر کدام را گفته اند راسخ باشند ازان تفاوت و تجاوز نکنند و
بکرم آنست که طریقه یکی را دیگری پیش میکرد و کرم لگه دیده و دانسته فعل
قبیحی ارتکاب نمایند مثل زنا و دزدی باید که همه ته بوجای برهما یعنی
صورتیکه از صورتهای اوتار باشد مثل برهما و بشن و مهیش یکی را
و غیر آن طریقی که مرشد بگوید میکرده باشد بتخصیص اختصار بوجا و رنگ اوتار
که هست بهر اوتار یکه دل شخص مایل باشد بوجای همان اوتار بکند ارجن
گفت چون بوجای اوتارها کنند میخواهم که تفصیل اوتارها بشنوم در مل نام
جوکیشر منعم میگوید که ای ارجن لیلای اوتارهای سری بهگوان که مجال دانا
که تواند حصر و شمار کرد آسمان و آفتاب و ماهتاب و ده اطراف چهار ده
طبق همه محاط ابت او محیط دارد کل سلو فرماف لعی برهما جیو لوجود
درعالم پیدا شده یکی از اوتارهای او نر و نارایین که در طرف شمال
بعبادت و جوگ مشغول دلالت و عبادت او از بس است تا مردم برو
ایشان کرده باجی و رسکار کردند اندر راجه جهل از بزرگان و بزرگی
ایشان بیخبر بود عبادت ایشان ندیده بر خود هراس خورد که مبادا
ایشان اندر لوک مرا بگیرند پس کام و بسنت را فرستاد کام عبارت از عشق
و شهوت مصور و بسنت عبارت از موسم بهار مصور است با ایشان ترا
بفرستید و لشکر عشق انگیز را با ایشان همراه کرد و آنها آمدند نزدیک

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

نرو نارائن صاحب با اظهار منترهای خود بیدار ساختند نرو نارائن چشم وا کرده
بجانب ایشان دید ایشان از صورت تابان نرو نارائن ترسیدند که
مبادا ما را از شاپ بسوزند نرو نارائن هراس ایشان دیده فرمودند
که شما مترسید که شما را خطائی گناهی نیست که اندر فرستاده است اندر راجه
ترسیده که مبادا از ما اندر لوک بگیرند ما را تا اندر لوک جای بماند
کام بسنت گفتند ایشان راج گیت که فریب ما نخورد اما نارائن اندر شما
را فریب نمیتوانیم داد که بقدرت شما آفریننده زمان زمین هستیم کسی که
در محبت و عبادت شما راسخ و ثابت است فریب ما نمیخورد بار بار سر بر پا گذاشته
و بگفت میرود بعد از ان شری نارائن جیو بقدرت خود هزاران
صاحب جمال که هیچ یکی از اپسرهای اندر هزار یک جمال آنها نداشت
پیدا نمودند کام و بسنت این را دیده حیران ماندند و با خود گفتند که ما اینقسم
زنان صاحب جمال در اندر لوک ندیدیم نرو نارائن گفتند که اینهمه زنها
با اندر لوک ببرید گفتند که ایشان راج اگر این زنان با اندر لوک بروند
همه دیوتاها میان خود جنگ کرده کشته خواهند شد ایشان را همین جا
نگهدارید نارائن جیو فرمودند که هر یکی که بد صورت باشد ببرید پس یکی
را با خود گرفته رخصت شدند نام او اورو شی بود اندر راجه بدیدن
جمال او حیران شد او را سردار اپسرها ساخت تا حال گندهربان خنکویند
دیگر منس اوتار است که شری نارائن در منس جانور که مرکب برهما جیو
است اوتار کرده جواب سنت کمار گفتند بار هی کرلوا و تار است

کم مرادین

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

که سر اسپ و بدن آدمی الف ان پیدا آوردند باز من اوتار جو کردند
براهمه ست کنان تعین کردند بار کرم اوتار است یعنی اوتار کشف
کردند بار موهینی روپ کرده بدیوتاها عزت دادند بار وراه اوتار است
دیگر پرسرام اوتار بار اوتار نرسنگ ... حسو کردند بار نرسنگ حسو اوتار
نموده بازمن لعل دیتان را حسان از جنگ مهابارت برداشتند
در آخر کلجگ دهرم نخواهد ماند کرکی اوتار کرده دهرم ست جوگ را رواج
خواهند داد این اوتارها هر که دل شخص غیبت بوجای بیکر او نکند
راجه گفت ای جوگیران کسی که از ذکر عبادت سری بهگوان غافل است
حال او چه خواهد بود جمل جوگیشر ... میگوید که براهمه همه از سری نارائن جی
پیدا شده‌اند باز در و محو میشوند رزاق آنها سری نارائن است هر که
آفریدگار و فنا سازنده‌اند دل خود را باو مشغول دارد ملک ... دهرم که
در جسم آن ... نارائن را یاد نکند بعد از مرگ مدتی مدید در دوزخ میماند
در شمار چهار لک ابدان مختلفه سرگردانی میکند راجه جنک گفت
بفرمایید که در هر جگ اوتار سری مهاراج چه جسم بود مهاجن جوگیشر بهم
گفت در ست جوگ اوتار سری بهگوان جسو سفید بود و دستش ...
و چهار دست داشت و مردم آن جگ همه پرم آتما درست کردار
بودند دهیان پرم آتما میکردند هر چهار پای دهرم قایم بود هر که میمیرد
مکت میشد در تریتا جگ دهرم سه پای داشت اوتار سری بهگوان
برنگ سرخ تابان بود مانند نور آتش که بسبخی اند طریقه و طرز

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بر همچاری داشتند بنام واسودیو ذکر میکردند یعنی واسودیو محیط عالم
در دواپر جگ برنگ سبز او بار بود مثل من آن جواهر لست سبزه فام در
کلال بالش و روشنایی بوجای پرتما یعنی صورت شری بهگواجیو تاج
مرصع بر سر گذاشته مینمودند در کلجگ اوتار سیاه فام با فراوان شعاع
روشنی است چون در کلجگ مردم در کمال بخالت و امساک و فلاکت اند
چنانکه هرکه زر دارد دل باری بخرج نمیدهند و خیرات نایاب است بنابران
در کلجگ تنها ذکر نام نامی شری مهاراج اکتفا کردند هرکه این اشلوک
شری مهاراج را بشنود کند مضمون اشلوک اینست هی مهاراج چرن کمل
شما یاد میکنیم و تصور مینمایم بخر چرن کمل شما دیگری سزاوار یاد کردن
و دهیان نمودن نیست بحکم کسی که چرن کمل شما را دهیان و عبادت کند
او را بیم و ترس از هیچکس نیست از حکم دل و هواس که هوا و هوس
لف نی نزور میکشد او خلاص میشود در وقتیکه چرن کمل شما را التصور
میکنیم تمام آرزوهای من حاصل میشوند تمام تیرتهها که گنگا جی جمنا جی و نربدا
و غیر او هم باشند همه در پناه چرن کمل شما تمام غم و اندوه مخلصان و نیکبان
تمام میکنند شما را آفریدگار صاحب عالم اند بشکار بار جوگیسر نهم
میگوید کاپیراج در ست جگ شری مهاراج بعد از عبادت ده هزار سال
خوشنود میشدند در تریتا جگ بعد یکهزار سال در دواپر جگ بعد یکماه
در کلجگ بعد یکروز رتب خوشنود میشوند شری نارائن خسرو مظهر مانند
هرکسی که خود را بمن سپارد از هیچ عذاب ترس و بیم ندارد چون

جوگیسرال

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

۲۴۲

جوکیشران انحکایت تمام کردند راجه پادیر نام نمود یعنی برکرد آنها
گردیدند بدرجهٔ نجات و مکت شد آن جوکیشران بار بجانب استمان رفتند
نارد جسو بوسدیو راجه گفت تو هم همین گیان و سمواد که گفتیم در دل خود
استوار دار که مکت خواهی شد ای وسدیو راجه در خانهٔ تو شری کرشن جسو
اوتار گرفته رستگاری تو هیچ شبهه نیست لیکن اینقدر اگیان بدانی
در دل شماست که شری کرشن جسو را پسر خود میدانید وسدیو راجه و دیوکی مانا
از گفته نارد منی گیان یعنی یقین بهم رسید و اگیان جهر شده هر دو برجا نشسته
در پای شری کرشن جسو افتادند بعد ازین روزی شری کرشن جسو در مجلس نشسته بعضی
شهر دوارکا تشریف بر سبها اندر تمام دیوتاها از آسمان در دوارکاجی نزول
کردند التماس نمودند که ای مهاراج حالا در ویکنته تشریف آرید سر شی
مهاراج فرمودند که شما بروید ما نیز زود می آییم دیوتاها رخصت شده رفتند
شری مهاراج بخاطر آوردند که حالا در ویکنته باید رفت لیکن فرموده رشی
کرشن جسو تمام یادوان تیار شدند که سربهاس جهیتر بروید همه درین اثنا
اودهو جسو سردار همه یادوان که از خورد سالی خدمت شری کرشن جسو
میکرد و مخلص خاصهٔ ایشان بود برگرد شری کرشن جسو گردیده دیده و دل
چشم پر آب نموده گفت که ای مهاراج شما که یادوان را به سربهاس جهیتر
میفرستید میدانم که آنها را از وجود بیقرار خواهید رسانید از انجا و
تو بیکنته خواهید رفت و الدار یاد جزان کلی شماهر ارشاب سرطرف میشود
انجا رفتن چه معنی دارد و درین صورت مارا هم با خود ببرید آرزو دارم که در

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

جنمی که بهایم بدنبالی محبت مرن کمل شما بباشیم سرنکرسن جسو فرمودند
کای اودهو جسو در واقع همچنین است بعد از هفت روز از کاجی در سمیدار
عرق خواهد شد ما چوک ابناس قالب خواهیم گذاشت ترا باید
پیشتر از ان تارک و مجرد شوی تا حجاب خود جمال مار التصور میکرده
باشی ما نیز از زیارت برهمنان خلاص ساخته از زور بکه لوبکب متوجه
شویم دهرم از دنیا خواهد رفت اودهو جسو گفت ایمهاراج کو رنک ها
نغو کردم گیان حاصل نشده فایده چه واقع شد لطف کنند همه
گیان در دل ما باشد گیان گفتن بهکو اکیتو یادو مهو جسو نظر توجه مل
سرنکرسن جسو فرمودند که ای اودهو جسو آنچه بینی و بگو بی بسن شنوی
همه را دروغ و فانی نمودی لیکن بود دهان دل خود را بما متعلق کردا
چه هرچه بینی در معرض فناست الا ذات مقدس را که فنا و نقصان
دروازه بنیت باو پیوند از دیگران بکسل تا هیچگاه خود را جدا نه بینی
از مکروهات دنیا خلاصی یابی ای اودهو جسو بشنو در زمان پیشین
راجه بود جد نام دشب او را چون شوق آموختن گیان در دل پیدا
یافت هر جا که هنران و عابدان میشنید بصحبت آنها میشتافت روزی
برکنار دریای کاودری تمام برهنه نام برهمنی دید که بشان او از نور گیان
و معرفت چون خورشید می تافت راجه از اسب پیاده فرود آمده او را
دندوت کرده گفت ای سنت جی باری بگو که با وجود دیدار نور بار
مثال شما بزرگی که طالع ما و رشد کرم کنید کرپا الفرمایید اینچه گیان دادرا

کاکم دادی

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

ئی که داری متوجه‌ایم که ما تلقین بفرمایی که از همه سو اینجا بتو آورده‌ام دیگر
گفت ای برادر چه بشنو من بیست و چهار مرشد اختیار کرده‌ام که تا از اینها
آموختم آنرا مفصل بتو میگویم از الجمله بیست و چهارم من وجود من است و فیسکه چه
هر وجود خود نگاهی عمیق کردم دریافتم که بجز این نجاست و کثافت آلوده
است پاکی آن بجز حصول معرفت ممکن نیست چراغ عمر خود را برباد دیدم پس
بقصد عبادت مجرد از خانه برآمدم دیوانه وار میگردیدم طفلان دنبال
من می افتادند کسی سنگ می انداخت کسی دشنام میداد اول مرشد
من زمین است بدان آن مرشدیکه مرا نقش کرده گو کم منزد داد دیگر این
بیست و چهار مرشد را از آن قیاس بکنی اما از زمین سه چیز اخذ کردم
اول آنکه کوه را دیدم که از زمین برخاسته بود اکثر مردم بالای آن می
آمدند باد و باران می آمد کوه از جای خود حرکت نمیکرد با خود گفتم
عارف مثل کوه باید بود که بباد و باران هوا و هوس نفانی از جا نجنبد
بعد از آن درختان دیدم از زمین برآمده برای کار خلق بیک پا ایستاده
بکرم سر از جا نمیرود ساعتی نشستم تماشا کردم جمعی در سایه آن نشسته بعضی
از میوه آن بهره برداشته با وجود آن در بریدن شکستن شاخ و برگ و
گلش تقصیر نکردند او با همکس در هر حال هیچ نگفت با خود گفتم بی عارف
چنین باید که با وجود او محض برای خلق باشد حتی از جان دریغ نکند
با خود مقرر کند که این قالب خاکی شدنی است چه به از این که بکار کسی بیاید
دیگر زمین را دیدم که مردم او را لگد کوب میکنند او همکس را نیک و بد نمیگوید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

گفتم عارف را میباید که اینحالت داشته باشد از مدح و ذم خاطرش
خرسند و غمگین نشود مرشد دوم من باد است که دیدم از میان هر گیاه و گل
خوشبو و بدبو گذر دامنش از هیچ یکی باخود ندارد دانستم که عارف مجرد را
صفت باید که هر چند شیرین و تلخ فربه و نیمره موافق قسمت آنچه برسد برآن
خرسند و رضامند بوده از مدح و ذم فارغ باشد مرشد سیوم من آتش است در
ظروف نقره و طلا و سفال یکسانست با هیچ یکی از اینها اختلاط و آمیزش
ندارد اگر ظروف را شکستند آتش را خللی نیست از اینکه در ظروف آمده
خطره در کلیت او راه نیافت بخاطرم آمد که برهم اتمام آتش ساری
محیط است در قالبهای گوناگون قصوری و ضرری ندارد اینکه در جسمها محسوس و
ظهور دارد و کلیت و یگانگی و اختلاف نیست مرشد چهارم من آب است
که در غایت صفاست و لطافت و پاکیزگی در اصل طبیعت اوست و اینکه
بعضی جا تیره آلوده خاک از اثر صحبت است اما بذات خود صاف و پاکیزه کننده
همه کس است گفتم عارف هم میباید مثل آب خود را صاف و پاکیزه نگهدارد و
هر که با او نشیند او را هم صاف کند و آب صحبت در همه مذاقها شیرین
باشد مرشد پنجم من آتش است در وی هر چه می اندازد میسوزد برای روز
دیگر نمیگذارد هر که در وی هم موم کند او را پاک کند گفتم عارف را هر چه هم رسد
میباید برای فردا نگاه ندارد و هر که او را چیزی بخوراند از گناهان پاک شود
مرشد ششم من ماهتاب است که روشنی او به نزدیکی و دوری آفتاب کم و زیاد
زیاد مینماید او در اصل همیشه برقرار است همچنان دانستم که نمو و تبدیل

حالت در وجود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حالت در وجود آمد برم آنها همیشه یکسان بقرار است مرشد ششم من
آفتابست ازو هم چرا جدا گردم یکی آنکه او تا هشت ماه آبها جذب میکند و
تا چهار ماه می بارد هرگز آلوده کسی را نخواهد ندیدم دوم آنکه اگر ظروف
را علیحده پر از آب کرده در آفتاب بگذارند عکس آفتاب در همه میماند
اما آفتاب یکیست بسیاری عکسها لیکن بیشود از این طرز دریافتیم
که هم آنرا اگرچه در همه جاها اثر او ظهور کرده است اما یکیست حباب و او
همه جا اگرچه کرده است ظهور مانده است بر یکی از آنست هم روش نمو
آنکه مانع نشود جمعیت شمع بر پیشانی نور مرشد هشتم من فاخته
که بسبب چیک چیکان با دام صیاد آمد با صیاد همه را از دست اسیر دو کسیم بیرون
این بلای فاخته بواسطه کثرت الفت و محبت با فرزندان بود عار ف باید
که با کسی از خود و دیگر دلبستگی بدا آمده باشد با کلفت بکشد چون حال فاخته را
دیدم که هزار ساله عیش او بیک روز اندوده نمی ارزد لهذا مجرد و فارغ عیال
میباشم مرشد نهم من اژدهاست او را دیدم در نهایت بزرگی جسم در جایکه
تولد یافته بود از آنجا کلان شده مانده گاهی بطلب رزق بیرون
نیامده آهوان و دیگر جانوران صحرایی بدنش لشاخ میخاریدند او بیدار نشده
یکدو از آنها فرو میبرد خود در آرام میکرد همیشه رزاق او بدین طریق میرسید
دانستم که عیب برای ما روزی در بدر گشتن آبروی خود را بحبس است
خود مگس آید بدام عنکبوت ــ رزق را روزی رسان پر میدهد از امروز
بار گاهی بجانبه کسی نرفتم هرچه از غیب میرسد قانع گشتم مرشد دهم من

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

دریای عمان است او را دیدم که همیشه بر یک حالت است در برشکال که همه
دریاها در هر رود افزون نمیشود کم در تابستان که آب دریاها کم میشود او کم
نمیگردد در نهایت او کسی نمیداند همچنین میباید که عارف از آمدن مرغوب
مکروه خرم مکدر نشود مرشد یازدهم ۱۱ من پروانه است که بر حسن فروزان شمع
بی تابانه میزند جان میدهد گفتم اینچنین شوق باید البته عاشق مشتاق گردد
جان بجانان ده وگرنه از تو بستاند اجل خود تو منصف باش حافظ این منصف
نکوان بنکو مرشد دوازدهم ۱۲ من زنبور سیاه است او را دیدم که بوی از هر
گل میگرفت بر یک گل نمی نشست پیش ازین لطیف خوردنی بنگ جا
میرفتم بعد از آنکه زنبور را دیدم از هر جا اندکی گدائی کرده بر کسی گرانی
نمیشود مرشد سیزدهم ۱۳ من مگس است دیدم که او عسل بسیاری بمحنت و مشقت
در مزار جمع کرده بود که با جمعیت خود بخورد ناگهان شخصی جمع زده همه مگس
کشت همه شهد گرفته رفت گفتم ذخیره اینحالت باری آرد بار دیگر
ذخیره کردم هرچه رسید بسلم حال ساختم مرشد چهاردهم ۱۴ من فیل است
که بمباش شهوت در چاه افتاده چون عاجز آمد فیلبان از هم اگر کرده
بقید بلد آمد دانستم که عارف را از صحبت زن احتراز ضرور است
مرشد پانزدهم ۱۵ من مداهنت مدنا کسی گویند که شهد از لذت زنبوران
میگیرد آنکه زنبوران در مدت جمع کرده باشند می آرد با خود گفتم که مرد
آزاده راهم باید که نخانه کرهت یعنی این تعلق رفته برای خوردن آنچه
از سبب جمع کرده خود بند شهد نگردد بخورد مرشد شانزدهم ۱۶ من آهوست که

بشندن نغم

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain: Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بشنیدن نغمه از جا میرود نه میخورد مرشد مقتدا هم من ماهی است که بطمع
اندک گوشتی که بر سر شست آویخته بود نقد جان داد او ثمره آن حرص
همان شخص که گشته را باید که از هر لذتی که بحسب قیمت پس آید بخورد و ثمره
آن فریفته نشود زیرا که از همه حواس محکوم ساختن حس ذایقه هم افضل است
مرشد شهرد هم من نخته فاخته که صورت حال او اینست که روزی در شهر
راجه چیک میتوار دیدم که از صبح غسل کرده عنبر و عطر بر بدن مالیده
بر طاق خانه خود لولی نشسته اشعار حرلقی داشت چون تا شام دیده است
درین اشعار سفید شدن هیچ سگاری بدام او نیفتاد از غصه در بار امید
بر هم زد در تجور دراز بر بالش پیچ و تاب در دراز کشید چون غلبان شهوت
داشت آرام قرارش بدر رفت تا نصف شب حالش بدین حال گذشت که
حریف بر حق در حق او مستحق مرتبه کنان معرفت و کرامت و موجود
قسمیکه شخص را لابد داده شایه عبارت با خود گفت صد حیف که عمر من از
بباد هوس هوا رفت زر بعهار اح که بی همت و شفقت زرق میرساند
غافل ماندم این خانه وجود که از سنگ و گل استخوان و گوشت بنا شده است
رسمان رگ در آن لکار رقبه نهه دروازه دارد که از هر درش کثافت
نجاست میکند به بول و غائط انباشته است در بنجا به حرکتی حو سنجال محروم
از بی قرار بیتاب امید خبر دارم وای برین عقل اکنون قرار دادم
که از همه قطع کرده لشر بعهار لعل بیوندم که مدار کار او ست بزرگی درین
مذکور فرموده است هر چه خواهی از خدا بخواه که دارد همه اعد که بخواهی مخواه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

مادرزادی که ندارد میخواهد که بخواهی اگر میگویم چون امروز کسی نیامد
زری بدست نیفتاد بهتر از این که آید زیاده بر این چه دهد که برسیم یعنی شوق
شرر آه در درون سینه کیفیت من مشتعل شد خورشید جهانتاب معرفت
دلم را منور گردانید مشنوا اینهمه کلمه که گفته از همه امید ها ببرید از همه سو یکسو گردند
میگویند که این کتان او را رشته ده چهره رخشیده تا بره هم رسید او این
بر هیچ است دنیا تربه میگوید ابراجه آنروز که دیدم مشنوا از همه قطع کرده لشکری
تا این جنو مشغول جمعیت خاطرش دست داد من هم از همه بریده
خوشحال و فارغبال میباشم مرشد ۱۹ نوزدهم من غنیوا است که دیدم روزی
پاره گوشت در چنگال داشت غنیوا ان دیگر دیده کلهال منقار او را
میزدند غنیوا با خود گفت که اینهمه اینویسی ان بر این پاره گوشت است
من با اینها دوستی و دشمنی ندارم پس آن گوشت پاره از دهن انداخت
فارغ آسوده بنشست از آن وقت ترک همه اسباب لذات و حظ کردم
بجمعیت خاطر لشکری تا از این جنو مشغولم مرشد ۲۰ بیستم من طفل است که جو حلوه
خورد سالی از طمع عظمت دلتنگی فارغ میباشد از دنیا آنقدر وارسته است
که اگر جوهر قیمتی در دست داشته باشد و اگر کسی عوض میوه باو دهد بستاند
بخواهد همه بیداری مشغول میباشد اید لسیدم که چنین باید بود مرشد بیست و یکم
من دختر کدخدا است آن انیست که روزی بخانه رفتم مردم آن خانه بیرون
رفته بودند غیر آن دختر در خانه کس نبود در این اثنا مردم برای نسبت
آمدند دختر آمدند دختر انهار التعظیم کرده بنشاندند قدری تسلی در خانه داشت

اندازه رفت

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

اندرون رفت تا تماشا بکوید چون بکوفتن متوجه شد جوری های دست
او صدا میداد دختر بدرجهٔ حیا رفته داشت که اینم دیگانه خواهد گفت که
اینها قوت یکروزه موجود ندارند یک جوری مشغک صدا کم نمیشود با یک
جوری بماند صدا کم شد گفتم عارف میباید که تنها باشد با کسی صحبت ندارد
مرشد بیست و سوم من تیرگر است چنانچه روزی بر دوکان تیرگری نشسته بودم
او بکار تیرسازی مشغول بود که راجهٔ آن شهر با حشم و خدم بسیار از پیش او
گذشت کسی آمده پرسید که راجه باین راه رفت دیدی گفت من
ندیدم بان تیرگر رفته پرسیدم که ای آزاده مرد راجه باین ساز و صدا و آواز
که ندیدی گفت من به تیرساختن مشغول بودم ندیده باشم با خود گفتم که
دل انیس بشری را این چنین مشغول باید شد مرشد بیست و سوم من مار است
که اول برای خود خانه نمیسازد گفتم فارغ‌البال دنیا از خانه سازی فارغ باید بود
مرشد بیست و چهارم من عنکبوت است که تارها از لعاب خود برمی‌آرد
بار بخود فرو میبرد از ان دانستم که باین نوع مخلوقات از بشری بار این چنین
بجلوهٔ ظهور میبرند باز درو محو میشود چنانکه بید برهمنی دلالت میکند که
جمیع جانداران از برهم پیدا میشوند درو میباشند درو فرو میروند او را
همچنین دانسته مشغول باید شد ای راجه تو که حالات مرا پرسیدی
آنچه از بیست و چهار مرشد اخذ کردم با تو بیان کردم الحمد که گفته شده
باقی برو موطف ایمنی باش دیا تیره اینمعنی را گفته به تیر بهار ... راجه
همان سخنان در دل استوار کرده با اصل خود واصل گردید ... با دو مو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

فرمودند هر که اعظم گناهان در دل داشته باشید اولی التعلیق مکث است
تو میگویی ما را با خود ببر بدتا جدا نباشیم بدانکه چون گناهان او جدایی را
دخلی نیست اینو اینهمه مخلوقات که می بینی از بر ما تا مور همه تعجبه مر کراند
بر ما که عجز فرا رد دار او هم روزی وجود باید آمد است بلکه ما بواسطه
دور ساختن بار زمین او تار کرده هم ما را این وجود انداختی است اگر چه همین
از زادن و مردن مصون میرا ام ترا نبابد که دل خود را همیشه بیاد ما
مشغول داشته باشی محو تصور شوی بار رفضاجت مفارقت فارغ باشی ای
اود مو در دنیا دو چیز است یکی اکناه حرام اکناه کسی که گناهی است
این وجود را مثل درختی تصور میکنید بران درخت دو جانور نشسته اند
یکی میوه آن درخت میخورد دیگری نمیخورد می بیند اولین عبارت از وجود انسان
که با ستلذاد لذات تعالی محفوظ است بوصل آن لذات بناد وشکلیس است
این آنکه اکناه است حرام دین عبارت از برم اتمات که از همه لذات
تعالی منزه مبرا است گناهی همیشه خوشوقت میباشند میداند مرحمت
واقع میشود موافق خواهش ایزدی است اد همو گفت الهما ارحم حسبو
چرا محبت هم میشوید یکی مطلق و دیگری مقید برای حقیقت شرکرس حسبو
فرمودند سابقا گفته شد که گناه اکناه حرام لذا اگر یکی میبود تعرفه مطلق
مقید قید خلاصی بر میخواست هیچکس را ترددد خلاص از کرفتاریها
نمیماند عبادت و پرستش ذکر و فکر بهشت و دوزخ نتیجه افعال نیک و بد
پیری و مریدی در میان بدر میرفت انتظام عالم بر هم میخورد اگر بر اصل و

حقیقت نظر او

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

حقیقت نظر تو میشود مطلق و مقید نمیشد انیستی محض اگنان همین نیست بدانکه در عالم
مردم دو قسم اند یکی اتمام آرام دیگری در تهیه آرام آنکسی است که همه با بشری
باران حس مشغول باشد از آمدن مرغوب و مکروه خورسند و غمگین نشود در تهیه آرام
لیکه بحظوظ اتف محظوظ مباشد دیگر آنکه آدمی باید در دهرهام آنچه خود
راسخ باشد هیچه از آن بر نگردد که از دهرهام خود رو گردان شدن با محنت
تباهی شخص است تا بر همه هیها برابر است یعنی چون خود را اندست خود در گجینه باشد
شر نگرش حس موقوف شود تند که سنت کار از برهما پرسیده بجهة که دل از حواس ها می
ما چگونه جدا ماند ما عمل نزتهها کردیم که تها بستید هم دل از آرزو ها پس تماند
شری برهما چو را جواب این حرف بر نیامد دیوتا ها که در آن مجلس نشسته بودند
بشری برهما چو خند بدند سنت کار را غرور و تکبر تمام دست داد بر
برهما متفکر شده ما را یاد کردند با واسطه حفظ مراتب آرزوهای برهما جو
بصورت هنس آن جانور است سفید رنگ ظهور کرده در آن مجلس حاضر
شدم چون آن صورت را برهما و دیوتا ها سابق ندیده بودند تعجب کردند سنت کار
پیش آمده از من پرسیدند که تو کیستی از آنجا که سنت کار خود را عارف و
گیانی میگرفتند خواستم اول غرور آنها را بشکنم من و شما خود جدا نیستیم
آتما در ما و شما یکیست پس از که می پرسید که تو کیستی اگر از وجود می پرسید
وجود ما و شما با عناصر عناصر بیحکاه یکیست پس در هر صورت هم پرسیدن
بنست هرگاه شما اینقدر شعور و تمیز ندارند سوال را فهمیده بکنید سراو از
جواب دل و حواس که از شری برهما پرسیدند و سنت کار از بحرف

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خجالت کشیدند غرور از سر اینها بدر رفت بیداران گفتیم که دل از خواهشهای
هوا و هوس هرگز جدا نمیشود برای همین آرزوها را کرده ام تا دل را بتصور جمال
باکمال مشغول سازد چه لیلاهای ما را انکار کنند آرزوهای بیجا حاصل دل یار دادند
لطف ما بیاورید چون طریقها و راهها مختلف قرار داده اند هر کس که از
راهی که خواهد برود از همه راه بمن توانند رسید بشرط باش مدار چه آن طریق
طریق استقامت باکمال ای اودهوتها شمه از حسن بزرگی قدر نهنگ نفهمی
پرستندگان بنده ما خود بتو میگویم بشنو و همیشه غزا میں بهیچکس همی باز دار
سلطنت میعادها لیم نوجه نمیفرماید بلکه یک تکه هم نمیخواهد اگر بدهیم میگیرد من حیران
وضع او میباشم که نه هیچ وضع شخص را چه بدهیم تا عوض خدمت او لوا ند
شد از خدمت او شرمسارم دنبال او میگردم خاک پای او را بر داشته
بر خود میمالم این برای آنست که ذات من مجموع مظهر تمام مخلوقات است
از خاک پای او تمام مخلوقات پاک و ناجی میشوند تو بزرگی او را از اینجا
قیاس کن سری دارکانا تهه جی با اودهوتها فرمودند که من شمه از مظاهر
خود که در سری گیتا ارجن دیو گفته بودم از آنها هم بتو میگویم اگرچه همه جا
نسبت قصور ادراک نتوانند دید در اینجاها مرا بتخصیص ببینید بدانکه در
جمع جانداران روح منم اول و وسط و آخر همه منم آفتاب ملکها در ارده
صورت دالة منم که هر صورتی در هر ماهی طلوع میکند در صورتها
وشن هم صورت آفتاب منم در چهل و نه ۴۹ هم باد مرکب نام منم در ستارها
شمه ماهتاب منم در چهار بید سام بید منم در دیوتاها اندر راجه منم

چشن روت
پرکاس روت
محیط آنجا و همه
جانداران و شیخ ...
... و جان ...
... دیده‌ها ...
... هان ...
آنجا ... و ...

درباره خواص

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در یازده حواس که یازدهم دل است سبح حواس درک سبح حواس فعل منم
در یازده رودر شنکر منم در عناصر خمسه آتش منم در کوه ها سمیر منم در پروهتان
برهسپت منم در لشکرکشان سام کارتک منم که پسر مهادیو باشد در دریاها
دریای عمان منم در بوکیشران بهرک منم در الفاظ اوم منم در جپان جپ منم
در عابدان نارد منم در منیشران کپل منم در آدمیان راجه منم شهوتی که
در آن غیر از بهم رسانیدن فرزند مدعا نباشد آن شهوت منم در ماران
باسک منم در ناگان شیشناگ منم در دیتان پرهلاد منم در ...
موکل انهاست منم جم عبارت از ملک الموت باشد منم در سباع درنده ها منم
در پرنده ها گرد منم در سلاح بندان پرسرام منم در ماهیان مکرمچه منم
که ماهی کلان است در دریاها گنگا منم در علمها علم ادهیاتم یعنی تصوف باشد
منم در کسانیکه تنگ نامی باشد منم نیکنامی هوشیاری عقل و علم و آهستگی
منم در چهندها که در بیتهای شعر شدی است گایتری نام چهندی منم
در ماه ها ماه منگهر در موسم ها موسم بهار منم در دغا دهندگان
قمار منم در راستگویندگان راستی منم در قبیله یادوان وسدیو جی
منم در پاندوان ارجن دیو منم در منیشران بیاس منم در پندتان
شکر منم و اصل همه مخلوقات منم کسی از کسی ساکن و متحرک بی من نیست
مظاهر مارا حدی و نهایتی نیست اندکی برای خاطر تو گفتم دیگر بدانکه چون
در ظاهر چیزهای بسیار در آتش میسوزند بلکه آنست که جمع خواهشهای همه
را در آتش گیان بسوزند صاحب هنر آنست که با ظهار هنر و زیبا گردد خود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خجالت کشند غرور از سر آنها بدر رفت بیداران گفتم که دل از خواهش های
هوا و هوس هرگز جدا نمیشود برای همین او تارک گردیده ام تا دل را بتصور جمال
پاکان مشغول سازم چه لیلا های ما انکار کنند آرزو های بیجا حاصل دل یار دادن
لطف ما بیارید چون طریق ها و راه ها مختلف قرار داده اند هر کس که از
راهی که خواهد برود از همه راه ها بمن تواند رسید بشرط پاس مدارج آن طریق
فریق استقامت پاکان ای او دهو چو شمه از حس بزرگی قدر ها بهک نفی
پرستندگان بنده ما خود بتو میگویم بشنو و همیشه عزا زمین بهیچ کس بمی پردازد
سلطنت هفت اقلیم نوع منظور نماید بلکه یک هیچ هم نمیخواهد اگر بد هم بمیگردد مین حران
وضع او میباشم که نه همچو وضع شخص را چه بد هم با عوض خدمت او لوا ند
شد از خدمت او نمیسازم دنبال او میگردم خاک پای او را بر داشته
بر خود میمالم این برای آنست که ذات من مجموع مظهر تمام مخلوقات است
از خاک پای او تمام مخلوقات پاک و ناجی میشوند تو بزرگی او را از اینجا
قیاس کن شری دارکانات هم حی با وده هو چو فرموده اند که من شمه از مظاهر
خود که در شری گیتا ارجن دیو گفته بودم اینرا هم بتو میگویم اگرچه همه جا
نسبت قصور ادراک نتوانند دید در اینجا ها مرا بخصوص ببینند آنکه در
جمیع جانداران روح منم اول و اوسط آخر همه منم آفتاب ها از ده
صورت دانه منم که هر صورتی در هر ماهی طلوع میکند در بصورت ها
وشن هم صورت آفتاب منم در چهل و نه ۲۹ هم باد مرچخ نام منم در ستارات
شمه ماهتاب منم در چهار بید سام بید منم در دیوتا ها ابیدر راجه منم

چیتن روت
پرکاس روت
محیط آتما در همه
جانداران و شعور
وه بید به و جان ها کل
قیمه دیوتا ها عو ناسی
چی تما هان چتن
آتما توتی و ناسی

در بارده جوکس

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

در یازده حواس که یازده اند دل با پنج حواس درک و پنج حواس فعل منم
در یازده رودر شنکر منم در عناصر آتش منم در کوه ها سمیر منم در برهستان
برهسپت منم در لشکرکشان سام کارتک منم که پسر مهادیو باشد در دریاها
دریای عمان منم در بزرگتران بهرگ منم در الفاظ اوم منم در جپها منم
در عابدان نارد منم در مهتران کپل منم در آدمیان راجه منم شهوتی که
در آن غیر از پیدا ساختن فرزند مدعا نباشد آن شهوت منم و در ماران
اسک باسک منم در ناگان شیش ناگ منم در دیوان پرپهلاد منم درین لوگ
موکل انتها منم جم عبارت از ملک الموت باشد منم در سباع دریده ها منم
در پرنده ها گرد منم در سلاح بندان پرسرام منم در ماهیان مگرمچه منم
که ماهی کلان است در نهرها گنگا منم در عالمها علم ادهیاتم یعنی تصوف باشد
منم در کتابت آنکه نیکنامی باشد منم نیکنامی هوشیاری عقل و علم و آهستگی
منم در چهندها که در بیتهای شعر مشهور است گاینتری نام چهندی منم
در ماه ها ماه منجهور در موسم ها موسم بهار منم در دغا دهندگان
قمار منم در راست گویندگان راستی منم در قبیلهٔ یادوان وسدیو راجه
منم در پاندوان ارجن دیو منم در منیشران بیاس جیو منم در بندان
شکر منم و اصل همه مخلوقات منم کسی از کسی ساکن و متحرک بی من نیست
مظاهر مارا حدی و نهایتی نیست اندکی برای خاطر تو گفتم و دیگر بدانکه چون
در ظاهر چیزهای بسیار در آتش میسوزند بلکه آتش که جمع اشیاها هم
را در آتش کنان بسوزند صاحب هنر آتش که با ظاهر شهر و زینت کرد خود

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

خوار بمقدار کرده‌اند بلکه آنست که شهر خود را خوار نسازد به مکین و فا نباشد
طالعمند نه آنست که صاحب شان و شوکت محرم جهان باشند بلکه آنست
که در رویش همیشه بر رحم شری ناس حسو داشته با همکنان من حسن نیک
مصروف داشته باشد و صاحب شرم ناموس نه آنست که مستورات خود را
از محرمان و مردمان بیگانه بکمال احتیاط محفوظ دارد بلکه صاحب شرم آنکه
از بد کار حیا میکرده باشد شجاع نه آنست که در جنگ با مردم بسیار در آویزد و
از تیغ و تبر نه ترسد بلکه آنست که شهوت و غضب و طمع از دشمنان
قوی اند نگذرد و محکوم خواهشهای انتها نباشند نظم سهل شیری
دانکه صف ها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند او دهیو حسو
شریکرس مهاراج را دعوت کرده رخصت شد در بدرگا شرم رفته
آن کنان را در خاطر آورده وجود خود را الجوک اباس کدا گشت و
ملک شد شریکرس حسو بعد رخصت شدن او دهیو حسو بیادوان گفتند
که برهاس جهیر روید همه بادوان در الجار رفته ساکن شدند بعده
روزی بر کنار سمندر نشسته با راده شری مهاراج رای رشت در دستان
اثر کرده شراب خوردن مشغول شدند چون مستی در دل نهاد اثر کرد
هر یکی در فخر خود لعادیند شریکرس حسو بصدق افتخار هر یک میکردند با کار
انها از گفتگو جنگ شد آخر کار چون اسلحه از کار رفت الکاه از نیخ
که از زیره ده آهنی بر کنار دریا رسته بود که بالذ مذکور شد بدست گرفته
بر یکدیگر میزدند مثل شمشیر کار میکرد تا همه کشته شدند پس سریکرس حسو بلدیو هر دو حیف گفتند

کهحال دیار زمین

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که حالا بار زمین برطرف شد ما و شما را نیز باید رفت بعده سری کرشن سوار رتهه شده نزول آمده
رخت کشیده کوهمن پوشیده بر کنار دریا جوک مشغول شد از نظرها غایب و
متوجه گشتند در وقت سری برهما اندر راجه کوبیر دورن ایشر بالقصد
درشن گرفتن سری کرشن جیو بویکنت تشریف آرند ما هم همراه باشیم در هوا آمده ایستادند
سری کرشن صاحب زیر درخت پیپل که بر کنار سمندر بود تکیه بر درخت کرده پای
بر پای دیگر گذاشته نشسته بقصد قصد اند شنید که بویکنت متوجه شوند و
در همین صیادی پای ایشان که نمود بود آهو خیال کرده تیری رها کرد و
پیکان این تیر از همان دسته آهنی که از شکم سانب برآمده باقیمانده بود
چون صیاد بعد تیر انداختن نزدیک آمد تا شکار خود دریابد دید که
سری کرشن جیو نشسته اند تیر بر پای انگشت ایشان خورده است بر خود
لرزید رنگ از چهره او گشت از کمال ندامت بر پای مبارک ایشان
افتاد گفت از من خطای عظیمی واقع شد که در برابر آن هیچ سیاستی و
نحو نمیتوانکرد سری کرشن مهاراج فرمودند که از تو نادانسته بوقوع آمده است
ترا ازین قباحت بادالی نیست برای تو ویمان می آید که سوار شده
بویکنت بروی در همین ویمانی از آسمان فرود آمده سری کرشن جیو آن صیاد
را بران ویمان نشانیده بویکنت فرستادند سوامی سکهدیو جیو به راجه
پرکهت میفرمایند که این راجه در انجام روایت است بعضی میگویند که برهما و
اندر و دیگر دیوتاها ویمانهای خود را در هوا ایستاده انتظار داشتند که
سری کرشن جیو بویکنت رونق بخش خواهند شد و پوجا کرده در رکاب همراه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

مشبوم در همین اثنا شری کرشن جیو از نظر غایب و مستور شدند کسی بذات
که کجا رفتند از انجا بکنه قدرت عجایبه شری بهگوان جیو کسی از علی بنت
الا لگه باو پیوست بعضی میگویند که این عالم را شد آمد قدیم هم سنگی است بعضی
میگویند شری مهاراج از کل نیلوفر ناف خود شری برهما جیو آفریدند بعد از ان
بقدرت و ارادت خود فانی سازند چنانکه کوزه گر کوزه ها را میسازد و
میشکند نظم کسی نیافته کاین پرده را چه آهنگ است * مگر بجانب او راه و
شمار او آموخت * بیدها را که در او تارها کردند سر واقف نیز او
اوست غیر ذالک را چه یارا نظم ای هژده هزار عالم از شوق تو مست و
سر در ره جستجو جان بر کف دست * پس نخبه سیاه و پس نامه سکست
نقشی بنگاشتند را نگو به که هست * هر کس بدر یافت و ادراک خود حرف
حکایتی میزنند دلیل می آرند با مدعای خود را بکرسی خود نشانده بکدیگر
دیگران بکنند اصل حقیقت کسی نفهمیده اند میگویند که بکنه ارادت ذات
کسی نمیرسد ارادهٔ حق در چه کار است سوامی براجه گفت چون ارجن دیو
در هستناپور آمد براجه یودشتر دیگر برادران گفت که در راه قومی
از دزدان که انها را گابه گویند سر زبان جور دل رنجیدند همه را غارت
کردند هر چند تردد کردم و تیر انداختم و داد اجنها دادم فایده نشد
با خود گفتم که همه زور و قوت من از شری بهگوان بود من مبدا اسم
که در مهابارت بسیاری از بهادران کشته ام حال معلوم شد که هیچ
نبودم آنهمه داد شجاعت مردانگی از شری مهاراج بود من واسطه بیش نبودم

بلی ازان

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

پس ازان مهاراج برادر درویدی ماتا ترک سلطنت کرده بدر راجه اسینا پور
راجه پرکهیت نبیره ارجن داده بود داده راج ایندر پرست متهرا بجرا نابه که
از نسل شری کرشن جیو مانده بود داد بدو خود از عالم رفتند سکهدیو جیو مقرر ماند
که این راجه پرکهیت ازانبار که شری کرشن جیو در ویکنت نزول فرمودند
دهرم راستی از عالم برخاست پورن شدن باب یازدهم آغاز سکند
دوازدهم احوال مردم کلجگ کردن سکهدیو بار راجه را از احوال
شنیدن یادگاری رکهشیر از شری سکهدیو جیو صاحب انجام شری کرشن جیو مهاراجی
راجه پرکهیت میگویند الهامی سکهدیو جیو سما خود فرمودند از آنروز که سری
کرشن جیو از عالم رفتند در ویکنت تشریف بردند دهرم راستی برخاست
چه مگر بعد ازان راجه جاهل شد مایا یافت دهرم را نگهدار در شری سکهدیو جیو
گفت تا شری کرشن جیو تشریف داشتند ایام دایر بود بعد ازان عهد
کلجگ آمد کلجگ راجها شدند که رای اینها مایل بکجروی راستی نبود عمر
در راز هم بد آشنند که کاری توانند کرد بعد ازین هم راجها خواهند شد
که رای شان مایل بظلم و تعدی خواهد بود تمام حاصل از رعایا خواهند گرفت
باران کم خواهد بارید حاصلات غلات کم خواهد شد از گرانی غلات
آزار خواهند کشید مردم دهرم را که در بند برای هر کس گفته است ازان
انحراف خواهند نمود اگرچه عمر کلجگ یکصد و بیست سال است اما از نسب آدم
و نا راستی بکمال عمر نخواهند رسید مهاراج عالمگیر و جگر ورت خواهند بود
هر کس خود را بادشاه حکومتی راجه خواهند گفت با وجود قلت عمر بر زمین

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

با خود پرخاش و جنگ خواهند کرد زمین بر آنها خواهد تنید راجه
طریق انصاف و عدالت را گذاشته جانب داری شخصی را که زر
خواهد داد خواهند کرد مردم در دهرم و آشرم خود راسخ نخواهند بود
بزدی و دروغ کفش عمر بسر خواهند آورد و بسیار ماده گاو بعد ازین شیر نخواهد بود
برهمنان علامتی که بدان آنها را توان شناخت نخواهد بود و به پرسیدن
معلوم خواهد شد که برهمن است سوامی سکهدیو جیو ادهیای چهارم از
دوازده اسکند کاریکی روپ تا اسخار سوامی شکهدیو جیو گو سوراجه
براجه پریچهت میگوید که در ست جگ انسان بود راست گفتن عبادت
کردن و جرات نمودن دل حواس را بحکومت داشتن در کلجگ
همین یک پا خواهد بود که جرات باشد آنهم وقتیکه کلجگ باخر برسد یک پا
مطلقا نخواهد بود بعد ازان در سنبل در خانه برهمنی کارکی اوتار
خواهد شد بار شکهدیو جیو میگوید که راجهای کلجگ با وجود قلت
راج و کمی قدرت در بن تلاش میباشند که راجه روی زمین باشیم مردم
کلجگ اگرچه بواسطه غل به تنهها خواهند رفت اما بزرگی عقیدت
شان راسخ نخواهد بود گفته باشند که اجداد های ما چقدر بزرگ بودند رحم
یک قلم از دلها خواهد برخاست نشناسی از پوشیدن لباس شرم معلوم
خواهد شد افعال و اعمال شناس نخواهند شد اهل کرامت یعنی ارباب تعلق
ممسک و لئیم الطبع باشند به فقیر غذا نخواهند داد اما یک خبر در کلجگ خوب
تواند بود آن اینست که در جگهای دیگر مردم راست بار هم در بسیار گناهان

بازان هم از گناه

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

با این همه از عمل تیرتهها دچک کردن پوجای شری بهگوان جی رستگار
نمیشدند در کلجک پوجای شری بهگوان شیو مکت خواهند شد چنانچه
اجامل بگرفتن نام شری نارایشو به وبکنت رفت پیش ازین مردم گناه
کمتر میکردند زود کفارت مینمودند پاک میشدند در کلجک چون گناه
بسیار واقع میشود که هر یکی را کفارت نمیتوان کرد بسیار ان کفارت همه
گناهان در نام سمرنامی شری بهگوان جیو قرار یافته که آسان باشد وجود
جسم انسان ناقص العقل بهوا و هوس فرو رفته باشد در ستانبر و رنگ غیبت
هم یاد شری بهگوان جیو نمیکنند زبانرا بهرزه بیهوده آلوده دارند لطف نام
تیری شری بهگوان جیو گویا نمیشود ادهیای سیوم در بیان سکهدیو جیو
راجه پریچهت بمقام آخر چون سکهدیو جیو کهکورا را انجا رسانید گفت
ای راجه پریچهت حال دار عمر زندگانی تو قلیلی باقیمانده است دل خود را در
دهیان شری بهگوان جیو مشغول ساخته و زبانرا بنام نامی شری بهگوان جیو مشغول کن
یقین بدان که گناه هفت جنم بیک نام گرفتن او منسوخ شود در فکر مباش و
که مرا مار خواهد گزید همه جاها را پرم اتما حاضر و محیط بدان در صورت دیگرا
بگو این شری بهاگوت را تو تمام شنیدی در مکت تو شبهه نمانده
هر که شری بهاگوت را بصدق و ارادت و اخلاص خواهد شنید مکت خواهد
هرگز از گزیدن مار زنده نشده مکن این شری بهاگوت تمام سر لیلا های
اوتار است هر که میخواند و شنیده باشد مکت شود برای او عمر شنیدن
علاج اینست ادهیای چهارم در ذکر ... در همه احوال

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain: Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

سوت پورانک وغیره رکهیسران میگویند که اکنان راجه پرکهت از
شنیدن شری مهابهاگوت بر طرف شد آتما در همه جا حاضر دیده
محبت وجود بی بود از دل بدر کرده بسوامی سکهدیو صاحب حقیقت
امروز روز هفتم است که تهکهک مار مرا بگزد وجود فانی را بگذارم
حالا شرن شری بهگوان جیو میشوم پس جسم بر هم نهاد دل را
از همه بریده بشری ناراین جیو مشغول ساخت سوامی سکهدیو جیو
از آن مجلس برخاستند تهکهک مار که صورت خود را تغیر داده همدر
مجلس نشسته بود بار بهات مار شده راجه را بگزید از زهر او آتشی
برخاست که وجود راجه سوخته شد اهل مجلس همه از دیدن تهکهک مار
بگریختند بعد ازان مردم فراهم آمده ماتم راجه کردند جنمیجی نام پسر او که
بیچاله بود بر تخت راج نشاندند چون ۱۲ سال از حکومت او
بگذشت قصه گزیدن مار شنید بعوض خون پدر خود جمیع ماران
را بسوزانم و تخم مار در دنیا نگذارم پس برهمنان را طلبیده گفت جگی
بکنید تمام ماران را بسوزید انها شروع در جگ کردند افسون میخواندند
ماران بزور افسون انها از هر جا دویده آمدند در آتش میسوختند بعده
جنمیجی از برهمنان پرسید که تمام ماران سوخته شده است یا نه گفتند
بالفعل اندر راجه هم نشسته دارد در حمایت اوست راجه گفت افسونی بخوانند
که اندر راجه نیز سوخته شود برهمنان شروع با فسون خواندن کردند
افسون در اندر راجه اثر کرده تهکهک را از خود جدا ساخت تهکهک جیو دیگر

باقی جگ را رسید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

بآتش جگ رسید همدران اثنا آستیک نواسه و آستیک مار در آن
مجلس بیامد راجه را بالکلام فصیح لشود درباره ماران باقیمانده شفاعت کرد
گفت ای راجه تقدیر چنین بود که پدرت پرت بن بیرهمس پسر کوک رفت
تو امروز راجه پادشاه وقت هستی حکمرانی ممالک در دست شماست و
پایتختهای را فرمودند که با انصاف باشید شب روز در کارهای ثواب
بسر برند حق شناسی و خداپرستی در دل آنها ممکن باشد که به ثمره آن
در دولت میروند بزرگان شما اهل بهشت برین ماوای آنهاست لیکن انصاف و
حق شناسی را بدوزخ میبرند بزرگان شما اهل جنت بعضی شمار رحم
راجهای کلدیو عدالت شعار هستند اینقدر مار که بیگناه در آتش جگ
سوزانیدند در حقیقت این ماران همه دیوتاها هستند اینهمه علامات فاحش
ریکهیاهای پاک نهاد رسیدن بدرجه بدست که شرح آن نتواند و
پدر بزرگوار شما که از عهده یک مار مرده که باد بسته در گلوی ریکهیشر
عابد انداخته بود از دعای بد پسر عابد که او هم با عهده درباره راجه
دعا کرده بود از زور دعای او تکهک مار راجه را گزید هیچ گناه
باو لازم چون اینقدر عوض معاوضه است اگر صاحب تقصیر است پسر عابد
است که دعای بد کرد درباب تکهک مار تقصیری ندارد اولی او اختیار
کرده بود شما دیده دانسته بی انصافی پیش گرفته ظلم و تعدی درینجا
سه چهار حرف در نقل نوشته بقدر غدر منقف عاقبت الحکم عند الله ۴۲
بیان دارد از التماس آستیک راجه جنمیجی مهربان شده بیاس جی را

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

جک را موقوف نموده فرمود برای رضای اسینک مار من بعد
ماران در آتش نسوزانند که دانسته دیده از تقصیر اینها در گذشتیم و گناه
کهنک مار معاف نمودیم بعد از ان اسینک را راجه‌ها بسیار تواضع نموده
وداع کرد خلاصی کهنک مارها بصورت حاصل شد سوت پورانک
میگوید که سنکادک آنچه مقدم حق شناسی از زبان حق بیان
بید و یاس که شرحی شنیدیم و از ارشاد آن در خاطر داریم
بشما اظهار نمودیم بار سنکادک پرسید که بید را چطور بچهار حصه قسمت شد
ازین صورت ما را اطلاع بخشید ارشاد نمایید سوت پورانک گفت که
چون برهماها خواندند بخاطر عاطر رسانید که مردم کلجک کوتاه عمر
بداندیش و بدخصلت باشند ناشایسته کامل و جاهل پیدا خواهند شد
چنانچه باید و شاید در اینجا هم موجب صدور سهو شده عدم بعض فهم شد کامل
ناشاقی و سهولت احکام امر و نهی بعمل توانند آورد ناچار بید از یک
بید چهار بید قرار داد از هر چهار بید شاگردها آورد و از آن سکها
ترتیب داد ادهیای پنجم در احوال مارکاندی رکهشر و درس دادن
بر شهرهای اوجسر سوت پورانک میگوید که بید و یاس جیو شاگردان
خود تعلیم فرمودند که راه بانش نوع است ترشرده پوران تصنیف فرمودند
در بار انکنو پوران مذکور است که در جائیکه مارکن رکهیشر عابد فرزند نبود
در بزرگ رسانیدن اولاد عبادات سری مهادیو جیو بدل و جان
بجا آورده لیکن ظاهر اصلا نمی پرداخت تا آنکه عیب الهام در داد

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

که ای رکهیشر ترا فرزند تولد خواهد شد اما تا عمر ۱۲ دوازده سال زنده خواهد ماند
زیاده از رحمه الله تعالی زندگانی پایداری او نخواهد بود عابد مذکور بشنوح این بشارت
غیبی اینقدر هم غنیمت دانسته خاطر خود را خرسند گردانید القصه در خانه
رکهیشر مذکور بفضل کارساز ازلی فرزندی تولد شد نام او را مارکاندیو
رکهیشرها چون پسر مذکور رحمه الله ۱۲ ساله رسید پدر و مادر او بگریه در آمدند
از غم و اندوه مستغرق شدند شب و روز با آه و ناله پیوستند مارکاندی از
ایشان پرسید که موجب این آزردگی سبب غم اندوه بخاطر شما چیست
پدرش گفت که صورت حال بدینموجب است که الهام غیب بدین نوع
سروش داده است که باید شرح داده شد مارکاندی بخدمت پدر
التماس نمود اینمعنی که آیا وقوع را هم علاجی دارد پدر با او خطاب
فرمود که از طفل عبادت کامل شریمهادیو صاحب خوشنود میشود البته علاج
تدبیر تواند بود چون مارکاندی جیو سامع این سخن شد بی توقف راه
بیابان گرفته مشغول عبادت شد لذا مهیکهن شری نرکس سرکار نوعی
الهام رسانید که شریمهادیو صاحب یکدفعه مهربان و خوشنود شدند آواز
غیب در دادند که هر چه مدعا مقصد دارید عرض نمایند بانی روا
خواهد شد مارکاندی التماس کرد که ای عالم الغیب فضل نماید
که عمر من را افزوده گردد حکم شد که عمر تو یک کلپ که آنرا اکر و
عمر شری برهما میگویند مرحمت فرمودیم باز عرض کرد که
عمر الی اشتحال گذرانیدن مشکل خواهد بود امید و لام کرم فرموده طهور شری ماما

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

خود منکشف سازید امر شد که بسیار بجا خوب بخاطر شما رسید اما هشیار
آماده این ظهور باشی خبرداری کن ما را زنهار زنهار فراموش نخواهی کرد
که تکلیفی بتو خواهد رسید در یکهفته صورت حال مجانبه خواهد شد القصه
میگویند که روزی مارکاندی رکهشر بر کنار دریا بر یک سنگ کلان نشسته
به روز هفتم رسید درین اثنا گرد غباری پیدا شد که تمام عالم در چشم او
تاریک گشت هوا تیره شد آب دریای عمان از هر طرف طغیان
کرد زمین غرق شدن گرفت مارکاندی رکهشر که بالای سنگ
نشسته بود تا گلو در آب غرق شد غوطه خوردن گرفت گاهی در آب
فرو میرفت گاهی فراهم می آمد گاه اندر حضیض گاه در اوج بود از
دست ما ربایند موج بهمین نوع تا دوازده سال شناوری میکرد تا بند
موج بی پروا در تلاطم امواج طوفان مایا گرفتار بود از جانوران
مهیب که در آب میباشند آزار بسیار میکشید کارش از کار رفته بود نزدیک
بمردن رسید ناگاه یک جزیره بنظر او درآمد یک درختی نیز با شاخ
برگ معاینه نمود بخاطر خود رسانید که در زیر آن درخت خود را رسانید
بدرگاه شری مهاراج التماس نمود که اگر این درخت بدست من می آید
[illegible] ششم در [illegible] مارکاندی رکهشر [illegible]
بود اینک میگویند که بهر تقدیر با هزار تصدیعه در دو سه روز گذشت
از موج طغیان آب مارکاندی خود را بجزیره رسانید از حیات
رفتی ز خود دید و شاخ آن درخت را بدست آورده اندکی بنفس خود

دران عزو

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

درست نمود از تلاطم امواج مزاحمت جانوران پرهیبت [illegible]
آب مفروغ شد برنگ برگ اندر جنت طفل سبز خوارنه رنگ
سیه فام خوش اندام خوش شکل ماه سیما دید که در خواب است استغراغت
تمام خواب میکند غنوده مانند نعش میکشد نزدیک او شد روی
مبارک او را در نزدیکی معاینه نمود همراه یادی که از نزد بینی طفل بر
آمد در رو شد یعنی مارکاندی را در بینی خود فرو کشید چون در شکم طفل رسید
آبادی شهرها کوه های کلان مثل سمیر دریاها مثل دریای عمان و
دشت بیابان وغیره هم بنظر در آورد خود را بر همان سنگ نشسته بود
دید بر مدت مدید در همان جا بحیرت و وحشت گذرانید شری کشن جیو
را یاد کرد در همانوقت چون طفل دم خود را از بینی بر کشید مارکاندی
رکهیشر بیرون آمد خود را بر کنار دریا بر همان سنگ که نشسته بود دید همه
آب و طفل بیابان و کوه که دیده بود در هیچ سطر او نیامد در دل
گذرانید که این مایا از قدرت کشن مهاراج بود که بما نمودند روی داده
از نصورت نجات یافت درین اثنا سری مهاراکرشن جو مایا پاروتی
به تجمل و کمال شوکت بیمثال و دیوتاهای بسیار همراه گرفته سیر کنان در انجا
گذر فرمودند در آن ناحیت عبور کردند وقتی که مارکاندی رکهیشر
عابد انصورت معاینه کرد کرامات وافره چنانکه شایان آن
بود بجا آورد گرد اگرد دید نوتا یعنی توصیف و تعریف بسیار [illegible] بیت و
بی نهایت بر زبان آورد تو شری مهاراج مهاراکرشن سوامی فرمودند که

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

گویند که دیدی الرباب آرزوی داری بگو مارکاندی که رستم التماس کرد
که ای قادر ذوالجلال ای پروردگار بی همال ما بای شمار انشری عرض
برهما و اسید در دیوتاها نمی تواند دید دریافت ما از کمال توجه ظاهر و باطن
از حادثه قیامت و از آشوب روز حشر نگهداشته چون عمر ما را
سال خورد فرمودند امیدوارم که از راه کرم بخشش بالکه در قید حیات
باشیم از خدمت و عبادت خود غفلت نفرمایند شما شری برهما شری
بشن جیو که یک وجود شده در دل من همیشه بوده تفرقه را راه ندهید
تمام عمر من که یک کلپ مقرر فرموده اند در آن سوای رضامندی شما
هیچ از شما استدعا ندارم نخواهیم کرد مگر آنکه پیوسته مدام علی الدوام
ذکر و فکر شما در دلم متمکن باشد سر برهما و بشن جیو التماس مارکاندی قبول فرمودند
آرزوی بنده پروری و پرستار نوازی بقرا اجابت مقرون ساخت
خود بجانب کیلاس پربت تشریف داشتند سنکادک که نیز رسید
گاهی سوت پورانک که عبادت پرستش شری برهما و مهادیو و بشن جی
که باید کرد ارشاد نمایند که موافق آن بعمل می آریم از فرموده شما
انحراف نورزیم سوت پورانک گفت هر روز بوقت صبح غسل
از دریاها و تیرتها کرده باشند دل بدرشن مسرت یابد بسری گویند
که نهایت منور مفروع بخشش مانند بر از مهر از آن هزار ماه خورشید
پورانک آخره تمامی زیور ربت بر یک نام ستدر جهر بوج که در دست
طغمان تاج
پنجم در هم دست گدا و در سیوم سنکه و در چهارم سود رسنگلر گو بسته با هم ارزن

نبی جواهر نظر

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

یعنی جواهر بی نظیر در کلو یعنی مالد در گردن تا پاتو ر آمیز
تصور نماید که از سنوکن رجوکن تموکن منزه مراتب اینها در وا آمیز
نه الوهیتگاه زوال نه الوهیت که سوامی شری سکهدیو جیو که عابد خاص شری بهگوان
است فرموده‌اند که در دل خود صورت شری مهاراج صاحب را درخشنده و تابان
نقش بسته مشغول شود اول بدرشن مبارک عالمتاب سروپ دیو با جستجو اشتغال
نماید بر همت جهری و لبس شود در را الذرم است که بنوعی شری سکهدیو جیو
حسب الفرموده شری پرماتما جستجو نموده بدرشن حضور در شری مهابهاگوت
پوران فرموده است از التقرار هریکی بجا آرند در عمل دیگری دخل نکنند
که تا باین وسیله مکتی رستگار خواهند شد کلمک درو دخل شوند
گردند فتوحات عنایات شری مهاراج از مکروهات دنیا مبرا شده
بدرشن مهاراج واصل شوند شری مهابهاگوت بخیر و عافیت با تمام رسید
هرکس که این شری مهابهاگوت که مشتمل بر لیلاهای اوتار شری بهگوان
است بخواند و بفهمد در دنیا محتاج دیگر نبود و بلاشرط شک بدرجه مکتی
رسد مورد انوار ظهور شری بهگوان الکتاب شود از آمد و شد دنیا فارغ
میشود ∴ عاقبت محمود باشد در جهان ∴ هرکه این قصه از لعل خو
داستان ∴ بهره ور گردد همه در جهان ∴ ناقل و سامع زدگر را گلستان
در جمع کتاب رنج برده‌ام بسی ∴ معشوق منت بهدمی خوش لیفنی
گرمن ندیم تجارت عیب مکن ∴ معشوق تجارت
را الوارش دل شکسته ندش ∴ سعد ساعتان گردید

Mohd. Ashraf Peerzada Collection, Srinagar

کوشید محمد دین باباالدین بن ... ... سبوکرد داد تا شرنگرس
نری جهاباکوت ابتدای ماه ... ۱۹۰۱ تا بتاریخ ۳ ماه جیٹھ ۳۰ ۱۹۰
یوم چارسه بروز ... ماه جیٹھ ۱۹۰۲ حالی بحکم خداوند خدالکافی ... نماید
در عهد لطافت ماب کشورستان راجه زبیر سنگه بجه کلدیپ سنگه
از دست فقیرالحقیر محمدان ... بیلات صدر ... الوام ارقام پذیرفته
اگر سهوی خطی واقع شده باشد بدل کم ... فهم اصلاح ... حال
هرکه خود را شب روز بشوق تمام ذوق با ... مشغول شود ... خواهد
شرنگرس جهاباکوت خواهد شد انشاءالله بدرجه مکتب ... رسید در ...

حقیقت ... ها از قرار و فرد ... نری
جهاکوت ... ...

ساحک

ترتیاجک

[illegible]

In Public Domain. Digitization by eGangotri and Sarayu Trust

This PDF you are browsing is in a series of several scanned documents containing the collection of Peerzada Muhammad Ashraf Sahib. b 1958

CV:

Residence: Towheed Abad Bemina, Srinagar

https://www.facebook.com/peerzadamohd.ashraf.16

Former Deputy Director Archives, Archaeology and Museums Deptt. J&K Govt.

Former State Coordinator National Manuscripts Mission GoI.

Former Registering Officer Antiquities, Jammu and Kashmir Govt.

Former Registar National Records, Jammu and Kashmir Govt.

Worked as Lecturer Arabic in Higher Education Department.

Studied at Aligarh Muslim University.

Lives in Srinagar, Jammu and Kashmir.

From Anantnag.

Peerzada Muhammad Ashraf Sahib has an ancestral Collection of Rare Books and Manuscripts in Sharada, Sanskrit, Persian, Arabic, Urdu, Kashmiri in his Home Town Srinagar.

Besides manuscripts, he also has many rare paintings (60+).

Collectors and Art/Literature Lovers can contact him if they wish through his facebook page

Scanning and upload by eGangotri Trust.